



607

161

9

P. 000 -

منتهی تاراج
 نسمة الرحمن الرحيم

زبان قلم و قلم بر اثر قدرت و قوت این گاست که وصف چنان ذات بی منتهای قادر و توانا
 عقل کل از کمال جنت در بیک تفکر غوطه خورده تواند کرد یا خود را از جمله مداحان سرفراز صفا و بر
 انبیا محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی آل و سلم تواند شمرد و از هزار یکی در بیت بیان تواند آورد
میت حصه خوبی او نشاید کرد که کاسان در بنیر و بھار و مانند این معترفند و بخندند
 از مقصران شمرده شروع در بیان مطلوبی نماید چنین گوید بنده آخر حسن بن محمد بن علی
 البیضازی که از زمان طفولیت طبیعت را میل تمام بخواندن کتب تواریخ نمود چون بباران
 هند رسید میل سمت تصاعف و نزاید پذیرفت تا آنکه بخاطر رسید که محلی از احوال انبیا
 و اولیا و سلاطین و مشایخ و فضلا و علما و شعراء و وزراء در یک جلد ترتیب داده تاریخ فوت
 و ولادت و ایام سلطنت را منظم شده هر یک از مشایخ و فضلا و غیره را که در زمان فلان شاه
 و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سلاطین تغریبات سپرده اند در تحت اسم آن به خود دارد
 و در زمان حضرت عثمان چنان در ضوآن دستخط و عیش آسانی بطال الدین محمد که در شاه
 شمرده نموده در زمان سلطنت خاقان اعظم مولای ملوک خواقین بنی آو مجروح و نابالغ
 که بارش و اختناق ز پسند که خواقین و سلاطین ربع مسکون عاشق بنده کی ابراهیم و شمس
 کشیده خط اطاعت و فرمان برداری او را چون جان خود ساخته بدین و سبب با کفا و افران
 سرافرازی و سر بلند می یابند یعنی سلطان ابن سلطان ابن سلطان و خاقان ابن خاقان



نام الدین شاه محمود که از ولادت قدیم خراسان بود بکوک معر کشید تا بخارج آید شوال سنه
و ستایه چفت و نیم را قدر افره آید گرفت و در شهر صفی زحقی بکواشیر در آمد و کوچ و مکران را تصرف
در آورده بمواضع خوارزم شاه لفره الدین را بجایگشت و روزی که طواف باره میکرد شاه محمود را
بیرانده اخته بملک کرد و اکابر را بلیک دفع کرده استقلال تمام یافت بنا بر محس عشر و ستایه
در اصفهان بفرموده عا و الملک که از امر اعراف بود و فساد بی بائیش بهر آورد و فسادش کرده و
یافت اختیار الدین پسرش باغواش جماع الدین ابو القاسم زوزلی که شمس طالب ان ملک بود
عازم درگاه خوارزم شاه گردید بهر چند ما ورو اخوان منع کردند فایده نبرد چون بخدمت
خوارزم شاه رسید بدین اتفاق یافت که مرکان میکشت از اینجا و از آنجا بدست ملازمان
خوارزم شاه گرفتار شده در قلع و محسوس بودند و فایده یافت و بعد از وفات و سلطان
عیاش الدین پسر شاه بن سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه کرمان را که در زمان پدر حکومت
اینجا نامزد او بود نامزد پسر خود کرده متوجه خراسان شد و از ایشان بود و وقت کوچ جماع الدین
ابو القاسم که در خدمت او بود با معدودی بهیوب کرمان شتافت و در محرم سنه سبع و عشر و شصت
تاگاه خود را بشهر انداخته بعلیه رفت در آن وقت دیگر قلاع و قلاع در تصرف روزنیه بود
و بنا بر رمضان همین سال سلطان عیاش الدین با چهل هزار سوار و قراخانی در کرمان تفرقه
نمود و جماع الدین آغاز نبرد و کرد و خود را سلطان بست و غلامان ملک روزن طرفدار او
مسدود ساخته قلعی عظیم در کرمان بهم سپید جماع الدین ازین بسیار در برجی اینا کرده بود
بلشکر قیمت نمود این معنی موافق طبع سلطان افتاده او را بمویده الملک ملقب گردانیده
بنا برت خود را بد و داده در آنچه شجاعت سنه عشر و ستایه کوچ کرده باصحنان رفت **شعبان**
الدین ابو القاسم و در راهی و حکومت افتد اتمام یافت مکران بشکر امیر غاز الدین شجاع
جنگ کرده غالب آمد و چون خبر شنید که براق حاجب کچفت آمد و فقد کرمان دارد بنا
روز چهارشنبه ول محرم اصدی و عشرین و ستایه بعزم نرم پیران آمد روز عاشورا جنگ شد

شکست یافت و خود را در قلعه حرقی انداخته بناچار سپردن آمده مقید گردید و پشیمان گردید
 شوال بند خود را شکسته بگریخت قضا را براق حاجب که گنجین او را در خواب دیده سر اسب
 بر حجت و از عقب دروان شده در اصطبل دریافت و قتل رسانید **براق حاجب** بن جیمو که
 از معجزات قراخانی بود در عهد سلطان نکش خوارزم شاه جهت تحصیل خراج خوارزم که سلطان
 از کورخان تعهد نموده بود و بخوارزم آمد و در زمان سلطان محمد بزرگ که کورخان بازگشت و
 چون سلطان بر کمال عقل و شجاعت و اطلاع داشت کس فرستاده او را باسلام دعوت
 نمود و او سعادت اسلام دریافت با اتباع و اشیاع سلطان پیوست و سلطان بعد از او
 مسئول شد و استقامتی چنانکه فرمان باجمعی عازم هندوستان گشت شجاع الدین ابو القاسم
 زونی والی کرمان سر راه پا و گرفتار مغلوب شد براق حاجب بتایخ اصدی و غنیمت و ستامیه
 کرمان را بخت نفر و آورد و قتل سلطان غیاث الدین بن سلطان محمد خوارزم شاه و پادشاهی
 قاتل قریب بیست و سیور فاشی و حکومت کرمان و لقب قلیغ خانی سرافراز شد و از ده سال
 حکومت کرده بتایخ روز خجسته بیستم دی چو ثانی و ثلثین و ستامیه وفات یافت و زبیرش
 ابو القاسم خواجه رکن الدین غیاث الملک بود وزارت سلطان قطب الدین برادرزاده اش
 و رکن الدین خواجه رکن الدین غیاث الملک بود وزارت سلطان قطب الدین برادرزاده اش
 او کسای قاتل برده بود بعد از فوت پدشاه حکومت کرمان حاصل نموده متوجه القویش
 و بتایخ روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ستامیه پسرند حکومت کرمان
 نشسته بتایخ اصدی و حسن و ستامیه پسرند سلطان قطب الدین قتل **براق حاجب** سلطان قطب
 برادرزاده و داماد براق حاجب بعد از فوت او بخت نشسته ترکان خاقان منکوج براق
 حاجب را بخواست چون خبر وصول رکن الدین خواجه رکن الدین غیاث الملک رسید از راه پستان متوجه اردوی
 قاتل شد که در اردوگاه پیش محمود یلغی می بود و یلغی حکومت کرمان حاصل نموده بود
 صاحب جهان آرا بتایخ نصف شوال سنه خمس و اربعین و ستامیه پسرند حکومت نشست چون

رکن الدین خواجہ جن پیشتر رفته بود سلطان قطب الدین امیر حاجی داما و ابن عم خود را
بنیادت گذاشته بدشت رفت و در خدمت قان بخن ایشان بر سریده شده خواجہ جن را
بدست قطب الدین داده بقتل رسانید و مستقلاً حاکم گماشته بنای رمضان سنه ۶۳۱
خمسین و ستایه وفات یافت حکم منکو قان و زارست و قلعن خواجہ خرد الدین شمس الملک
محمد شاه بن حاجی زوزنی خوانی داشت **سلطان جلال** بن سلطان قطب الدین بعد از پدر بر
پسند حکومت نشست چون طفل بود قتلغ ترکان مادرش مهمات ملک می برداخت چون
بس نیکو رسید میانه او و مادرش قشقه شده شبی در حالت بستی مادر را بکلیف قص نمود ترکان
خاتون ازین حرکت آزرده حاکم گشته بار و رفته بکایت و خورش با دشا خانان که زوجه
الغیاخان بود منشور حکومت کرمان با اسم خود حاصل نموده متوجه کرمان شد و حجاج بن تاریخ
شعب و ستمین و ستایه از اربستان بر بی رفته ده سال در آنجا بود سلطانین همه مدد و شت
او نموده با قیل و اسباب متوجه کرمان شد و در بکر مرخص شده در شب پنجشنبه معتم ذی حجه
سنه ثمانین و ستایه وفات یافت قتلغ ترکان بیست و شش سال حکومت کرمان کرد در در زمان
پسر بعد از وفات او و بنای آئی و ثمانین و ستایه در چو مذا ب تیریز وفات یافت و در
که در کرمان ساخته بود مدفون شد در زمان او بنای احمدی و ستمین و ستایه شیخ شهاب الدین
فضل الله تورانی شایع کتاب الصالح و مصنف معتقد در کرمان وفات یافت
و بنای ثلث و سبعین و ستایه کا و فقیه شاعر وفات یافت و در کرمان مدفون شد خواجہ
خرد الدین شمس الملک محمد شاه و عمده الملک منتخب الدین و قوام الملک خرد الدین یکی و بک الملک
ابو الکفایه بشراکت وزیر او بودند **سلطان جلال الله** سی و نهمین بن قطب الدین چون خبر وفات
الغیاخان شنید بار و رفته منشور حکومت حاصل نموده بنای تاریخ شهر ریح الاول سنه احدی و ثمانین
و ستایه بر پند حکومت کرمان نشست بقول صاحب محل هیچ در سنه آئی و ثمانین و ستایه و بنای
خمس و ثمانین و ستایه بنادره کرد و چون بنت منکو تور اغول بن هلاکوفان را که از بن

نبشت تا تک بعد متولد شده بود و خواستجی نمود و میان او و خواهرش با دوشاه عاقبت
 منازعه شده با دوشاه عاقبت بنا بر پنج پانزدهم شهری قنده اهدی و تسعین و ستایه سلطنت
 کرمان آمد و در راجس نموده بنا بر پنج پانزدهم شهری قنده اهدی و تسعین و ستایه سلطنت
 و در شعبان سنه اربع و تسعین و ستایه با دوشاه عاقبت در ایام سلطنت پادشاهان بدست
 شاهزاده کرد و چون در کوشک زردبیشه از بقعه رسید و وزیر سیو خوش مشیر خواهر نظام الدین
 و پسر بود چون بگلویت کرمان رسید بعد از بدست بیخ و زور مغزول شده وزارت بخواجه ملک
 قوام الدین بن ضیاء الدین که از ایام شایب ملازم او بود تعلق گرفت و وزیر با دوشاه عاقبت
 خواهر خاندین محمود بود و **سلطان مظفر الدین محمد** بن سلطان حجاج بنا بر اربع و تسعین و
 ستایه بیسی کلک و اله بن در زمان سلطنت غازان خان بگلویت کرمان رسید و در بدست
 و سه سالگی بنا بر ششم و دیال اول اثنی و سبعمایه با فاطمه شهاب در گذشت و در مدرسه زکریا
 عاقبت مدفون گشت اول وزارت او خواهر نصیر الدین حسین که اخیل بود تعلق داشت
 بعد از آن تا جلال الدین ابو بکر شاه که از مردم دودن برگردار بود متعلق گشت **قطب الدین شاه**
جبار بن سیو خوش مشیر بعد از غم زاده قائم مقام شد چون بفرقت غازان خان شنیدیم
 فرستی کرده مصلان اموال کرمان را بگرفت بدین واسطه سلطان محمد خدا بنده او را بدین
 طلبیده بجهت کودکی بجان امان یافت و قناعت پیش گرفته در شیراز ساکن شد و همان جا
 زمان یافت آن طبقه بدو منقض شد مدت حکومتش بقوی دوسال بود **ملک اسلام** ناصر الدین
 غوری بمکه سلطان محمد خدا بنده حاکم کرمان شده بنا بر روز چهارشنبه بدست بیخ و زور
 سنه اربع و سبعمایه بر سنه حکومت نشست مدت سی و پنج سال و بقوی سی و هفت سال
 حکومت آنجا با و در پیش ملک قطب الدین بنگ روز متعلق بود و بنا بر محرم اهدی و اربعین
 و سبعمایه ولایت کرمان تصرف میرزا زکریا محمد بن امیر مظهر در آمد **فرخ سلطانه** متعلق به
 شش طبقه **طه قراول** طغتكی به حکام ولایت شام **طغتكین** انقباش قطب الدین است غلامش

بن الب اسلطان واما بک دقای پیش بود بعد از فوت فان کاه بطلان وادگاه بنش
بن قش را حکومت نشاند خود بلوازم سلطنت بقام می نمود و بنا بر پنج رجب سنه شصت
و خمسایه یعنی در فتره دل سلطان محمد بن ملک شاه را بدست ورده اقتدار تمام یافته بیک
هشتم صفر سنه اثنی و عشرين و فات یافت **پوری** بن طغتكین نایب الملوك
لقب له است بموجبیت میت پدر حاکم شده جمعی از اسمعیلیه را بکشتند ایان در خمس
و عشرين و خمسایه اول از جمعی زنده ان زخم ناسور شده بنا بر پنج رجب سنه شصت
و عشرين و خمسایه و فات یافت **شمس الدین اسمعیل بن نایب الملوك** بعد از پدر حکومت
یافت و بنا بر پنج رجب رستم ربيع الآخر سنه شصت و عشرين و خمسایه بقصد زمر دقاوون
مادرش کشته شد شب بخشنده به قتل جای الاوه سنه ست و خمسایه بنقل شده بود **شاه**
الدین محمود برادرش بعد از قائم مقام شد حصص را فتح کرده بنا بر شوال سنه شصت و
ثلثین و خمسایه کشته شد **کمال الدین محمد** بعد از برادر حاکم دمشق شده بنا بر پنج رجب سنه شصت و
سنا ربيع و ثلثین و خمسایه و فات یافت **محمد الدین** ابن بن کمال الدین محمد بعد از
پدر حکومت یافت اما مهمات ملکی در دست نامکش معین الدین اثر بود و اما بک
نور الدین محمود زکی در صفر سنه شصت و اربعین و خمسایه دمشق را از گرفته در عوض
داد او حصص را بیک گرفته نامیس عوض میداد او قبول نکرده بفرار و رفت در آنجا
و فات یافت و ان طبقه بدو منقض شد **طبقه دوم** اما بککان آذربایجان **ابنک** غلام
کمال الدین علی سمیر می وزیر سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی بود و سمیرم از توابع
اصفهان است در توابع پستو راست که سمیرم را سام بن نوح علیه السلام بنا کرده سام
ارام نام نهاد و بکثرت استعمال سمیرم شد و بعد از کشتن کمال الدین که بنا بر پنج رجب
صفر سنه شصت و خمسایه واقع شد ملازم سلطان محمود مذکور شد و در زمان سلطان
مسعود بر تیرا چندان امارت سیده سلطان مسعود درین برادر خود طفل را که والد له سلطان

بود و داده ایالت آذربایجان بدو تفویض نمود و او اقتدار تمام یافته کبیر و شیر و از
نیز شرف در آورد و ارسلان بن طغرل را که پسرش بود و سلطنت یافته یکبارگی
مدار الملک شده و ارسلان را از سلطنت بغیر از نام چیزی دیگر نمود و ایلدگز بنایخ سنه ثمان
و ستمین و قسما به وفات یافت و والده ارسلان چند روزی بیشتر فوت شد **اما یک محمد**
بن اما یک ایلدگز که کجیان هیلوان مشهور است برادر مادی ارسلان بود بعد از فوت
پدر اختیار تمام بهم رسانیده بعد از فوت ارسلان که بنایخ احدی و سیمین و قسما بنایخ
طغرل پسر او که در سن هفت سالگی بود در عراقی بر تخت نشاند و قل ارسلان برادر
خود را با دریا کجیان فرستاد و بنایخ ذی جرج اثنی و ثمانین و قسما به درری وفات یافت **اما یک**
قل ارسلان بن اما یک ایلدگز هم از والده ارسلان بود خواست که با طغرل بر پیش برادر
سلوک کند چون طغرل بسن رشد رسیده بود بنایخ برده مصداقت مخالفت ایجاب
طغرل و پسرش ملک شاه را گرفته در قلعه که آن قسپان از اعمال آذربایجان بند کرده خود را
سلطنت نمود و بنایخ غزه شعبان سنه سبع و ثمانین و قسما به برست فدا یان کشته شد
حکومتش پنج سال بود و مدتی پیش از وفات **اما یک نوره الدین محمد** بن اما یک محمد بن
ایلدگز بعد از غم در آذربایجان حکومت نشست حکومت عراق به قتلغ ایلیج برادرش تعلق
گرفت نوره الدین بنایخ سبع و قسما به وفات یافت **قتلغ ایلیج** بن اما یک محمد ایلدگز
بعد از خواستاری طغرل رفیع مادرش را پسر و مادر با هم اتفاق کرده زهر و طعام کردند تا بخورد
طغرل و پسند شخصی طغرل را مطلع ساختن تخلف خوردن طعام به قیه قانون کرد و خوردن همان
و مردن همان بود و قتلغ ایلیج را محبوس ساخت بعد از چندگاه اطلان فرمود و پیش کش
رفته تگش باغوی او لشکر بر طغرل کشید و بعد از قتل طغرل می از امر او کشش و اراقتل رسانید
مدت حکومتش بقولی چهار سال بود **اما یک و یک** بن اما یک محمد بعد از فوت نوره الدین برادرش
والی آذربایجان شد چون بنایخ اثنی و قسما به سلطان جلال الدین منگجی قصبه تیز

کردن خود ملکه خاتون دختر سلطان طغرل سلجوقی را در تبریز گذاشت و بقلعه النخج رفت و درین
محاصره سلطان جلال الدین منطغان خون خوش آمد و دعوی کرد که مطلق است و قاضی عوالم
فرمان حکم بر آن کرده با سلطان عقد بست چون این خبر به پیش پسر از اعراض قریح کرد
در همان سال وفات یافت و آن طغیانه بدو منقض شد **طغیانه سیم** اما بچکان فارس ملوک
شیانکاره **اما بچکان فارس** از نسل سلغرانند و سلغران از نسل گشت بود بچکان اسان آمده مدتها در آن
تاختر میکرد و چون سلجوقیان بر ایران مستولی شدند بچکان ایشان موسوم شده فرزندان شیل
او در فارس و خوزستان و لرستان و کوه کیلویه محل اقامت دارند اخذ موهن گفته اند که از آن
ایام در ایالت طهمور و ملت سلغران هفت کس در فارس حکومت کردند از آنجا شش نفر از آنجا
سلجوقیان بودند برین ترتیب فسلو شیانکاره در ایام ایل رسانان چون عسبان نمودند
نظام الملک و اگر نذر کن الدین حاکمین اوالی ساخت و بعد از او اما بچکانی است
و بعد از او اما بچکان قراجه حاکمان دیار شد و تحت قراجه در شیراز از محمد ثانی است و او در همان
شد و بعد از او اما بچکان کوس پیش والی شد و بعد از او اما بچکان بوزایه متصدی حکومت میا
سلطان پیسود سلجوقی عسبان و زریه در سمنان و اربعین و جمالیه و چکاک و گشته و بموجب حکم
سلطان مسعود ملک شاه برادرزاده اش بر فارس استیلا یافت و انجیل و کودکی مله و عیب
مشغول شد و بی ثواب برادر اما بچکان مقر را که در فارس افتد ارقام دهشت اقبال ساینه ملک
منقر خروج نموده ملک شاه از فارس اخراج نمود **اما بچکان** سوزین مودود بن سلغری بکشت
خروج کرده ملک شاه منقر پیش عمر رفت و لشکری بفارس او رده کاری ساخت و منقر بکشت
سنة ثلث و اربعین و جمالیه و افسر سلطنت بر سر نهاده با نظام امور ملک پر داشت و مدت پزده
سال حکومت کرده بکشت سنة ستم و جمالیه و وفات یافت بچکان و یکسال عمر داشت
اما بچکان بن مودود از برادر تو هم کرده در حال که کیهو به میان قوم فسلو رفت محمد و ابوطاهر
اختلاف و لحن فسلوی از امر این طایفه در مقام امداد او شده بچی بر سر سفر ریخته او را گرفته

در قلعه سفید نجوس کردند و تکلیف بجای او بپادشاهی نشسته بهار سال حکومت کرده بتاج تخت و
تختین و قشایه وفات یافت و بعد از آنکه ستقار به دیگر سلطنت سید انانک بن لکچیک انانک
تکلیف بپند **انانک** بن زنگی بن مود و بعد از ستقار حکومت سیده بتاج سنه سبعین و قشایه درگذشت
انانک بن زنگی بعد از پدر بخت نشست بیست سال حکومت کرده بتاج احدی و ستعین و
قشایه وفات یافت **انانک** طفل بن ستقار بن مود و بعد از ان بن عم حکومت سیده میان او و
سعد زنگی محاربات افغ شد و در ان ایام فارس و ایلی تمام یافت در آن طفل بدست بعد
که قتل شده در قلعه اصطخر نجوس گشت و بتاج نفع و ستعین و قشایه در قلعه وفات یافت
انانک بن زنگی بتاج نفع و ستعین و قشایه بخت نشسته در حدود ری با سلطان قطب
الدین خوارزم شاه جنگ کرده که قتل شده و بشاهت ملکن وزن خلاص شده متوجه قتل گشت
ابو بکر پیش بقدم مخالفت پیش آمد بدست پدر که قتل شده در قلعه اصطخر نجوس گشت بعد
بتاج سنه ثمان و عشرین و قشایه وفات یافت مجد جدید شیراز از انار اوست **انانک** بن زنگی
بن زنگی بعد از فوت پدر از قلعه بیرون آمده بخت نشست و اکثر سواصل مثل هر موز و طیف
و بکیرین و عان و طه و تحت لفر و در اور و در فرزت چنگیز خان نعمتن برادر خود را با طایفه و
تسوفات بخدمت او گسی قاتل در ستاده سور غاشی یافت و بخطاب قتلغ خان
سلاز گشت از بلا گو جان بزر سور غاشی یافت و بدست سی و یک سال حکومت کرده در خورشید
جامای الاخر منته ثمان و تحنین و قشایه وفات یافت شصت و دو سال عمر داشت و الا شفا
منظری در شیراز انار اوست در براط ایش خانون نزدیک پدر مدفون بخدمت سید که بیست
سلطنت پس که در ابا بعد از دوازده روز وفات یافت سی و هفت سال عمر داشت
در مدفن سعدیه شیراز مدفون شد **انانک** بن سعد بن انانک بن زنگی در دوازده سالگی
بعد از پدر بخت نشست و سلطان عضد الدین لقب شد و در بر ملک درش ترکمان خانون
متشبهه علاء الدوله انانک بن زنگی بود و دو سال و کسری حکومت کرده بتاج احدی و ستعین

و ستار با نام قهر فاده هلاک شد **محمد شاه** بن سلف شاه بن سعد بن زنگی قائم مقام شده
ترکان خاقان را بخاست چون سلوک نامها پیش گرفت ترکان خاقان با جمعی راست آمد و او را
روز جمعه و نیم رمضان سده اصدی و سیمین و ستا بر سر ساخته بارودی هلاک خاقان و ستاد و در آنجا
بقفل رسید مدت محو نشن شست ماه بود **سلجوقی** بن **سنان** بن سلف شاه که در ایام برادر در قلعه **مطهر**
محبوس بود با مداد امرای شول بر پست حکومت نشست نسبت او از مادر بر سلاطین سلاطین
میرسد در مقام انتقام ترکان خاقان در راه ارباب صلاح در میان شده ترکان خاقان
خواستاری نموده بعد از چندگاه بتایخ اصدی و سیمین و ستا بقفلش رسانید بکام
خان سلجوق شاه که از رون بدست التاجور لشکر مغول بتایخ سه صفر نشست و
سیمین و ستا بقفل رسید علماء الدوله آنجا یک بزد نیز در آن جنگ کشته **ابن** **شاه**
دختر سعد بن ابوبکر بتایخ نشست و سیمین و ستا به بعد شکوتمو خاقان بن هلاک خاقان
در راه و بعد از سلجوق بکام ابا خاقان و الی فارس شده مدت پست سیهال مکه ان و یا
بود با حق سید الواعلام بقفل و در آنجا لو بکام ابا خاقان حاکم شیراز شده **ابن** **شاه**
متعلقان گرفته به نیزه و ستاد و بتایخ یا زدم دی فقه ست و ثمانین و ستا به در
بیزه و فوات یافت بشیر از قفل کرده در مدینه عقیقه به مد فون شده و آن طبعه به فوات
گشت **فضل** شایخا خاره فارس **ملوک** بن حسن معروف بفضلو یسب و بار نیزه بک
میرسد بتایخ ثمان و اربعین و اربعه یا بامصور فولاد ستون آل بویه خراج کرده او را
گرفته در یکی از قلاع محبوس خست و بر تمامی مملکت فارس استیلا یافت تا و در بن خیر
بیک و الی کرمان کشید بر سر کوشید چون تاب مقاومت نداشت خرو و زنا بدوان
ابا سلمان توصل حبسه و لایت فارس را ببلخ سبب هفت هزار دم سوای علوفه
لشکر اجاره نمود در آنجا عصیان نموده در قلعه خدیج فرسنگی چهارم حصن شد ابا سلمان
خواجده فظام الملک زیر با لشکری بر سر او و ستاد و خواجده او لگرفته در قلعه **مطهر** محبوس

ساخت بجز اینست که از قلعه کزند کو توالت قلعه واقع شده بنا بر آئینی و ستین واریعایه
 بقدر ساینده بقولی رسیده آئینی و ستین واریعایه مقبول شده در زمان او محمد بن یحیی
 اردشیر که از نژاد اردشیر بابکا است با جمعی که با او در دشت ازرن می بودند به ابراهیم داد و
 آن نواحی را متصرف گشت **نظام الدین حسن** از اولاد محمد بن یحیی که اول ملوک شایانگان
 است چگونه مت رسید به بنا بر سبعین واریعایه و فاتی یافت **ملک سیف الدین** هزار
 است ملک نظام الدین حسن قائم مقام شده بنا بر چهل و ستین واریعایه و فاتی یافت
نظام الدین هزار اسپ بن ملک نظام الدین حسن بعد از برادر قائم مقام شده بنا بر
 و شایان واریعایه و فاتی یافت **ملک قطب الدین** بن نظام الدین قائم مقام شده
 بنا بر احدى و ستین واریعایه لشکر کریان کشیده بجز ساخت نظام الدین محمود برادر
 خود برده معاودت نمود و بنا بر آئینی و ستین واریعایه و فاتی یافت **نظام الدین محمود** برادر
 مشهور به بویه قائم مقام شد چون رکن الدین انابک چاولی حاکم شیراز شد بفرستاد که
 نیز متصرف شود میان ایشان دوم تیر چنگ شده به بویه منتهی شد بار اول بنا بر چهل و ستین
 و ستین واریعایه در سردستان و مرتبه دوم بنا بر چهل و ستین واریعایه در شکلات بعد از آن به بویه
 رعانی برانابک چاولی استیلا یافت حمزه از جنگ کاه پروان ده فاتی یافت متوفیست که
 به بویه در آنجا و فرار چون پای رسید رفیع یافت که این پست در بکار قوم بود **پست**
 انابک چاولی امر و یکدشت : نظام دین و دولت واریعایه : متعاقب خبر فوت انابک
 چاولی رسید آن موضع را بغال یک گرفته شهر و قلعه ساخت و بدار الامان موسوم کرد و این
 و بنا بر : و فاتی یافت **ملک قطب الدین** بن ملک مبارز الدین بعد از چند تن
 از ان خاندان بنا بر اربع و ستین واریعایه مقبول صاحب جهان آرا بکار گشت رسید و
 کمال اسماعیل است میان او و انابک ابوبکر سعد بن زکی همیشه نزاع بود و انابک کوهان باغواى انابک
 لشکرى بکسر کرد که کوه پارسکتور نوریان جلایر به نیزه غالی او در دست او در آتشای محاصره قلعه

ایچ تیری بر پشتم او خورده سترخ ثمان و خمسین و ستایه وفات یافت **ملک قطب الدین** بن ملک
 مظفر الدین بجای پرفایم مقام شده شب عید انجی نفع و خمسین و ستایه پیرست برادران خود
 قبل رسید **ملک نظام الدین** حسن بن عیاض الدین محمد بن ملک مظفر الدین قایم مقام شده بنابر
 انجی و ستین و ستایه و او کازرون که لشکر مغل بر سر سلجوق شاه رفته بودند پیرست سلجوق
 شاه سلجوقی بقتل رسید **ملک نصر الدین** ابراهیم برادر او قایم مقام شد بقول صاحب جهان اراک
 جان و خیر سلجوق شاه را بدو داد سترخ آنچه مرجع الاثر اربع و ستین و ستایه وفات یافت **ملک طاهر الدین**
طیب شاه بن محمد قایم مقام شده سترخ و هم چندی الاول احدى و ثمانین و ستایه حکم احمد خان
 بقتل رسید **ملک مظفر الدین** طیب شاه قایم مقام شده و بعد از چند سال حکم سلاطین مغل
 شد و از نو ده سترخ احدى و عشرين و سبعایه وفات یافت **ملک بهاء الدین** بمعیل حکومت رسیده
 بقول صاحب جهان آرا سترخ ثمان و ثمانین و ستایه در عاش پرتیان شده که شکر گرفت و بقول آقا
 بمعیل وضعی سترخ ست و سترخ حکومت رسیده سترخ انجی و عشرين و سبعایه وفات یافت
ملک در الدین محمود بن مبارز قایم مقام شد و بنا بر سترخ و سبعایه بقتل رسید **ملک عیاض الدین** بن
 طیب شاه بن محمد حکومت رسیده سترخ ثمانین و سبعایه وفات یافت **نظام الدین** بن طیب شاه
 بن محمد قایم مقام شده سترخ و ثمانین و سبعایه وفات یافت **ملک نصر الدین** اراک بن بهاء الدین
 بمعیل حکومت نشسته سترخ نسیع و ثمانین و سبعایه وفات یافت **شاه نعم الدین** حکومت رسیده
 سترخ نسیع و سبعایه پیرست لشکر ایوب مبارز الدین محمد گرفتار شد و ان سلسله بدو منقرض
 گشت **طبقه چهارم** انابجان شام و موصل **قسم اول** **ملک قسطلی** که ابو سعید بن عبد الله نام داشت
 باین حاجب معروف بود از جمله علما ان ملک شاه سلجوقی است سلطان ملک شاه اولاد سلجوقی
 و ثمانین و اربعایه و الی حلب ساحتش قش بن الباء سلطان اول سترخ نسیع و ثمانین و اربعایه
 موضع اومان از اعمال حلب بقتل ساینده **عماد الدین** بن آق سقر در پیر الاثر احدى و عشرين
 و ستایه حکم سلطان محمود بن سلطان محمد حاکم عراق عرب شده در محرم انجی و عشرين و ستایه

بگرفت و چهار کوهستان را نیز تصرف در آورده و بر اکثر شامات و دیار بکر و جزیره و موصل استیلا یافت
 و در حین که سیف الدوله ابو الحسن علی بن مجاهد او در قلعه چغندر مشغول بود در محرم سنه احدى و اربعین و
 چهل و یک بر دست غلامان خود کشته شد بقول ابن خلکان بنیای خرد چهارشنبه پنجم پریم الاخر سنه مذکور
 او را دشمن ملک پیری را قتل کرد و در سیف الدین موصل و تبریز را تصرف شده نورالدین
 الککاشام را تصرف در آورده و ابو الفتح بن محمد بن عماد الدین زنکی ملقب بملک عادل بنام
 روز یکشنبه پنجم فرس و اربعین و چهل و یک در شوش را محصور ساخت زکال حسن معاش مردم اکانه
 ان بود که او را زاولیا بوده و دعا در پیش قبر او میخواست و پنج روز چهارشنبه پانزدهم و ششم و هفتم و هشتم
 تسع و سستین و چهل و یک در شوش و در تبریز در گذشته او را دشمن روز یکشنبه و هفتم و ششم و هفتم
 شوال سنه احدى و هشت و چهل بود بقول ابن خلکان در قلعه و شوش و فاته ملک علی بن احمیل
 بن نور الدین محمود بعد از پدر در سن یازده سالگی بگرفت سید ملک علی الدین اوسف بدین و در هر
 سکه و خطبه باسم او کرده و پنج سال فرس و اربعین و چهل و یک در شوش را تصرف و در هر روز و او
 کلبه رفت و در حبس و سب و چهل و یک و فاته یافت و نوزده سال عمر داشت ابو الفتح
 عماد الدین بن محمد بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنکی بعد از فوت ملک علی بن احمیل ملک
 تصرف شده بقول ابن خلکان دو سال در تصرف داشت و پنج سال محرم اربع و سستین و چهل
 و فاته یافت سید ملک الدین بن عماد الدین زنکی بعد از فوت پدر و والی موصل و تبریز و او را
 پنج سال سنه چهل و یک بود و پنج سال او را شهر جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و چهل و یک
 بقول در احدى و اربعین و چهل و یک قطب الدین بن محمد و فاته یافت و چهل و یک
 برادر قائم مقام شده و پنج سال شوال حسن و سستین و چهل و یک و فاته یافت و موصل مدفون شد
 عمرش قریب بچهل سال بود و در شوش جمال الدین محمد اصفهانی بود از غایت کرم و مروت بخواه
 اشتباه داشت و جای اب و فاته و سوره مدینه طمید از ما را دست و پنج سال رمضان شمس و
 و چهل و یک در حبس قطب الدین و فاته یافت و او را موصل مدفون شد بکنه نقل کرده در مدینه مدفون

[illegible]

در بدر کشته در افتاد و قصاب جهانبخش کردند که در اعراضش افتاد و بتاریخ سنه سیستین و ثمانیه بدرین
 حالی وفات یافت و علاء الملک پیش را نیز بقتل رسانیده آن طبقه بدو ختم شد **طبقه پنجم** موید
موید الیزین از جملة غلامان معتد سلطان بنجر بود چون آینه در سلطان بود و موید آینه اشتیاق یافت
 بعد از سلطان چند روزی اظهار اطاعت کن الدین محمود و خواهرزاده و وصی سلطان نمود و را
 گرفته خود بسلطنت نشست از همراه تا حوالی ری ضبط نموده بیک کتبیع و ستین و جسمایه بجزایر
 رفته قتل و غارت بسیار کرد و بعد ازین سال بعد از سلطان شاه خوارزم شاه بیکش رفت و بهر
 شده بقتل رسید **طغاف** بن موید الدین بجای پدر نشسته بکشتن در مقام اشقام بود و خود را
 از کرد و رت کذا سید معروف ظهیر قاریا بپست بتاریخ نشسته و دوازدهم محرم اهدی و ثمانین و
 جسمایه در زنده بود وفات یافت اما رفته بر نامه بتاریخ نوشت **سپهر** بن طغان شاه کجای
 پدر نشست بکشتی بکلام بدش بواسطه کودکی او اسیر شد بافت بدست کشت بقتل رسید کشت
 مادر بنجر را خواسته و نیز خود بدو داد و دهن اهدی و ثمانین و جسمایه بکشتن کشتی شد و بتاریخ
 خمس و ستین و جسمایه وفات یافت و بعد از قتل و ملک بنجر از مشایخ بقتل شد **طبقه ششم**
 اعلی و جهان آرا بپنجاه و ست که چون اهل ارسلان بکشتی در سنه ثمانین و اربعه ایه امانت
 قهر را و جنگ گرفت او طغتم بلخ و خراج کشته در ارسال ان تمام نمود و لا بد بیکر فروم را
 در سنه اربع و ستین و اربعه ایه کجا ریز بر کشت خود داد که ان قدر ولایت که از باغی بیکر ندر بشان
 اولاد ایشان مسلم باشد **اول** دانشمند به **امیر دانشمند** وی کشتن کشتن بن طابواست از
 اعیان سرخکان سلاطین بود چون پدرش معلم اطفال اترک بود و بهر آشنای موسوم کرد و بعد از سلطان اهل
 ارسلان بتاریخ اربع و ستین و اربعه ایه قهریه و اما سید و سوس و لغات و کس را بدو داد
 بتاریخ ذی قعدة ثمان و ستین و اربعه ایه بنده و کشتن کشتن و کشته در حوالی طایفه جنگ کرده کشته
 شد و در سنه ثمان و ستین و اربعه ایه خلاص شده بتاریخ سنه ثمان و ستین و جسمایه وفات یافت
یاغی باس بن امیر دانشمند صاحب لفظا کیه بود در چینی که فرنگی با محامره کرد در حوالی الاولاد

و تسعین و اربعه روز دیده از قلعہ باسی از غلامان خود بدر رفت در راغشی باوطاری شده
 بهوش شد و بر زمین افتاد و غلامانش تصور کردند که مرده است را کرده برادر خود دوشخصی
 ارغنی کردان و هر ایام جمیع یکدرش را بریده نشه بود **امیر محمد حسین** دانستند و در نوبت بیع و نکاحین و
 قسمنامه به ابل طبیعی کردند که از بعضی از ولایت او را ملک سعید بن قلیغ ارسلان بن سعید و قلیغ
شده باغی ارسلان بن دانستند و قلیغ از قلعہ ارسلان بن سعید و قلیغ ملک سلیمان صاحب را قلیغ
 خواسته ملازماش بود و رای بر دین تاج نخستین و حتما به در بره و قلیغ را نصیب گرفته اوالا
 در تداست و بعد از آنکه به یان دوم جهت برادرزاده خود و از النون بن محمد جو سخری نمود
 و در آن چند روز وفات یافت **امیر ارق** از قلعہ **دوم** بن الکک که از اعاظم امر اصطلاح
 الپ ارسلان بود و حکم الپ ارسلان حکام را روین داد و قلیغ و قلیغ و قلیغ و قلیغ و قلیغ و قلیغ
 بود و تاج اربع و ثمانین و اربعه و در قلیغ وفات یافت **امیر سفیان** بن ارق و الی حسن قلیغ
 بتاج صفر ثمان و تسعین و اربعه که بر قلیغ مرگ بر قلیغ وفات یافت **نجم الدین ابغاری** بن
 ارق سالها و الی حلب و قلیغ و او و یکم برادر بود در رمضان عشر و حتما به وفات یافت
حسام الدین تمورش بن ابغاری قایم مقام شده بتاج قلیغ شد **شمس الدین** بن
 ابغاری در سنه ثمان عشر و حتما به فوت شد **ملک** بن بهرام بن ارق در ثمان عشر و حتما به
 وفات یافت **محمد الدین** فرارسلان بن داود بن سفیان بن ارق صاحب حسن کیف در سنه
 اثنی و سببین و حتما به وفات یافت **قطب الدین** ابغاری بن الی بن تمورش بن ابغاری
 در سنه ثمان و حتما به وفات یافت **نور الدین محمد** بن محمد الدین بن فرارسلان بن داود در سنه
 احدی و ثمانین و سببین فوت شد **شمس الدین** بن فرارسلان خواست ولایت برادر را و قلیغ
 نمود و قلیغ بر قلیغ رفته انجا را گرفت و در تاج حکومت انجا در انا و انا و انا و انا و انا و انا
 بنانه **قطب الدین** بن نور الدین محمد در سنه وفات یافت **امیر محمد** بن محمد بن
 فرارسلان در سنه شصت و حتما به وفات یافت **ملک** بن محمد و در سنه و در تاج حکومت

رسید بازه شهر آمد را در سنه تسع و عشر و ستایه ساخت و بنا کرد
 بن ملک مود و بعد از پدر حاکم شد ملک کامل بن عادل ابو بنی در سنه تسع و عشر بن و ستایه لشکر
 سر او کشید حسن کف را از و گرفت و در آنجا حکومت بجا علق با و لا و داشت تا در شهر سنه
 ست و سن بن و عثمان با چین سپید گشتی فونیوان طایفه را بر انداخت ملک مود بنا کرد و بن
 یافت **ملک مظفر** فرا ارسلا بن الیغاری والی ملک مود و گشت سی و سه سال حکومت کرد و بنا
 احدی و سبعین و ستایه وفات یافت **ملک منصور غازی** بن فرا ارسلا بن قائم مقام بن سلطان محمد
 خدا بنده و خیزی از و بنو است بنا کرد اثنی عشر و سبعایه وفات یافت **ملک علی** بن منصور بعد از
 پدر حکومت رسید و بنا کرد تسع عشر و سبعایه فوت شد **ملک صالح** بن ملک منصور بعد از برادر حکومت
 رسید و بنا کرد خمس و سن بن و سبعایه وفات یافت ششاد سال و کبری عمر یافت **ملک منصور** بعد قائم
 مقام شده در کشته شد **ملک مظفر** داود بن صالح والی ولایت مود و روئی شده در بن جمل و هفت سالگی
 بنا کرد تسع و ستان و سبعین و سبعایه وفات یافت **ملک ظاهر** بنی داود و اقتدار تمام
 یافت امیر مود و کورگان مکر را در بن زلمی حاکم مود و در سنه ست و ستعین و سبعایه او را بچنگ
 آورده در قلعه سلطانیه محبوس ساخت و بعد از آن سال اطلاق نمود و بهار دین روانه نمود
 بنا کرد یازدهم ذی قعدة سنه تسع و ستانیه در آمد با قراغمان ترکمان جنگ کرده باغاف
 امیر لاهور انام بقتل رسید و ملک دست آفت فونیوان داده ان بطنه بد و فقه شد **سوم**
 سلطیه **امیر سلیم** بن علی بن ابو القاسم حکم سلطان الپا و سلطان حاکم ارض روم و توابع شد
 بنا کرد ست و ستعین و قبا به با کرچیان قتال نموده او و معارف لشکرش گرفتار شد بنو خواهرش
 شاه بانوان که زوجه سلیمان بن ابراهیم مشهور بشاه ارم صاحب اخلاط بود و واقف شد
 هر نیز بسیار حبه ملک کرچ و ستاده او را خلاص کرد **ملک حسین** بن امیر سلیم قائم مقام شد
ملک شاه بن ملک محمد قائم مقام شده بنا کرد روز سه شنبه دوم شوال ثمان و ستعین
 و خمسایه بهرست سلطان رکن الدین سلیمان بن قلیچ ارسلا بن سلجوقی گرفتار کرد و بدو اطمینان

شده مجوس گشت و بنا بر آن احدى و ثلثين و اربعه لقب رسيد **کجی** بن علی در حقی نظام
 از قریه با شیلیه فتر بود در سنه اثنی عشر و اربعه از مالقه المغانده در ماه جمادی الاول در قریه
 برکت نشیبت و در وقت محاصره اشلیه در محرم الحرام سنه سبع و عشرين و اربعه بر دست انالی
 اچکانه شد **ادیس** بن علی بن محمود و اقره برادر دژنچ بود امر اعلوی او را طلبد و پادشاهی
 برداشته و ملقب بتایه بالله شد و بنا بر آن احدى و ثلثين و اربعه وفات یافت **حسن** بن
 کجی بن علی بعد از پدر پادشاه شده ملقب بصفکر دیر و بنا بر آن اربع و ثلثين و اربعه وفات یافت
ادیس بن کجی بعد از برادر از ندران پیر و ن آمده بگجومت نشست ملقب بعلی کردید از ندریکه
 عاج بود بنا بر آن ثمان و ثلثين و اربعه سلطنت بر برنجی اعوام کند اشتهر حکم ایشان در یکی از فلک
 مجوس گشت مرتبه دیگر او را از حبس پیر و ن آورده حاکم ساخته و بنا بر آن ست و اربعین
 و اربعه وفات یافت **نعمه** بن ادیس بن علی سلطنت سیده ملقب بمحمدی شد و بنا بر آن
 خمس و اربعین و اربعه وفات یافت **دوم** سلطان بن کجی بن حسین مکنی باو لقب
 بن قاسم بن ابراهیم طابا بن اسمعیل و ساح بن ابراهیم بن حسن مثنی ما درش احسن بن سید
 محمد است که کجی مثنی میرسد در زمان معتضد بنا بر آن معتضد بنا بر آن درین ظهور کرده ملقب
 بهادی کردید و هفت سال در کافه خطبه بنام او خواندند صفیات و هشت سال عمر یافته روزی
 بچثمان و تسعین و مائین وفات یافت او را کتیب در فتره زیدیه موسوم با حکام
محمد بن کجی کنتش ابو القاسم نقاش مرقعی است بنا بر آن ثمان و تسعین و مائین متولد شد
 بنا بر آن خمس عشر و ثلثه وفات یافت **احمد** بن کجی بعد از برادر قائم مقام شده بنا بر آن الدین الله
 ملقب شد و بنا بر آن اربع و عشرين و ثلثه وفات یافت **حسین** بن احمد بعد از پدر ولی شد
 مقتول شد **کجی** بن احمد بعد از قتل برادر بگجومت رسیده منصور لقب یافت معاویه الدوله
 دلی بود **دوم** بن کجی بعد از پدر ولی شد و بعد از او پیش او محمد داعی ایضا که دیر **ابو محمد** علیه
 بن محمد بن قاسم بجای آيا شسته ان قوم بر دقتم شد **سوم** شرفا بملک **جعفر** مکنی باو محمد بن محمد

الامیر حسن الامر بن محمد الاکبر بن موسی که حسن شش می رسد در عهد مطیع عباسی بر کار ترک نشسته
غیر اسمعیلی یا شاه مصر بنا بر سنه سیستین و ثلثمایه استیلا یافته او را چندی از مدینه و طایفه قتل رسانید
بجای حکومت نشست و در زنی چهار سنه سبعین و ثلثمایه رحلت نمود **علی بن جعفر** پس از پدر قائم
مقام گشته در سنه اربع و ثمانین و ثلثمایه وفات یافت **حسن** کنی یا ابو الفتح بعد از پدر
والی شد چهار روز در قوف داشت با غوای ابو القاسم مغربی و وزیر مدعیان که از ایشان که کینه
او امده بود بنا بر پنج ذی قعده احدى و اربعه لشکر به اجماع کشید و کاری نداشت یافت
و بنا بر پنج سنه ثلثین و اربعه وفات یافت **ابو عبد الله** تاج العالی بن حسن بعد از پدر قائم
مقام شد و بنا بر پنج شهر رمضان سنه ثلث و تحسین و اربعه وفات یافت آن طبقه در پنجم
حمزه بن وئاس بن داود که ایشان از بنی سلیمان یکدیگر از یکدیگر هفت سال
حکومت کرد و دیگر کسی حکومت نکرد و در ششوی کشف را بنا بر پنج ثمان و عشر بن و ثلثمایه بنام علی
عبسی بن حمزه مذکور که بجایت فاضل بوده تصنیف نمود وفات علی مذکور در سنه سیستین
و ثلثمایه بود **امیر محمد** ملقب بنا بر پنج العالی بن جعفر بن ابوشامه محمد که به جد اعلی جعفر که اول کشف
ی رسید بنا بر پنج شهر سنه تحسین و اربعه بجای حکومت مورثی رسید و بدایه حال خطبه بنام
اسمعیل خواند و بنا بر پنج ثمان و تحسین و اربعه یجب الاناس قائم عباسی خطبه بنام او کرد
از صفاد که بنه بنا بر پنج سبع و ثمانین و اربعه وفات یافت **ابو قتیبه** قاسم بن تاج العالی محمد
بعد از پدر والی شد و اسبند بن سارکین در همان سال مکر را از و اشتراع نمود و یازدهن سال
بر اسبند غالب امده اسبند بشام که بخت قاسم بنا بر پنج مفقود شد و در صف سبع عشر و ثلثمایه وفات
یافت **امیر قتیبه** بن ابو قتیبه قاسم بعد از پدر بجای حکومت رسید و بنا بر پنج شهر شعبان سنه سبع و ثمان
و ثلثمایه وفات یافت **امیر ابو القاسم** یا ششم بن ابو قتیبه بعد از پدر بجای حکومت نشست و در هر روز
سیصد بنیاز و در محرم احدى و تحسین و ثلثمایه وفات یافت **قاسم** بن یا ششم قتیبه بعد از پدر
حاکم شد و بنا بر پنج رمضان سنه سبع و تحسین و ثلثمایه بر دست عبسی بک خود گشته شد **امیر قلی الله**

عیسی بن قتیبه بعد از برادرزاده حکومت نشست امیر مالک برادرش فزیده جدا را بنای تخت مستن
 و قسما به از و انشرا نمود عیسی بنای رخ دوم شعبان سنه سبعین و قسما به وفات یافت **امیر مکر**
 بن عیسی بعد از پدر و والی شده در سنه اصدی و سبعین و قسما به ارشک مستقی عیسی بن فزیده در
 برادر مکر بجای او نشست و بنا بر تخت و ثنائین و قسما به لغز و ده خلفای عباسی مغرول شده
 مکر افتد از ریافت و در او در بخله رفته ساکن شد و بنا بر رخ روز دوشنبه بیست و چهارم شعبان
 و ثنائین و قسما به وفات یافت و حکومت مکر تا سنه ثلث و ثنائین و قسما به ستم بود بواسطه
 ظلم روی و در جمیع نهاد و بنا بر رخ و ثنائین و قسما به سید قباده بر باغا استیلا یافت او به بخله
 رفت در اینجا بنا بر رخ سنه ستمایه فرمان یافت و محمد پیشش با سید قباده جنگ کرده مغلوب
 و ان قوم که ملوک بنو ناشم موسوم بودند به و منقرض گشت **سید قباده** بن ادریس بن مطغان
 اقتدار تمام یافت و بنا بر رخ سنه سبع و ثنائیه اراده نمود و نیزه نمود در شاه راه چهارشنبه در سن
 بکمان آنکه میادانش طمع و امارت کند و مرا بگشت و چون این خبر رسید قباده رسید به راه
 متدبیر فتنه کرد و چون بیکه رسید حسن و ال را در جادی الاخره ثمان عشره و ثمائیه بنحیه ملک ساخت
حسن بن قباده بعد از قتل پدر فایم مقام شد برادرش بلخ او را از کمره بدر کرده سرگردان و
 پریشان میگشت بعد از رفته در سنه ثلث و ثنائین و قسما به وفات یافت **راج** بن قباده بعد
 از اچچ برادر استغفال تمام یافته در عهد او ملک پیغود بن ملک کامل از آل ابوب که والی امین
 بود لشکر بکمره آورده اینجا را بنای رخ بیع الاول سنه تسع عشره و ثمائیه جو افره میگرفت آنرا رخ ثنائیه
 اصدی بنا بر رخ و ثنائین و قسما به وفات یافت **ابو سعید** حسن بن علی بن قباده با علم از
 حکومت شریک بود بنا بر رخ سیوم شعبان اصدی و ثنائین و ثمائیه بر دست ابن غش حاربین در
 حرم مکر قتل **سید امیر محمد بن محمد ابونقی** بن ابو سعید حسن حکومت سید صاحب سی پسر بود
 در دوسالگی بنا بر رخ روز یکشنبه چهارم صفر اصدی و ثمائیه وفات یافت سید عبد الله پیشش
 سلطان غار از رفته رقبا بسیار در حله انعام یافت **ادریس** بن قباده در امر حکومت

بارها و زاده اش ابوحنی نزاع داشت بنا بر بیع الاول تسع و سبب و ستایه در میان خویش
 بردست برادرزاده کشته شد **ابوالغیث** بن ابوحنی و امی شده بنا بر نزد سینه چهارم و بی
 اربع عشر و سببیه در حوالی مکه بردست برادرش حمزه نقل رسید **حمزه** بن ابوحنی برادرش با
 او را گرفته بمصر رستنا وند و او را کجا فرار نموده پیش سلطان محمد خاندان رفت و بدر گرفته چون
 بمصر رسید بخره واقع سلطان شنید لشکر از وجهه آمده بمصر حجاز رفت و عماره بران و بار
 ناخت بمکه و نا انکه بقصد ملک ناصر بادشاه مصر در شهر جمادی الاخر سنه ۶۸۰ بمکه کشته شد **سید**
ابوعزیز امیر بن ابوحنی حاکم شده و شهاب الدین احمد پسر از پیش سلطان ابوسعید بعراق فرست
 محل سلطان را بمکه برده مقدم بر محل دیگر سلطانین داشت و زری که با القاب سلطان سکا
 بود در آن دیار جاری ساخت بعد از محمود سلطان پیش از پیش در تعلیم او کوشیده امارت
 ابوسعید ان عربی را به و داد و او بعد از سلطان بر ملا سیلا یافت پنج چین نویان در
 او را محاصره کرده پس از تسخیر بکشت بهشت سال راه حج بشوخی ان مسدود بود در آن زمان
 پدرش در بویه بود سید ابوعزیز به پنج هشتاد و نه سنه است اربعین و سببیه وفات یافت
عطفه بن ابوحنی سیف الدین لقبی است بعضی اوقات بشکرت اخوان و قریب از ده
 سال با تو احوال بود در سنه سبع و ثلثین و سببیه ملک نام او را و سید برادرش را بمصر طلب گشته
 موقوف نمود عطفه بنا بر کشت و اربعین و سببیه وفات یافت **نقیه** بن رستم بن حبيب
 ارش بجاکومت رسید بعضی اوقات بشکرت برادرش بخلان و چندگاه با استقلال حاکم بود بنا بر
 شوال سنه ۶۸۱ و سببیه در حوالی و زمان یافت که بمکه نقل نموده **معاذ** بن رستم با اتفاق اخوان
 بجاکومت رسید و سنه ثلث و سببیه وفات یافت **سید** **الدين** ابوسعید بخلان بن
 رستم حاکم جاز شد و میانه او و اخوان مخالفت بود با شیخ حسن نویان صلح نموده راه حج مفتوح
 کرد و بنا بر پنج شصت و شصت و یازدهم جمادی الاول سنه سبع و سببیه وفات یافت
سید شهاب الدین احمد بن سید **الدين** و الی شوال و سببیه نویان سال مصر بزرگ منشی برادرش

وصدقه داد و بودند و او در کمال احتیاط میزیست تا آنکه در میان مکتوبه بهی قبیله کرده وی را
 بتیاریخ شب شنبه ششم شهر شعبان ثمان و ثمانین و سیعایه هلاک کردند **محمد** بن عقیقه بن ابوی کلک
 مصر که عجلان و سیعایه و بقیه اعیان را و را مغزول ساخته او را حاکم کرد مدتی حکومت کرده بتیاریخ شنبه
 و سیعین و سیعایه وفات یافت **محمد** بن احمد بن عجلان ملقب بکمال الدین بعد از پدر استقلال
 یافته بتیاریخ نوزده ذی الحجه ثمان و ثمانین و سیعایه بغیر یکی از قلاشان درگذشت **عباس** بن
 مقاسم بن ریشه کنی یا یوطام ملقب بزین الدین بگنومت سیده بتیاریخ نوزده شهر ربیع الاول
 خمس و ثمانیاه وفات یافت **احمد** بن یقیه بن ریشه بن ابوی در ام حکومت ایمان شریک
 بود بتیاریخ محرم اثنی عشر و ثمانیاه وفات یافت **عقیل** بن مبارک بن ریشه بن ابوی شریک
 بنی اعیان حاکم بود بتیاریخ سته خمس و عشرین و ثمانیاه وفات یافت **علی** بن مبارک بن ریشه
 حکومت بود بتیاریخ سبع و تسعین و سیعایه تنویر مکه شریک در ایام قیاده خلاص شده در اسکندریه
 مجوس کشته شد بتیاریخ شنبه و ثمانین و ثمانیاه وفات یافت **علی** بن عجلان بن ریشه بن ابوی
 کنی یا بولین ملقب به علا الدین بکشت ایمان حکومت مکه و چون در سنه اربع و تسعین و سیعایه
 تری سلطان مصر رفت ایمان مغزول شده او در ام حکومت مغزول گردید و بتیاریخ نوزده شهر شعبان
 هجری شوال سبع و تسعین و سیعایه بقتل رسید **محمد** بن عجلان بعد از برادر بگنومت سیده بتیاریخ
 دوازدهم شهر ربیع الاول اثنی و ثمانیاه وفات یافت **سید حسن** بن عجلان ملقب به بدر الدین
 بعد از برادر در حکومت استقلال یافته بتیاریخ شنبه ششم شهر جمادی الاخره و عشرین
 و ثمانیاه وفات یافت **سید برکت** بن سید حسن بن عجلان کنی یا بوز بهر ملقب بزین
 الدین بگنومت موروثی رسید مدتها اقتدار داشت بتیاریخ احدی و ثمانیاه در حوالی مکه متولد
 شده بود بتیاریخ عصر روز و شنبه نوزدهم شعبان سنه سبع و خمسین و ثمانیاه وفات یافت **احمد**
 بن حسن بن عجلان ملقب به شهاب الدین حکم پدر در سنه احدی عشر و ثمانیاه به نیابت پدر بارگشت
 سید برکات بهم و شریک کشته آف همین رفت و در سپید بتیاریخ اوایل اثنی و اربعین و ثمانیاه

وفات یافت **ابراهیم** بن حسن بن عجلان بعضی اوقات با برادران شریک بود آخر فرار نموده
در بنات پنج بهارم ذی حجه پنجم و حسنین و ثمان ماه و وفات یافت **رشید** بن محمد بن عجلان
بعضی ایام استلایافته از پیمایش سید برکات فرار نموده سرگردانی گشت تا آنکه بتاریخ روز
چهارشنبه ششم شهر رجب سنه سی و نهمین و ثمان ماه در بلاد شرفی مکه برست لشکر یان سید برکات
کشته شد **علی** بن عیان بن مقاس بن رشید مکنی با بولحسن ملقب بعلاء الدین بعضی اوقات
کیفیل سهام نام بوده بتاریخ ثمان و عشرین و ثمان ماه بحکم حاکم مصر مغول شده و همراهی حلی مصر
رفته در قاهره محبوس گشت و در روز یکشنبه سوم جمادی الاخره سنه شصت و ثمان ماه در زندان وفات
یافت **علی** بن جن بن عجلان ملقب بنورالدین مدنی با برادرش سید برکات تاریخ وفات
آخر در زندان بنات در سیوم صفر سنه هفت و حسنین و ثمان ماه و وفات یافت بتاریخ بیست و ثمان ماه متولد
شده بود **ابوالفتح** بن حسن بن عجلان ملقب بمویه الدین بتاریخ سنه و اربعین و ثمان ماه با برادرش
سید برکات شریک شده بتاریخ دوم صفر سنه هفت و حسنین و ثمان ماه در قاهره وفات یافت **سید محمد**
بن سید برکات در زمان پدرش بنیابت حکومت سیده سالها در حاکم مستقل بود بتاریخ
رمضان اربعین و ثمان ماه در مکه متولد شده بود بتاریخ روز سه شنبه یازدهم محرم سنه شصت
و تسع ماه در وادی لا و وفات یافت **سید علی** بن سید محمد با برادرش سید برکات تاریخ
داشت بتاریخ روز سه شنبه یازدهم شهر رجب سنه سی و تسع ماه و وفات یافت **سید جازان**
سید محمد بعد از برادر حکومت سیده بشهاب الدین احمد ملقب شد صحیح جمیع رجب سنه سی و تسع
و تسع ماه در محل طوف نزدیک مقام جریبل بردست یکی از چوگرگشته شد **سید برکات** بن سید
بعد از پدر در ام حکومت افتد اریافته بتاریخ بیست و چهارم ذی قعدة احدى و ثلثین و تسع
وفات یافت بتاریخ احدى و ستمین و ثمان ماه متولد شده بود **شرفیابوئی** بن سید برکات
بتاریخ احدى عشر و تسع ماه متولد شده در سنه احدى و عشرین و تسع ماه فاضل و غوری حاکم قندهار
حکومت پدر و داد و سلطان سلیم والی روم تاریخ شصت و عشرین و تسع ماه امضا فرمود بتاریخ

وفات یافت **سید سلیمان محمد بن شریف** ابوخی حکم پدر والی شده در سنه احدی و
سین و شصت و هفت و وفات یافت **شریف حسن بن شریف** ابوخی بعد از پدر در جگومست نشسته در تهاکو
کرد بناج اربع و ثلثین و تسعایه متولد شده بود بناج کنه عشره و الف و وفات یافت **شریف ابوطاهر**
بن شریف حسن بعد از پدر در جگومست سید به بناج و وفات یافت **جمارم اسمعیل**
مستعمل بر اصل و ذوق **اصل** ایشان چهارده نفر انداخته ای ملکشان سنه سبع و تسعین و مائین
انتهای سنه سبع و سبتین و تسعایه بود **عبدالله** کنیتش ابوعلی و بعضی ابو محمد گفته لقبش مهدی است
بروایت بعضی برین موجب است **عبدالله بن محمد بن محمد بن میمون بن محمد بن اسمعیل**
بن جعفر صادق ع بناج سبتین و مائین متولد شد و بقول صاحب جهان آرا در قرطبه
وقت غروب آفتاب روز پنجشنبه است و سبتین و مائین ولادت اسمعیل ابن جعفر را کرده
احدی و مایه و افغ نخ و بناج خمس اربعین و مایه و وفات یافت و محمد بن اسمعیل بناج سیزدهم
ذی حجه احدی و عشرین و مایه متولد شد مهدی بناج روز یکشنبه هفتم ذی حجه است و تسعین و مائین
در سجلمانه مغرب تقویت ابو عبدالله صوفی خروج کرد و بناج روز پنجشنبه هشتم ربیع الآخر سنه
و مائین بمکلفات نشست و بناج پانزدهم ربیع الاول اثنی و عشرین و ثلثمایه و وفات یافت
و در شهر مهدی مغرب که از آنها را دست مدفون گشت در روضه الصفا اول این طبقه را ابو القاسم
محمد بن عبدالله نوشته الله اعلم **محمد** بن مهدی لقبش قایم کنیش ابو القاسم است مادرش زینب الدار
دختر عم پدرش بود بناج محرم ثمانین و مائین متولد شد بعد از پدر قایم مقام گشت بناج روز
یکشنبه سیزدهم شوال اربع و ثلثین و ثلثمایه در حینی که ابو زید زمانی او را در مهدیه محاصره کرده بود
وفات یافت **اسمعیل** بن قایم لقبش منصور کنیتش ابوطاهر است بناج جمادی الآخر سنه
ثلثمایه در مهدیه متولد شد بقولی در سنه اثنی و ثلثمایه بعد از پدر قایم مقام شد و ابو زید زمانی که بکسب
آورده همراه محمد و نه مدتی در غصص آهینین کنجا هداشت و آنچه پوست او را کشته پرگاه کرد اسمعیل
بناج شوال احدی و اربعین و ثلثمایه در شام وفات یافت و در مهدیه مدفون شده منصوریه

مغرب از آسمان است **معه** بن منصور لغزش معر کینش ابو نعیم است والده اش کثیر کنده
 نام بود بنا بر روز دوشنبه یازدهم شهر رمضان تسع عشر و ثلثمائیه در همدیه منقول شد بقول حصه
 جهان آرا در سبع عشر و ثلثمائیه بعد از فوت پدر قایم مقام شده بنا بر رمضان ثلث و ثلثمائیه و ثلثمائیه
 معصیه در رابط المرحوم بنا نهاده نام اجداد قاهره بود بنا بر روز دوشنبه بیست و دوم شوال احدی
 و سنین و ثلثمائیه از منصوریه مغرب با خواجه این و اموال بیرون آمده بنا بر روز شنبه دوم رمضان
 اشج و سنین و ثلثمائیه در قاهره منقول نمود و بنا بر روز جمعه نوزدهم ربیع الاول **خمس و ثلثمائیه**
 در قاهره وفات یافت یکیل مغربی در علم کیمیا از مملوکان دست در زمان اوبنا بر کرد
 یکشنبه بیست و ششم جمادی الاول **سبع و اربعین و ثلثمائیه** ابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن ابو
 موسی یونس مهری صاحب بنا بر وفات یافت **نهار** بن معز لغزش غزیر کینش
 ابو منصور است مادرش فزیه نام داشت بنا بر روز پنجشنبه چهاردهم محرم سنه اربعین و ثلثمائیه
 منقول شد بقول جهان آرا و ابن خلکان در سنه اربع و اربعین و ثلثمائیه بعد از پدر قایم مقام
 شد و بنا بر بیست و ششم رمضان ست و ثلثمائیه و ثلثمائیه در مصر وفات یافت **معه** بن
 عزیز لغزش حاکم کینش ابو علی که در شش کینگی در نام بود بنا بر روز پنجشنبه نهم ربیع الاول **خمس**
 سبعین و ثلثمائیه در قاهره منقول شد بعد از پدر قایم مقام شد بقول ابن خلکان بنا بر پنج
 ثلث و ثلثمائیه در زمان حیات پدر ولی عهد شد و در این ایثار و قهر این **هفت**
 بسام او خواندند بنا بر شب بیست و هفتم شوال احدی عشر و اربعایه جمعی در یکین **ثلث و او**
 بقول ساینده در دارالافتاء مدفون شد در زمان اوبنا بر **سبع و سنین و ثلثمائیه**
 علی بن احمد بن یونس مهری پنجم مشهور با بن یونس صاحب یکی حاکمی که **نهار**
 در در مصر وفات یافت در محل نقی نیک حاکمی را علی بن عافه
 کرده و بنا بر فوت **هزار و سیصد و بیست و شش** **الله اعلم**
 است مادرش صد نام و اربع بنا بر شب **دوشنبه**

و بیست و دوم

مرد متولد شد جبل و سه روز بعد از قتل پدر بر تخت نشست بناج مشب یکشنبه پانزدهم شعبان
سبع و عشرين و اربعه یه وفات یافت در زمان او بناج مشب دوشنبه چهاردهم شهر صفر اثنی
عشرین و اربعه یه قاضی ابو محمد عبد الوهاب بن علی بن نصر بغدادی صاحب کتاب فکامین
که بناج خنوز غنچه به قتم شمال اثنی و ستین و ثلثمایه در بغداد متولد شده بود در مصروفات
یافت نشب و یامام مالک میر **محمد** بن طاهر نقیش مستقر کنش ابو یقیم است در ش فرهما
نام داشت بناج صحیح روز شنبه سیزدهم جمادی الاخره سده عشرين و اربعه یه در قاهره متولد
بعد از پدر در سن سفت سالگی قایم مقام شد بقول ابن خلکان بناج عشرين و اربعه یه سبا
بیری در بغداد اسم قایم عباسی را از خطبه انداخته بنا مستقر خطبه خواند مستقر بناج پانزدهم
ذی الحجه سبع و ثمانین و اربعه یه در مصروفات یافت در یامام او هفت سال خطه عظیم در مشرق
در زمان او بناج خنوز شنبه به قتم شهر صفر سبع و اربعین و اربعه یه ابو محمد حافظ بغدادی بن
سعد از وی صاحب موفک و مختلف و غیره در مصروفات یافت بناج ذی قعدة اثنی و
ثلثین و ثلثمایه متولد شده بود سعید والد او بناج ثمان و ثلثین و ثلثمایه وفات یافته **محمد**
بن مستقر نقیش سبطی کنش ابو القاسم است بناج پنجم محرم سده سبع و ستین و اربعه یه متولد
شد بعد از پدر روز عید غدیر بر تخت نشست نزار برادر خود را با دو پسر محوس ساخت نزار
حبس وفات یافت احمد بقول صاحب تجل فیج در سده سبع و ستین و اربعه یه بزخم کارد هوا
خوانان نزار وفات یافت بقول ابن خلکان بناج روز جمعه شهر رمضان احدى و ستین
ایه و بقول صاحب جهان آرا روز شنبه سده ستم و ستین و اربعه یه **مستقر**
محمد آرم کنش ابو علی است بناج روز شنبه سیزدهم محرم سده سبع و ستین و اربعه یه متولد
شد بناج چهارم ذی قعدة اربع و عشرين و ثمانیه در سن و حد این
مستقر **محمد** بن ابی شجاع مالک که حکم مامون وزیر بود بناج
اثنی و عشرين و ثمانیه بناج برادر نقیش سابع

سنه مذکور بکابل درآمده هفت روز بپیراهن کهنه ایستادند چون عرض رسید که میرزا محمد حکیم
در غور بند است و اراده آن دارد که جلای وطن شده بجانب اوزبک رود با شاهان عا
دیک را روانداشته لطیف خواهر پیش میرزا فرستاده غزده بخشش رسانید میرزا مجددا
بر حضور مشارالیه آمد و قول کرده علی محمد سیب را همراه لطیف خواهر بکلا فرستاد و آریا
جلال متوجه هندوستان شده کابل را پرستور بمیرزا عنایت کرد و نه خواجگی محمد حسین برادر
فاسم خان میگزید و جدا شده در سبک طایران در کاه مشغول گردید تا تاریخ سلطه رمضان سنه
مذکور را با هو و مغرب جام فلک افشام گشت حکومت پنجاب بمعبد خان و راجه بکوناس
و مانسبک مفوض گردید و ریات جلال متوجه دارالطائف شده در پیانی پت تپان خان از پکا
امده طارمت گردید و ماه شوال بدبلی رسید مریم مکانی و شانه راوده و انبال که در فخر پور
مانده بودند با استقبال شتا فتنه روز پنجم ذی قعدة فخر پور پستقر سلطنت گشت معصوم بخو
گر بکوه سوا الیه رفقه بود و وسیله اعظم خان کنان او مقرون بعفو گشته در فخر پور باستان نوی
سرافرا گشت و بنایت خان بمریم مکانی متوسل شده در روزی که معصوم بخورشش مفوض شد
بعقبه پوسی استسعاد یافت و در همین سال خان اعظم که حاکم حاجی پور و بنده بود در فخر پور
بیای پوس مشرف گشته بعد از چند روز بطرف بنگاله حضرت یافته اکثر امار که در سر کابل همراه
نمودند به قاف مشارالیه بجانب بنگاله حضرت شده ندخان اعظم با تفاق امارا کوکی سنانده
درآمده حاله ی خان و جبار بر دی و میرزا پیک قافشال از عاصی کابل جدا شده پیش علم
آمدند و عاصی فرار نموده با بعضی زمین دار برده اکثر از ولایت بنگاله متفرق باغبانان
بود در سنه ثانی و تسعین و تسعیه با تمام متفرقا و لیا دولت قاهره در آمد چون خاطر امیر
از مهم بنگاله فراغت یافت و خان اعظم بخت بدین دربار نموده بود و شهاب نزار انصاری
که بولایت مذکور رفته تمام آن ولایت را بسپاهیان تنخواه نموده در استیصال عاصی
کوشش نماید و در همین سال اتحاد خان که سالها حکومت کرات کرده بود بکجرات بادانی

و در نهایت آنکه حکومت آنجا سرافراز گشته مهر ابو تراب را امین و خواهر ابو القاسم برادر ملا
 بعد القادر اخوند را دیوان و نظام الدین احمد را کتبی کرده با جاکه دوران که از درگاه تعیین شده
 بودند حضرت دادند و در همین سال میر فتح احمد شیرازی که در دکن می بود در قزوین استانبول می رفت
 بمنصب صدارت ممتاز و سرافراز گردید و در همین سال بریان الملک طائی برادر مدعی نظام الملک
 که از بزرگترین پیش قطب الدین خان آمده بود و حسب الحکم بنای ماه رجب بزمین نوی مسعودی
 چون اعتماد خان تبریزی احمد ایا در سید شهاب الدین احمد خان حاکم آنجا از شهر روان آمده در همان بوم
 که از پورهای شهر است فرود آمد و اعتماد خان بنای شش دانگ شهر شهاب الدین بنیاد نهاد و از آن شهر
 علیه یک بنی و جمعی از ملازمان شهاب خان از وجه اسنده بجا بخت کا بختی وار بطلب مظهر
 که از صدها افواج قاهره در کوشه خنیده بود و در فتنه بخت بخت و منقسم به مذکور با اتفاق مظهر
 آمدند اعتماد خان اچ روزی سوار شده به قصد کربیش شهاب الدین احمد خان رفت که در او
 تسلی کرده پیاور و با اتفاق متوجه دفع غنیمت شوند روز دیگر شهاب الدین احمد خان را با لاسا کرد
 با اتفاق متوجه احمد ایا شدند و همان روز که اعتماد خان از شهر روان آمده بکری رفت
 مظهر از جای که باره دیوار افتاده بود بلا توقع شهر در آمد چون خبر شهاب الدین احمد خان
 و اعتماد خان رسید در راه فرود آمده نگاهش کردند و دریافت که چون کارهای امانت به پور
 میانه برودی خود را بشهر می باید رسانند از همانجا متوجه شهر شده و صبح بهمان پور که متصل شهر
 رسیدند مظهر کربانی از شهر پیرون آمده در یک زار کنار دریا صف کشید شهاب الدین
 احمد خان بنا بر آن اعتمادی بشکر خود دست و پا گم کرده و صفت صف آرای پافه حرکت اند
 بوجی کرده فراموش و با اتفاق اعتماد خان خود را بلبله پتن رسانید و حقیقت حال را عرض داشت
 نموده پیاپی سر بر خلافت مصیر ارسال داشت پادشاه بعد از آنکه پتن را خبر مذکور به امانت
 پیرامان را با فوج آرا پست بر حضرت بکرات کرده و قلع نرا نیز از راه مالوه بکرات فرستاد
 مظهر باب فتنه و فساد را خطا بهار داده در مقام جمعیت شد شیرخان فولادی که سالها

حکومت بنی داشت و چند سال بود که در ولایت سورت نفلاک تمام میکند را بنشین مظهر
المره با چهار هزار سوار بر سر بنی نغابین شد و از امای ایجا در ظاهر قصد سانه شکست یافت
با حمد ابا و معاودت نمود مظهر بجایست بر روزه بکنک قطب الدین خان که از جانب برنج
بگویند امای بنی می آمد رفته او را شکست داده در قلعه برودره محاصره نمود و قلعه را بهر طرف
انداخته قطب الدین خان را بقول پروان آورده بسوی نرواری زمین دار را چهل یلقل
رسانید و بجایست بروی رفته ایجا را از زن و متعلقان قطب الدین خان بصلح گرفته چهار
لکه رو به خا شهاب دشنای که عاالدین حسین که روی کنسایت بد ایجا برده بود با احوال ایستاد
قطب الدین مظهر شد و سپاهی بسیار جمع نمود و چون خبر آمدن میرزا خان بد رسید
فاحه بروج را بنصر برادر زن خود و کس خان روی که از پادشاه که بخت پیش او رفته بود
با حمد ابا و معاودت نمود و میرزا خان را فواج با دشنای چون لک که کس روی احمد ابا داشت
نزول نمود و مظهر از شهر پروان آمده در حوالی مزار شاه بکین که سیانه هر دو شک فاحه
رو کرده بود لشکرگاه ساخت و روز جمعه سیزدهم شهر محرم سنه ثلث و تسعین و تسع و شصت
بعد از کوشش و نبرد بسیار مظهر راه فرار پیش گرفته خلق کثیر نفل رسید میرزا خان خرنج
نوشته بدرگاه فرستاد و مظهر داشت مذکور در حینی که ریات جلال از نفل با و متوجه دارالخلافه
بود در راه رسید و میرزا خان بخطاب خان خانی سر فرار گشت مظهر بعد از فرار کبکایت
رفته در مقام جمعیت لشکر شد فلیح خان و امای مالوه سه روز بعد از نفل با حمد ابا رسیدند
خان خانان با اتفاق امر متوجه کبکایت شد مظهر در ایجا توقف کرده بجایست آمد و نشسته
بگو در آمدن خانان متوجه نفل شده بعد از بکنک مظهر شکست یافته بجایست ولایت
سورت رفت فلیح خان و نورنگ خان و شریف خان و امای مالوه قلعه بروج را محاصره نمود
بعد از مدتی فسخ شده و کس خان نفل رسید و بنصر برادر زن مظهر فرار نمود مظهر در آن
ولایت نزد دبیار نموده در آنجا بنای زمینین دایم کرده در جوار او بر می برد پادشاه

زردکن حکم کاری شناخته متوجه نذر بار شد و دکنیان از عقب آمده فیل چند و بعضی اسباب
بجارت بردند خان اعظم اردو را دزد نذر بار گذاشته چیده پیش خان خانان با چوب
بار رفت که او را همراه گرفته متوجه ملانی معامله دکنیان شود خان خانان با استقبال نشاند
همراه با احمد اباد درآمدند خان اعظم چند روز در احمد اباد ارسوده از خان خانان حضرت
سند به نذر بار رفت خان خانان بعد از دو روز از احمد اباد بیرون آمده متوجه برادر
شد و چون به روح رسید کنایت خان اعظم آمد که چون برسات نزد بکت اسال پور
دکن را موقوف بایر کرد که در سال آینده با نغانی متوجه خواهم شد خان اعظم از نذر بار
متوجه مالوه شده خان خانان بجای احمد اباد مراجعت نمود رایت جلال رنج رو چنانچه
نیز دهم شهر ذی قعدة سنه مذکور بکنار آب چناب سیده بنارنج پیست و هشتم ماه
مذکور از آب پیست عبور فرموده بنارنج پیست و پنجم شهر ذی حجه سنه مذکور در فیه
پندی کنور مانسنگ پسران میرزا محمد حکیم و امرای اورا بر زمین بوس سرازیر ساختند
موراد احمد پادشاه مانسنگ شده و در اول سال حسن و شعیب و سید میرزا شاهرخ و راجو
و شاه علی خان محرم و دیگر امرا را بنسخه و لاسبت کشید فرستاده بنارنج رو و پنجشنبه بانزدیم
شهر محرم سنه مذکور در قلعه انک بنارس که در کنار آب نیلاب اصداف کرده پادشاه است
نزول اجلال فرمودند و اسمعیل علی خان و راستنگ را بر سر بلوچان تعین نموده ریختان
کو که را با فوجی بر سر افغانان سواد پور دستا دهند و کنور مانسنگ را حکومت کابل عیادت
نموده بدفع و رفع طایفه روشنائی محسب الحکم جهانمطلع بنارنجی استهار یافته متوجه نذر
طایفه تاریکی جماعتی از افغانان اندک در زمان سابق شخصی هندی وستانی بمیان ایشان
رفته مذہب الحاد را رواج داده اکثر ان طایفه را امرید خود ساخته نام خود را بر روشنائی
نهاده بود بعد از وفات و پیش جلال الدین چهارده سالگی در سنه شصت و نهمین و نهم
درجی که رایت جلال از کابل متوجه مقر سلطنت بود بکار زمست سرازیر شده بعد از چند

مفت کورس

بنف کور نش و عتیه بوی مغور کشند و اسمعیل قلیخان و رای رای سنگ نیر در زمین رند
 کلانتران و سرداران بلوچان را همراه آورده بر زمین بوسی اعتبار یافته و بعد از وراغ
 از جهات افغان و کابل بکجانب لاهور حرکت فرموده از کابل راب بهت اسمعیل قلی
 خان را با لشکر عظیم بر سر افغانان تعیین فرمودند تا رخ شب جمعه مقصد هم ماه جمادی الثانی
 در لاهور نزول اجلال واقع شد درین اثنا سرع بابا در لاهور که بکوهستان کابلون کرخیته
 بولایت دایم که مراحت میسر ساند و بدست مردم حکم ابو الفتح در پر کشیده که تپیل
 رسیده بود و درگاه آوردند و در نوزدهم ماه رجب سال مذکور دختر رای را بسنگ انجبت
 شایسته ازده عالیشان سلطان خواستگاری نمودند و در اوایل شعبان سنه مذکور محرقام
 خان میربحر جمع کثیره از امای عظام را بنیچه کثیره تعیین فرمودند یعقوب ولد یوسف خان
 بعد از جنگ و شکست ده مجر قاسم خان را وید و درسلک و قوایان شنگلشت از ان
 تاریخ کثیره بنف اولیا دولت فایده در آمد و تاریخ نوزدهم شهر رمضان سنه مذکور
 الحی غنیه لشکر خان را برضبت کرده حکیم معام برادر حکیم ابو الفتح و میرد چهار برابر فاخت او برست
 پیش عبداللہ خان فرستادند و همدرین ایام میرزاسلیمان که از ماکه معظمه آمده بدخشان
 متصرف شده بود از غلبه اوزبک فرار نموده بملازمیت اندر رسید و مورد احترام پادشاهی
 گشت تا تاریخ سنه ست و شصتین و تسعایه سلطان خسرو ولد شایسته ازده عالیشان سلطان
 سلیم از دختر ارجیکوندا سس ابوچو را مد و در اوایل شهر ربیع الثانی سنه مذکور حکومت
 کابل بزینخان کوکیمون گشت و حکومت ولایت بهار و پنجال بکنور مانسنگ تعلق گرفت
 و در اربع الثانی خان خانان با تفاق عضدالدوله از بکرات آمده بر زمین بوسی مشرف
 شده و هم درین سال حکومت کثیره میرزا یوسف خان ضوی محبت شده محمد قاسم خان
 بهرگاه طلب نمودند و صاحب خان را بدفع افغانان یوسف زری بسواد پنجو تعیین نمود و ده سال
 مانسنگ از سیالکوت و غیره نواحی لاهور را بدو عایت نمودند و اسمعیل قلیخان را بجای

سلیم

قلیح خان کجرات فرستاده قلیح خان را بدرگاه طلبدند پادشاه بتاریخ نیست و دوام حمادی
 الشانی سینه بیع و تسعین و تسعایه بغزم سیر کابل از لاهور ناهفت نمودند چون بتیمبر که مقدمه
 کوهستان کشید است سید نه اهل محل را پادشاه نهاده شاه مراد در میان کله آشته خود
 بایضا متوجه کشیدند و بتاریخ زود بخش بنده غره شهر شعبان سنه مذکور نزول اعلان در شهر
 سری نگر واقع شد درین ایام غصه الدوله میر فتح الله شیرازی وفات یافت و در کشمیر درویشی
 که تحت سلیمان مشهور است مد فون کشت و بتاریخ نیست و هفتم رمضان سنه مذکور
 از کشمیر بغزم سیر کابل از راه بکلی متوجه انکه بارس شدند در راه حکیم ابو الفتح وفات یافتند
 در حسن ابدال که سر راه کابل است مد فون شدند پادشاه مراد با اهل محل آمد و در کله
 بلامرست رسید بهار خان کهنه را بدفع بقعه انعامان یوسف زری فرستاده ریاست طلال
 از اناب نیلاب عبور نموده بتاریخ نیست و دوام شهر ذی قعدة سنه مذکور در کابل نزول
 نمودند حکیم مام و میر صدر جهان که باجی کری پیش عید الله خان رفته بودند باجی انجمن
 و هدایا بدرگاه رسیدند و در همین ایام خیر سیده که راجه نور الدلیل و کیل السلطنته و ذریه
 دیوان بود و راجه بکونداس که امیر الامرای لاهور بود وفات یافتند ریاست جلال خان
 بیسم خرم سنه شان و تسعین و تسعایه از کابل بیرون آمد و متوجه هندوستان شد و متوجه
 کابل را از زنجان بغیر نموده به محمد قاسم خان میر کجرات رفتند و حکومت کجرات با عظم
 که حاکم مالوه بود و متوجه کشت محاکمه خان خانان در جنهور مغر شد چون اعظم کجرات رسید
 متوجه خیر و لایت جام که از زمین داران صاحب جمعیت ان ولایت است شرف
 با اتفاق دو تنان پسر امین خان حاکم که حاکم مقام بر شده بود و پست هزار سوار و پاد
 جمع کرده متوجه جنگ کرد و در میان رخ روز یکشنبه ششم شهر شوال سنه مذکور جنگ صیبت و
 داده و حاکم محمد رفیع بخشی سردار جوانقار با محمد حسین شیخ و میر شرف الدین برادر زاده
 میر ابو تراب از لشکر پادشاهی بغیر رسید به کلهان جام که صاحب نیکه بود و با وزیر شریف

و در وقت آن پسر امین خان نجاتی بر رفته بعد از چند روز وفات یافت و فتح و قیروزی
 نصیب اولیای دولت قاهره شده جام منظم گشت و بآرامش شهر بیخ انانی مستقر
 و متعین و بیست و چهار ولایت بکرو ملت از یکجا که همان خانان محرم نموده با جمعی از اماران پیشانی
 یکسان کبابی و ذرا یک ترکمان و قزوین برلاس و غیره پنج ولایت سنده و شش و پنج
 فیضی بآرامش این نعمت را قصد نموده یافته و بآرامش هشتاد و پنج شهر ذی حرم سنده مذکور را بهر
 عالمیان شاه مراد را بکومت نالوده رخصت و موده علم و تقار و محرم نمودند و امیر
 قلی خان را بکولت شایسته مراد را فرستاده همراه کردند و بچهار ماه ذی قعدة سنده مذکور را بکولت
 قلع و کربلا که در قریف پسر زاده امین خان بود مفتوح ساخت و بآرامش سنده الف و ص و ک
 کجی که بکشتاب امین خان سر از آن شده بود و بکشتاب استیصال جلالت اقبال این پیشانی
 او بکسر رفته و از یکجا که بکشته بیا و دفینه و فساد کرده بود تعیین شد و بآرامش او او شایان
 نیز بکشتاب دفع جلالت فرستادند و بآرامش پست و چهارم شوال سنده مذکور را و شاه بقدر
 بنواهی اب جناب متوجه شدند چون یکم راب نزول اجلال بخرسید که یادگار برادر زاده
 میرزا و صفحان کینیا بکشتاب او در کیش بود با اتفاق بعضی کشمیریان علم لغی افزایسته نام سلطنت
 بر خود نهاده قاضی علی کجی را که دیوان کشمیر بود بقتل رسانیده حسین یک شیخ عمری که بکشتاب
 و از کشمیر بود بمطانی نیز اشفقت پیران آورده شیخ فرید بخاری کجی را با جمعی از اماران و بقصد
 احدی و کشته را از او بکشتاب بدخشان بر سر بادکار رعین در موده خود از اب جناب گذر
 شکار کنان پیش می رفتند چون پیغمبر رسیدند بهر آمد که چون لشکر قیروزی انتر بزدکی کول
 کنترل رسید با دکار کجی را بر سر راه در شنده خود نیز بهر و پور رسید و بخواست بمطانی لشکر
 لغزت فرین آمد که جمعی از نوکران میرزا یوسف خان بر سر او رنجته بقتل رسانیدند و بعد از
 سه روز سرش را بر کاه آورده در ایات جلالت بآرامش هشتاد و پنج حرم احدی و الف و ک و شمر
 نزول اجلال و نمود و بکشتاب داشت و در در آنجا توقف کرده میرزا و قیروزی را بکشتاب رسانید

واقع شده

بکومت گنیمتسوب ساخته از راه پاره موله متوجه لاهور گشتند و بناختن شهر سبع الثانی
 سنه مذکور در لاهور نزول اجلال واقع شد درین اثنا خبر رسید که راجه مانسنگ با پسر و پسر
 قتلوا فغان بعد از فوت قتلوا ولایت و دینسرا متصرف بودند جنگ کرده ولایت و دیسرا
 که مملکت سبع است متصرف اولیا دولت قاهره در آورد و بتاریخ نهم ماه فروردین الهی
 موافق بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه مذکور خان خانان میرزا جانی حاکم تهر را که بعد از
 جنگ و کوشش بسیار از روی عجز و انکسار آمده خان خانان را دیده بود و دختر خود را بمیرزا
 ابریح میرخان خانان داده همراه آورده بعنقه پوسی سرفراز ساخت و پسر جانی در سلک
 عظام مشغول گشته تهر پسر خود یکا کیر و مقر شد چون چونک متصرف اعظم خان در آمد کنگار زمین
 کج مظفر را بمردم اعظم خان سپرده بیوخی که در موضع احوال مظفر مذکور است خلق خود را بیاض بریده
 هلاک کرد چون اهل تفاق بعضی بخان بی الطمانه از جانب پادشاه بکمان اعظم رسانیدند
 زمان طلب هم با هم اوصاف در شده بود با وزیران و عیال و خدایان و اصحاب سوار و پیاده
 سنه مذکور در کشتی نشستند متوجه زیارت کلمه عظیم شدند بعد از استماع این خبر ولایت بکرات
 بشا نهاده شاه مراد محنت نموده صادق عادل و کالت او تعیین نمودند و بتاریخ چهارم
 ذی قعدة سنه مذکور وزیران خان و اصف خان که بکرت تظیف افغانه رفته بودند اکثر آنها را
 ساخته اهل و عیال جلالت و هجرت علی را کسب کرده بپایه سر خلافت منصوب کردند و بنا
 بست و نهم شهر مذکور حکومت مالوه را بمیرزا شاهرخ مرقد نموده شهباز خان کینور را که سه
 سال در قید بود خلاص کرده بکرت میرزا کام مهابت مالوه و وکالت میرزا شاهرخ تعیین
 و نمودند و بناختن شهر محرم سنه اثنی و الف میرزا رسم بن سلطان حسین میرزا بن ابراهیم
 میرزا بن شاه امیر صفوی که حاکم زمین دار و ربود با ابوسعید میرزا و پیغمبر ابراهیم و اهل
 عیال خود بر کاه آمده در سلک همراه پنج هزار پیغمبر کشت و سلطان یکا کیر و مقر شد و بناختن
 بست و یکم محرم همین سال شاهرخ و امینال را با خان خانان و دیگر امرای بکرت پیغمبر کشت

فرمودند و خود بخدمت شکار بجای سلطان پور که سی میخ کردی لاهور است متوجه شدند و همان
خانان را که در ملازمت شاهزاده میرنده رسیده بود بجهت کشاکش طلبیدند خان خانان
در نوا می شیخ پور بکلازمت رسیده در باب نیز دکن محمد را کشاکش کردند خان خانان ششم
که بی اکتفا زاده نقید که کشند این خدمت کنند بانفام میرساند خان خانان ایامی
کو یکی حضرت زاده شاه زاده دایال را بحضور طلبیدند بشاهزاده بخدمت رسیده رایا
جلال متوجه بقتل سلطنت گشت و در همین سال محمد زمان خود را بر میرانشا بهیج نامیده
بکابل مدو قاسم خان حاکم ایجا در بخدا داشت و نسا هبل و زر بدتا آنکه فرصت یافته جمعی از
بزرگش را زانو خود شفق ساخته قاسم خان را نقل رسانید خواست که پیشش تا شتم را نیز دفع
نمایند تا شتم پیش سی کرده خود را بارگ رسانیده بعد از کشش و کوشش بسیار محمد زمان مذکور
نقل آورده در شهرش را بدرگاه والاخرستاد حکومت کابل نقلج خان که دیوان کل بود را
گرفت و خواستش بدین خوانی بجای او دیوان شد و حکومت جوینورا از غیر نقلج خان به
جاکیر میرزا یوسف خان مقرر شد و کشیک جاکیر احمد یک کابلی و محمد علی افشار و ایمانات چنان
متعلق گشت تا پنج نیز دوم ماه آذر سنه مذکور خان اعظم که یکم معظمه رفته بود در لاهور بکابل
بوسی سرافراز شد و صوبه بهار جاکیر امقر کر دید و میرزا شمس میر کلان که بهت سرانجام جاکیر
بجانب بهار حضرت شد و بهت مسبوم ماه مذکور یادگار سلطان اثنو الجی شاه عباس
حضرت داده جناب الملک کاشی را با متوقفات رفیق او ساخته تا پنج جم ماه شهر پور
بزار و سه مظفر حسین میرزا بن سلطان بهرام میرزا بن حسین میرزا صفوی از قندار که جاکیر
او بود بهرگاه والاامه و سنگ امای پنج هزاری انتظام یافت چهار سپه داشت هر از
چند میرزا العباس میرزا طما سب میرزا سرکار سبیل جاکیر او مقرر شد و قندار که کاشی کاپ
خان کابلی حایت شد تا پنج روز شنبه نیز هم مقرر بهار و چهار شیخ فنی که ملک الشعرا
خطاب یافته بود و مات یافت تا پنج شهر شعبان اربع و حسین و نسا هم پور شده و

همدین سال حکیم تمام برادر حکیم ابو الفتح وفات یافت و در همین سال ولایت برادر که ذیل
 ولایت دکن نظام الملک است پست شاهزاده شاه مراد مفتوح شد و سرتاج نیز در هم امده
 همین سال آهوشاخی بیادشاه زده خواستی در یکی از خیمها شده بپست و نه روز کوفت و آنرا
 بسیار بود و شورشی در تمام هند و سنان افشا و آن بپست مبدل شد و در همین سال راجه علیخان
 ماکان خاندن در جنگ دکن که همراه لشکر فیروزی اثر بود قتل رسید و در سنده نیز پرتی از
 درون محل بادشاهی بطایب حاکم که بپست را رایش نوز و بر پاکر زده بودند افتاده بیالای خیمه
 رسید و تمام اسباب نوز و فی که در هر سال بپست جشن نوز و فی آیین می بپست بپست
 و بپست و یکم ماه فروردین بادشاه یک شیر توپه نمودند و سه ماه و بپست روز دهم کشته بود و بدین
 سیوم آورده و همین سال بلاهور نزول اجلال فرمودند و شاهزاده دایبل را حکومت صوبه
 الهاباد و سنده و منصب مفت نزاری سر از نسا خنده و قلی خان با تالیق شاه پیر امده
 کرد و درین سال نیز ایستیم پیر شاهزاده مراد که از سنش سه سال و سه ماهه می شد
 بود و بلاهور وفات یافت و در هفدهم ماه شهر یور هزار و ششش رای پیر داس را با خواهر
 شمس الدین در امر وزارت شریک ساخته و سرتاج بپست و سیوم آیین ماه همین سال پیر
 یک با پانصد سوار و قلیان از پیش شاه عباس با اتفاق و بیایا ملک که همراه با دکان سلطان
 با پانچ کری رفته بود با پانچیکری امده و در لاهور باستان بوی شرف گشت و سرتاج بپست
 ماه مذکور را بایات جلال از لاهور بعزم شیز دکن متوجه اگر شده و سرتاج بپست دوم اردی
 بهشت ماه سال مذکور شاهزاده مراد در دکن بر حجت از وی پیوست و سرتاج دوم
 ماه تیر شاهزاده دایبل شیز دکن حرض شده و در اوچده همین سال اصف خان بدلولی
 کل سر از گشت و سرتاج ششم ماه مهر هزار و هفت اگره را بقلی خان سپرده و بایات جلال
 متوجه دکن شده و شاهزاده عالیان سلطان سلیم را بپست تا و بیب و تنیده امر امانت
 دار اودی پور بطرف اجمیر رخصت فرمودند و راجه مانشک شاه قلی خان محرم را در سرتاج

شاهزاده محض خشنود و سیزدهمین سال کجاست راجا کبرخان اعظم مرتع نموده و پسرش
 بهر کلان او را بجای جسط در بطا کجا فرستادند و مولف این اوراق را بختی گری ایجا
 ستر از ساخته از حوالی دهول پور محض فرمودند در سال هزار و هشتاد و شش
 که در بان کل بود و بعد از توجیه رایات جلال بجایست اگر چه بیوانی بختاب مقرر شده بود
 در گذشته و در بن سال شاهزاده که بجایست نادید اماران او و پور رفت و در بختاب
 الهام بادرفته نام پادشاهی بر خود نهاده و خا نه بهار که سی لک روپیه بود به صرف خود در
 بختاب پند های درگاه را منقش شده خطبه و سکه بنام خود کرد و بختاب ششم شهر پور را همین
 سال احمد انکر دکن بدست شاهزاده وانیال و میرزا شاهرخ و خا ن خان و میرزا یوسف خان
 و دیگر بنده نامشروع شده و بهادر پسر ابراهیم پسر بهرمان نظام الملک که پادشاهی برداشته
 بود و در گذشت در بختی کد رایات جلال در بر بان پوزنولی احوال داشت و قلعه
 اسیر که بهادر پسر ابراهیم جلخان در ایجا محض بود محاصره شده بود و خبر رسید درت محاصره
 احمد انکر چهار ماه و چهار روز بود در بن سال جلاله تاریکی که سالها فتنه انگیز بود در بن
 بدست شاهان هزاره زخمی شده و بکوه رباط کر بخت مرا و یک و چندی از ملزمان
 شریف خان انکر به در سجد و کاش را تمام کردند و در آخ از ماه همین سال بهادر
 حاکم اسیر پسر جلخان اعظم باستان بوسی مشتاق فتنه فتنه نسیم نمود و در قلعه کو ایا محض
 گشت در بن ایام پسر راجانی حاکم تنه در بر بان پور وفات یافت و الحاکم تنه به پسر او میرزا علی
 عنایت شد و در بن سال حکیم مفری در سن هشتاد سالگی وفات یافت در بن ایام پسر
 پیک الهی شاه عباس محض شد و بختاب یازدهم اردی بهشت هزار و نه رایات جلال از
 بر بان پور بجایست دارالخلافت که هفت نموده و ولایت خاندیس را دادند پس نام بهادر
 بشاهزاده وانیال مرتع فرمودند و بختاب سی و یکم ماه امرداد همین سال با که در نول علیا
 و بختاب ششم ماه مهر سال نوزدهمین خان کو که در آگره وفات یافت و در سیم از ماه همین

سال شاه قلی خان محرم در گره وفات یافت هشت و شصت هجری ماه مبارک ابوسف خان
 در دکن وفات یافت و بیایک هزار و ده ساله سلیم از ابا باکره امد و بنفشه عین
 بوسی سرافراشته بعد از چند روز بر سر انا امر اقلین شد تا فخر پور رفت از بجای رفته
 حوالی مالدن از اب چون گذشته با ابا باکره رفت و بر ستور سابق خطبه و سکه بام خود کرده
 در مقام جمعیت لشکر شد و اراده کرد که بجزم جنگ بجایب اگر ده حاکم کند بادشاه و بیایک
 هزار و یازده بجزم کوشمال شاهزاده از اب چون گذشته به کرد و بجایب
 ابا باکره نزول اجلال فرمود و رت اشا بهاری میم مکانی والد شاه که هشت روز بود که
 چهار بود باشند ادیافت ضرورتا فخران عزیمت نموده بجایب اگر معاودت نمود و بعد از
 چند روز میم مکانی بیایک بعالم انفاخا مبد و بیایک روز جمعه چهارم شهر ربیع الاول
 هزار و یازده بیایک الوافضل که در دکن بود و حسب الحکم متوجه کرده بود در نیم کردی سرای برکن
 نرو و واقع است بجزم شاهزاده سلیم بهرست لاله بر سنگ دیو بنیله بلفضل سید به
 بیایک بهقیم شهر محرم سنه ثمان و شصتین و ستعایم تنول شده بود و بیایک هزار و
 سیزده شاهزاده عالیشان سلطان سلیم از اعمال گذشته نادم و پشیمان شده فوت بهریم
 مکانی و عوایی را بهانه ساخته از روی اخلاص متوجه عین بوسی گشت و شرف دست بوسی
 یافته همان روز در اندرون غسل خانه معین گشت و دوازده روز بطریق حبس در دکنخانه
 محالون مانده بعد از دوازده روز از روی و حقت مخص شده تمیزل خود رفته و چند
 صوبه که بطور خود منفرد بود تغییر یافت در عوض صوبه بکرات بجای که شاهزاده عالیشان
 شده و دیوانی کل از تغییر اصف خان بجزم تعلیق گرفت و بخطاب وزیر خانی سرافراشته
 و حکومت صوبه بهار باصف خان مقوض گردید و مدبرین سال بیایک بجزم
 شاهزاده و ابان که از گشت شرب در چهار بود باکره رسیده بیایک یکشنبه و هفت کرای روز
 چهارشنبه و از دهم شهر جمادی الثانی هزار و چهارده الیه بادشاه در اگره بجای رحمت نیزی

پیوست و در سکنده و و کردی اگر همدون شد نورالدین محمد باکیر پادشاه بن حلال الدین
 الکبریا پادشاه بعد از فوت پدر بنا بر سرخ رو بخش بنده ششم شهرهای انانی هزار و چهارده درین شهری و
 سالکی در آن بر تخت سلطنت جلوس نمودنش از جلوس اسم ایشان سلطان سلیم بود بدین اجل
 برین اسم موسوم گشت و یوانی کل منده و سنان بوزیر عیان مشهور به قیوم و وزیر الملک میرزا
 جانب یک تعلق گرفت و بعد از اندک روزی وزیر عیان از دیوانی مغرول شده حصه دیوانی او بقایا
 یک رازی کرد یوان موبات بود تعلق گرفت و با عطاء الد و علی طبع شد و وزیر عیان بدیوانی
 بنجلو العیان کردید و بنا بر سرخ پانزدهم شعبان سنه مذکور سلطان پرویز با تابعی اصف حاج و پست
 هزار و سوار بر سر راه امیر العین شد و بنا بر سرخ دو کوی شب یکشنبه ششم شهر ذی چهر سنه هزار و
 چهارده خرو و پیر کلان جهاکیر پادشاه توهمی بخاطر سایه از اگره فرار نموده بجایب لاهور
 نماند شب شش ذی الحجه و او اتمام جان کو تووال را بتعاقب او تعین فرموده ریات جلال شیخ
 یکشنبه از عقیقت وان شد و خرو و بلاهور رفته شهر را میگردانید و خرو و بلاهور وصول لشکر فیروزی
 اثر بخیر و رسید با اتفاق حسین یک شیخ عمری و عبدالرحیم دیوان پنجاب که در راه خرو و بلاهور
 بودند از لاهور گشته بنا بر سرخ رو بخش بنده پست پنجم شهر ذی چهر سنه مذکور در کوندا با شیخ فیکر
 پشته از ریات جلال متوجه شده بود و جنگ کرده شهر مرشد و میکاش حسین یک شیخ عمری پشته
 کابل متوجه گردید و یکنا راب چناب سیده در کشتی نشسته خواست که از آب بگذرد ملا حان
 شور و غوغا کردند و دریا و کال زمین داران ایجا خود را یکشتی رسانیده چو راگر بر بان شدند
 که با میکویند کشیده که فتنه کشی موای شد و خبر باو القاسم ملکی جاگیردار برکنه بکرات رسید
 یازمین داران ان حوالی جمعیت نموده بکنا راب رسیده خرو و حسین یک را دستگیر
 چون این خبر رسید پادشاه امیر الامرا دستا و ند که خرو و با حسین یک بیکر کا به بیاورد
 بنا بر سرخ رو بخش بنده سوم محرم هزار و پانزده خرو و بلاهور واقع در لاهور راست شهر
 و فخر در پای کرده از جانب چپ بنظر اشرف رسانید حسین یک شیخ عمری را در جرم کاد و

اگره مر

که در جنگ گاه گرفتار شده بود در چرخ می کشیده در تمام شهر گردا بندند حسین پیک وفات یافت
 عبد الرحیم زنده ماند و بنا بر حسب مشورت شهر صفی بنده کو رسد سلطان پرویز که بر سر رانایعین شده
 بود حسب الحکم با اتفاق اصف خان ایدر پیاپوس شرف گشت و بنا بر رخ روز جمعه بانزدیم بر سر
 الا اول سنه مذکور بولی عهدی سرافراز شده قاره و آفتاب یکم رحمت شد و بنا بر رخ شرف در هم
 شهر ذی حجه سنه مذکور در بابات جلال از لاهور متوجه سیر کابل شد و بنا بر حسب مشورت ششم
 شهر صفی سنه ست عشر و الف نزول اجملال در شهر کابل واقع شد در اینجا بنده سید که
 قطب الدین خان کوه که صاحب صوبه بنیکا که حسب الحکم اراده کرده کشتن شیره افکن است حاصله
 از اماره اعیان بنیکا بود داشت چون با شیره افکن که با استقبال متوجه شده بود ملاقات
 واقع شد شیره افکن از سلوک و اداء اخلاط فهمید که قطب الدین خان قصدی در محاطه
 شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زد و با بجز رودای او بیرون افتاد و اسب جهلند
 خواست که بر رود فیلیانان که همراه قطب الدین خان بودند فیلیانان و انده فیلیانان
 او را از اسب انداخت درین اثنا اسب همان کشمیری از اسب پیاده شده و زخمی بر او
 رسانید شیره افکن بکشتن شمشیر با اسب جان زده هر دو کشته شدند و لفظ مظلوم نیاز حق
 است قطب الدین خان نیز بران زخم در کشتن و حکومت بنیکا بلا الیک که با بنیکا
 ملقب شده بود بخطاب همانا که فیلیانان سرافراز شده مفوض گشت و بنا بر حسب
 شهر جاری انسانی سنه مذکور از کابل کوچ شده بکابل لاهور متوجه نمودند و در موضع
 سرخاب سه منزله کامل متخرج غده حسب نواله دین محمد ولد عیادت الدین علی قزوینی
 مخاطب اصف خان و محمد شریف ولد خواجہ عیادت پیک مخاطب با عیادت دال ولد و بوداق
 تکلوا ملازم سلطان پرویز بودند وی اعتبار خان که با خبر و راست مد جمعی با خود
 متفق ساخته اراده غلطی در محاطه داشتند بترتیب سیاست بغیر رسیدند و خواجہ عیادت
 پیک در محاطه و بیاتان مجبوس گشت و چه می آید و در کل و منتهی شخص شده از قیبه خلاص شد

و دلی بیکه از اصف خان
 که بیشتر ذکر خسرو بوده
 م

وفتح الله وليه كليم ابو الفتح كه ماده اين فتنه بود مفيد كرديد و بتلخ نسبت و سيوم ماه
 شعبان سنه مذكور دار السلطنه لاهور نزول اجلال رشك حان كرديد و بتلخ
 نهم شوال سنه مذكور از لاهور بجا بركه نهضت نموده در موضع كوند وال بركه
 كه جنگ خنده و باشخ فريد در ايجام شده بود و خبر و فتح الله كحل كشتند فتح الله را بهاره
 قصوى واقع نشد و بتلخ نهم شوال نهم روز روز نزول اجلال
 دارالملك فتره كه واقع شد و بتلخ هفتم شهر جمادى الاول سبع عشر و الف مهابه
 با پانزده هزار سوار پنج و لابت را نام ارضت و نموده پست لك روپه كهيد
 و خيزيل و قوتيه همراه نمودند و بعد يكسال طلب كرده عبد الله خان را بجاى او تعين
 نمودند و بتلخ نهم شوال نهم شهر رجب سنه مذكور شاهزاده سلطان پير وزير پادشاه
 سوار پنج و لابت تعين فرموده اسفان را با تاليفي شاهزاده سافرا ساخته همراه كردند
 و راجه مانسنگ نير در ملازمت شاهزاده روان شدند و ديوانى خواجوا ابو الحسن بنى
 كه ديوان شاهزاده را نيال بود مقوض كشت و بتلخ پست و نهم شوال سنه
 مذكور راجه مانسنگ افغان كه بخطاب فرزندى ممتاز بود با هشت هزار كس بكموك شاهزاده
 مقرر شدند و بتلخ نهم روز و شنبه چهارم شهر صفر سنه تسع عشر و الف قطب
 شخصي كه از او چهل هزار بود و خود را سلطان خنده و گفته جمعي از راجه پوتان اجينه و او پاش
 بيار پنج و منفق ساخته چون افضل بن بن شيخ ابو الفضل كه صاحب صوبه بهار بود
 بجا بركه كپور رفتند و شهر قندهار را بركه پي ماري شهر و قلعه را متصرف
 شده خواندند كه در قلعه بود به لشكران قسمت نموده قطب بيا م خود خوانه چون خبر كردند
 با فضل خان رسيد ايجام نموده روز جمعه نهم شوال نهم شهر مذكور را بركه پي بن كره
 چهار كرهي منته است و قطب نير بركه جنگ از شهر پير و ان آمده بود و قتال دست
 داده قطب شكست يافته و قلعته مختص شد و عسكارت مارت قلع را متصرف و آورده

قطب را دستگیر کردند و روزیکشنبه بیست و یکم ماه مذکور بقل رسانیدند و بعد از آنکه
فرمان فضا بجای معسوب هدایت ادا و شد که بولیس همادروغیاث یکدیگر توان
و پنج خسام بآزسی و دیگر مردم را که افضلخان بجیت محافظت شهر گذاشته بود ایشان
نامردی کرده که خجسته بودند سر و ریش تراشیده رخت نمایان پوشانیده بجز سوار کرده
کردند شهر بگردانند و بین طریق باکره پیانیدند و سودا و راق را بدیوانی آن صوبه بفرستادند
مموده محض ساختند و بنا بر هشتم شهری قندهار و الف خان اعظم را با و دادند
بهرار سوار بجانب دکن رفتند و مقرر نمودند که شانهاده عالمیان را جمع نمایند
که یکی اینجا از سخن و صلاح خان اعظم بیرون نزنند و بنا بر نهم شهری محرم سنه غنیمت
و الف یادگار علی سلطان طالش از جانب شاه عباس که بغز ابرسی و نینت
جلوس با لاهی کرای آمده بود در آنکه بغز با طوبی غفور گشت و تحف و هدایا و اسپان
عربی و عراقی که شاه عباس فرستاده بود بظرافت کز اینده مشمول عواطف
بادشاهان گردید و بنا بر دهم شهری صفه سنه مذکور شاه قلی نام لاهی از پیش شاه عباس آمده
نامه که در باب التماس و لایب دکن که بدستور به حکام اینجا واکذا رناده آورده بودند

و همان صلح نام نام بودی اعظم و نموده متوجه دفع غم نشد تا آنکه بقیل لودی بخان خانان رسید
 دل برنج و لایب بخان و لکنونی نهاد که کوچ کوچ خود را بنواحی پشته رسانید و او را نقل شایان
 شده از حاجی پور پشته آمده در حصا پشته متحصن شد خان خانان قلعه پشته را محاصره نمود و در غرض
 داشت بیاید سر بر خلافت ممبر ارسال داشت چون اخبار رسید که بمساج ماه و جلال رسید
 و قیلار از راه خشکی روان ساخته دیر از یوسف خان رعوی مشهوری را که است اردو متراکزا
 شهاب الدین احمد خان پشاور را که حکومت دارای اگره توفیق فرموده زمین فتح و نصرت به
 یزدج روز یکشنبه پشته صغری و نمائین و تسامیه بغرم پورشش بخان یکبشتی در آمدند و بنج
 بست پنجشنبه بیع الاول به بنارس رسیده شنبه یک نوابی را در کشتی نشاند و پیش مانجاها
 و نشاند از وصول موکب مایون خبر ساختند و یک پنج دوم ماه بیع الثانی عزمه داشت
 خان خانان در پشته مثل بر آنکه هر چند رایات جلال در وقت استیصال نماید سبب و لایق
 دولت خواهد بود بنا بر التماس خان خانان شانه ادا و اهل و جم را بگویند و فرستاده
 بقیل لودی پشته کشند درین شان خبر فوت سلطان محمود حکم گیر رسید بقال خوب گرفته بنج
 روز دوشنبه هفتم ماه مذکور گنگداس پور محل نزول رایات جلال گشت درین روز رسید
 میرک اصغری را که دعوی دانش علم جعفر مسکر و طلبیده فرمودند که در کتاب جعفر ملاحظه
 نموده آنچه درین سفر روی خواهد داد اعلام نماید رسید میرک در حضور اشرف و علماء و ارکان
 دولت کتاب جعفر طلبیده و حرف و استخراجه نمود و بعد از ترکیب و وفایین به حاصل
 شد که بنودی اگر از نجات مایون بر دملک از کف و او و پرون و بعد از آنکه او
 حقیقت این علم بر مملکتان ظاهر گشت روز سه شنبه ششم بمبار کند و سار رسید و لشکر و
 اردو را اناب کند آینه خود در کشتی متوجه پشته شدند و بنج ششم ماه بیع الثانی به
 حوالی قلعه پشته رسید و بخانه خان خانان نزول اجلال فرمودند خان خانان لوازم پاشی
 و پیشکش نفیذ می رسانیده بعد از کنکاش و زیارت که خان عالم با سه هزار کس در کشتی

نشنه متوجه فتح قلعه حاجی پور شود خان عالم حسب الحکم متوجه شده نیم فتح و فیوزی بر پرچم
اعلام اولیاء دولت قاهره وزیر و فتح خان یار همه که عالم حاجی پور بود با بسیاری از افغان
طعنه پیشه دلاوران گردید و حاجی پور بصرف خان عالم درآمد حسب الحکم سرخه خان را برین قلعه
پیش را و در فرستادند او و بعد از ملاحظه آن در شب یکشنبه سبکیم ماه ربیع الثانی پیشی
در آمده راه فرا پیش گرفت و کوچ خان کرانی که کرکن رگین دولت است بود فیلمان را
از راه دروازه آهو خانه پیش انداخته را می شد و چون آه شب جز کرختن داد و بدین عرض است
رسید لوازیم بکنر تقدیم رسانیده صبح صادق بطلعت و اهبت تمام بدرون شهر بخارج
و شش قبل که محالغان همراه نوازشند بر دهنه کان درگاه نظر اشرف در آورند و خارج
این عبارت یافته اند ملک سلیمان زدا و در رفت باد شاه خان خانان را یکواست و دوی
طعنه قرین گذاشته بنفس نفس از عقب کوچ خان ایلغار نمودند و تا بر گنه دریا پور که از مین
و شش کرده است و در کن رودی ای گنگ واقع است عیان باز کشیده اند و قریب یک
زنجیر قبل در آن روز داخل فیلمانه حاضر شریف شد در روز دوشنبه صبح دوم ماه مذکور
خان خانان از راه دریا بلامت سبکیش روز در موضع مذکور توقف فرموده و خانان
بجاکوت می درای مملکت بخاکل سرافرازی بخشیده ده هزار سوار دیگر از بندای درگاه
که در کاب نظر انساب بودند یکو یک خان خانان یغین فرموده تمام ششها و لوازم
که از گره آورده بودند بجان خانان و محبت فرموده زمام صل و عهد و عیان عمل انساب
بیدارند را و سپردند و از آنجا کوچ فرموده بغیاث پور بر ساحل دریا ای گنگ واقع است
نزول نموده چهار روز اوقات بدیدن فیلمان که از محالغان بدست آمده بود و مردود
و نصف شش شنبه دوم ماه جمادی الاول آنی و ثانیین و ششها بر فیلمان که بهر سوار شده
راست مراجعت برافراشته و مظهر خان را با اتفاق فرحت خان غلام باریان و یغین
قلعه بهاس که از عظیم قلاع هندوستان است فرستادند و مقرر فرمودند که بعد از فتح

چو است قلعه لغمت خان تعلق داشته باشد و مظفر خان بعد از سرانجام مهادم این سرکار فرستاد
درگاه شود در منزل خان بزرگ منزلی جوینور عرضه داشت خان همانا مشیت بر سرخ کمری
بنام خواجه شهر رحیم سنده مذکور سواد و هلی مخم عسکر لغمت مارگشت و در اوایل شعبان
از دهلی متوجه آجیر شده بود و در وقتیکه در نول خان جهان از لاهور لغتم مبارکی و ثوب
زمین بوی امضا دریافت و بعد از چند روز خان اعظم نیز از کجرات بعینه بوی سرافراشت
و در اوایل رمضان زیارت خواج معین الدین ثوب بستانه بطواف بجای آوردند و در
آواسط رمضان از آجیر متوجه دارالخلافه شده خان اعظم را حضرت الفراف از انلی داشته
و در همین ایام و کلاهی سلطان محمود مری رسید که چون سلطان محمود و دعوت جیات پسر
و مارا نجیب علیخان و مجاهد خان که سه سال قبل ازین تخریبان و لاسب نامزده بودند اعتماد
اگر از درگاه و دیگر یاقین شود قلعه را حواله او نمائیم کیسوفان بوکاول که بجهت ضبط و چو است قلعه
تغییر شد و در اوایل شعبان سال مذکور خواجه امین الدین ملقب بخواج جهان که سالها وزیر
مستقل سنده و سنان بود و وفات یافت چون تانده از لقرق داد و در راه و لکخیزه بولایت
او رسد رفت خان همانا بعد از تنظیم ولایت تانده راه نورمل را با اتفاق جمعی از امرای شجاع
داد و بجای او و لید فرستاده مجنون خان قاضیال را بجاگومت و چو است ولایت که بود
کهات نامزد نمود و مجنون خان با سلیمان مشکلی که عاکیه دارا بجا بود و چو سلیمان فصل رسیده
و اهل و عیال او اسیر و دستگیر شد مجنون خان مظفر سلیمان را بکنج جیاری پیغور در او در راه
نورمل چون به اران رسید معلوم نمود که او در دین کساری توفیق نموده در مقام جمیع
لشکراست حقیقت یکان خانان عرضه داشت نمود و خان همانا محمد قلی خان بر لاس محمد قلی
تقیای و مظفر خان مغل را با سپاه آراسته بکوکم راجه فرستاد محمد قلی خان بر لاپس
در مدتی بود که در سنانی و ثمانین و تسمایر وفات یافت خان همانا شام خان جلابو
لشکر خان بکشتی را در عوض محمد قلی خان بکوکم راجه فرستاده خود نیز بعد از رسیدن

رسیده و غیر خد نمایند

عرضه داشت راجه تودرمل که در باب اراده جنگ و او دبا لشکرش قرین نوشته بود از آنکه
پسرون انده در موضع صورده را به طبعی گشت بیان نخستین ذی چهره ندکور تعید افواج خاشر
نموده متوجه جنگ شده افغانان نیز افواج خود را راست نموده کوچ جان کر قلع فراغانان بود
فوج مهر اول را که بعهده ایتام خان عالم جوید عبدالله که کجک خواهر و سید عبدالله خان دینار
علی عثمانی بود برداشته بر فوج التمش زده خان عالم پای و از فرقه ده گشته شد فوج التمش نیز که در
ان به قیلان لنگ تعلق داشت تنگت یافته فوجی محول طبعی شد فوجی محول هم ویران شده چهر
خان خانان سعی کردم در آنجا و توانست داشت کوچ جان بجان خانان نزدایم کرده افغان
خان خانان را قاتل کرده میرفتند و قاتلان لنگ از اطراف افغانان ششیدیه میکرد تا که
بجای رسیده که در افغانان قدرت حرکت نماند خانان میان عنان اسب باز کرد و اسب را
خود را کرد و او رده با معدودی خد رویدان آورد و لا ویران غنیمت را به ششیدیه تیر کردند
از ششفت قضای تیری بر کوچ جان رسیده از پای در آمد افغانان که سر دار خود را گشته دیند بهشت
مبعور که داده بهر میت نمودند راجه تودرمل و لشکر خان و امراد دیگر که در باغ قرار داشتند
بر جو افغانان و همچنین شام خان جلایر دپایند و محمد خان که در جو افغانان بودند بر افغانان
اعداد حمل آورده غنیمت را بر خود را برداشته و بد او آوردند و درین اثنا علم خان مانان در
میدان بنظر محالان در آمده خبر گشته شدن کوچ جان بداد و رسید پای و از از جای رفته
فرار بر قرار اختیار نموده رو بکمر نهاده و غنایم بی حد و حد بدست لشکر فیروزی اندر آمده
چند روز بکیمته ندای زخمی افغانان در آن منزل توقف و رتق شده به حقیقت حال را شرح
بدو که با معنی عرضه داشت نمودند لشکر خان و بختی که زخمی منکر داشت در آن منزل وفات
یافت خان خانان بعد از ایتام زخمی افغانان بصوب لنگک باز کرد و او دپال و
اطفال خود را با کجا مضبوط ساخته چون مامی و مفری نمانده دل بر کم که نمانده و مقام جمیع
لشکر و تیره اسباب جنگی نهاد و بر کما را بامهندری که نم کرومی کتابیارل است لشکر

و بسا آن ساخت اسباب قلعه کبری مشغول شد و او چون شکست پی در پی خورد و کوی
که پشت کردی لشکر نفیست بازوی او بدو گشته شد مرکب خود را معاینه دیده از روی عجز و بیچارگی
رسول دست داده استند عای صلح نمود عان خانان بعد از رد و بدل بسیار بدین شرط قبول
صلح نمود که او و فروداده ملازمت نماید و در حضور عهد را بنویسند که ان معطل مومکد سازد و او
قبول ملازمت نموده روز دیگر جان خانان مجلس عالی نزیب داد و او ملازمان درگاه در آن
حالت و مرتبه خود در مقام لائق قرار گرفتند و او با نقای امر او سر داران افغان از رفقه
گنگ بنارس برآمد و متوجه اردوی جان خانان شده جان خانان از کمال تواضع به تعظیم و احترام
او تأمل و تسلیم ایزده استقبال نمود در آن هنگام که یکدیگر را در یافتند و او پیش خود را از زبان گشت
چشم داشت و گفت که هرگاه بمثل شما نوزان زخم رسد از بسای کی پی ارم جان خانان شایسته
از دست او گرفته بقوی برخی پیش خود سپرد و ملاحظه بسیار نمود و در پهلوی خود نشاند و بعد از
برداشتن اشاره و تقدیر او و حکایت عهد و پیمان در میان آورده بایان غلاظ و شل و مومکد
کردانید در میان رحمت و وداع جان خانان پیشتر مرصع از سر کار خود طلب نموده گفت چون
شما در زمره یمنه کان درگاه آسمان جا مشتمل گشتید و دولخواهی اختیار کردید و ولایت و دیه
از دیوان اعلی کجیت علوفه شما التماس میکنم و هر جا که میخواهید جایگزینا خواهم کرد و یمنه کان خلافت ساری
التماس مرا شرف قبول ارزانی خواهند داشت و اکنون بایان زکی پیشتر سپاهیکری بمیان شما
بندهم و بدست خود پیشتر کجید و او دبسته اقسام تکلفات بجای آورده از هر قسم و هر جنس شایه
نقدی گذرانیده رحمت نمود و بیارنج دهم شهر صفت و ثمانین و شصت یمنه کان ده جانان
عرض داشت نموده بدرگاه والا ارسال داشت چون کیفیت سرانجام مهمات و لایست بجا آمد
بعضی اشرف سید محسن و سید پیده افتاده جان خانان بخلع فاجده و پیشتر مرصع و سب
بازین طلاس و از گشته ای التماس نموده بود و در بر جی قبول رسیده و بیارنج پانزدهم شهر
ثنت و ثمانین و شصت یمنه کان تسلیم و بیارنج از شاه رخ پسر نژاده خود را فرموده بود

بغضه پور رسید بادشاه پنج کرده باستقبال رفته چون برابر میرزا سلیمان رسیدند میرزا بی بی خانم
 خود را از اسپانداخته پیش دوید که بادشاه را در باریادشاه نظر میکردن میرزا محمود را با
 شده کنداشند که میرزا اسم سلیم و شتر ابطه دست قیام نماید و از روی کالی عفوشت میرزا را
 در اغوش کشیده سوار شدند و تمام راه با میرزا همراهی کرده چون بدو لجنانه عالین رسیدند
 میرزا را گپایی خود بر سرند سلطنت عالی دادند و از تکلف رعایت دقیقه فرمودند که داشت نکرده در
 مجلس اول بجان جهان حاکم نجاب حکم فرمودند که با پنج هزار سوار در خدمت میرزا باشند
 رفته آن مملکت را از آشوبی فتنه مصفی ساخته تسلیم میرزا نماید در آن اثنا میرزا سب کوفته
 خانان که بعد از فتح و صلح کو را کجبت نطقن اختیار نمودند جمع سپاهی و رعیتان بانه بگو
 در اینجا منوطن ساخته بود از عفوشت هوا پیمار شده در روز بستر تا توانی انکنا افتاده بود
 سینه پنج شهر رعب سنده کور و قات یافت و امای سنجاله بواسطه ضبط سرحد شام جهان
 جلایر را بر داری برداشته چون عارض امای سنجاله بعضی افسوس سید خان جهان را
 منصب میر الام ای ایگاسه از آن ساخته کلان فاجعه مخفی کرد اینده اختیار کلان لایب
 سپه افتد را و سپرده حضرت کردند چون میرزا سلیمان ملاحظه نمود که حاجان را بواسطه نظام
 مهمات بکال کجابت شرفی دستاوند و بغیش شد که منور بجام آن نرسیده که دست
 اصل باغوشش مراد بر پیداراده طواف کعبه معظمه نموده بوسیله ارکان دولت بعضی ریشا
 بادشاه التماس میرزا را قبول فرموده بچاه هزار روپیه تفه که باستقبال رستاده بودند
 و اجناس بسیار کجبت بدو فرج میرزا دستاوند قلع محمد خان که بنده صورت بجا گیر او
 بود و میرزا که معذور فرمودند که در راه خدمات شایسته تقدیم رسانیده میرزا را در
 جهاز نشاند و امای ساز و دو بیت هزار روپیه دیگر از خالصات بخرات تسلیم ملازم
 میرزا نماید میرزا در سینه اربع و نمایین و شهابه بطواف حرمین الشرفین مشرف شدند
 در راه عراق و حاکسان معاودت نمودند و جابج در احوال او مذکور است درینجی که میرزا سلیمان

سراسر ساله از اردو به به

مشهور بود با دوشاه بطلب خان اعظم کجرات فرستادند که آمده صحبت میرزا را دریابد
 خان اعظم بکار مستثنافه بعد از چند روز خوف فراغ و بخت بد معامله داد و دست سپاسی
 میبازد اندر ه خان اعظم از راه انکار پیش آمده بخانی که نه لایق مخلصان باشد بزرگان او
 و این معنی باعث پی عیانی بادشاه شده ه خان اعظم ترک سپاه بگری و خدمت نموده در
 باغ خود که در گره ساخته بودند دی شده راه آمده و شد بر خود به نسبت ریاست جلال بیایم
 ذی فعد اربع و ثمانین و استغایه از فتح پور متوجه اجمیر شد در اینجا بمساجع جلال رسید که در آن
 بعد از فوت خان خانان عهد و پیمان را بر طبق نسیان نهاده بر سر نهاده آمده و امر ای
 چون سر و در بخت نه شدن ان ولایت را خالی گذاشته بجای پور و پشته اندر فرمان جهان
 بنام خان جهان معویب سی افغانی ترک صادر شد که امر او جاگیران که بیکار گذاشته آمده بودند
 همه را خود گرفته بخت هر چه تمام تر متوجه دفع داد و شود و خان جهان که هنوز در مشل از
 لاهور رسیده بودند تمسک باقبال بادشاهی کرده با افواج فیه و زری اثر متوجه بیکار شدند و چون
 بگری رسیده نه را را افغان که بجز است اینجا قیام داشتند بیکار پیش آمده قریب به هزار و پانصد
 افغان بغل رسیده گری تبرک و ولایت پنهان و در ان ایام که اجمیر متوجه
 ساجون بود که کوه ماسنگ و لاهور بکوه ناس را با پنج هزار سوار بر سر را که لشکر نفعین نموده
 قاضی خان مدنی و شاه غازی خان تبریزی و سید ششم باره و دیگر امر را همراه او نموده
 باریک اشتهار محمد حسن و ثمانین و شش پیشه منقر سر سلطنت مصیر گشته غره شهر صفین
 در دو خانه فقور نزول اجلال فرمودند در پنجویز رض رسید که چون ما بجهان بعد از فتح گری
 مانده رسیده اودان مانده بر آمده در موضع آل محل لشکرگاه ساخته و در خود را خند کرده
 نشست و روزی خواججه امداد ارباب معدودی از نوکران خود بکین رخنه افغانان رفته
 جمعی از افغانان بیرون آمده خواججه امداد را بغل رسانیدند از استماع این خبر انقباض
 بادشاهی اشتغال یافته فرمان عالی شان منظره خان که در ان و لاحاکم جنبه و بهار بودند

که چاکه داران آن صوبه را بخود سوار گرفته بکوک طان جهان رفته در دفع احد اسماعیلی جمیل ظهور
 رسانند چون مظفر خان با اتفاق چاکه داران صوبه بهار متوجه بنگال شدند بطبی زمین دار حاجی پو
 دپنته که در مسلک و لخوا مان انظام داشت وضت یافته بر سر فزنت خان و پیرش که در آن
 آره می بودند رفته فزنت خان و پیرش را بقتل رسانید و قتل عظیم در آن ملک بهم رسید با و
 بعد از شنیدن این خبر از فتح پور حرکت کرده در پنج گره می نمود که دو با حصار عساکر رفت
 مازد سامان کشتی و دو بجانه حکم صادر شد که درین اثنا سید عبداللہ خان کچر فرج کنور مانسنگ
 بنگال جهان برده بود در حین وضت بزبان مبارک فرموده بودند که فرستاده او را نوازی
 آورد و سردار او را آورده زیر سم خنجر دولت و اقبال انداخت فیصل بن اجمال اکبر چون مظفر خان
 بانسنگ مبارک خان فغانان ملحق شد خان فغانان بنا بر پنج روز دم
 و ستای تو به صفوف نموده متوجه فتح شد و او با اتفاق جنید عم خود و دیگر سرداران صف آرا می
 کرد و بحسب اتفاق توپی بر پای جنید خورده زانوی او بشکست افواج پاکه یکدیگر شمشیر بست
 بر اعدا افتاد و او در چپله محفل شده گرفتار گشت خان جهان شش را بریده بر کاخ فرستاد
 ریاست بلال مستقر سلطنت آمده آرام گرفت و در زمین سال مانسنگ که بر سر راه انکشار
 شده بود بکوالی گوینده که را نا بعد از دست دادن چیتور انکا را شهر ساخته و از گرفته بود و
 کنکار با جمعیت بسیار از کانی بلد بولک نشسته با هنگ بنگال استقبال مانسنگ نمود بعد از انکار
 صفین را چیتان هر دو فرج متعصب یکدیگر کوششهای مردمانی نمودند راجه رانشاه کوالیار
 با پیرانش و پیر جمیل از جانب بغل سیده را مانکنکار بعد از زد و بسیار زخم تیر و نیزه یافتند
 مگر که داده جهان از آن مملکت بدر بر دمانسنگ نظیر اخلاص یافت از تنگی بلد بولک نشسته بگویند
 و راه و درین زل را نا فر گرفته حقیقت فرج معروض بارگاه و طلال گردانید و در همین بل
 خواجده شاه منصور شیرازی که اول شرف خوشبوی خانه بود و بسبب جوهر زانی مظفر خان را او
 معام بی اتفاق در آمده در مهمات معاملات او چیده در بند بنگال انداخته بود و بعد از خلا

ازین چون بودش در کاوه متعذر بود و چون پوچیدمت خانمان رفته بحکم خدمت دیوان
خان خانان شده بود و بعد از فوت خان خانان فرمان طلب و صادر شده باستان نو
سرافراگشت و منصبی بوالی کل افتاد و امتیاز یافت رایات جلال از فتح پور بجایست
روان شده بنایخ و رویش بنیم ماه رجب سنه مذکور نزول اجلال در اجمیه واقع شد
و بعضی شرف رسید که مانسک مردم لشکر را از عادت و تبارج و ولایت را مانع آمد و این
حجت عسرت نام بحال لشکر راه یافته فرمان طلب باسم اوصا در شد و بلازم آمد
از کورنش منبرج بوده علم غفور برچ ایم او کشیده بکونش سرفرازم نمودند و عیان نوچه بولایت
را مانع مطوف داشته تا بحات در ولایت را مانعین فرموده و نواحی با سواله و دو کمر
مضرب جنام نکل حشام کشت اجهای اطراف و جویست باستان بوسی رسید به شهاب
لابق کشیده راجه نور دمل از ولایت بخالداده پانصد زبیر فیل از غنایم بخالداده و کشت و کشت
بنظر شرف در اور در رایات جلال لشکر کسان بولایت مانده در آمد چون از راجه علی خان عالم
بکمان پور و اسیر اوزم بندگی ظهور در رسید شهاب الدین احمد خان را سردار لشکر کرد قطب
محمد خان و شجاع خان و شاه خردالدین و شاه بدلیز خان و پسرش عبد المطلب خان و تولک خان را
بکوک و مغر فرموده بر سر اسیر و بر پانور رعین نمودند و شهباز خان که بخشی را حکم فرمودند که
داع و حمله امداد کند و دیده بر روی روان نماید و راجه نور دمل را بحکمت تحقیق جمع و
سراجام کرات و ستادند و بنایخ روز یکشنبه بیست و سوم شهر صفر سنه مذکور سلطنت
فتح پور بحسب قدرت از گشت امداد اعطام که بر سر اسیر و بر پانور رعین شده بود و چون بچکار
رسیدند تفرقه تمام بولایت بر پانور راه یافت راجه علی خان از راه عجز و انکسار در آمده امداد
و سبیل ساخته بکشت لایق از هجرت قبول نمود شهاب الدین احمد خان و اهر ایشک شریف
و دهایای او را بدکا و خلا بقی پناه و ستاده هر کس متوجه جاکرهای خود شدند و بنایخ
ماه سوال سبع و ثمانین و شعیایه مقصود و جوهری که پیش راجه علی خان رفته بود و با پیشش

تخت بزرگگاه امد و مظفر حسین دیزا پسر محمد حسین دیزا را که قبل ازین در کرات فتنه انگیز بود
و بعد از فراغ کجاست کن میرفت را به علیخان گرفته بکوه داشته بود حسب الحکم بزرگگاه او را در
همین سال شهباز خان میرنشی را با قاضی خان بدخشی و شرفیخان اکبر و سید قاسم باره به سجده
ترک بولایت رانا و دستاوند شهباز خان و لایب او را عارت کرده رانا را در قلعه کونیه بخاک
نمود و بعد از چند روز قلعه را فتح کرده رانا هم بکشتن ز قلعه بیرون امد و فرامود و سیدزین ایام
خواجه که میر حاج قافلچ شده بکمر بسته بود معاودت نموده انواع اشته و آتش بر وحی و
فرنگی و اسپان و اتی و بزرگ کیش کرده اسبند جلیل القدر صدارت افتخار یافت و در او
سال مذکور بخرقت حاجیان از بیکار رسید زبان استمال با اسم اعظم علی خان بزرگ
خان جهان شرف صدر یافته مظفر خان را حاکم بیکار کرده رضوی خان را بکشتی و حکیم ابوالفتح را
و پیرداس و میراد هم را بکشت بدیوانی اکتافین فرمودند در شش نفع و ثمانین و ششایه
بابا جان قاتشال و عالی خان و سایر امد و بیکار از بدسلوکی مظفر خان بیکار کرده ام کمی
بکوه قرار داده سرای خود را تراشیده و طاقیه پوشیده از آب کشته و شش کوه که سابقا
بلکنونی مشهور بود فرود امد و در مقام جمعیت شدند چون خبری قاتشالان بعضی اندک
رسیده زمان با اسم مظفر خان صادر شد که قاتشالان از بندگان قدیم خدمت این درگاه
و راستنای خاطر ایشان کوشیده هم چاکر ایشان را صورت داده بعدایت بادشاهی امید
سازد و بدین که مظفر خان با ان جماعت مقابل داشت و آن رسیده بابا جان و سایر اهل
عصیان کجیب ظاهر در مقام اطاعت شده بمظفر خان پیغام و دستاوند که رضوی خان و
پیرداس را رستند که مدد بیاورد و چنان کرده خاطر ما را از عاقبت شجاع سازد مظفر خان
رضوی خان و پیرداس و میرا بوج پسر میر رفیع الدین را دستاوند بابا جان پسر را مقید کرد
بازا محاربه را که تم ساخت و در همین ایام ملاطیب و برکونم بخشی و متصدیان مهمات
بهار کار و بار را بیکار کرد و در ان اجماعت گرفته چاکر محمد معصوم کابلی که بعد از بدین بیاضی

شد و یکا که عیب بهار و سایر ابرام را نیز داده سلوک پیش گرفتند معصوم عاصی و عیب بهار
و سفید پریشانی یافته شده قصد قتل ملاطیب و بر کونم کردند آنها را فرموده خان و مان بهار
و او را بر کونم بعد از چند روز جمعی از بندهای درگاه جمع کرده از کدز جو سا که شسته خواست
که دست بزدی بجای العان نماید عیب بهار پیش دستی کرده بر سر او تاخته بقتلش آورد و میانه
فاصله لان و اینها رسل و رسائل شده عاصی و عیب بهار بقا فسالان پیوسته بای
تلقا ای اتفاق عالمان از اسب که شسته مظهر نذر نمانده محامه نمود و وزیر جلیل اتفاق جان
همینودی و دیگر مردم از مظهر خان جدا شده بجای العان همراه شده بجای العان نمانده و پادشاه
عظیم الوالعه و خواجہ شمس الدین خوانی و جعفر بیگ که لید بدیع الزمان فرمودی که پادشاه از روی پبی
عجائی بیکجا له فرستاده بود و اکثر اعیان را دستگیر کرده عارت و تاراج نمودند و مظهر خان را
بقول العان نشان بر آورده قتل رسانیدند و حکیم ابو الفتح و خواجہ شمس الدین و پیر داس و دیگر
بیکجا حاضر شده و خود را بدرگاه رسانیدند بجای العان تمام ولایت بیکجا را و باران منقرض
قریب ایسی هزار کس بهم رسانیده میرزا شرف الدین حسین را که قبل ازین از روی غضب پیش
مظهر خان فرستاده بودند به درباری برداشتند چون اجازت کردند و سماع جاه و جلال رسید
تو در مل و محمد صادق خان و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری و الف خان جلشی و یا قریطیب
پیران طاهر محمد خان و قبور پریشانی را با دیگر اهرام کعبت و دفع فتنه بجانب بهار و بیکجا له نامزد کرده
و زمان با هم محب علیخان و محمد معصوم فرخودی حاکم چمنور و سماجی خان و جاکلیران نواحی صادر
که در دفع مخالفان اتفاق راجه نور مل سنی موفور بنظر رسانند چون راجه نور مل بچون رسید
محمد معصوم ملاقات نموده سه هزار اسوار نظر در لخوا امان در آورده همراه شد و از کم حوصلگی غایب
جاه و جمعیت و جنط و مانع بهم رسانیده بخانی که بوی حامی امان می اید بر زبان را نذر راجه
نور مل اصلاح وقت گذرانیده بهار اسلواک میکرد و چون لشکر فیروزی اثر بقصد خود می رسید میرزا
شرف الدین حسین و مخالفان باسی هزار کس و پادشاه بخیر فعل و ثوار را و بیکجا له راسته بمقتل

امند راجه نورمل برابر اعتمادی که سپاهیان داشت چنگر امناسب نمیده و قلعہ منگیشک
گشت و قلعہ دیگر بدو و قلعہ قدیم ساخته نشست در ایام خصن طالبون فنی فرملی و ترخان دیوانه
از لشکر نفرت ورس جدا شده و کرام خواران ملکی گشته بعضی از زمین داران ان توانی
دو لغوای راه انداخته غلایه کرام خواران سبته عزت تمام در میان آنها بر سریده بابا قاضی
که در مانده بود چهار شده مشرف بر موت گشت جبار بردی پسر مخون قاضیال که در کن کریم خان
بود بعد از حمله چهار ماهه بواسطه بیماری بابا قاضیال را روده رفتن بجای مانده و در دهان
تاب مقاومت نموده بجایت بهار رفت و ب بهار ایما کرد و متوجه تیز شد بهار خان
حاضر فیل پادشاهی در پشته شخص کرده و در مقام وضع اعدا شد راجه نورمل و دو لغوایان
و فرخوردی رایاجی بکومک بهار خان بجایت پشته فرستادند و ب بهار در خون جنجاف پادشاهی
شنیدند زل حمله داده پیش بکینی زمین و در رفت راجه نورمل با اتفاق امرای سرعاصی متوجه
د او پیش چون بر سر صادق خان او رده کاری فضا ساخته برگشت و ناگزیری متصرفی و یای دولت
ماهره در آمد درین ایام حبی توانی را بطلب شجاعان حکام لاهه فرستاد و پنجاعان را بطلب
میوم خان متوجه کرد که بود که ملازمان او را موس یا عیگری بر سر افتاده او را با پیش نقل
هر کس بطرفی که خنجره رفته بعد از رسیدن خبره کور شرف خان آنکه حکومت و ام
سرافراز گشت چون همه بخانه بطول ایجا میدعان اعظم را که در دهان باغ اگره خنجره وی بود مورد
مرا حمله و نه ساخته خنجره اسوار همراه کرده بگومت لایت بهار فرستاد و ده هزار نفر را که مع
رانار از نزدیک ساینده بود بگومت احتیاط طلب فرموده با افواج ار ا پسته بکومک لشکر بخانه
روان ساخته و چون راجه نورمل و امرای اجیت بیات صحابی پور توقف نمودند معصوم
فرخوردی بکونور که جایگزین بود در مانده یعنی و ام کلکی نظام بهر حاجت بادشاه پیشروان دارو
فرستاده را بد لاسا او فرستاده او در ایجا که او در محنت نموده و چون پور را ایجا که در سنون خود
مقرر فرمودند معصوم به پیشروان سخنان مختطانه گفته او در کار نه تصور نموده با بجای رفت و در

محمد بن محمد بن مسعود لقبش حافظ کیشش ابوالمیونس است بعد از مرگ او بر سر حکومت نشست
 پست میوم رمضان ثمان و بیستین و اربعایه و بقول ابن خلکان بناح سنه سبع و
 اربعایه و مغلان متولد شده بود بناح شش کیشنبه پست پنجم جادی الاخر اربع و
 اربعین و حمایه بقول ابن خلکان بناح ثلث و اربعین و حمایه در وفات یافت
 صاحب قوت بود و پیللی که حکما هست دفع قوت ساخته بودند و مشهور است علاج میکرد
 و این پیل در خانه او بود تا آنکه سلطان صلاح الدین بر مصر متولی شد و انداخته آن پیل را
 پاره کرد بعد از پاره شدن تا سف فایده نداشت **احمد بن** حافظ لقبش حافظ کیشش ابو
 منصور است بناح پنجم ربیع الاخر سنه و عشرین و حمایه متولد شده بقول ابن خلکان بناح پنج و
 کیشنبه پانزدهم ربیع الاول سنه و عشرین و حمایه در ماهه متولد شده بعد از پدر بکلا نشست
 و بناح شش کیشنبه سلخ و شمع و اربعین و حمایه بدست عباس بن تیم در یزد دوش هجری
 در شهر افسر **عبد الله بن** حافظ لقبش حافظ کیشش ابو القاسم است بناح خروزم پست و یکم
 سن و حمایه متولد شد بعد از پدر در سن پنج سالگی قایم مقام شده بناح روز جمعه
 در سن هفت و نیم و حمایه وفات یافت بقول ابن خلکان ملک صلاح بن زرنگ بناح نهم
 ربیع الاول سنه تسع و اربعین و حمایه وزیر او شد و در ایام وزارت عاضد بناح روز دوشنبه
 نوزدهم شهر رمضان سنه تسع و اربعین و حمایه وفات یافت بناح خمس و بیستین و اربعایه متولد
 شده بود **ابو محمد عبد الله بن** ابو الحجاج یوسف بن حافظ که عاضد لقب داشت بناح روز شنبه
 پسم و نهم ربیع و اربعین و حمایه متولد شد بعد از فایز قایم مقام شده بناح شش و دوشنبه
 نوزدهم و نهم ربیع و بیستین و حمایه وفات یافت و آن سلسله بدو منقرض شد چند روز قبل از
 فوت صلاح الدین یوسف زیرش بفرموده نورالدین محمود و الحی شام نام او را از غیله انداخته
 با ستم متفق عباسی خطبه خواند و بعد از **فرع** مشتمل بر دو قسم **اول** در شهر
 ملکین کیشش ابو القاسم بن بربری بن دنا و منهاجی حمیری است قوی

بود و مادر سه امدی و ششین و نهمین به نیابت خود در اینجا گذشت منقول است که او را
در خواجه بسیار بود بحسب اتفاق در یک روز از ایشان هفتده پیر منو شد سیزده سال حکوم
سبز گزنی چو ثلث و سبعین و نهمین و دعات یافت **منصور** بن یوسف بعد از پیر و

۱۰۰۰ **ادریس** بن منصور بعد از پدر قائم مقام شده بیاخت روز چهارشنبه ۶ شهریور چوشت ار
وفات یافت **سحر** بن ادریس بن خلیج از پوزخندین خج مجای الاول ثمان و مستوفی و ثمنایه **منصور**
بقولی در افریقیه متولد شد و بعد از پدر قائم مقام شده چهل و هفت سال حکومت کرده بیاخت
و محمد بن و اربعیای بعضی کبر و وفات یافت **عقوب** خلکان بیاخت چهارم اربع و قسین بن اربعی
در قزوین فوت شده بیاخت **کشت** و اربعین و اربعیای در مغربهای سامی خلفای اسمعیلیه از خطبه
انداخته رواج نداده **مالک** از **تیم** بن مغربهای یا تو دوم برب سنده اش و عشرين و اربعیای
شد بعد از پدر بر سر حکومت نشست و بیاخت احدى و ثمنایه وفات یافت **عیسی** بن تیم بیاخت
مست و ششم از چوبیس و محمد بن و اربعیای در عهد پیر متولد شد بقول ابن خلکان

و اینجای بعد از پر فایم مقام شده بتاریخ روز چهارشنبه عید الفتح تسع و ختمایید
در افریقیه مدخول شده علی بن کجی فایم مقام شده بتاریخ هشتم ربیع الآخر سنه محمر

وفات یافت در زمان اوتیلخ شاهرخش هشت و پنجاه و ایوان علی بن جعفر مشهور باین القاب
شاعر که سبک از دهم صغریه و ثلثین و اربعه در تصحیف معقول شده بود و وفات یافت **حسن**

بن علی بعد از پدر حاکم شد و بنا بر خثت و اربعین و ختمایه فنک مهربان را از و انتراع نمود
و ادبیه الثمن متوسل شده حکومتش در سمناریم و ختمایه بعد از او انحال یافت و انتم

بدون مقصود شد **م** در حیریه که ایشان از الویت یتر گویند مکه شان اولت عثمان بن واریجاریا
مسند اربع و خمسین و ستایش او **ح** بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد صالح جعفری

عما یرقاع الموت ابتلا بانفسہا مستغرا یسعی علی دعوت محمود
 نورسنان مد دعوت اور اور امیر تاج کشید جہاں شہید ہستی سریع

ثمان عشر و خستیا به وفات یافت منقول است که درین مدت از لکوت بجای دیگر حرکت نکرد
بزرگ سر و دیاری بموجبت و صیت حسن ولی عهد رخ الویتان او را سید ناکو شد بتاریخ چست
ششم چادری الاثنی و ثلثین و خستیا به وفات یافت **محمد** بن بزرگ امید سده روز قبل از وفات
پیر کبیر و صیت و ولی عهد شده بتاریخ سیوم ربیع الاول سبع و خستین و خستیا به وفات یافت
حسن در نیش و اخلافت بعضی پیر محمد بن بزرگ امید میدانشند و بعضی پیر مهدی بن نادر
بن الصطفی که بن الله ترا میگویند بتاریخ غفرین و خستیا به منقول شده بود بعد از محمد قائم مقام
شده یعنی در اسلام اشهار یافت و دعوات او را بلفظ خداوند خطاب میکرد و بکبرت
استماعی خند شد بتاریخ ششم ربیع الاول سده احدى و سستین و خستیا حسن نامور برادر زن او
که از بغایای آل بود در در قلعه لامیر خرم کاردار و را قبل رسانید **محمد** بن حسن بتاریخ ششم
شوال اربعین و خستیا به منقول شده بعد از پیر قائم مقام شده بتاریخ دهم ربیع الاول سبع و خستیا
وفات یافت **جلال الدین** حسن بن محمد معروف بحسن نومسلان بتاریخ اثنی و سستین و خستیا
منقول شده بعد از پیر حکومت سیده بتاریخ رمضان ثمان عشر و خستیا به وفات یافت
علامه **دین** بن جلال الدین حسن نومسلان بتاریخ نفع و خستیا به منقول شده بعد از پیر در
سالکی قائم مقام شده بر وشل اسلاف سلوک مسک و بتاریخ سلخ شوال ثلث و خستین و خستیا
حسن نامور لای حاجش تری بر گردن آورده هلاک کرد **محمد** بن علامه الدین محمد
بعد از فضل پیر حکومت رسید بتاریخ ربیع و غفرین و خستیا به منقول شده بود
آورده بقتل رسانید بتاریخ غره شرفی قنده اربع و خستین و سستیا از میمون قدره و ن
در اردو هلاک و جان بخوس گشت و بعد از چند روز هلاک و خان او را پیر محمد بن بزرگ امید در
نوموده قاتل با او را و اقبال عید میسر سیده ان بطریق و منفر شده **محمد** بن قشمر ملوک بخاوند
اول ایشان نوشکین غرچه است او غلام بلکین بلکین بود که در سلک
اسلام داشت بعد از فوت بلکین طشتی از سلطان شد **محمد** بن محمد نامور طشتی

[illegible]

بناج اربع و سبعين و ستاير در جاني نو از زم وفات يافت و از نسل عمر خطايب نام
 خرازي حدائق الانوار در وفات علم بنام او نوشته بقول حمد الله مستوفى بناج خوشبين
 عده شوال ست و ستاير وفات يافت و در جانيان هراة مدفون شد بقول صاحب
 در ستاير اربع و ستاير سيد اسمعيل چواني صاحب خيره و خف علماي طب با اسم او
 موزه تمش محمد روح كمال اسمعيل چواني صاحب كمال بناج نخست و ستاير در نسل عام
 اصفهان لقب سيد عا و زوزني از جمله شعا و زمان او بود **سلطان قطب الله محمد بن**
 بعد از پدر بسلطنت نشست و ما و اله و كرمان و نابلستان تصرف در آور و پست يكسال
 با دلاهي باستقلال كرده بعد از روز از لشكر چنگيز خان در جيره الكون ماندران بناج
 سبع و عشرين و ستاير وفات يافت گفت بناج فتنه جهان چامه كه در برداشت مدون
 شد بناج نخست و ستاير و بقولي در او اوج جادى الا اربع و ستاير در صاحب او ابو محمد شيخ
 روزبهان الكبر البغلي الفارسي بن ابلي نصر نوي وفات يافت در ريف ز مدفون شد بناج
 اثني و عشرين و ستاير مدفون شده بود و محمد رسال وفات شيخ روزبهان امام محمد بن علي
 يافعي روز دوشنبه عيد رمضان در هراة وفات يافت و بناج اربع و ستاير مدفون شده بود
 محمد علي تبريزي مشهور عيشي كه امام مسجد جامع عتيق شيراز بود وفات يافت و در مصلحي
 شيراز مدفون شد بناج نخست و يكم جادى الاول عشر و ستاير شيخ برهان الدين محمد كطر
 الحوازدي صاحب الفضل و تخرج مقامات جوري در خوارزم وفات يافت هفتاد و
 يكسال عمر داشت بناج ستم و ستاير شيخ محمد الدين بغدادكي تيمت عاشق و
 سلطان لقب سيد بقولي در سبع و ستاير و ولدش تربيت و يكم جادى الا اربع ست و ستاير
 و ستاير بود و بعد از كوير است از خوارزم و بناج سبع و ستاير شيخ زبير الدين شيبانوي
 در قتل عام شيبانوي لقب سيد شيبان و هفت سال عمر داشت شيخ نجم الدين كبري اهرن عمر
 بن محمد بن عبد الله البزوني بناج سبع عشر و ستاير در خوارزم بدست لشكر مغول مدفون شده بود

ایشان بنا بر این اربعین و ستایه در زمان سلطان بنجر بوده بعضی در سنه سبع و اربعین و ستایه
کشته اند ظاهر فارابی در زمان او بنا بر این و ستایه و وفات یافت در خطه شعری بنجر
به پای خدائی مدفون است بقول بعضی معقول شد و زیاده او صدر الدین علی بن سعد الدین بنجر
ابهری و نظام الملک محمد بن صالح و ناصر الدین بودند ناصر الدین همراه محمد بن صالح در قلعه اقبال
رسید **سلطان علی بن غوری** بن قطب الدین محمد بنارکج اهدی و ستایه در شهری که صاحبش
شهاب الدین غوری از خوارزم منتهی رفت متولد شد از بن جند غور ساجی کسی کشت یعنی
غور که کیت در زمان پدر سلطنت عاقبت بدو متعلق بود لشکر مغول شش ماه در قلعه قهر و زنده
مجاوزه نمود در سنه شصت و ستایه بدو متعلق و مقتول شد **سلطان علی بن جند** بن قطب
محمد در زمان پدر و اکی کرمان بود بعد از فوت سلطان قطب الدین مادر غیاث الدین را
برای صاحب که اقبال و حاکم کرمان بود چراغ ابرو است بنا بر این سبع و عشرين و ستایه او را با او
زهر داده کشت **سلطان علی بن** متکبری بن سلطان قطب الدین بعد از فوت پدر بازده
سال که وفری نموده در نو اکی کرمان بنا بر این و ستایه با سپاه مغول جنگ کرد
از معرکه بسلاست پیروز رفت و دیگر خبری از او ظاهر نشد ان سلسله بدو منقرض گشت
و زبیرش بعد از مراجعت از بلاد هند و ستان شرف الملک خضر الدین خندی بود و حکم او قبول
شد بنا بر این اوایل حبیب مست و عشرين و ستایه ابو یعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی ساجی
صاحب مفتح العلوم در زمان او وفات یافت سلطان بلال الدین مدوح کمال اسمعیل
و بنا بر این عشرين و ستایه بنجر قطب الدین حیدر زاده که جماعت حیدریان بدو منسوبند نه در
زیرت و وفات یافت و در اکی مدفون شد و بقول در سنه اهدی عشرين و ستایه وفات یافت
قطر ان مختلافی که پدر قطب زمان - حیدر چراغ و معد در کون و مکان - در انصاف و جود
بوجود - در صد و یازده برون شد نهان **فصل** هشتم در ملوک غور شامل بر اصل و نسب
سل ارباب بنا بر این آورده اند که چون فریدون بر تختک غالب مد جمعی از اولاد او که کینه میبود

بامیان که میانجی بلخ و کابل است در آمدند و از آنجا بکوه غور رفته قلعه حصن ساختند و فریدون
 خبث قلعه و قلع ایشان لشکر باغین نمود چون قلعه های پشکلم داشتند معامله بصلح قرار گرفت
 و متقبل بلخ و قزوین شد نه شیب نامی از آن قوم در زمان علی ابن ابی طالب به بدست افتاد
 اسلام آورده قوم تبعیت او کردند از بخت آن طبقه به شیبی منسوب شدند **فردا** شیبی مرعده
 ابو بکر موزی بود **عمر** بن بساوان بن ویش بن ویشانی بن پرور بن شیب معا
 ناردن الرشید بود **سور** بن محمد فرزند زاده حجی در زمان صفاریه بود **محمد** بن سوری
 معاصی سلطان محمود بیکتلیس بود **ابو علی** بن محمد سوری با سلطان محمود اظهار ایملیک کرد **عبد**
 بن شیب بن محمد برادر زاده ابو علی بقتب حکومت یافت با سلطان ابراهیم غزنوی متنازع بود
محمد بن عباس قائم مقام شد **قطب الدین** بن محمد بن عباس بجای پدر نشست در وقت **الصفه**
 مسطور است که چون سلطنت او آسان و غلبه بن سلطان محمود غزنوی قرار یافت محمد بن موکی
 با پدرش حسن بدست آورده محمود بساخت حسن تدریج بر خلاص شده بغور رفت و منوی
 حکومت گشت و محمد بقتل رسید **عائش** بن قطب الدین حسن او را هفت پسر بود و از آن
 و تابعان سلطان بنجریلجی بود و اولادش متفرق بدو فرقه شدند **اول** سلاطین غوری و دین
قطب الدین محمد بن علی الدین حسین که بیکل لیلال مشهور داشت بهرام شاه غزنوی با اولاد حسین
 مصالح نموده ملک قطب الدین محمد اسن اولاد او را بغزنین طلبیده داما و خود کرد و بسیار بخت نمود
 شد اول عداوتی که میان غوری و غزنوی به هم رسید این زمان بود صاحبی و ضمه لهما این قول
 ضعیف شمرده و در ابی دیگر نقل کرده که چون سلطان محمود سوری حاکم غور را از میان برداشت
 بنیره افبند و ستان رفته در تجانبه بری برادر او را پسر ی بود سام نام مسلمان شده بدلی رفتی بجا
 شعرا خود ساخت و پسر ی داشت حسین نام در آنجا عیال اموال و اسباب و پسر در کشتی
 نشسته متوجه غور شد کشتی غرق شده حسین بن سام بر کشتی پاره جسد پسر ی که در کشتی بود خود را
 بر آنجا رسانید و سرش را زود با شقیق حسین بر سر برده چون کشته باصل رسید بر روی بھولان

حسین بشهری رفت و شب در دکانی بجزایب افت عسکرها بکمان آمدند است کوفته زن
بر دهن هفت سال در زندان ماند حاکم آن شهر بیمار شده اهل زندان را آزاد کرد حسین بعد
خلاصی متوجه غزنین شد جمعی از فطاع الطریق بدو باز خریده اسب و سلاح داده رفیق خود
ساخته بحسب اتفاق در آن شب بکجاعت بالغام بدست طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی
که مدتی در طلب آنها بودند گرفتار شدند حکم قتل همه آنها صادر شد چون نوبت بحسین رسید حال
خود بیان نمود سلطان زحم نموده در سلک جناب مشغول گردانید و یکی از اقربای خود را برقی
داد و سلطان مسعود بن سلطان بهرام حکومت غور بدو ارزانی داشت **سيف الدين**
سوری برادر قطب الدین زغریه بهرام شاه بنا بر پنج اربع و اربعین و ختمایه از هند خود نموده او را گرفت
غزنین را محاصرت بهرام شاه بنا بر پنج اربع و اربعین و ختمایه از هند خود نموده او را گرفت
قبل سائند **سيف الدين** بن حسین بن حسن که بکمان سوز ملقب بود بعد از فوت برادر بکاموست
در روضه الصفاه سطور است که علاء الدین حسین بن حسن بعد از قتل سوری برادر خود سلطنت
رسید و اسم سام را در سلاطین ذکر کرده و بعد از فوت بهرام شاه غزنین را تا بر آج کرده شهر
استخوان سلاطین غزنویه را سوای سلطان محمود از قریه چون آورده بسوخت بقول صاحب
روضة الصفاد ایام حیات بهرام شاه لشکر بر سر او کشیده غالب شد و غزنین را گرفته برفت
شبان روز سوخت معاودت نمود و بدست سلطان بنجر ایستاده ندیم مجلس او شربت بود
یا فتنه مجد و انجکومت غور رسیده روزی پیش سلطان بنجر طوق برادر بدیده بود و بعلی الله
بخشید و او در بدیه این رباعی گفت **سيف الدين** بگرفت و کشت شمره اصف کلین یا آنکه
بدم کشتی از روی یقین و اکنون طبق مبد هم در نشین بخجالتش و بخشش جهان کرد
چنین بیت شش سال حکومت کرده بنا بر پنج و ختمایه وفات یافت **سيف الدين**
سيف الدين بن علاء الدین بعد از پدر قائم مقام شد و ملک عیث الدین و ملک شهاب الدین

عمر اومای خوراک و الدش در قلعه محبوس کرده بود اطلاق فرمود در جنگ بم آن ابوالعباس
 سپس لاریش بنا بر کینه که از قتل برادر در خاطر داشت بنا بر شهر رجب ثمان و قسین و
 حنمایه و نیزه از اسبش انداخت لشکرش متفرق گشته شخصی غوری بطعن برانی کار دی هملوی
 او زده هلاک کرد **ملک بن الدین** ابوالفتح محمد بن سام بعد از عزاده با مادر ابوالعباس پس
 بر تخت نشست و با اتفاق سلطان شهاب الدین برادر خود ابوالعباس را بقتل رسانیده و سر
 بر زمین داد و رو کبر کشیده آن ولایت را مسخر ساخت و باقیس را نیز تصرف در آورده بنا
 ثمان و قسین و قسمایه و غنم را گرفت و برادرش سپرد و بعد از دو سال بر هراة استیلا یافت
 دو سال بعد از آن فوشه را مسخر ساخت و بنا بر خراسان و قسمایه و شایخ را مفتوح کرد
 سال دیگر در کبکرفت و تمام خراسان تصرف او در آمده بنا بر خراسان و قسین و قسمایه و
 یافت و در کبکندی که در جنب مسجد جامع هراة که از آنرا دوست بود مدفون گشت شصت و سه
 سال عمر داشت مدت حکومتش چهل و سه سال بود اول مدیه کرامیان داشت در غر
 شافعی شده و بقول صاحب جهان آرا بنا بر خراسان و چهارشنبه پست و هفتم جمادی الاول شصت
 و سبعین و قسمایه وفات یافت مبارک شاه غوری صاحب مغل منظوم در علم نجوم معارف و
 مدراج او بوده **ملک بن الدین** ابوالفضل برادر کوچک ملک عین الدین که مغل الدین لقب
 داشت بنا بر پنجسین و قسمایه حکم برادر بر تخت و بنام گشت و بنا بر خراسان و
 سبعین و قسمایه را گرفت و بعد از آن به تدبیر و ولایت سند و هند را تصرف شده
 حکومت علی را به قطب الدین ابیک که از جمله غلامان او بود و تقاضا نموده متوجه
 شد بنا بر خراسان و قسمایه و هملوی و قسمایه را تسلیم شدند و بعد از فوت برادر ملک
 خود و برادر با مال سام منت نموده بخت خود زکوه و غور را بخراده و خوش ضیا الدین
 که داماد سلطان عین الدین بود و در سام حکومت است و فراده و اسفزار را در
 کف کهایت محمود بن سلطان بخت الدین نهاد و ابالت هراة را بنا بر الدین غار

خواجهزاده خود مسلم داشت و خود بغزاین معاودت نموده بعد از تنبیه سگستان
کوه جو متوجه دارالملک بود در منزل دیسکاز توابع غزین بباغ سیوم شعبان انخی و
ستما بر دست فدایان کوکری بقتل رسید **علاء الدین** بن غیاث الدین التوحید
محمد از شهادت عم بغیر و زکوه رفته مجموع اهل خراسان اطاعت او کردند تا پنج شب سه
شنبه سیوم ماه صفر سبع و ستما بر دست اقوام علی شاه برادر سلطان قطب الدین بن
محمد خوارزم شاه که پناه بداد آورده بود و او بنا بر صلحت ملکی دهمدی که با سلطان
محمد خوارزم شاه کرده بود میقد ساخته بود بقتل رسیده در کارگاه هراه مدفون شد
بهاء الدین بن غیاث الدین محمود بعد از قتل پدر اراغور و ترک اتفاق نمود
او در سن چهارده سالگی بر تخت نشاندند و بباغ یازدهم جمادی الاول سبع و ستما بر
التین علاء الدین حسین جهان سوزیاد و سلطان محمد خوارزم شاه او را ششمین پسر
برادرش را گرفته بخوارزم فرستاد و در ظهور فتنه بکینر خان مادر سلطان هر دو را در آ
چون انداخت **اسیر** بن علاء الدین جهان سوزیاد و خوارزم شاه چهار سال حکومت نمود
کرد و بنا بر اعدای عشر و ستما بر در جنگ غزین بدست تاج الدین یلدرگ زکشته شد **علاء الدین**
بن ابوعلی پسر عم ملک غیاث الدین محمد در حصار سنا میقد بود اراغور پیر و زن آورده بغزین
پیش تاج الدین گردند مشد الزهرا و از تربت نموده بسلطنت فیروزه کوه فرستاد و یکسال
و کسری حکومت کرده ترک نمود و بخوارزم پیش سلطان محمد رفت و در انجا فوت شد و بموجب
وصیت او در جوار قبر شیخ یانیز بدستطای مدفون شد و ان طبقه بنیویض گشت و حکومت غور
از جانب خوارزم شاه بدیسی از ارامه مطلق گشت **دوم** ملوک بامیان که از اطغان رستان و
ملک هبایطه خوانند و قصبه انجا و صف نام دارد و ولایت بامیان شرقی که کثیر و غلبه ترند
و شمال انجا شرق و جنوب بغور و غنستان می چونند **ملک** **اسیر** بن علاء الدین حسین بن
قطب الدین غوری در وقت قنوت ولایت بامیان با متعلق گشت و در اول حکومت

سلطان عیاش الدین لشکر ولایت او کشیده گرفتار شد برادرزاده یا عه از تمام او را بیا میان
 و ستاندند **شمس الدین** بن خردالدین بسجود بجای پذیرفته خواهر سلطان عیاش الدین را خواستگاری
 نمود و بلخ و بقلان و چغانیان و بعضی از بلاد خراسان را بکلیت ضبط در آورد **بها الدین** بن شمس الدین از
 خواهر سلطان متولد شد بعد از پدر قایم مقام گشت امام خراسانی رساله نامه را بنام او نوشتند و الله
 سام بناینج شعبان سنه اثنی و ستایه بمحضر اسهال و وفات یافت چهارده سال حکومت کرد **عبدالله بن**
جلال الدین پسران بهاء الدین بعد از پدر بغیر بنین رفته با قیام الدین علیه در محمولک شهاب الدین محاربه
 نموده منتهی شدند چون خبر عزیمت عباس بن شمس الدین محمد بن ایشان رسید بگجومت نشست
 و چون برادرزاده بسلامت معا و از دست نمودند حکومت را بایشان واگذار داشت در دره ضلع الفکا
 مسطور است که مسعود و عم جلال الدین در غیبت برادرزاده یا میان را ضبط نمود و جلال الدین بعد از
 خلاصی از قید غزنین با آنکه مردی خود را بسجود زده گرفتار گشت و سیست سال حکومت کرده بر سر
 سلطان محمد و ازدم شاه گرفتار شده بقتل رسید و آن سلسله بدین منقطع گشت **فرع** مشتمل بر
 قیام اول در غلامان **فتح الدین** و از جمله غلامان بمقتضی سلطان شهاب الدین بود در زمان
 سلطان والی کرمان شد بعد از فوت سلطان بسفر بنین استبلا یافت ادب نگار داشته
 کس پیش عیاش الدین محمود و ستاده پیغام کرد که وراثت تحت قیام توی و ما نمیند کانی عیاش الدین
 محمود تحت غزنین را بدو تسلیم داشت نه سال حکومت کرده بتاج خروزد و شنبه بیستم شوال اثنی
 عشر و ستایه در جنگ سلطان شمس الدین آلتیمش گرفتار شده در شهر مداون قتل رسید از دو دختر
 مانده یکی را نام الدین بنا چه خواست دیگری در جلاله قیام الدین ایک در آمد **نام الدین** پسر غلام
 سلطان شهاب الدین بکلی سلطان حکام او چو دستان بود و بعضی از قبضات منه نیز استبلا یافت
 سلطان شمس الدین آلتیمش را مد او بلیان که در همدستان خروچ کرده بودند کشتار و بچه
 کشیده نام الدین تاب مقاومت نیاورده در کشتی نشسته بقتل بگریخت و نظام الملک وزیر سلطان
 شمس الدین آلتیمش که نور الدین عوفی حاج الحاکمات را با اسم او خوشه فاند اوج را از دم دلم

بگرفت و بعد از پنج متوفی قتل بگرفت نام الدین خواست که خود را از آن مملکت بیرون افتانند بیایند
بیت و دوم عادی الاثر اربع و غفرین و ستایه در ایستادن شد و بکثره بیت نظام الملک مفتوح
دست حکومت نام الدین قیامه بیت دو سال بود **قطعه اول** **بیک** بانه کافی اوز از ترکستان نیشابور
آورده قاضی فخر الدین بخزیده و باز کافی از و جیده سلطان شهاب الدین فروخت و از این کوی
بیایند بهلی رسید چون کشت خمر او شکسته بود با یکله شتهار داشت سلطان عیث الدین
محمود لقب سلطان و چتر بدو از لای داشت بیت سال در دیار منته حکومت کرد چهار سال
خطبه و سکه بنام خود خواند و بنای مسجد و ستایه در انشای کوی بازی از امیل فاده ملک شد
بقول صاحب جمل ضعیف در سنه عشر و ستایه **آرام شاه** بن قطب الدین ابیک بعد از فوت پدر
نشست چون قابلیت سلطنت داشت ام او اعیان دولت سلطان شمس الدین ایلمش از انچه
که از اقطاع او بود طلب نموده بر کشت نشاندند دست حکومتش که از یک سال بود **سلطان اول**
محمد ایلمش که از غلامان سلطان قطب الدین ابیک بود با اتفاق اعیان بر کشت نشاندند
نه بزرگ زادگان ترکستان بود با سیری به بخارا فاده کی از اقربای صدر جهان او را جیده سلطان
شهاب الدین فروخت بقول بعضی قطب الدین ابیک و را جیده یاری نمود و همراه بنده برده فرستاد
خواجه بعد از قطب الدین بیت شش سال حکومت کرده سنه سی و هشتم شهبان سنه شش و شصت
و ستایه مات یافت **او** **او** وزارت او **او** الملک عصامی که سی سال وزیر فخر او بود و جیده
پدر بی ادره تعلق داشت **سلطان** **فرشته** بن شمس الدین ایلمش بعد از پدر حکم شد مفتاح
حکومت کرده بیت ضعیف خواهرش گرفتار شده مجبوس گشت و در حبس مات یافت **او**
فرشته دختر شمس الدین ایلمش لباس مردان پوشیده بر کشت نشست وزارت بخواجه بنده
که نایب نظام الملک چند بر روی و از گرفت و بنظام الملک لقب گشت ضعیف تاج مردمان
سنه سی و شصت و ستایه بیت ملک التونیه که از قبل او حکم میهنه بود گرفتار شده و در قلع مجبوس
گشت آچه طوعا و کرها بجای الملک التونیه در امد و با اتفاق ملک لشکر جمع کرده غنیمت بی نمود

و در روز پنجشنبه با ملک بلین که از جانب پیرام شاه متوجه دفع ایشان شده بود جنگ شده شکست
یافت بدست مین داران افتاده و ملک التوین بقتل رسید بدست حکومتش سه سال شوش
ماه بود **سلطان** **شاه** **نیر** **شاه** بن شاه شمس الدین بعد از غیبت خواهر تلخ روز شنبه
پست و ششم رمضان سبع و ثلثین و ستامیه بر تخت دای نشست رفید و التوین لشکر بر سر او کشید
منهزم شدند و در آن نهمین است کفار من و مقتول گشته مگر الدین نظام الملک وزیر بخوارا
لشکر بدفع مغلان که محاصره لاهور کرده بودند فرستاد تا رفیقان او مغلان بر گشته بودند و با آنها
امرایا غنی شده بقصد دفع سلطان متوجه دلی شد و بعد از محاصره تلخ روز شنبه ششم ماه
زی قنده سبع و ثلثین و ستامیه دلی را محاصره سلطان و مجوس کرده بعد از چند روز قتل
رسانید مدت سلطنتش و سال و یکماه و پانزده روز بود **سلطان** **الله** **الدین** مسعود شاه بن فیروز
شاه بعد از غم بر تخت نشست و بر دست نام الدین محمود و عزاوه اش تلخ روز یکشنبه بیست و سوم
محرم اربع و اربعین و ستامیه گرفتار شد و در مجلس وفات یافت وزارت اول پست و نظام الملک
مهندس باغلق داشت تلخ روز چهارشنبه دوم ماه جمادی الاول صد و اربعین و ستامیه بدست
امیر افضل سید و وزارت بعد الملک نجم الدین ابوبکر مقوض گشت **سلطان** **نیر** **شاه** محمود بن فیروز
سلطان شمس الدین از مهر ایچ آمده بعد از گرفتاری علماء الدین بر تخت نشست اقتدار تمام یافت
دفع الغنایان امیر الامر ای خود را که منصب وزارت نیز بد و متعلق بود خواستکاری و تقوی و نهج
سراج جوهرانی طبقات نامری را با تلخ ثمان و ستامیه بنام او نوشت نام الدین بنار
ست و عشرين و ستامیه بتول شده بود و نوزده سال و سه ماه حکومت کرده تلخ یا زدم جمادی
الاول اربع و ستین و ستامیه وفات یافت تلخ ایحدی و ستین و ستامیه الغنایان بطرف الملک
دانیس فرستاده وزارت بعده عین الملک مجر چندری شد **الغنی** **الدین** تمام اصلی اولین
بود بعد از نام الدین تلخ اثنی و ستین و ستامیه بر تخت نشست خود را عیاش الدین لقب نهاد
اقتدار تمام یافته غلبه که بعد از فوت سلطان شمس الدین در ملک هند راه یافته بود و در



نمود بناج اربع و ثمانین و ستایه خان ملتان که پسر بزرگ و ولی عهد او بود در جنگ مغل ملتان
 لاهور و دیپال پور بقتل رسید و این خبر در آن جنگ که همراه خان ملتان بود گرفتار شده بلیقه
 مدتی رمای یافت الفغان با عتقا و صاحب طغقات شهری از سرگستان با سیری بجدا افتاد و
 و خواجہ جمال الدین نامی او را چیداری نموده سلطان شمس الدین الیتمش فروخت و بیست و
 یکسال بادشاهی کرده بناج ست و ثمانین و ستایه که از عرش شستا و سال و که گزشته بود
 در دیلی وفات یافت بقول ضیاء مرئی صاحب بناج فیروزشاهی بناج خمس و ثمانین و ستایه
 وفات یافته در زمان او بناج اربع و سین و ستایه شیخ ربانی امام بهاء الدین زکریا ملتان
 بن محمد زکریا شیخ شهاب الدین سهروردی وفات یافت صد سال بی تر با ده و نقصان عمر
 داشت خواجہ حسین بصری وزیر او بود الفغان خود را از نسل افزا سبب می شمرد **معتمدی**
کاتب دین نام الدین بن الفغان که انجانب مادر دختر زاده نام الدین محمود است بعد از
 الفغان دین نهمده سالگی با مادر او ملک الامرا خرا الدین کو نوال بر تخت نشست پیش از آنکه
 خطاب محمود نام داشت و در زمان پدر چنگیز بعد از دفع تغل کا فرغت حاکم لکنوی
 شده بود بعد از لکنوی آمده مغز الدین کبیرا دزدی تا که راب سر و که نزدیک او واقع است
 رفته نام الدین از اب گذشته ملاقات پدر و پسر واقع شد امیر خسرو قرآن السعیدین در آن
 وقت گفتا فرموده بعد از ملاقات هر یک بولایت خود معاودت نمودند مغز الدین سه
 سال و که حکومت کرده بناج تسع و ثمانین و ستایه بفرموده سلطان جلال الدین خلج
 که ملک فیروز نام داشت در حالت بیماری بقتل رسید **شلی** دین کی قبا و دو ماه بلیقه
 پدر حاکم دیلی شده برست ملک فیروز بقتل رسید و آن سلسله به و منقض شد بقول صاحب
 باریخ فیروزشاهی چون بیماری کی قبا داشته ادیافت او را بر تخت نشاندند و چند روزی
 گذشته برست ملک فیروز در حیات پدر گرفتار شده **هم** در ملک خلج که از غور همراه سلطان
 شهاب الدین بنه رفته **محمد بن** در زمان سلطان شهاب الدین او در ابفر شمشیر

فتح نمود و در زمان قطب الدین اسبک بهار را منصرف بخ و رای لکیر که در شرفی بهار و تاب
ع بعضی بسط داشت منفرم ساخته لکنونی را نیز منصرف در آورده خطبه و سکه بنام خود کرد
در آخر منوبه بنو خوارزمشاه بخت شد شکست یافت و از غصه ان بناج اثنی و ستامیه
فوت بخ **علاء الدین** از افوام محمد بنجبار بود اندک زمانی حکومت کرده مقتول شد
علاء الدین بعد از محمد شروان بر تخت لکنونی نشست و بغایت سبعل و سفاک بود
بدست ملازمان خود بقتل رسید مدت حکومتش دو سال بود **علاء الدین** بعد از قتل
علاء الدین سرداران قوم شده سلطان شمس الدین ملقب گشت مدتی و ازنده
سال حکومت کرده بناج اربع و عشرين و ستامیه بدست امیر ناصر الدین بسلطان
شمس الدین الممنش بقتل رسید **علاء الدین** ملقب بجلال الدین فتح که از امرای
سلطان شمس الدین الممنش بود بنا بر فرورحما در دهلی در سن هفتاد سالگی خود
نموده بنبره الفغان را بقتل رسانیده بناج روز سه شنبه بیوم جمادی الاخره تسع و نیمین
و ستامیه حاکم دهلی شد بقول صاحب بناج فیور شاهی بناج ثمان و ثمانین و ستامیه
در کو تشک کیلوا کری دهلی بر تخت سلطنت نشست علاء الدین برادر زاده و داماد خود را
بولایت برادرین خستاد سال دوم از جلوس او ملک چو کشیخان برادر زاده سلطان
عیاش الدین بلبن خبر گرفته ملقب بسلطان مغیث الدین شده خطبه بنام خود کرد
و بدست سلطان جلال الدین گرفتار شده در بستان محوس گشت و اقطاع کرده خانه
اقطاع علاء الدین شده و او لشکری فراهم آورده یانگی کری کرد و بغیر عم را
بجانب کره طلب نمود ملک جلال الدین اعتماد برادر زاده کرده یا معدودی در شرفی
نشیسته متوجه کره شده و در هفتادم ماه رمضان سنه حسن تسعین و ستامیه نزدیک کره
کنار آب بدست علاء الدین بقتل رسید بعد از قتل سلطان جلال الدین ملکه جهان خوا
او کین الدین ابراهیم پسر خود سلطان را بر تخت دهلی نشاند و بعد از پنج ماه که علاء الدین

متوجه دلی شد مادر و پسرا بعد و دی متوجه ملتان شدند بقول صاحب تاریخ فیروزشاهی که
 فرمای دیوان وزارت جلال الدین ملک قطب الدین علوی کینلی بود وزارت بخواجه خطیر غلق
 داشت **علامه الدین** بن شهاب الدین بسعد بعد از قتل عم بناح شد و هم رمضان پیش و
 تسعین و تمایز بخت سلطنت نشسته لشکر بر سر کن الدین ابراهیم کشیده و بعد از فراوانی
 دلی شده استقلال تمام بهم رسانیده و اولاد جلال الدین را بدست آورد و میل کشید و سال
 دوم از جلوس با قتلخواج منگل که لشکر به دلی کشیده بود جنگ کرده غالب آمد و قطب خان که
 رئیس دولت او بود در آن جنگ بقتل رسید و سال سوم آکخان برادر زاده اش در شکار جمعی
 بر سر او بجنبه بزخم ترش محرج ساخت بزخم آنکه فوت شده انداخته بار و در رفت و بخت
 سلطنت نشیست سلطان بعد از قطب بهوش آمده با بعد و دی که در سر او حاضر بودند سوار شد
 متوجه اردو شد بخبر داد و از وصول او و دیدن مردم چتر او را کینلی از آکخان جدا شده پیش
 سلطان آمدند و آکخان فرار نموده با قیام نور رفت در اینجا که فتنه پیش سلطان او را بقتل
 رسانیدند سلطان **علامه الدین** مکر با لشکر منگل جنگ کرده غالب آمد و کرات را بترغیب
 در آورده حکومت بجا را با آکخان داد و بناح نسیمایه ملک نایب خادم هزار دیناری را با یک
 لک لشکر بولایت ملوه فرستاده آنولایت را مقبوض ساخت بناح ششم ماه شوال سنه
 و سیمایه در دلی وفات یافت بقول صاحب تاریخ فیروزشاهی در سنه سیع و سیمایه بعضی
 ملک نایب را در قتل او متهم دارند در اول سلطنت وزارت بخواجه خطیر که نیک نام ترین
 بود داد و سال دوم وزارت بنصرتان تعلق گرفت و در او آخ امر وزارت علاوه
 سر لشکری ملک نایب خواهر شده بنح قطب الدین بخجیار که کی پیشین فرید بنح شکر و در بنح
 معین الدین بخجی جیشی که در بایر مدون است بنح فرید که در بنح نظام الدین فیاض
 پوری معاصر او بودند **قطب الدین** بن سلطان علاء الدین بعد از فوت **علامه الدین** سها
 الدین پسر خود سلطان علاء الدین در سن پنجاه و یک بقتله ملک نایب بخت نشیست

و تاریخ المصنف است
 بخجیار از اهل کتان متولد شده
 و تاریخ در سنه ششم و سیمایه
 و تلافی و سها در الحیر وفات

ملک نایب سلطنت را از پیش خود گرفتیم خضر جان که در کو ابا حکم به مجوس بود و شادی عاتق و
 سلطان علاء الدین را کشته مبارک جان را که بعد از سلطنت سلطان قطب الدین مایع شد
 در خانه موقوف است بعد از سی و پنج روز از فوت سلطان با یکسان ملک نایب را بقتل رسانید
 قطب الدین را سلطنت برداشت قطب الدین دو ماه به نیابت شما بالدین با مور سلطنت قیام نمود
 امر او ارکان دولت را از خود ساخته پانصد نفر از اهل بیت را که بقتل ملک نایب استلزام تمام سپرد کرده بود بقتل
 رسانید و شما بالدین را بقتل کوه الیاء فرستاد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از دو سال خضر
 و شادی عاتق و شما بالدین را بقتل رسانید و وزارت اقطاع ملک نایب بحسن نام برادر چکر
 مجوس سلطان بود و خضر و عاتق خطابت تعلق گرفت و ملک و دیار را که در خورش در جاهای
 الدین بود و خضر و عاتق اده بگلویت کجرات فرستاد و بعد از گشتن او حسام الدین برادر را که
 خضر و عاتق را از لاکجرات کرد و از سلوک بد مغرول شده ملک و جید الدین بر سروری و مهمتری انجام دادند
 و بعد از استقامت کجرات ملک و جید الدین را بر کاه طلبیده وزیر ساخت و بتاج الملقب
 قطب الدین چهار سال و چهار ماه سلطنت کرده در دهمی بتاج عیسی بن و سیمایه بدست خضر و عاتق
 شد و خضر و عاتق زن سلطان را در کجرات خود آورده چهار ماه در دهمی بر سر سلطنت نشست بعد از
 چهار ماه سلطان عیسی الدین تعلقشاه که ملازم سلطان علاء الدین و در زمان سلطان
 قطب الدین حاکم دیال بود و لشکر بر سر او کشیده بقتل رسانید **سلطان عیسی الدین تعلق** که غازی
 ملک نام داشت بعد از قتل خضر و عاتق بتاج عیسی بن و سیمایه بدست عیسی بن
 تعلق آباد را در حوالی دهمی سا فرموده تختگاه ساخت بعد از فتح لکنوتی بجوالی تعلق ابا و رسید
 بتاج عیسی بن و سیمایه در زیر بام کو شک که سلطان محمد پسرش در حوالی افغان بر سر کرد و دهمی
 جهت نزولی پدر ساخته بود مانده هلاک شد احمد ایا ز وزیر او بود امیر خضر و سیمایه را بام او کشته در سال
 وفات او شیخ نظام اولیا و امیر خضر و بعالم بغاخر امینده امیر خضر و سیمایه و حسین و پستان
 متولد شده بود او از قبیل لاهین انزال توابعی بخت **سلطان محمد شاه** بن تعلق شاه بغداد

پیر قایم مقام شد بتایخ اربع و اربعین و سبعمایه حاجی سبعمه صری از جانب خلیفه عباسی از
مهر با منشور پیش سلطان محمد اده سلطان محمد استقبال او نموده خلعت پوشید و خطبه و سکه نام
عباسی کرد و تحفه بدریا سپید با عضة داشت و جوهری که مثل آن در خانه دیگری بنویسند حاجی
رجب برقی از راه کنایت بمهر روان داشت کجرات را که از قهر فیهرون رفته بود بمهر
در آورده بتایخ نسبت و حکم محرم نه افغانی و حسن بن سبعمایه در چهارده کروی تنه کل را ب سده دوی
یافت محمد بن صدر الدین شهور بملک افغانان هندی که با سبعمایه پین الانس را بنام او نوشته
سلطان فیروز شاه بن رجب بعد از سلطان محمد بتایخ نسبت و حکم محرم در کند ابر سبعمایه
نشد صاحب تاج فیروزشاهی او را عزا ده سلطان محمد نوشته بتایخ آنچه جاری الا افغانی و
حسن بن سبعمایه به دلی منزل نمود قبل از آنکه فیروز شاه به دلی برسد احمد ایا که وزیر و سب
دلی بود پس به خیاله را بر تخت دلی نشاند و در میان عام شهرت را که به سلطان محمد است
و سلطان عین الدین محمود شاه مخاطب کرد و آنچه از کشوره بشکر و او باش قیمت نمود چون
فیروز شاه بسی چهل کروی دلی سبعمایه نامی مردم از ویرانه بخت سلطان پیوسته احمد
ایا از بنان طفل چهاره را سر برشته کرده بر کاه آورده و در مقام مغذرت نام معقول شده عقیده
گشت و بعد از چند روز قتل سبعمایه سلطان فیروز شاه بتایخ دوم ماه رجب افغانی و حسن بن
سبعمایه بر تخت دلی جلوس نمود بقول صاحب جهان آرا شهر جوینو را از اوست ان شهر را
میخواست که با خود با با سبعمایه خان پیش کشد سلطان محمد شاه را که بقول صاحب جهان
سلطان محمد جوینو داشته باشد در خواب دید که از القاس نمود که بنام او کند از بخت جوینو
موسوم شد و بتایخ اربع و حسن بن سبعمایه لشکر بکنده کشیده الیاس که دم از طغیان میزد
منهزم شده فغان و اسباب سلطنت بدست سلطان فیروز شاه افتاده بتایخ حسن بن
سبعمایه به درالکک معاونت نمود و فغان پیش کش که دلی عهد بود بتایخ ثمان و سبعمایه
منوفی شد بقول در دوازدهم ماه صفرست و سبعمایه وزیر اوقاف قلع اعظم جانان

خان جهان بود بعد از گذشته شدن او وزارت بشا بنهاد محمد خان قرار گرفت چون ضعیف و
 ناتوانی بود فرشاه علیه کرد بنایح شاه شعبان تسع و ثمانین و سبعمای محمد خان را سام الدین والینا
 محمد شاه خطاب شده بود بر تخت سلطنت جلوس داده خود بطاعت عبادت مشغول شد و در آرم
 از ورنجیده تغلقشاه بن فتح خان را ولی عهد ساخت و محمد شاه فرا نموده بجایب کوه سر مور
 رفت حکومت بجرات بعضی اوقات بکلی تختار الملک و چندگاه بنظام الملک در اوج بطون
 تعلق داشت و عین الملک هر و حاکم ملتان بود سلطان فیروز شاه بنایح پسر دهم ماه رمضان
 سنه تسعین و سبعمایه وفات یافتست حکومتش سی و شش سال و چند ماه بود وفات
 فیروز بنایح فوتست **سلطان فیروز شاه بنایح** بن فتح خان بن فیروز شاه بعد از وفات جد فیروز شاه
 که از خانات فیروز شاه است بر تخت پهلنشست و ملک فیروز بن ملک تاج الدین را وزارت
 داده بجایگهان ملقب کرد ایندیشش ماه و سیزده روز بادشاهی کرده بنایح پست یکم شهر صفر
 احدى و تسعین و سبعمایه همراه بجایگهان بدست ملک کرین الدین و امدای خود گذشته **ابا کر شاه**
 بن طغخان بن فیروز شاه یا ستموایل امدار کارکان دولت بکومت رسید ملک کرین الدین
 حده تعلق گرفت و بعد از چند روز بنا بر اتفاق بقبل رسید بنایح پست و پنجم شهر ربیع الاول
 احدى و تسعین و سبعمایه سلطان محمد بن فیروز شاه که از لشکریان الدین تغلقشاه منتهر شده
 بنگرگوت رفته بود از راه جالندربها امدد بر تخت نشست و لشکر بدیگلی کشیده در ماه جمادی
 الاول جنگ کرده منتهر شد و بمیان دو آب رفت و بنایح ماه رمضان اثنی و تسعین و سبعمایه
 بدست حجت سلطانی با ایاکیرشاه مخالف شده و کسبش سلطان محمد فرستاده سلطنت
 ترغیب نمود چون اکثر مردم ابا کر شاه متفرق بودند از دهمی بیرون امدد بکوتیش بهمار
 نا هر رفت و بنایح نوزدهم ماه مذکور سلطان محمد بدیگلی امدد بر تخت نشست **سلطان محمد بن**
 فیروز شاه سلطنت رسید بدست حجت سلطانی را اسلام خان خطاب داده وزیر شد
 و بعد از آنکه روزی بنایح اوجده ثلث و تسعین و سبعمایه ابا کر شاه بدست افتاده

فلا بدست مجوس شد و در آن مجلس وفات یافت و بنا بر اربع و تسعين و سبعه يه اسلام
جان نهمت بنی بسیارست سیده وزارت بجا بجهان مقوض گشت سلطان محمد نجيب و
کسری پادشاهی کرده بنا بر هفتدهم ماه ربیع الاول سنه تسعين و سبعه يه وفات یافت
اسکندر بن سلطان محمد که بهمايون خان مشهور بود بعد از فوت پدر باجم مقام شده بعد از
ملقب گشت وزارت بدستور خواهر جهان قرا گرفت یکماه و هشتده روز سلطنت کرده
بنا بر بیستم ماه جمادی الاول وفات یافت **سلطان ناصر الدین محمد بن سلطان محمد بن فرزند**
شاه بعد از فوت برادر بنا بر بیستم شهر جمادی الاول سنه تسعين و سبعه يه ربیع خواهر جهان
بر تخت دهمی نشست و خواهر جهان را سلطان الشرف خطاب داده از قنوج تا بهار به عده
اهتمام او کرد و در چوینوار ششده تمامی آن حوالی را تحت تصرف خود در آورد و بنا بر بیستم
سنه سبع و تسعين و سبعه يه مخالفت در میان امرایم رسید سعادت خان و بعضی امرای شرف
جان بن فتح خان بن دیر در شاه را بر تخت نشاندند سلطان ناصر الدین خطاب دادند و
ناصر الدین محمود شاه دیر و نه یکماه و او در دهمی بیارستانی نشسته همیشه میان ایشان جنگ بود
و بنا بر ثمانیماه سلطان ناصر الدین محمود شاه غالب بر محمود جان که ماده ان قضا و کور
اقبال جان مقبل رسید و بنا بر ششده ماه ثمانیماه بر محمد سارنگی که کرکین رئیس بود
سلطان محمود جان بود با زن و بچه بدست لشکر بر محمد جهان کیر بن امیر تیمور کورکان دهمی
ایر شد و بنا بر احدى و ثمانیماه امیر تیمور لشکری بدهمی کشیده بنا بر هفتم ماه ربیع الثانی سلطان
محمود خان نموده بجایست کجوات رفت و بعد از مدتها و دت امیر تیمور ملوک جان که اقبال خان
لقب داشت دهمی و میان دواب را ضبط نمود ملتان و دیپال پور با نواحی مانند کجفخا
معلق گشت و هر احدى ولایتی را متصرف شده ملوک طوایف شد و بنا بر پنجده و ثمانیماه
سلطان محمود خان قنوج خان حاکم کجوات بجایست دهمی آمده اقبال خان استقبال نمود
به دهمی او در دهمی قنوج بجایست جوینور بر سر سلطان ابراهیم پسر زاده ملک الشرف که بر تخت

سلطنت اینجا نشسته بود رفته سلطان محمود بیاض شکر پیش سلطان ابراهیم رفته از روی
بیاض شکر بیاض معا و دست نموده به هم اینجا بیاض نمود اقبال خان بدلی رفته بنای
ثمان و ثمانیه لشکر بجای ملتان کشیده به سنده علی خضر خان حاکم اینجا جنگ کرده در نوزدهم
ماه جمادی الاول سال مذکور کشته شد و بعد از کشته شدن اقبال خان سلطان محمود بدلی
رفته مجدداً بر تخت سلطنت نشست به بغیر بدلی و میان دو آب و کوهی جای در تصرف
بهست سال و دو ماه حکومت کرده بتاریخ ماه ذی قعدة هجری ثمانیه وفات یافت
و سلسله فیروزشاهی بدو منقرض گشت و ملک بدلی در تصرف دولخان بود تا آنکه خضر خان
چهار ماه بدلی را محاصره نموده او را بربست آورد و در قلعه حصار فیروزه محبوس داشت
سند علی خضر خان بن ملک سلیمان در زمان فیروز شاه حاکم ملتان بود بعد از فوت سلطان
محمود بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سبع عشر ثمانیه بدو اتفاقاً بربست آورد و بر تخت بدلی بن
سند و خطبه و سکه بنام میرزا شاه رخ کرد و ملک خضر خان تاج الملک خطاب کرده وزیر کرد و او بنا
به ششم محرم اربع و عشرین و ثمانیه وفات یافته وزارت بدیش ملک اسکندر را گرفت و ملک
اشرف خطاب شد خضر خان هفت سال و دو ماه سلطنت کرده بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول
اربع و عشرین و ثمانیه در بدلی وفات یافت **میاک خان** بن خضر خان بتاریخ نوزدهم ماه جمادی
بعد از فوت پدر قائم گشته بمغیر الدین ملقب شد و بتاریخ هجری ثمانیه بلا هو رفته
که خراب شده بود آبادان کرد و ملک محمود پسر در آن حکومت اینجا را ملک اسکندر لودی بن
تاج الملک که وزیر بود تقویض نموده وزارت بدیش و ملک متعلق گشت و ملک محمود را حکومت عالی
و ستاد بعد از مدتی عاد الملک خطاب داد و حکومت ملتان روان نمود و او بتاریخ ماه شوال سنه
اربع و ثلثین و ثمانیه با اتفاق امرا که میا ک خان پسر داد و ستاده بود بتاریخ علی حاکم کابل
که لشکر بر سر عاد الملک کشیده بود مصاف داد و غالب گشت و خضر علی نیز کشته شده کجبل رفت
و بتاریخ هجری ثمانیه ملک اسکندر حاکم لاهور بدست حضرت شیخا کوگر که در جهان در جنگ

کرده بودند گرفتار شده بعد از یکسال اطلاق یافت چون در او از ملک کمال الدین درامد و از
شتریک سرور الملک شد و مرجع خلافت گشت رشک و حسد باعث شده میران صدر و جمعی از اعدا
با خود منفق ساخته تا پنج روز جمع بهم ماه رجب سبع و ثمانین و ثمانیاد جماعت نمایان را شازرت
نمود که سلطان مبارک شاه را بقتل رسانیدند مدت سلطنت مبارک شاه میزده سال و سه ماه و شانز
روز بود **محمد خان** بن وزیر شاه بن خضر خان که پسر خوانده مبارک شاه بود پادشاهی رسیده و بسلاط
محمد شاه ملقب شد در ملک هر دست سرور الملک بود کمال الملک و جمعی لشکر بر سرور الملک که با
ولی نعمت خود عذر کرده بودند کشیده و دهلی را محاصره کردند سلطان محمد بنارنج هشتم ماه محرم ثمانین
و ثمان ماه سرور الملک و پسران میران صدر را کشته اماره پیران را بدرون طلبیده بمکی با او پیوست
کردند وزارت کمال الملک قرار گرفت و حکومت لاهور را به بهلول لودی که فرزند خوانده بود
و او سلطان محمد لودی که سر حکومت کرده بنارنج سبع و اربعین و ثمانیاد در دهلی و وفات یافت
سلطان علاء الدین سلطان محمد حکومت سیده بغایت عیاش و ولونده مشرب بود و دهلی را کشته
به بداون رفت بهلول لودی بعد از مخالفت برادران زن سلطان با یکدیگر که یکی خنجر و دیگری دگر
دهلی را بود و کشته شدن ایشان دهلی را متصرف شد و سلطان علاء الدین بدو نوشت که مرا بقتل
بداون قناعت کردم و تو را از منی سلطنت از دست حکومتش بگفت سال و کسری بود **بهلول**
برادر زاده سلطان شد لودی که اسلام جان خطاب می داشت و از اماره که خضر خان و سلطان مبارک
شاه بود بنارنج هفدهم ماه ربیع الاول سنه شمس و ثمانین و ثمان ماه بر تخت سلطنت و دهلی نشست
خزور السلطان بهلول مخاطب ساخت سلطان حسین شرقی از جوین پور مکرر لشکر بر سر او کشیده
معامله بصلح از کم گشت آن سلطان حسین بفرمان دهلی در کنار آب چون یک لک هفتاد و چهار
کس لشکرگاه ساخته بود که بنارنج ثلث و ستمین و ثمانیاد بهلول غافل از ناب گشته
خزور را بشکرگاه زوده و نظیر و تصور گشت بقولی این جنگ در ستمین و ثمانیاد واقع شده
و در جنگ چهارم بنجوینور فتنه ای را متصرف در آورد و سلطان حسین پیاده بجانب بکا

بر رفت سلطان بهلول سی و هشت سال و شش ماه و شش روز و بناشای کرد و بتاریخ اربعین
 و ثمانیاد در حوالی قصبه سبکت وفات یافت **سلطان سنان** بن بهلول که نظام خان نام داشت
 بتاریخ خرداد ماه سی و هشت سال و شش ماه و شش روز و ثمانیاد در قصبه جلالی بر تخت سلطنت
 نشسته سلطان سنان در موم سوم شد بتاریخ شش ماه سلطان حسین شرفی از بهار لشکر بر سلطان
 سنان که در بنارس بود کشید و منتهی به مبارزتی در آنجا توقف نکرد و بجای آنکه وفات
 و ملک کند و را در بهار گذاشت سلطان سنان در بهار را به طرف در آورده محبت خان را
 یا جمعی از اماران آنجا گذاشته بجای آنکه رفت و در آنجا که نجات بخود رسید و هشت سال
 و پنجاه سلطنت کرده بتاریخ خرداد ماه سی و هشت سال و شش ماه و شش روز و ثمانیاد
 در آنجا وفات یافت **سلطان ابراهیم** بن سلطان سنان که در حکم پدر بر تخت سلطنت نشسته
 چون پدر را که پیش سلطان جلال الدین برادرش داده بود متصرف شد و حاکم آن شد که کوریک
 بولایت کابل قناعت کرده بود و در زمانش سلطان محمود حاکم مالوه رفت و از سلوک او
 شده بولایت کرده گفت که رفت و بدست کوندان گرفتار شده پیش سلطان ابراهیم آورده
 در قلعه مانسی محبوس شده بغل رسید و بتاریخ خرداد ماه شش ماه و شش روز و ثمانیاد
 یا با بر باد شده در حوالی پانی بت جنگ کرده بغل رسید و سلطنت هشتاد و دو سال و شش ماه
 شد **سیوم** در ملوک کرت بعضی از مورخین ایشان را از بنی اعمام سلطان غوری میدانند و برخی بسلطان
 سنجو منسوب می سازند **ملک شمس الدین محمد** بن ابی بکر کرت دختر زاده ملک رکن الدین مرغنی است
 و او بنی عم سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری است از جانب مستوفان حاکم هراة پستان
 و غور شده و بتاریخ اربع و اربعین و ثمانیاد حکومت هراة رسیده و در زمان ابغافان به تیر تیر
 در شعبان سنه شصت و سبعین و ثمانیاد وفات یافت بغوی بعضی در هراة برادر در گذشت **ملک**
رکن الدین بن ملک شمس الدین محمد که بعد از فوت پدرش شمس الدین محمد موموم شد و او را ملک
 شمس الدین امین گفتندی حکم ابغافان بتاریخ بیست و شش و ثمانیاد قایم مقام پدر شد و بتاریخ

خمس و سیجایه وفات یافت **ملک فرالدین بن ملک شمس الدین محمد** کین بعد از پدر با داد امیر
نوروز امیر لاهوری ارغون خان که دختر خود را بدو داده بود قائم مقام پدر شد و در عوض یککی که
امیر نوروز با او کرده بود از عازان خان منوم شده بپایه بدو برادران سبزه دیرگاه عازان
خان و شستا و ملک فرالدین بتایخ سبع و سیجایه وفات یافت **ملک عیث الدین بن ملک شمس الدین**
کین در واقعه برادر در روی سلطان محمد خاندیده بود با داد ارکان دولت بتایخ سبع
و سیجایه قائم مقام پدر شد و بغیرت او اهل فساد و بعضی سخنان بوض سلطان رسانیده فردتا
متویر درگاه شد و چهار سال در خدمت بوده با داد امیر جوین بتایخ خمس عشر و سیجایه مجددا
بگکومت هرات رسیده بتایخ اصدی و عشرین و سیجایه حج کد ارداو نیز با امیر جوین همان
سلوکی که برایش با امیر نوروز کرده بود کرده سرا و با دیرگاه سلطان ابو مسجد و شستا و خود
نیز بار و در فتنه کجبت نقوب بعد از حاتون دختر امیر جوین که محبوبه سلطان بود اعتبار یافت
و بعد از آن بتایخ سبع و عشرین و سیجایه وفات یافت **ملک شمس الدین بن ملک عیث الدین** بعد
از پدر و ماه حکومت کرده وفات یافت **ملک منافذ بن ملک عیث الدین** بعد از برادر
حکمرانده بتایخ اثنی و ثلثین و سیجایه در قلعه اختیار الدین تغیر رسیده **ملک مغیر الدین بن**
ملک عیث الدین بعد از برادر قائم مقام شد و بتایخ بنزدیم صفر ثلث و اربعین و سیجایه با
امیر جیر الدین مسعود در جنگ کرده غنچه شده و دیگر فتوحات او را دست داده بتایخ بنزدیم
قعه اصدی و سبعین و سیجایه وفات یافت در زمان او شیخ ربانی قطب الدین ابو نصر کج
بن تاج الدین ابو الفضل نورجانی جامی بتایخ شش پختینه بیست و یکم جامی الاخر اصدی و اربعین
و سیجایه در هرات وفات یافت و در بیرون دروازه فیروز آباد مدفون شد و ملک مغیر الدین
حسین خانقا ای برالای تربت او بنام خود و بتایخ ثلث و اربعین و سیجایه شیخ و جبال الدین
عبد الدین احمد بن خستانی که از خلفا و شیخ علما و دولتمندی بود و در جنگ سر برادران رفیق
ملک مغیر الدین حسین بود شهید شد و در خانقاهی که در طوس خود بنا کرده بود مدفون شد

طبعی و

سبعین و خمسایه دمشق را بنظر فرمود و در او ادا چنانست و سبعین و خمسایه حلب که در نظر
 ملک صلاح ایجیل بن نورالدین محمود بود بی تعب بنظر فرمود و در او حکومت ایجا را به پسر خود ملک
 طاهر ازانی داشت و بیت المقدس را بنا بر سر درویشیست و هفتم رجب سنه ثمانین
 و خمسایه بکرفت و اکثر سواحل شام را مسخر نمود و بنا بر سر درویشیست و هفتم صفر سنه ثمانین
 و خمسایه در دمشق وفات یافت و بنا بر سر درویشیست و هفتم ثمانین و خمسایه و بقول دیگر بنجم شهر رجب
 سبع و ثمانین و خمسایه ابو الفتح کجی بن حسین بن امیر که ملقب بشهاب الدین شهر وردی بقول
 ابو مؤده و والده سلطان صلاح الدین در مسجد جامع حلب قتل رسیدی و هشت سال غارت
 و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست
 قبیله شافعی شایع مقامات ویران کرد که بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست
 و خمسایه متولد شده بود در دمشق و وفات یافت بند سی بغچه با موصوده و سکون نون و فیغ
 دال ممله و بعد از آن یا منسوبست بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست
 ابو الفتح عثمان بن صلاح ایوسف در زمان پیر حکم پیر حکم مصر بود بعد از وفات پیر حکم مالک پیر
 شده و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست و بنا بر سر درویشیست
 هشتم جمادی الاول سبع و ستین و خمسایه در قاهره متولد شده بود در زمان او بنا بر سر درویشیست
 بنزدیم جمادی الاخره ستین و خمسایه ابو محمد قاسم بن فیره بن ابو القاسم یعنی شاطی فریر
 قاری صاحب قصبه شهر که بنا بر سر درویشیست و ثمانین و خمسایه متولد شده بود و وفات یافت
 و در مصر در فون شد فیره کسیر فاسکون یا منشاء فی تختها نوشتید را و منم یا منم یا منم یا منم
 و معناه یا اعلی یا اعلی یا اعلی یا اعلی یا منسوبست بعد بنز شاطیه اندلس یعنی منسوبست پسکی از ملوک
 ملک مصر علی بن ملک غزنیه بعد از پیر بخت نشست ملک فضل علیش ملک لا از کر فتر خود دلی
 شد و علی را بر ما فرستاد و ملک الفضل نور الدین علی بن صلاح الدین ایوسف در زمان پیر
 ملک بود و شوق بود بنا بر سر درویشیست و ستین و خمسایه در قاهره متولد شده بود ملک غزنیه

بناج ز حبش ثقی و تسعین و همتایه بعد از محامره و حمایه که ملک افضل فرار نمود و شوق را بملک
 عادل غم خورد و او بعد از نفوت برادر و دفع برادر زاده حاکم مصر شده لشکر بر عرش ملک عادل بن
 کشیده حمایه نمود و از ملک کامل پیش شکست خورده مصر را نیز از دست بردارد و جمعیست
 قناعت نموده بناج صفراخی و عشرین و همتایه برض فی در قلعه از بلاد شام و وفات یافت
 وزیر را و ابو الفتح نصر الدین فیاض الدین محمد شیبانی جزیری بود و با بن اشرع و وفات است و
 هتایه بسیار در این بناج بیع و ثلثین و همتایه و وفات یافت **ابوالموثر غازی** بن سلطان ملکش
 الدین ملقب بملک ظاهر صاحب حلب بناج یا نزد هم رمضان ثمان و ستین و همتایه در
 قاهره متولد شد و بناج بیستم جمادی الاخره ثلث عشره و همتایه در قلعه حلب وفات یافت
 وزیر انجامه فون شده بعد از نفوت و پیشش ملک عیث الدین قایم مقام شد و در سن بیع
 و ثلثین و همتایه در حلب وفات یافت **ملک عادل** الی بکر سیف الدین محمد بن نجم الدین الی
 بناج مخرم سنه اربعین و همتایه در دمشق متولد شد و بناج بیست و بیوم پر بیع الاخره است
 و تسعین و همتایه بمصر در آمده اهلها را طاعت ملک منصوبین ملک عزیز کرد و او را پیش
 عیش ملک ظاهر غازی حاکم حلب فرستاد و اختیار رتق و شوق مصر را بدست ملک کامل
 پسر کلان خود داده ملک عظیم پسر دیگر را بکلومت دمشق فرستاد و ملک اشرف موسی پسر سوم
 حاکم را با و خبره کرد و پسر چهارم ملک وحد را که ابوب نام داشت برای اطلاع نامزد کرد و او بناج
 انبی عشره و همتایه وفات یافت و حکومت اخلاط نیز بملک اشرف متعلق گشت و خود
 حاکم با استقلال شده و در مصر اقامت نمود امام خوارزمی کتاب اسس التقییس را بنام او تألیف
 کرده فرستاد و ملک عادل در بیستم جمادی الاخره خمس عشره و همتایه در عاکفین من اعمال شام در قاهره
 یافت و در دمشق مدفون شده و زده پسر داشت **ملک عظیم** شرف الدین عیسی بن ابی **سید الدین**
 که بکم بود ولی دمشق بود بناج ثمان و سبعین و همتایه متولد شده بود و بناج سیصد و بیست و همتایه
 و عشرین و همتایه در دمشق وفات یافت و در جبل صلیب در مدرسه که او ساخته بود مدفون شد

بنیاد آل ایوب کسی خفی ندهیب بنود از حصن نامش در تصرف داشت **ملک نام بن**
ملک معظم بن ملک عادل کرد او نام داشت قایم مقام پر شد و بعد از قتل ملک معظم
نواز شاه لشکر بدشوق کشید ایجا را مفتوح ساخت و بالشکر شام متوجع بر شده امرای مصر بقا
او نموده در منزل عباسیه جنگ شده لشکر مصر منهدم شد و ملک نام بقاهره رفته خطبه بنام او
خواندند و لشکر مصر بعد از آن نام بجایب شام رفته در راه شمس الدین لولو و طایفه از لشکر
ملک نام باز خورده ایشانرا منهدم ساخته طبل و علم ملک نام را در پیشگاه شمس الدین لولو
آوردند و او را دوا و احداث آل ایوب را از میان برداشته ملک نام در مصرا قمار بست
کرد و از نموده از و سمع الدین غلام هر روز در منتهای بی بود تا در سنه ست و شصتین تنایه
وفات یافت **ملک شرف موسی** بن ملک عادل کرد زمان پدر حاکم را و غیره بود بعد از وفات
ملک معظم برادرش یا تفاق ملک کامل برادر کلان خود بر سر ملک نام بر سر ملک معظم لشکر کشید
بعد از مرسل و رسائل معاطه بصلح قرار گرفت که ایالت کرک و شوک و نابلس به ملک نام متعلق
باشد و ملک شرف در دمشق بر تخت بنگار کرد و در راه و راس العین و حان را به ملک کامل
برادر کلان خود و الذا و ملک شرف بنا بر سنه شصت و شصتین و ستایه در دمشق وفات
یافت و در ایجا مدفون شد بنای خان و سبعین و جنبه پیتو له شده بود بعد از وفات
او ملک صلیح برادرش که اسمعیل نام داشت قایم مقام شد و بعد از دو ماه ملک کامل
لشکر بر ایجا کشید معاطه بصلح قرار گرفت و ملک صلیح دمشق را به ملک گذاشته خود به بلعیک رفت
در آن اثنا ملک کامل وفات یافت و ملک جو ادر برادر زاده او بنیاد ملک عادل بن
ملک کامل حاکم دمشق شد و ملک صلیح بن ملک کامل بعد از استقلال در ملک لشکر بدشوق کشید
ملک جو ادر از مغول ساخته مارت اسکندریه را بد و تفویض نمود و او بنا بر احمدی و او بن
دستایه در ایجا وفات یافت **ملک کامل** ابو العالی نام الدین محمد بن ملک عادل که کبریا
رائق فائق جهات مصر بود بعد از پدر قایم مقام شده بمین و حجاز و شام تصرف در او در بر

امام شافعی کبندی در کمال رفعت بنا فرمود و بنا را پنج عمره و در چهارشنبه پیست و یکم حبس
 ستایه و عشق و وفات یافت چهل سال عمر داشت **ملک عادل** ابو کریم ملک کامل بنا را در
 چهارشنبه پیست و ستایه متولد شد بعد از پدر حاکم شد بنا را در روز جمعه نیمه سوال سبع و ثمنین و
 ستایه مخلوع شده در قلعه جیل مجوس کشته در سنه اربع و اربعین و ستایه حکم ملک برادرش
 معقول شد **ملک صالح** نجم الدین ایوب بن ملک کامل بنا را پنج پیست در چهارم جمادی الاخره
 و ستایه متولد شد بعد از فوت برادر از حسن کیف با ستاد عای اعیان ملک متوجه مصر شده بنا
 روز یکشنبه پیست در چهارم شهر ذی قعدة سبع و ثمنین و ستایه بر تخت نشست و عشق را از
 ملک جواد آفرین نمود و ملک صالح اسمعیل که در بعلبک بود از حجاجا حاکم محصل نداد طلبید و یکجا
 خود را بدشوق افکند ملازمان ملک صالح او را تنها گذاشته پیش اسمعیل فرستاد ملک صالح فرزند
 بدست ملازمان ملک ناصر پسر ملک معظم گرفتار شد و در غیبت او ملک عادل که در حسن نوادر
 حبس پروان امده حاکم مصر شد ملک ناصر با ملک صالح پیعت کرده لشکر یکم کشید با یکدیگر ملک
 عادل گرفتار شده مجوس کشت و ملک ناصر بولایت خود مراجعت نمود و ملک صالح ایوب
 در مصر ممکن گشت و کار بسیار ملک صالح ایوب حاکم مصر و ملک صالح اسمعیل حاکم دمشق و ملک
 ناصر حاکم کرک محاربات واقع شد و اکثر اوقات ملک صالح اسمعیل مغلوب میشد ملک ایوب
 بنا را با نزد هم شعبان سبع اربعین و ستایه در منصوریه وفات یافت **ملک معظم** نوزاد
 شاه بن ملک صالح در زمان حیات پدر حاکم حسن کیف بود بعد از فوت پدر بنا را در نیمه ذی قعدة
 سبع و اربعین و ستایه بر تخت حکومت مقرر گشت با علایمان پدر سلوک نامواریش گرفت
 علایمان با هم اتفاق کرده بنا را در روز دوشنبه پیست و ششم حرم ثمان و اربعین و ستایه ایوب
 بغل آوردند و سلطنت علایمان منتقل شد **ملک مغیر** ابی عمر بن ملک عادل بن ملک کامل
 که در حبس بود در کرک حکومت نشاندند بنا را شنبه و ستاین و ستایه لشکر علایمان متوجه ایفره
 بامان پیش حاکم مصر رفته بملک شد و آن سلسله بدو منتقض گشت **عادل بن** غلام ملک

صلح بعد از قتل ملک معظم بن ناصر مصلحت چند روزی نام سلطنت بر ملک شرف بن بسعود
بن ملک کامل گذاشته آرد و او را بشکرده در حکومت مستقل بخشد و بمغرب ملقب گردید و زن ملک
صلح بنجرالد را بخواست و چون دختر بدرالدین لولورا از موصل برای او آورد بنجرالد در برابر غلامان
محرم بتابع بنجرالد چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الاول خمس و هفتاد و ستایه در حمام او را
آورد **ملک منصور بن ملک** مع اسمش نورالدین علی است بعد از پدر قایم مقام شد و بنجرالد را
بقتل رسانید و در غلام پدرش روز شنبه بیست و هشتم ذی قعدة بیست و هفتاد و ستایه
او را بپادشاهش گرفته در قلعه جیل محبوس ساخت **ملک خلف** سیف الدین قد و معجزه از
جس ملک مضور بکومت سبده و بتابع بیست و هفتاد و ستایه با کتب و قویان امیرالامرا
هلاکوهان در جالوب جنگ کرده کتب و قار بقتل رسانید و بتابع روز شنبه بیست و پنجم ذی
قعدة ثمان و هفتاد و ستایه در شکار بدست امرای خود مقتول گشت **ملک ظاهر** مشهور
به بند قد و غلام امیر علاء الدین صالحی بود و بعد از گرفتاری او بدست ملک صلح پیش ملک
صلح اعتبار تمام پیدا کرد بعد از قد و زحاکم شد عارت قبته مقدمه حضرت موسی پیغمبر اکرم که در
شهر ثمان و ستاین و ستایه با تمام رسید از انرا اوست فتوحات بسیار او را و بیست و
بتابع روز جمعه پانزدهم ذی قعدة خمس و سبعین و ستایه بر تخت سلطنت نشست و هفت
و خطبه بنام خود خواند و بتابع روز پنجشنبه بیست و هفتم محرم ست و سبعین و ستایه در شام
وفات یافت و در مدینه که خود ساخته بود مدفون گشت پادشاهی او در شام و در
هفته سال بود این خلکان که احمد بن محمد بن ابراهیم اریلی موصلی نام دارد و بتابع
باسم او فوخته وفات این خلکان بتابع ربیع الثانی و ثمانین و ستایه واقع شده و
بتابع روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی ثمان و ستایه در مدینه اریلی متولد شده **ملک بهجید**
محمد ترک بن ملک ظاهر شد و در مدینه بدرالدین خوانده و در اتفاق امر بتابع اوایل
ربیع الاول بعد از پدر بر سر حکومت نشست و بتابع ثمان و سبعین و ستایه میانه

و در آن زمان شده نفوذ و جوا هر خود را برداشته در قلعه کرک ساکن شده و همدان سال در ماه ذی
 قعدة در اینجا وفات یافت **ملک عادل** **سلطان** بن ملک ظاهر بعد از ترک برادر در سن هفت
 سالگی به بخت نشست سیف الدین قلاوینا بکس او بود بعد از سه ماه بتاریخ روز یکشنبه
 بیست و یکم رجب ثمان و سبعین و ستایه خلق شده و بتاریخ تسعین و ستایه در استنول و قبا
 یافت **ملک منصور** سیف الدین قلاوینا و زوجه او را امیر علما الدین ساقی بیلغیکه از دینار
 خدیواری نموده بود با نفی مشهور شده بعد از ضلع عادل بر سر بر سلطنت نشست بتاریخ
 ثمان و سبعین و ستایه لشکر بدیشق بر سر سفره اشقر که بعد از ضلع عادل اسم سلطنت بگذرد
 گذاشته بود کشیده معامله بصلح از هم در گذشت و اسم سلطنت بقلاوینا و زوجه کرک رفت و
 در ماه رجب همین سال با منکو مجبور بن هلاکوفان در حصص جنگ کرده منظر و ملک و شورش
 و منکو مجبور از آن غصه هلاک شد قلاوینا بتاریخ روز شنبه ششم ذی قعدة تسع و ثمانین و
 ستایه در قاهره وفات یافت در زمان او شیخ خضر الدین عراقی شاعر مدائنی در دمشق
 بتاریخ شهر محرم ست و ثمانین و ستایه وفات یافت و در جبل صالحه مدفون شده او
 میر شیخ بهاء الدین ترک یا ملغانی است بدو و دختر دانا و دوست بعد از فوت شیخ بنیاده
 رفته در اینجا بدیشق رفت **ملک شرف** صلاح الدین خلیل بن سیف الدین قلاوینا و بعد
 از پدر قائم مقام شده و بدست پسر او لاهین علما مان خود در نیم محرم ثمان و سبعین
 و ستایه در شکا بقتل رسید **ملک قاهر** پسر راکه وکیل ملک اشرف بود صاحب خود را
 بقتل رسانیده ب حکومت نشست خود را بطاهر بنایب ملک ناصر بن سیف الدین قلاوینا
 می نمود کتب و قانایب ملک قاهر ملک قاهر بتاریخ ثمان و سبعین و ستایه مقتول شد
 و ملک ناصر بن سیف الدین را ب حکومت نشانند او و بتاریخ کشته شدن ملک اشرف بدو
 خود را بدست آورده سیاست نمود و بتاریخ روز چهارشنبه نیم محرم ستایه و تسعین
 و ستایه کتب و قان او را در قلعه جبل محبوس ساخت **ملک عادل** کتب و قان که در واقع کتب و قانویان

بدست ملک سیف الدین ایبر شده بود بعد از دفع نادر به سلطنت نشست و از لاجین
 تویم نموده بدینش رفت و از حکام آنجا مدتیافت از لاجین امان یافته بقصد حاکم لاجین نهاد
 او مقر نموده بود قناعت کرده بتارخ شنب جمعه عید الفی سده اش می و سبغایه وفات یافت **ملک نیکو**
 حسام الدین لاجین سلطنت نشست بتارخ شنب جمعه پانزدهم ربیع الاخر ثمان و تسعین و ستمایه
 در آسای شلخ با حاکم غلامان اعتمادش بقتل رسانیدند **ملک نادر** محمد بن ملک سیف الدین غلام
 که در قلعه کرکچ موس بود اقامه آورده بگوشش نشانند بموت نداشت پس ایروپان کردالی
 روم بود از سلطان ابوسعید روگردان شده التاج ملک نادر بر د ملک نادر شش را بریده پیش
 سلطان ابوسعید فرستاد توفیق بجایافته بتارخ چهارم ذی حجه سده اسی و اربعین و ستمایه
 وفات یافت قبل از مقدمه اعظم بقیع که بتارخ شنب و سبغایه با تمام رسیده از آنرا او **ملک منصور**
 ابوبکر بن ملک نادر بعد از پدر درین پست سالکی بر تخت نشست چون بر اعیان ملک ظاهر شد که
 محاربت و باز اولیج پدر نزدیکی میکند او را مخلوع ساختند و بتارخ آچ صفر اش می و اربعین و
 سبغایه محبوس ساخته بقوس فرستادند و در آنجا وفات یافت **ملک شرف** علاء الدین ملک
 برادر ملک منصور شش سال بود سلطنت نشست بتارخ نهم شوال همان سال مخلوع گشت بتارخ
 جمادی الاخر سست و اربعین و سبغایه وفات یافت **ملک نادر** احمد برادر ملک شرف بعد از
 خلع برادر قائم مقام پدر و اموال و اسباب خود را بر داشته بقلعه کرکچ رفت و غری و امور را
 که از اعیان ملک بودند فی سببی بقتل رسانید و جماعتی از نصاری را صاحب خلع ساخت
 ارکان دولت بتارخ نهم ثلث و اربعین و سبغایه او را خلع کرده لشکری بمحاربه او فرستادند
 در صفر سست و اربعین و سبع یکم کفر شده بقتل رسید **ملک صالح** اسمعیل برادر نادر بعد
 از خلع برادر بتارخ روز پنجشنبه دوازدهم محرم سست ثلث و اربعین و سبغایه سلطنت نشست
 و بتارخ شنب جمعه چهارم ربیع الثانی سست و اربعین و سبغایه وفات یافت **ملک**
 سیف الدین سنان برادر ملک صالح قائم مقام شده با برادران سلوک نامو شای

گرفته یوسف را در خود راگشت و بناخ روز دوشنبه اول چادی الا که بیست و اربعین و سبعا
 مقدسه شده در حبس و فاجعه یافت **ملک مظفر** حاجی که سیف الدین لقب داشت بناخ شش
 و نهمین و سبعا به منوله شده بود بعد از برادر بگلو مست سیده بناخ دوازدهم رمضان ثمان
 و اربعین و سبعا به ازار امنوم شده بیکخت امر انعام نموده روز دیگر شش پرست ادره
 بقتل رسانند **ملک ناصر** حسین برادر ملک مظفر که قاری نام داشت بعد از برادر سلطنت
 رسید بناخ هجدهم و نهمین و سبعا به منوله شده بود بناخ بیست و هشتم چادی الا که بیست و نهمین
 و سبعا به منوله شده **ملک صلاح** صلاح الدین بعد از غلبه برادر قائم مقام شد بناخ بیست و نهمین و سبعا به منوله شده
 و نهمین و سبعا به منوله شده بود بناخ شوال حسن و هجدهم و سبعا به منوله شده در قلعه مجوس
 کشت و بناخ شهر شصت و شصت و سبعا به منوله شده و فاجعه یافت بقولی در ادره و سبعا
 سروس نام محلی در دهر و قلعه که بعد از ادم ابراهیم از غلبه او ملک حسین برادرش را که مخلوع کرده بود
 بار دیگر سلطنت نشانند از اعیان ملک خود بناخ روز چهارشنبه نهم چادی الا که بیست و نهمین
 و سبعا به منوله شده پرست افتاده بقتل رسید **ملک منصور** محمد بن ملک مظفر حاجی بعد از غلبه
 مقام شد و بناخ روز سه شنبه یازدهم شعبان اربع و سبعا به منوله شده و بناخ بیست و نهمین
 ادره و ثمانیه و فاجعه یافت **ملک اشرف** شعبان بن حسین بن ملک ناصر بعد از غلبه او و چلو
 رسیده بناخ روز دوشنبه نهم ذی قعدة ثمان و سبعا به منوله شده امر انعامش در دهر و سبعا
 اربع و نهمین و سبعا به منوله شده بود **ملک منصور** علی بن شعبان بعد از برادر سلطنت سیده
 بناخ بیست و سیوم و فاجعه یافت و ثمانیه و سبعا به منوله شده **ملک صلاح** حاجی بن شعبان
 بعد از برادر قائم مقام شد بناخ رمضان ثمان و نهمین و سبعا به منوله شده **ملک ظاهر** ابو سعید
 برفوق بن الش بن عبید الله که از جمله غلامان علیقا نامری بود بناخ روز چهارشنبه
 نوزدهم رمضان اربع و ثمانیه و سبعا به منوله شده و بناخ چادی الا که بیست و نهمین و سبعا به منوله شده
 شعبان و سبعا به منوله شده بود چلو که مجوس ساحت و ملک صلاح حاجی

بن شعبان که مملکت خلع شده بود و پادشاهی نشانه بملک منصور ملقب گردانید و بعد از آن هفت
ماه مملکت شد و در آن اثنای در قون از حبس خلاص شده بدمشق رفتی استعداد خود کرده تا
روز شنبه چهارم صفر اثنی و تسعین و سبغایه در مخرجت سلطنت نشست و اگرکن سبغایه
گذشته غفور و مودت منش نام ایلی که از پیش او بر توبه کورگان آمده بود و معینه ساخت و تیار
شب جمع پنج شوال احدى و ثمانیایه در سن شصت سالگی در قلعه جیل وفات یافت و اول
سلاطین که استانش پادشاه از دیار خود بدین او بنای اثنی و ثمانیین و سبغایه بمصر
و در سن نود سالگی در ایام بنای ثلث و ثمانیین و سبغایه وفات یافت **ملک نام** فرج بن
برقوق که بنفش ابوسعفا داشت بعد از فوت پدر در سن دوازده سالگی بر تخت نشست
احدی و تسعین و سبغایه متولد شده بود و معاصر او بر توبه بنای ثمانی و ثمانیایه غلام منش
مملکت کردند و عبد الغزیز برادرش را سلطنت برداشتند فرج روز شنبه سیست و پنج ربیع
الاول همین سال از قلعه بیرون آمده با مداد سودون چهره ای بر برادر غالب شده مجددا
سلطنت بنای ششم حرم خمس عشر و ثمانیایه بغزم حکم میشد و نوروز حافظی حاکم حلب و
طرابلس که از امرای او بودند و اظهار مخالفت میکردند از قاهره بیرون آمدن مغلوب شدند
و در قلعه دمشق محصور شد و بنای شصت و هفت و خمس عشر و ثمانیایه بر امان بیرون آمده
کشته گشت **ملک موبد** ابوالنضر امیر شیخ در سن بنزده سالگی همراه انس پدر بر قون از ولایت
خود آمده بود و امارت طرابلس یافته بدست لشکر امیر تیمور گرفتار شده خلاص شده بنای
زی حجر اربع و ثمانیایه حاکم شام شد بر ملک نام مظلومیافته بنای شعبان خمس عشر و ثمانیایه بقاهره
در آمد و بعد از آن استعین عباسی بموازیم سلطنت قیام نموده صارم الدین ابرا را بمشغله
بنای محرم اثنی و عشرین و ثمانیایه بولایت قرمان فرستاده آنو لایت را متوجه سیاحت
و غلبه و سکه بنام او خوانده محکم حاکم انجا را معینه بقاهره آورد و روانه انطاکیه حلب و
او بنای شوال ثلث عشر و ثمانیایه با تمام رسید ملک موبد بنای روز دوشنبه نیم محرم ربیع

عشرين وثمانماية وفات یافت **ملک مظفر** احمد بن امیر شیخ بعد از پیر حکومت رسیده بتایاخ
 شهبان اربع وعشرين وثمانماية مخلوع شد **ملک ظاهر** سیف الدین ابو الفتح تاتار که از چنگ غلامان
 بر فوق بود بحکومت رسیده بتایاخ روز یکشنبه چهارم ذی قحده اربع وعشرين وثمانماية وفات
 یافت **ملک صالح** محمد بن ملک ظاهر در سن ده سالگی قائم مقام پدر شده بعد از چهار ماه مخلوع
 گشت **ملک شرف** ابو النضر ترسای کجانی از غلامان بر فوق بود بتایاخ هشتم ربیع الاول خمس و
 عشرين وثمانماية سلطنت رسیده بتایاخ رجب خمس وثلثین وثمانماية بمورش ادر رفت
 معاودت نمود و بتایاخ روز شنبه سیزدهم ذی قحده اربع واربعمین وثمانماية بمروض قلع ویرین
 شصت سالگی وفات یافت **ملک عزیز** ابو الحارث حسن بن یوسف بن ملک شرف بعد از پیر
 مقام پیر حقایق علای طاهری اتا بکش بود بقصد اورد و در ربیع الاول اثنی واربعمین
 وثمانماية مخلوع شده در اسکندریه مجوس گشت و بتایاخ خرم ثمان وکسین وثمانماية وفات
 یافت **ملک ظاهر** ابو سعید حقایق مشهور بانی چکس از غلامان بر فوق بود بتایاخ روز شنبه
 نوزدهم ربیع الاول اثنی واربعمین وثمانماية بر تخت سلطنت نشست بتایاخ ثمان وبعین
 وسمایه متولد شده بود معاصره پیر شاه رخ بود و میانه ایشان دوستی بود در شای پهای خود را
 از سلطنت خلع کرده بتایاخ شب شنبه سیوم صفر سبع وکسین وثمانماية وفات یافت
ملک منصور عثمان بن حقایق بعد از پیر قائم مقام شده بعد از چهل روز اینال تا یک مخلوع گشت
 در اسکندریه مجوس نمود **ملک شرف** ابو النضر اینال از غلامان بر فوق بود بتایاخ روز وکسین
 هشتم ربیع الاول سبع وکسین وثمانماية بیکو مسیده بتایاخ نهم جمادی الاول خمس وکسین
 وثمانماية بو با هلاک گشت **ملک مویه** ابو الفتح احمد بن اینال بعد از پیر بحکومت رسیده بتایاخ نهم
 رمضان خمس وکسین وثمانماية مخلوع شده در اسکندریه مجوس گشت و بتایاخ ثمان وکسین
 وثمانماية وفات یافت **ملک ظاهر** ابو سعید نوشقدم مویدی بر تخت نشست بتایاخ ربیع الاول
 اثنی وبعین وثمانماية وفات یافت **ملک ظاهر** ابو سعید ملطایی مویدی بر تخت حکومت

بافته بعد از پنجاه و شش روز گرفتار شده در اسکندریه مجبوس گشت **ملک ظاهر** ابو سعید بن
بو قاه غلام حقایق بود بتاریخ روز شنبه هفتم جاری الاول اثنی و سبعین و ثمانمیه بکوشش
و بعد از پنجاه و هفت روز گرفتار شده در قلعه دیماط مجبوس گشت و جایز یک نام غلامی حکایت
رسیده در آن چند روز بدست غلامان که در آن زمان نهایت تسلط داشته گرفتار شده در
اسکندریه مجبوس گشت از قلعه کریمیه بگریخت و از اینجا بقدس رفته در اینجا بتاریخ نهم و سبعین
و ثمانمیه وفات یافت **ملک شرف** ابو النضر قاتیبی طاهری از غلامان ملک ظاهری حقایق بود
بتاریخ سست و هشتین و ثمانمیه متولد شده بود بتاریخ روز دوشنبه ششم و هشتین و سبعین
و ثمانمیه بکشت سلطنت نشست و بمقتضای آنکه کسبست خلافت موسوم بود با اتفاق اکابر و بیا
ملک با او بیعت کرد و او بتدبیر غلامان فتنه انگیز را دفع کرده فی الجمله استقلالی بهم رسانیده
سلطان جمین سلطان محمد پادشاه روم از برادرش سلطان یازین به متوسم شده بتاریخ
شعبان سست و ثمانمین و ثمانمیه پناه بد و آورد و با عداد و کمر را با پادشاه نزاع کرده آن
تمهل فرار گرفت و بتاریخ اربع و سبعین و ثمانمیه از اتفاق و نامموری غلامان به
تنگ آمده خود را از سلطنت مغرول ساخت و میخواست که از آن ولایت بیرون رود
اکابر و اعیان الناس بسیار نمودند و اراضی شده مجددا بیعت واقع شد و بتاریخ روز
یکشنبه سبت و هفتم ذی قعدة احدی و تسعمیه از اعراض غلامان چهار شده وفات یافت
مجددینف منی و سوره در وفات از آنرا و ست آثار بسیار و نقل کرده اند **ملک**
محمد قاتیبی بن ملک شرف ابو النضر بگریخت و از واقعه بد با اتفاق امرا و اعیان در سن
چهارده سالگی بکشت نشست و چون بغایت نادان بود فتنه و آتاکیش بتاریخ روز
جماد الثانیه سبت و هشتم جاری الاول اثنی و تسعمیه او را مخلوع ساخته خود سلطان نشست و
خود را بشرف ملقب کرد این چون عدم رضای امرا ملاحظ نمود فرار نموده نا پذیر
گشت مجددا ملک را بکجاست سیدارکان دولت از بی عقلی او بشکل مرده با اتفاق

طومان پای دو اترا بتاریخ چهارم بیع الاول اربع و تسع و ششکارگاه بقتل آوردند
ملک ظاهر ابو سعید قاضی و قاضی ملک ناصر بتاریخ روز جمعه هفتم بیع اربع و تسعایه
 بجلو موت سید از امار او ارکان دولت متوهم شده بتاریخ روز دوشنبه دوم ماهی
 چرخس و تسعایه خود را مغزول ساخت و وزیری عوارض فرار نموده بدست جان
 فولاد که نایب اتابک او بود گرفتار شده در اسکندریه محبوس گشت و در زمانی که
 سلطان سلیم والی روم بمصر استیلا یافت او و بقیه السیفه که اکثره مقتول گشت
ملک شرف جان فولاد قائم مقام شد طومان پای و خرد و ادای دمشق باو باغی شده
 لشکر بکوشیدند و بعد از هفت روز حمله بتاریخ روز سه شنبه نوزدهم جمادی الثانی
 ست و تسعایه بدست افتاده در اسکندریه محبوس گشت و در اینجا بقتل رسید **ملک عادل**
 طومان پای بجلو موت رسیده در مقام قصد امرا شد ایشان فیهیده بلیخ بیست و هفتم
 رمضان ست و تسعایه قصد او کردند که کینه چند روزی مخفی بود آنچه خود را از ابرام اندخته
 هلاک شد **ملک شرف** قاضی و قاضی که بتاریخ هجدهمین و نمانایه متولد شده بود و از جمله غلامان
 ملک ظاهر خوشقدم بود و در آن زمان مخلص بود بابر ام و میالعه قضات و اکابر و
 اعیان بتاریخ روز عید رمضان ست و تسعایه بر تخت نشست و بتاریخ هجدهم و تسعایه
 بعضی از امرا مثل حاکم حلب و والی طرابلس و عیسان و زبده مغلوب شده چون لشکر
 سلطان سلیم والی روم در ملاطجه جمع شد شروع در ستین جسر کردند قاضا و احتیاط نمود
 با بعضی از لشکر بتاریخ هشتم بیع الاول اثنی و غترین و تسعایه از مصر بیرون آمد و بتاریخ بیست
 چهارم جمادی الاول از دمشق متوجه حلب شد جاسوسان خبر آوردند که سلطان سلیم از
 جسر گذشته بعقاب رسیده با لشکر که همراه داشت از حلب بیرون آمده بتاریخ روز شنبه
 هفتم بیع سنه اثنی و غترین و تسعایه در فوج واقع نمای فریقین شده از مصلحت تا
 سه پیر روز یک شده شکست برچو اکسید افتاد و ملک شرف قاضی و در آن جنگ بقتل رسید

سلطان سلیم در غره ماه رمضان در دمشق نزول نمود و ولایت شام از تصرف چاکسه
 بیرون رفت عمارت سور فرضه جده از جمله آثار اوست **ملک صلی** طومان باکرا در زنده
 قانقو دو اتار بزرگ بود از پنجگاه که بخت بهر رفت و بنا بر پنجارد هم رمضان آغشی و عشرین
 و تسعایه بر بخت نشست والی روم الطیعی پیش او دستاره با لیلی دعوت نمود الطیعی را کشته
 در مقام مدافع در ادستان پاشا وزیر بچنگ او نافرود شده در صد و دغره یا مهر باغ
 که سر در ایشان جان بر دی غزال بود جنگ شده شکست بهر یان افتاد والی روم
 بنا بر دوم ذی قعدة آغشی و عشرین و تسعایه از دمشق بیرون آمده متوجه مصر شد چون در راه
 بیابان معراب کم بود نقد و حبس خوانه را بشکریان قیمت نموده در عوض آب بار کرد
 از بیابان گذشت و بنا بر روز پنجم بیست و نهم ذی حجه میان چاکسه که در ندر ابرکنار
 نیل خندق کرده فریب سی هزار کس مهیا جنگ شده بودند و لشکر والی روم قضا
 دست داده چاکسه کوشش مراد نمودند پاشا وزیر را قتل آورد و پنج پیش
 روزه مرکه جنگ که بود آنچه شکست بر چاکسه افتاد ده طومان پای از مرکه که بخت یکی از
 جو ابر نیل رفت والی روم قضا را بر جبر را پیشل و دستاره او قاضی هندی و برادرش را قتل رساند
 والی روم خود را با غار بر برادر و برده بنا بر دوم ربیع الاول ثلث و عشرین و تسعایه یا الکلیه
 مستاصلش ساختن سیدی محمد بن قانقا و برادران چند روز صلعت داده یاالت مصر
 بر چاکسه که نایب حلب بود رحمت نمود و جان بر دی غزال را حاکم دمشق کرده به بتبول
 معاودت که در **جای بردی غزال** در دمشق مستقل شده چون خبر فوت سلطان سلیم شنید
 میل سلطنت کرده بنا بر هفتم جمادی الاول سنه ست و عشرین و تسعایه که کوئال قلعه
 دمشق را بر دست آورده قلعه تصرف شد و لباس چاکسه پوشیده عمال بولایت شام
 تعیین نمود و لشکر کلب کشیده کاری نداشتن معاودت نمود و بنا بر روز جمعه و از روم
 محمد ربیع و عشرین و تسعایه خطبه بنام خود خواند و بنا بر پنج و ششم ماه مذکور فرات را لشکر کرد

کشیده در حوالی موضع بره جنگ شده اول کسی که کشته شده جان بر دی غزال بود چپک حاکم مصر
 بتاریخ ذی قعد تسع و عشرين و تسعمایه وفات یافت ان طبقه بدو منقوش گشت **دوم** در
 سلاطین **محمد بن مسلم الدلو** نوران شاه بن نجم الدین ایوب بتاریخ تسع و ستین و تسعمایه لشکر بمصر
 کشیده ان بلاد را خصوصاً زبیده لغزو عدنان و غیره تصرف در آورده قتلغ ابرار بنیابت نمود
 گذاشته پیش برادرش صلاح الدین یوسف بمصر آمد و حکومت اسکندریه رفت بتاریخ
 ست و سبعین و تسعمایه وفات یافت بقول صاحب حبیب السیر در ست و سبعین و تسعمایه و تسعمایه
 فوت شد و در شام در مدرسه که خواهرش ساخته بود مدفون گشت مال یک سال اسیال بدو
 میرسید **الوافی بن سیف الاسلام** طغتكین بن نجم الدین ایوب بجای برادر حکومت نشسته بتاریخ
 نوزدهم شوال گشت و تسعین و تسعمایه در موضع حر امن اعمال بین وفات یافت در مصطفی
 که از انار اوست مدفون شد **ملک مغز** فتح الدین اسماعیل بن سیف الاسلام بعد از پدر
 قائم مقام شد و در سن اربع و تسعین و تسعمایه صنعاء را تصرف و بدو در موضع زبیده به
 ابو الفدا اسماعیل بتاریخ رجب ثمان و تسعین و تسعمایه بقتل رسید ابو الفدا بن مسلم بن محمود
 شیرازی کتاب عجایب الاسفار و غریب الاخبار بنام او تالیف نموده **ابو الفدا**
ملک ناصر ایوب بن ملک مغز بن سیف الاسلام بعد از پدر حکومت سیده بتاریخ محرم
 احدی عشر و تسعمایه در صنعاء وفات یافت بقول ابن خلکان بتاریخ تسع عشر و تسعمایه **ملک**
مسعود بن ملک کامل بن ملک عادل شهسوار و سیزدهمین پیر نام بفرمان جد خود که بادشاه
 مصر بود در سنه ثانی عشر و تسعمایه حاکم گردید و بتاریخ تسع و ستین و تسعمایه بکلمه معطله رفته وفات
 یافت و در ایام مدفون شد **ملک منصور** نورالدین ابو الفتح بن لوی بن رستم که بجبله بن ایمن
 غسانی والی شام میسرید چون یکی از خلفای عباسی محمد بن رکن را که از اجداد او است بر روی
 پیش یکی از سلاطین فرستاده بود ان طبقه بآل رسول اشتها را یافتند و اجداد ایشان
 از عراق که در بلاد ترکمانان بسوی بردند و بدراخته ترک شده بودند بمصر نقل نمودند ال

ایوب ایشان را از بیت کرده علی بن رسول بن امیر الامرای سیف الاسلام بن ابوشیبه
 و اولادش به هم رسانید ملک مسعود نوبت دوم که یکبار میرفت ملک منصور را بنیابت خود
 در عجز گذاشت و او بعد از فوت ملک مسعود سلطنت ششست ساله را کفر قلع و استیلا یافت
 و بنا بر پنج فصل و ثلثین و ستایه پنج کذا رده بنا بر پنج و اربعین و ستایه غلامانش بقتل رسانید
ملک مظفر شمس الدین یوسف بن نورالدین بعد از پدر قایم مقام شده درین نور و سالکی
 بنا بر پنج و شصت و ششده و سی و هفت سال و اربع و شصتین و ستایه و فواید است احمد بن حسین علوی
 که از اجداد پدر به بود بدست و قتل رسید **ملک شرف** محمد الدین عمر بن ملک مظفر قایم مقام
 بنا بر پنج و شصتین و ستایه و فواید است **ملک موید** بهریر الدین و او بن ملک مظفر بعد از
 برادر حاکم شده بنا بر بیست و نه و ستایه و فواید است **ملک نجار** سیف الاسلام
 ابوالحسن علی بن داؤد بعد از پدر و الی شده در عدل بنا بر شصت و پنج جمادی الاول
 اربع و شصتین و ستایه و فواید است **ملک افضل** عباس بن علی بعد از پدر حاکم شده
 بنا بر نوزده و شصت و یک و شصتین و ستایه و فواید است **ملک کاشف**
 محمد الدین ابو العباس اسمعیل بن عباس بعد از پدر بجلومت ششست ساله بنا بر بیست و پنج
 الاول ثلث و ثمانیایه در قهر و فواید است **ملک ناصر** احمد بن اسمعیل بعد از پدر حاکم شده
 بنا بر پنج و شصت و یک و شصتین و ستایه و فواید است و ثمانیایه و فواید است **ملک منصور**
 بعد از پدر بن ملک ناصر احمد از پدر قایم مقام شده بنا بر نوزده و شصت و یک و شصتین و ستایه و فواید است
 ثلثین و ثمانیایه و فواید است **ملک شرف** اسمعیل بن ملک ناصر بعد از پدر در صفین حاکم
 رسیده در بیست و یک جمادی الاخره و ثلثین و ثمانیایه و فواید است **ملک طاهر** بن اسمعیل بن
 عباس که در زندان بود از زندان بهرون آورده بدست و قتل و فواید است
 بنا بر نوزده و شصت و یک و شصتین و ستایه و فواید است **ملک شرف**
 اسمعیل بن نجار بعد از پدر بجلومت رسیده بنا بر نوزده و شصت و یک و شصتین و ستایه و فواید است

خمس و اربعین و تسعایه برست سیاهان پادشاه که خواندگار تیرخیز بنا در هند فرستاده بود در
 وقت مراجعت بحوالی عدن رسید با استقبال رفته مغفل شد و آن سلسله بد و منقرض شد
 و ملک بحر بقیف سلاطین روم درآمد **فصل** در سلاطین مغرب عرب مشغول بر پیش قدم
اول بنی حمز از اولاد عثمان بن منذر که پادشاه عرب بود **قاضی ابوالقاسم محمد بن اسمعیل بن عباد**
 در دولت آل ادریس صاحب اختیار و اعتبار شده بر اشیای مستولی شد و بجا گرفتار
 داشت و ثلثین و اربعمایه بقتل رسید **مقتصد بالله** ابو عمر و عباد بن ابوالقاسم محمد بعد از پدر
 قائم مقام شده بتاریخ شب دوم جمادی الاخر سنه احدى و ستین و اربعمایه وفات یافت
معتز بالله ابوالقاسم محمد بن معتصد بعد از پدر بجا گرفتار یکصد و سی حصا مفتوح ساخت
 و بتاریخ اربع و ثمانین و اربعمایه در جنگ یوسف با شعیب گرفتار شده در اعقاب مجبوس شد
 و چهار سال در زندان بوده بتاریخ ثمان و ثمانین و اربعمایه فوت کرد منقول است که مقتصد
 مدخوله و یکصد و هفتاد و سه فرزند داشت بعد از او ملک بقیف ثلثین درآمد **دوم** طبقه
 ثلثین در اول اسلام قبایله از جمیع پهلوانان و انجمنان اتفاق موسی بن نصر بن عمر غلامی بنی
 در حوالی طبرستان شدند و مردمان ایشان بیسی لغاب که بریان ایشان شام است بر ملکانه
 ملقب بر ثلثین شدند **یوسف بن با شعیب** بتاریخ ستین و اربعمایه پیشوای آن قوم شده بکا
 السملین ملقب شد و بر یازده حاکم مغرب که مالک طوائف بودند غالب شده ولایت
 ایشانرا تحت تصرف در آورد و شهر مراکش در حوالی زمانه بنامند و بتاریخ اربع و ثمانین و اربعمایه
 بر بلاد اندلس مغولی شده بتاریخ خمسایه وفات یافت در تاریخ ابن خلکان مذکور است که
 شیخ ابن حامد غزالی از دمشق بمصر رفته بجزم ملقات او در اسکندریه یکشتی نشسته متوجه مصر
 شد در راه جزیره فوت و شنبه معاودت نمود **ابوالحسن علی بن یوسف** بعد از پدر قائم مقام
 شده در سنه خمس و خمسایه با فزیم که قصد ولایت او کرده بودند جنگ کرده منقرض شد در
 زمان او عبد الوجیع خروج نمود و ملک او منزل شد و بتاریخ خمس و ثلثین و خمسایه وفات

یافت **ابو سعید** بن علی بعد از پدر تمام مقام شده بتاریخ شصت و هفتم رمضان سبع و
 ثمانین و هجری به بردست لشکر عبداللوح بقتل رسید **احمد** بن علی بعد از پدر ارکان دولت
 بر تخت نشاندند و بتاریخ اثنی و اربعین و هجری بقتل رسید و ان طبقه بد و مشغول گشت
سیوم موحه بن که از کمال قیامه بدین لقب ملقب شدند **سید محمد** تومرت از قبیله قضا
 مغرب بتاریخ روز عاشورا خمس و ثمانین و اربعه به متولد شد بعلم جفریه و ظاهر شد که
 عبداللوح نامی با مداد او سبب بخت خواهر رسید در مقام قتل و شده در قریه ملاله مغرب
 ادرابه اگر کرده با قاضی بکوهستان بمیل رفت تا مالی ابحار با خود متفق ساخته و بتاریخ خمس عشر
 و هجری به خروج کرده بتاریخ اربع و عشرين و هجری به وفات یافت **ابو محمد عبداللوح** بن علی
 الکوفی که سرکر از قبیله قیس بن عیلان بود بموجب ولی مدعی سید محمد بگومت رسید به اندازه
 خدمت ابوالحسن علی ثمانین در اکثری گرفته پادشاه ذی شان شد و فتوحات بسیار و راست
 داده و بتاریخ جمادی الاخر ثمان و هجری به وفات یافت روز و شنبه پنجمین روزه
 داشتی کوئی بضم کاف و سکون و او بعد از ان بهم مشغول بقتل که گوید است و این قبیله غیر
 که در ساحل بحر ازمال آلمسان ساکن اند بعد اللوح در اینجا متولد شده و در زمان او بتاریخ
 روز جمعه هفتم جمادی الاخر اربع و اربعین و هجری به قاضی ابوالفضل عیاض موسی بکلی ایام
 حدیث و نحو و لغت صاحب شارح الاثر و در تفسیر که بتاریخ پانزدهم و بیستم شعبان ست و عین
 و اربعه به در سبیه متولد شده بود در مرگش وفات یافت به بحسب بن مالک از قبیله مشغول
 سینه مدینه ایست شهور در مغرب مبین **ابو عبداللوح محمد** بن عبداللوح چند روزی پادشاهی
 کرده مغرول شد **ابو یوسف** بن عبداللوح بموجب وصیت پدر بگومت سیده بتاریخ
 ثمانین و هجری به وفات یافت **ابو یوسف** بن یوسف بعد از پدر تمام مقام
 و بتاریخ شعبان سال جالوس علی بن ابوالحسن بن احمد از قوم لمانین بدو فرج نمود و بخلافت
 شد ابو یوسف با ذلک آن جنگ کرده مظهر شد شصت هزار رزده از جمله غنائم بدست و از

شکوت اواز آبا و اجداد کند شنه بناج نخس و سابعین و ستمایه درم کشم وفات یافت
 ابو عبد الله محمد بن یعقوب نام لقب داشت بعد از پدر بر تخت نشست بناج ست عشر و ستمایه
 وفات یافت بقول ابن خلکان بناج عشر و ستمایه شب بدست عسسان بقتل رسید
 خود حکم کرده بود که هر کس که شب بگرد خون او بدر باشد چون گرفتار شد هر چند فریاد کرد که
 من خلیفہ ام گوش نکرده بقتلش آوردند ابو یعقوب یوسف محمد لقب بنمرد الله بعد از پدر
 حاکم شده بناج عشرین و ستمایه وفات یافت از و نسل نماند **عبد الواحد** یوسف بن عبد المؤمن
 بگلوله رسید چون از ندر پیر ملک عاجز بود بناج اهدی و عشرین و ستمایه که بعد از ابو یعقوب بن
 حکومت کرد مخلوع و قتل شد **عبد الله** بن ابو یعقوب بن یوسف براندلس متولی شده
 بعد از ملقب شده و از قتلخان منظم به اسبیلیش اداریس برادرش رفت در آنجا گرفتار
دکتر یا بچی بن نام محمد بن یعقوب بعد از فرار عبد الله بگلوله رسید شش سال درم
 حکومت کرده بعد از چند مرتبه جنگ با اقوام از پیش اداریس برادر عبد الله فرار نموده بناج
 ثمانین و ستمایه بدست غلام خود بقتل رسید **ادریس** بن یعقوب بن یوسف بعد از واقعه
 عبد الله برادرش براندلس استیلا یافته از پیش محمد بن یوسف بن مود و طاهری که بر و فتح
 کرده مردم را بخلافت آل عباس دعوت می نمود فرار نموده بگرفتار رفت و با بچی بن محمد
 جنگ کرده و کشتار متصرف شده و با مومن ملقب گشت و اسم نو مرت را از خطبه انداخته
 بناج ثمانین و ستمایه وفات یافت **ابو محمد** عبد الواحد رشید بن ادریس بعد از پدر قائم
 مقام شده بناج اربعین و ستمایه در حوض خانه غرق شده وفات یافت **ابو الحسن** بن سید
 بن ادریس بعد از برادر حاکم شده معتضد لقب داشت بناج ست و اربعین و ستمایه در وقت
 محاصره لمسان از قلاع مغرب بقتل رسید **ابو حفص** عمر بن ابراهیم بن یوسف که مرغی لقب
 داشت بعد از ولایت داشت سیده ابو العلاء اداریس لشکر بگرفتار کشیده مرغی فرار نموده به
 ارمون اعمال مگرفتار رفت و بدست ابو العلاء گرفتار شد و بناج خمس و ستمین و ستمایه

بقتل رسید **ابوالعباس ادريس** بن عبد الله بن يوسف بن عبد المؤمن بهرچشم ابوحنس که الوافی باشد لقب داشت بناج خمس بن سبتین ابوحنس طرح کرده ابوحنس کشته شد ادريس مستقل حکومت کرده در جنگ یعقوب بن عبد الله بن ازیق کشته شد در مین در پستخان و کسین شتاه در نظام هرگاهش بقتل رسید و آن طبقه بدو منقض گشت **جبارم** ملوک مین **سلطان یعقوب** بن عبد الله بن مین در جهان آرا نسب او را برین موجب آورد **دوبخت** **عبد الواس** بن ابوسعید بن ابی بکر ترمزی بعد از قتل ادريس بنده گشتان و کسین و تمام حکومت سیده مستقل شد و بناج خمس و ثمانین و سیاه و وفات یافت **ابو یعقوب** یوسف بن یعقوب بعد از پدر حکومت سیده بناج خمس و سیاه و وفات یافت **ابو عبد الله بن یعقوب** بعد از پدر قائم مقام شد و بناج احدی و ثمانین و سیاه و وفات یافت **ابو الحسن** علی بن ابوسعید قائم مقام شده بناج اثنی و خمیس و سیاه و وفات یافت **ابو عباس** بن ابوالحسن بعد از پدر حکومت سیده بناج تسع و خمیس و سیاه و وفات یافت **ابراهم** بن ابوالحسن بعد از پدر حکومت نشست و بناج ثلث و سبتین و سیاه بدست لشکر مایان خود بقتل رسید **عبد الغفر** **محمد** بن عبد الغفر بجای پدر نشست بناج ذی حجه ست و سبعین و سیاه خلع شد **ابوالعباس** احمد بن ابی سالم بن ابراهیم بن ابوالحسن قائم مقام شده بناج خمس و تسعین و سیاه و وفات یافت **ابو فارس** بن ابوالعباس بعد از پدر قائم مقام شده بناج ثمان و تسعین و سیاه و وفات یافت **ابو بکر** بن ابوالعباس بعد از پدر حکومت سیده بناج کر و غیر رمضان تسع و تسعین و سیاه و وفات یافت **ابو عامر** عبد الله بن احمد بن ابراهیم بن ابوالحسن حکومت رسید و بناج بنامی الاخره شتاه و وفات یافت **ابوسعید** عثمان بعد از پدر قائم مقام شد **ابو فارس** عبد الغفر بن ابوالعباس احمد حکومت نشست بناج تسع و ثمانین و ثمان و وفات یافت **محمد** بن ابو فارس بعد از جد قائم مقام شده بناج ثمان و ثمانین

و ثمانیه فات یافت محمد بن محمد بعد از پدر قائم مقام شده بعد از نسیب یکم صوفی و
ثانیین و ثمانیه فات یافت عبد الله بن نصر بن سعد عثمان حاکم شده بتاریخ رمضان
شعب و حسین و ثمانیه فات یافت عثمان بن محمد بن عبد الغفر بن جکومت نخست در سن
هفتاد سالگی بتاریخ رمضان ثلث و تسعین و ثمانیه فات یافت خیم بنی کلاب که
ایشان لال مرداس نیز گویند صالح بن مرداس بن ابی ادریس بن نصر بن حمیل مقدم
ان قوم که در حوالی حلب مقام داشت معاظمه علیه بود و اتفاق امرا و ارکان دولت بنشیند
بتاریخ برقع عشر و اربعه ماهه حلب کرده بتاریخ ذی قعدة خمس عشر و اربعه ماهه مفتوح
ساخت بعلبک را نیز میفرمود ظاهر بن حاکم اسمعیلی نوشکین در بری را بدفع او و
در کنار رودخانه ارون معاف شده صالح و پسر فرزندش بتاریخ اربعه بقیل رسیدند
شیل الدوله بن صالح با اتفاق مغال و لر برادر خود از جنگ کاه پرون رفته خود را کلبه
و مغال و لر را اخراج نموده در حکومت مشغول گشت بتاریخ شعب و عشرین و اربعه ماهه در کنار باب حاجی
بانوشکین جنگ کرده بقیل رسید مغال و لر محمود بعد از قتل برادر خود را کلبه راخته نیاید
گذاشته بچته مدو و کوبک بقیل خود رفت نوشکین بتاریخ رمضان شعب و عشرین و اربعه ماهه را
متصرف شده در سنه ثلث و ثانیین و اربعه ماهه فات یافت باریک حلب تصرف مغال و لر
در آمد چون از ننگها داشت حلب را چنانچه بتاریخ ذی قعدة سنه شعب و اربعین و اربعه ماهه تسلیم
گذاشتگان اسمعیلی نمود و الدوله بن نصر بن صالح اما لی حلب از حکام اسمعیلیه جنگ کرده
بتاریخ جمادی الاخری و حسین و اربعه ماهه او را کلبه آورد و حکومت نشاندند و مغال و لر
محمود و شش باز در سنه ثلث و حسین و اربعه ماهه حلب را تصرف شده در ذی قعدة همان
سال و فات یافت و رشید برادرش چند روزی حکومت کرده بتاریخ خمس و حسنین و اربعه
ع الدوله محمود را کجاستولی شد و بتاریخ اثنی و حسنین و اربعه ماهه سلطان ابی سلمان
سلجوقی منوچهر بر او مشرد و الدوله اظهار اطاعت کرده حلب بدو مقرر شد و بتاریخ شعب و

ستین و اربعه وفات یافت **نصر** بن عوالد و له بعد از پدر حاکم شده بنا بر یک سیوم شوال
ثمان و ستین و اربعه به لشکرانش بقتل رسانیدند **امیر** بن عوالد و له بعد از پدر
بجاکومت رسیده بنا بر یک ثلث و سبعین و اربعه به حلب از قرق او بیرون رفته متصرف
الدوله و اخیلی در آمد و آن طبقه بدو متصرف شد **ششم** بنی عقیل **الدوله** محمد بن مسیب
سنه ثمانین و ثمانیه بر موصل مستولی شد و به والد و له بی و دختر او را بجز است بنا بر یک سبع
و ثمانین و ثمانیه وفات یافت **حسام** **الدوله** ابوالحسن مقلد بن مسیب بعد از پدر در کجک
رسیده بعضی از ولایات عرب را نیز متصرف در آورد و بنا بر یک همدی و تسعین و ثمانیه عاک
بقتل رسانیدند بقول ابن خلکان در سنه اثنی و تسعین و ثمانیه وفات یافت **محمّد** **الدوله**
ابوالنعمان و داشت بن مقلد بعد از پدر قائم مقام شده بنا بر یک همدی و اربعه به قطیفه باسم حاکم
الکرامعیلی خاندان رسانده عای قادر عباسی تغیر داد بنا بر یک رجب اربع و اربعه به در قاعه خواجه
موصل که زعمیم **الدوله** برادرش حبس کرده بود و وفات یافت بقول ابن خلکان در سنه ثمان
بن بران بقتل رسید و در نعل توپه منوی مدفون شد ابنه مداین و کوثر و غیر ذلک در قفس
داشت **زعمیم** **الدوله** ابو کامل بن مقلد در سنه اثنی و اربعه به مرداش را گرفته محبوس ساخت
و بنا بر یک ثلث و اربعه به وفات یافت **بران** بن مقلد مدتی حکومت کرده و در سنه اربع
و عشرين و اربعه به نصیبین را به متصرف در آورد و بنا بر یک رجب خمس و عشرين و اربعه به حلت
نمود **علم** **الدوله** **نور** بن بران بعد از زعمیم **الدوله** غش بجاکومت رسیده در سنه ثلث و عشرين
و اربعه به خون بسیار از دمان و کوش و بنی اوروان شده وفات یافت رئیس الرضا ویر
قائم عباسی پناه بدو برده او با او عذر کرد و **شرف** **الدوله** مسلم بن قریش بعد از پدر قائم مقام
شده بنا بر یک اثنی و ستین و اربعه به صفیه خواهر الپ سلطان را بخواست و بنا بر یک ثلث و سبعین
و اربعه به حلب را از مرداش اشترای نموده متصرف شد و بنا بر یک روزه جمعه بیست و چهارم صفر
ثمان و سبعین و اربعه به در جنگ سلیمان بن قتلمش سلجوقی در انطاکیه قتل رسید و بر موصل که بنا بر یک

حسن و سبعین و اربعه یا تمام سجده از آثار او ست **ابراهم** بن فریش که برادرش شرف الدوله
 بزرگان کرده بود بامداد اعیان ملکه زرنندان بیرون آمده بجای برادر حکومت نشست چون
 چهارده سال و حبس یکجا نشسته بود قدرت رفتار نداشت صفیه زوجه برادرش را خواستگاری نمود
 و بنا بر آنی و ثمانین و اربعه سلطان ملک شاه هجده محاسبه طلب نموده مقید ساخت و بعد
 از فوت سلطان ترکان خانقون او را رخصت داده حکومت سابق رسید و بنا بر آنست
 و ثمانین و اربعه در موضع مصحح یا تاج الدوله شش بن ابی اسفان جنگ کرده کشته شد
محمد بن شرف الدوله سلطان ملک شاه سلجوقی او را تربیت کرده بنا بر آنست و سبعین و
 اربعه خوارزمشهری را بزرگوار داده ولایت پدرش بد و از لای داشت و میانه او و علی برادرش که
 از صفیه تولد شده بود جنگ شده علی غلب شد و چون ابراهیم شش از قبه خلاص شد علی ملک
 بد تسلیم نمود محمد بن تاج شش و ثمانین و اربعه در جنگ کربو قاتل رسید **علی** بن شرف الدوله
 بعد از ابراهیم شش یکم شش پسر خالوش و لی موصل شد که پو قاشکر بموصل کشیده نه ماه محاربه نمود
 و بنا بر آنست و ثمانین و اربعه موصل را گرفته علی پیش اید صدقه اسدی رفت و بنا بر آنست
 جادی الاول حسن و سبعین و اربعه بدست اعراب بنی نمیر کشته شد و آن سلسله بدست خویش
بهمن بنی اسپد که ایشا زامری می نیر گویند **ابو الحسن** بن محمدی اسدی بنا بر آنست و اربعه
 سلطان الدوله دلی او را تربیت نموده امارت آن قوم بد و او بنا بر آنست و ثمانین
 اربعه وفات یافت **ابو الاغر** **دیس** بن علی بعد از پدر قایم مقام شد و نور الدوله ملقب
 گشت با مقلد برادرش جنگ کرده غالب شد و ثمانین و اربعه سال حکومت کرده در سن شهادت
 سالگی بنا بر آنست و اربعه و سبعین و اربعه وفات یافت **ابو کامل** منصور بن دیس همای الدوله
 لقب داشت و ثمانین و اربعه سلطان ملک شاه قایم مقام پدر شد و بنا بر آنست و ثمانین و اربعه
 و اربعه وفات یافت **ابو الحسن** بن **محمد** بن **محمد** بن نور الدوله بعد از برادر حکومت بریده
 خاقانین را دارالاماره ساخت و بنا بر آنست و ثمانین و اربعه شش هزار با فرموده

با تمام رسانند و بکلیه سیغیشته شوند سر قباب بن کی خسرو دلیلی از سلطان محمد بن ملک شاه متوهم
 شده پناه بدو آورد و هر چند سلطان او را طلب نمود سیف الدوله نداد و عاملی بکشتن ایجا نمیداد
 نهم رحبیا اهدی و قنبا به در معرکه قتل سید **ابوالاعزیز** بن صدق بعد از پیر قایم مقام شده
 بنورالدوله باقی گشت میانه او و مستر شجاعی بکدورت رسیده مکر و جنگ شد و بفرموده سلطان
 مسعود سلجوقی میان رخ روز پنجمه پست و ششم ذی قعده فتح و غنمین و قنبا به پخته گشته شد خلیفه
 ریخته او را قتل رسانید و بکشته رفیع نعمت که میاداکشتن خلیفه سلطان بنسبت گشته بتایخ
 پست و بکرم ذی الحجه و غنمین و قنبا به حکم سلطان مسعود سلجوقی در مراغه قتل رسید
صدوق بن دوس با مداد قوم قایم مقام شده بتایخ اهدی و ثلثین و قنبا به در بغداد کشته
 سلطان مسعود رفت و در مخالفت سلطان با داد و دین محمود متفق شده در شعبان سال
 مذکور در آن جنگ قتل رسید **علی** بن ژوس بعد از برادر سردار قوم شده در اسد با د
 مدان وفات یافت آن سلسله بدو منقض گشت **هشتم** بنی طلی که کمال فضل شهنشاه
 اندر حوالی شام افتاد است و سلاطین ایجا با ایشان در مقام مدارا بودند و ایشان
 نیز در وقت ضرورت بشکر مدد میکردند بن نافع خدیجه بن عقیقه بن فضل بن ربیع که
 میانه قوم در کالی شجاعت و عزم بود شکوه تمام سپاه کرده بتایخ وفات
 یافت **عیسی** بن همناف قایم مقام پسر شده در جنگ بکوتمور بن هلاکوجان که در بخش
 یافت بکلیه سیف الدین قدوز همراه بود و او را کشته داد و بتایخ سبع الاول ثلث
 و ثمانین و قنبا به وفات یافت **همناف** بن عیسی حسام الدین لقب داشت بعد از پیر
 بکومت سیده بتایخ خمس ثلثین و سبعیه وفات یافت قوم از وفات خشنود
 بودند **فضل** بن سیف بن فضل بن عیسی سردار قوم شده بتایخ سبع و ثمانین و سبعیه
 وفات یافت **فیاض** بن همناف بن عیسی قایم مقام شده بتایخ اهدی و سنین و سبعیه
 وفات یافت **خوار** بن همناف بعد از برادر بکومت رسید عمرش از هفتاد و گشت بتایخ

همناف

ست و سبعین و سبعایه وفات یافت **فارا** بن همنابعد از برادر حاکم شده درین
 نوزده سالگی بتاج اهدی و ثمانین و سبعایه وفات یافت **معقل** بن فضل بن همناب
 بعد از عم قائم مقام شده بتاج ست و ثمانین و سبعایه وفات یافت **عثمان** بن
 فارابعد از بن عم حکومت سیده بتاج سبع و ثمانین و سبعایه وفات یافت **محمد** بن
 جبار بن همناب مشهور به بعیر بعد از پدر حکومت منصوب از جمیع اقوایش صاحب قدرت
 بودند کارش پیش نرفت آرد فی الجمله اقتدار بهم رسانیده بتاج ثمان و ثمانایه وفات
 یافت **یوسف** بن محمد مشهور بعجل بعد از پدر قائم مقام شده بتاج ست و ثمانایه
 وفات یافت **عزرا** بن علی بن بعیر بعد از یوسف مقدم قوم شده بتاج
 محرم اهدی و ثمانین و ثمانایه بقتل رسید **برج** بن علی بعد از برادر حاکم شد بتاج
 خوال ثلث و ثمانین و ثمانایه وفات یافت **سلیمان** بن علی بن محمد حکومت سیدگار
 پیش نرفت **علی** بن بعیر حاکم شده در حوالی حلب بتاج ست و سبعین و ثمانایه وفات
 یافت و آن قوم بدو موضع کشت **فصل** در ذکر حکام ترکستان که پیش از چنگیز قا
 بوده اند **اول** ذکر جمعی که از نسل فراسیاب اند **یقواخان** امش هر و ن بن سلیمان
 بن ایکخان است شهاب الدوله لقب داشت اول کسی که از آن سلسله را و الزمه اند
 او بود باغوا ای ابوعلی سجده و فایق ارکان دولت امیر نوح سلمانی که کفران نعمت کرد
 او را طلب نموده بتاج سنده ثمانین و ثمانایه حکمت نموده بر فراوج پهلایا امیر نو
 در حوالی سمرقند تفسیر یافت باریکری بجای را مسلولی شده امیر نوح فرار نمود مرغی برآ
 خان ایتلا یافته ترکستان معاودت نموده در راه وفات یافت امش ابو نصر
 بن علی بن موسی بن سنو قویرا است شمس الدوله لقب داشت متقی قویرا که فر بود
 شیخی در خواب دید که شخصی از آسمان فرود آمده بدو گفت که اسلام تسلیم فی الدین و الآخرة
 بصلح مسلمان شده قوش نیز مسلمان گشت بعد از فوت او پیش موسی بجای او بادشا

ایکخان

شد بعد از فوت او ابو نصر بن علی که پسر زاده اوست برسد حکومت نشست بنی سراج روز
 ششم بمکزی قنده تصح منته تسع و ثمانین و ثلثمایه بخارا استیلا یافته عبد الملک سامانی را بدست
 آورده با و زکند فرستاد و تمام ما و التهر را متصرف شد و در سنه تسع و تسعين و ثلثمایه در دود
 خراسانی بلخ با سلطان محمود غزنوی جنگ کرده شکست یافت و بتارخ ثلث و اربعایه در گشت
طفه خان بن علی بعد از برادر بر سر سلطنت نشست بنی سراج ثمان و اربعایه بصد هزار کاه
 از کفار بولایت داد و اندر بدفع ایشان توجیه نموده قطع گشت و سیم دران سال فوت شد
اسلام خان برادر طغان خان قایم مقام گشت و بتارخ عشر و اربعایه با سلطان محمود جنگ کرده
 مغلوب شد **قدیر خان** بن یوسف بن بغراخان که بنیابت الیک خان و لی تفرقه بود سلطنت
 رسیده در سنه ثلث و عشرین و اربعایه وفات یافت **اسلام خان** بن قدیر خان صاحب کاشغور
 و بلا ساغون بود با بغراخان برادرش جنگ کرده بدست و اسیر **بغراخان** بن قدیر خان متب
 یکنی و طراز و خواب بود بعد از شکست برادر استقلال تمام پیدا کرده جبهه کلین پسر زکند خوردا
 ولی عهد کرد ما را بر ابراهیم پسر زکند خان و جعفر و بعضی امر را بر زکند گشت و اسلام خان که در قید بود
 بتارخ تسع و ثلثین و اربعایه بخرجه هلاک کرد **ابراهیم** بن بغراخان بعد از قتل پدر بگجومت
 رسیده و والده اش او را بر سر زکند کلین که عصیان می ورزید فرستاده دران معرکه مقتول شد
تغاف خان ابراهیم بن نصر که از ان سلسله است حاکم می فرمود بود پادشاه شده بتارخ نسیمن
 و اربعایه برض افلیج وفات یافت **شمس الملک خان** که نصر نام داشت بعد از پدر بمجوب علی آمد
 بر تخت نشست و دختر الپارسلان سلجوقی در حباله او بود و دختر **محمد خان** برادرش بمجاله سلطان
 ملک شاه بن الپارسلان بود بتارخ آخ ذی قعدة اثنی و سبعین و اربعایه وفات یافت
خضر خان برادر خانان بعد از برادر بگجومت سده بزودی در گذشت **احمد خان** بن خضر خان
 قایم مقام پدر گشت بتارخ اثنی و ثمانین و اربعایه سلطان ملک شاه لشکر بر سر او کشیده بمقد
 نموده پیش حمله اش ترکان خانون با صمغان فرستاد و بعد از چند کاه اطلاق فرموده سلطنت

ما و النهر فرستاده بناج خان و ثنائین و اربعیاه بیعت الحاد کشیده **محمد خان** عزادار و همزمان
 قایم مقام شمر بتاج تسعین و اربعیاه قدرخان بقولی طغان حاضرین قزاقان لشکر بر سر کشیده
 بقول رسایند **قدرخان** بن عمر حاج بن احمد خان بعد از قتل محمد خان بتاج تسعین و اربعیاه بیعت
 رسیده بناج خمس تسعین و اربعیاه لشکر بکرا ساه کشیده در ترمذ بیست سلطان بخج
 گرفتار شده بقول **سید محمد خان** بن سلیمان خان بن داود خان بن بقا خان که از خواهر سلطان
 سخر منوله شده بود و از ماوراء النهر بکرا کرده در قش سلطان بخجی بود بناج خمس تسعین
 و اربعیاه بیعت رسیده با سلطان خان ملقب شد بتاج کشت و عشرین و هجده رسیده اشرف
 علوی و در دم قتلده لفر سپهر سلطان خان را قتل کرده یا غنی شد فغان از سلطان بخج در بخج
 سلطان خود با لشکر متوجه ترمذ شد و پیش از آنکه سلطان برسد ترمذ مغنوج شده بود خان
 کس فرستاده عزادارهای سلطان نمود سلطان را بخج شش سده ترمذ را حمله نمود و بتاج
 پنج لاکه سوار و عشرین و هجده ترمذ را گرفته خان را مقید ساختند و فرستاد **حسن** تکی
 بن علی بن عبد الوهید مشهور با یو العالی که از ائمه خاندان بود یقمان سلطان بخج قایم مقام شد
 و بعد از آنکه روزی وفات یافت **محمد خان** بن محمد خان بن سلیمان خان تبریز سلطان
 سخر بناج بیست و عشرین و هجده بر سر بیعت نشست و بتاج رمضان اصدی و شش و هجده
 در حوالی خجند با کوه خان مصاف کرده شکست یافت و بمیر قند معاونت نمود و سلطان بخج کجایت
 لشکر کشیده مغلوب گشت محمد خان همراه سلطان بخج از اسان ده بعد از آنوقت سلطان
 سخر جدر روزی سلطنت خواسان رسیده بتاج رمضان بیست و هجده و هجده رسیده است و مولد آن
 آیه کول شده بتاج ثنائین و هجده و وفات یافت **طه** خان بن محمد خان در ماوراء النهر
 حکومت سیده بیست و هجده خان بناج اصدی و هجده و هجده رسیده **طلال** خان بن
 حسن تکی که در فغان لقب داشت بتبریز کور خان و الی ما و النهر شده پنجو خان سردار قزاقان
 بتاج کشت و هجده و هجده رسیده ایل ارسلان حوزار نوشه باغای لاصین پیک و

پسران پغوصان لشکر بر خضر خان کشید و چون ایملک ترکمان بدو خضر خان رسید میانه ایشان در میان
 شد **سلطان** بن علی بن حسن که از فرزند او امان بود و سلطان السلطانین اشتهار داشت سلطان
 قطب الدین خوارزمشاه برنگم کورخان که عثمان دختر از خواسته بود و نداده دختر خود بدو داد و
 میانه ایشان الفتی بهم نرسیده بکدورت بخور شد و سلطان عثمان فرودتا بکورخان متوسل شد سلطان
 لشکر کشیده سمرقند را گرفت و او را بدست آورد و بخوار است ترجمه نموده بکندارد دخترش را بخی نشد
 بتاریخ نفع و ستایه بکنه هلاک شد و آن سلسله بدو منقض گشت **دوم** فراتخطایان که ایشانرا
 کورخان بنیر گویند معنی کورخان بنیان ایشان خان خانان است **کورخان** که قوم طبرستان
 نام داشت پیش از ولادت چنگیز خان بدلی بنای خوارث روزگار مقدم ایشان با هشتاد نفر از
 قوم و قبایل خود از خطای بیرون آمده بکندورد فرو رسیدند و از آنجا گذشتند تا بل آمدند و در آن نواحی
 شهری بنیانها ده ساکن شدند و در آنجا وقتی عدد ایشان بچهل هزار خانه و ارسیده و در آن اوان
 در شهر بلا ساغون که فعل او را قوبالغ گویند یعنی شهر خوب علی بود از نسل او اسباب که زیاده گشت
 نداشت چنانچه قبایل قاریق و قیجاق و قافلی مواسمی مردم او را بغارت می بردند و اینچنین کورخان
 فرستاده التماس آمدن او بدارالملک خود نمود کورخان حسب التماس او بتاریخ اثنی و عشرين
 به بلا ساغون آمده نام خانی از در داشت و او را ایملک ترکمان موسوم گردانید و لشکر کاخ شرف
 و قنق فرستاده آن نواحی را پس بر ساخت و با و را التهر و فرغانه را در تحت تصرف خود در آورد و بنا
 پنج شهر صغیر و ثلثین و چهل و اربعه در موضع قطوان نواحی سمرقند با سلطان خجریک کرده
 غالب شد و بتاریخ ماه چوب بیست و ثلثین و چهل و اربعه در وقت سبب ثانی نقاش داشت خوارزم
 شاه هیسان هر سال مالی بدو میدادند **کوما** که زو فیه کورخان بجای شوهرخان شده بعد از آنکه
 بدلی کومان برادر کورخان بقتت بد سلوکی او را از میان برداشته خود بسلطنت نشست **کورخان**
ثانی قائم مقام شد سلطان محمد خوارزم شاه که از دست محصلان و جرمگیری کورخان بکنکند
 بود و کدورت سلطان عثمان نیز باعث شده لشکر بر سر او کشید و بتاریخ روز جمعه بیست و اول بیست

و ستایه با یکدیگر از برادر بزرگ بر اق حاکمیت هر لشکر او جنگ کرده غالب شده و نیکو طراز گشته
و بنا بر عذر و ستایه کوشک پسر با یکسان حاکم بایان که از چم چکنه خان پناه بدو برده بود بیانی شده
لشکر بر او کشید و کوفت را از اسیر کرده عقیده میداشت تا بعد از دو سال وفات یافت و دیگر
از آن سلسله سلطنت فرسیده **فصل** در ذکر احوال چکنه خان و اولاد و ابناء **چکنه خان** بن یسوی
بها در بن بر تان بهادر بنا بر چم چکنه خان پیوسته شد و بی غده شکوشتل تسع و اربعین و حمله به از اولان آنکه
خان بزرگ در موضع الون بلد و ق مغلستان متولد شد چون در آن اوان یسوی که بهادر ^{چکنه خان}
حاکم آنجا ظاهر یافته او را اسیر کرده بود و فرزند خود را متوجهین نام نهاد و شغولست که چون متوجهین ^{چکنه خان}
شد مشت او را در خون فرسوده بود و در حین فوت یسوی که بهادر متوجهین سیزده سال بود و در آن
چند روز سوخته چمن نیز که مدار ملک و ضبط لشکر بدو متعلق بود وفات یافت قبایل مغل نام
متفرق شدند متوجهین لا علاج یا اتفاق فرجاء رنویان بن سوخته چمن بواسطه دوستی و صداقت
که میان یسوی که بهادر و او تک خان پادشاه کراست محمد بود و در آن زمان بشوکت و حشمت
از سایر خاندان ترکستان ممتاز بود متوجهین ملازمست او شده شش سال در خدمت او بود و کار
بجای رسید که او تک خان اولاد فرزند خواند پسر وادار او حسد برده در مقام دفع او شده و یکی
از امر اهورت حال در خلوت با خان و خان و میکفت دو کوک که نام ایشان بابا و قشلیق بود
از کلید آفریده بودند از پیر و ن که این سخن شنیده به متوجهین گفتند یا فرجاء رنویان ^{چکنه خان}
نموده خمدار را بر جای گذاشته بدر فرستاد و بنا بر تسع و شصت و حمله به شکوشتل با او تک خان جنگ
کرده اسیر او تک خان بدتر فرجاء رنویان زخمی شده از معرکه بدر رفت و میکفت تا به کشته
افتاده بعضی از امر ابا تک خان بنا بر عداوت قدیم سرا و اولادین جدا کرده پیش تا با کشته
بر دنده چکنه خان در موضع سما کمره در آن سال در سن چهل و دو سالگی در سن سلطنت نشست
و اکثر اقوام مغل و تاتار و ایغور کردن با طاعت فرمان برداری او نهادند و یکسال بعد از حکومت
بابا تک خان جنگ کرده او را بقتل رسانید و بنا بر شهر حبیب پارس میل سینه افش و ستایه

بگفته است لشکری بچنگیزخان موسوم شد و بعضی از ولایت خطای را بمخمساخت و بنا بر قوت
 سنه خمس عشر و ستایه متوجه دفع سلطان قطب الدین محمد خازرشاه شده و در عرض شش سال بر تمامی
 مملکت ترکستان و توران و ایران و قباغانی مستولی شده و لشکر ولایت یکسان که قاسمین
 نیز گویند کشته در آن آشی بکوز شده و صیت کرد که قوت او را فحقی دارند تا آن ولایت مفتوح شود
 اولاد و لشکری بموجب صیت عمل نمودند تا آنکه پادشاه اینجا شد و قوتان بکلا دست مدبر حکم نمود
 بقتل سبده بعد از آن مرگ او را بکینج رخ رمضان اربع و عشرین و ستایه تنگوزیل که هم سال ولادت
 و هم جلوس است فرمان یافت اشکارا کردند چهار پسر از برده قوجین خاتون بزرگ داشت اول
 چوکی که ترتیب بزم و شکار بید و متعلق بود و دوم چچاک که مسا و بر غنودن و کرفتن و شوق لشکر
 بعد از او بود و سوم اوکتای که مدبر ملک بود چهارم تولی که باغ نویان اشتها را درشت و قوت
 خیل را در دو پانصد اهتام او بود و هر یک را الکا و موضع اقامت که بورت گویند تعیین
 کرده بود و چوکی پسر بزرگتر از حد و دقبالق و خوارزم تا انصای سقاسین و بلغات تا آنجا که
 سمناسب ناما رسیده است چغتای را از حد و دیور تا سمرقند و بجا را و کاشغر و شسنگاه و
 رقیاس بود و در جوار المایغ اوکتای قآن را حد و امیل و قوتاق و چون پادشاه شد اینجا را
 بکیوک پسر خود داد تولی را نیز و یک و متصل اوکتای یورت مغر نمود و سر حد خطای را با او
 نویان برادر خود و امرای دیگر نامزد نمود و بغیر ازین چهار پسر پنج پسر دیگر از خواستین داشت
 درت جیات چنگیزخان هفتاد و سه سال و درت سلطان شمسپنج سال بود چوکی شش ماه
 پیش از پدر وفات یافت و بر چنگیزخان محمود ملوایج بود که اول ملازم سلطان قطب الدین
 محمد خازرشاه بود و او **اوکتای قآن** بن چنگیزخان بموجب ولیعهدی و فرزندی بنا بر پنج پسر اولاد
 او دخیل است و عشرین و ستایه بعد از دو سال که چنگیزخان وفات کرده بود بکینج سلطنت جلوس
 نمود قبل از جلوس امور سلطنت متعلق برای مادرش بود بنا بر پنج و عشرین و ستایه با اتفاق
 چغتای و تولی لشکر خطای بر سران خان کشیده تمامی آن ولایت را بمخمساخت و بنا بر پنج

ثلث و ثلثین و ستایه چمن سل با نو سپهر جوگی و کیوک سپهر خود و منگو سپهر قوی و فرزندان چنگا
 با سخا صلی یا داو رس و جوگس و بلغار و سایر قلاع و فرستاد انجمناعت و در مدت هشت سال
 بعد از محاربات بسیار آن ولایات را منقوج ساخته حکومت انجنا مارا بر امیر انجئون که از قوم
 ارلات بود تفویض کردند او کنای قان بنارنج نیم شهر چادی الاچ پاس ییل تبع و ثلثین
 و ستایه بمغا جاکر گشت قهر قوشی در قراقرم از اناتار اوست تفصیل عطا بای او درین محل کجای
 نذار **کیوک خان** بن او کنای قان بعد از چهار سال که پدرش وفات کرده بود با قانی آقا
 و ابی بنارنج بیع الاچ نیو ثلث و اربعین و ستایه که نورلای عظیم دست او بود بخت
 سلطنت نشینت و پیش از جلوس امور سلطنت به نوراکینا قانون مادرش که بنارنج گشت
 و اربعین و ستایه وفات یافت متعلق بود **کیوک خان** ملت نصاری داشت بتاریخ اربع
 و اربعین و ستایه برض سل در راه سفر کند که بخت نغرابه هوامیل اچا کرده بود و وفات یافت
 بقول بعضی در سنه سیع و اربعین و ستایه **منگو قان** بن تولی خان بن چکینه خان بعد از
 عمر اوده بچمن تدبیر سو تو قینی بکی مادرش که بنارنج تبع و اربعین و ستایه وفات کرده و با مادر
 با تو بن جوگی که منگو قان بفرموده مادر پیشل و رفت در یورت با تو اصلیج و گفته او بخت
 سلطنت نشینت و بموجب و نموده با تو همراه بکه اغول و بوقاقمور برادران یا تو متوجه یورت
 اصلی چکینه خان که کلوران و قراقرم عبارت از است و بار و دیا لیغ اشتباه دارد و بنارنج
 بیع الاول خان و اربعین و ستایه منگو نیل مجددا بجهت توجیه بخت خانی تمکن گشت در اول
 اولاد او کنای قان با او در مقام خلافت و اتفاق بودند چون کاری نتوانستند ساخت
 مطیع شدند منگو قان برادر خود را بچمن شرق و ستاد و بلا کو برادر خود را بطرف غرب دان
 ساخت و از هژده نژاد و نو فخر همراه او کر و یکصد و هشت نفر را کس جمع شدند حکومت بچمن
 مشرق را محمود دیلو اوج مغوض داشت و بلاد ترکستان و ماورالنهر را به پدرش مسعود پیک سپرد
 و امیر انجئون را بچمن مسعود آسان و عاق و ستاده شرق خالین خوار می را که سر و فخر آشرار و کاکا

بودن بسنده او کرد امیر افغان بنای خنجر و نمایین و ستایه با فراط شراب در گذشت و بقول بسیار
روفته الصفا بنای خنجر بیستم دی چهره است سبعین و ستایه بنک و قاتان ارنق بو قایر او در کمر خود را قیام علیا
خود ساخته بنای خنجر ثلث و خمسین و ستایه بنک و سکا س که با جین مشهور است منقوش شده و قبل از
هزار کس بر دو پوسته مایین و اکثر فلج ایجا منجر گشت و از غوغوت هوا پنهان شده در پامان قلعه
دولای ساک بنای خنجر خمس و خمسین و ستایه میلان ثیل و فانت یافت بعد از فوت او اول
چنگیز خان بکشد فرقه شدند و میان ایشان خلاف و اتفاق بهم رسید **فرقه اول** اولاد او کتای
قاتان **فرقه دوم** بن قاسین بن او کتای که همراه ارنق بو قاتان نولی خان بود از ورهت گشت
که الوس خود را جمع کند یا غنی شده و با مادر بر کجایان الوس چقای کرد و آوری کرده این سلطنت
بر خود نهاد و مکر را با انغو پنجه خدای مصاف کرده غالب شد بنای خنجر تیمور قاتان پسر زاده
قلاتانان لشکر بر سر او فرستاده در آن مکر که خنجر شد و بنای خنجر اثنی و سبعمایه عرض اسباب
گذشت **خنجر خان** بن قید و قیام مقام پدر شد و بنای خنجر خمس و سبعمایه میان او و دولاتان بن ارنق
خان خدای جنگ شده شکست یافت و بدو لطفی شده بدست ملازمان کجک بن دو اگر فرشته
بقول رسید **علی سلطان** بن اراکینور بن پسر بن فراق افغان بن او کتای بعد از دوران تیمور پنجه
خدای بقلب بدان الوس استیلا یافته بخت غایب شد بعد نامه فاجوکی که بتوقع فرمونه خان
منقوش بود باره که چون امر با او مخالف بودند بنای خنجر اربع و ثلثین و سبعمایه از میانش برآمدند
دانشمند بن قید و قیام تو قاتان بن ملک بن او کتای که امیر زرغن بنای خنجر خمس و اربعین و سبعمایه
بسلطنت نشاند بقول صاحب فضل نصیری بنای خنجر سبع و اربعین و سبعمایه بعد از قتل غوان سلطان بن
رسید چون از نسل خدای بنود امر بنای خنجر ثمان و اربعین و سبعمایه بقول رسانیدند **سیو غمش**
بن دانشمند که امیر تیمور کورگان بنای خنجر دو دهم شهر رمضان اصدی و سبعمین و سبعمایه بسلطنت نشاند
بنای خنجر پنجم و سبعمین و سبعمایه و فانت یافت **سلطان محمود خان** بن سور غمش که پسر عمده امیر تیمور
کورگان خطبه و سکه بنام او بود در پورش روم بنای خنجر خمس و ثمانیه و فانت یافت و آن سلسله بود

منقوش گشت **فروردرد** اولاد جوجی جوجی پسر نزر که چنگیز خان است در ایل غلام
مرکب اردوی خان را غارت کرده مادر و برادرش فوج بن دختر شاه قزاق است که با سربازی برودند و او
حامل بود چون با زور و دند را شاه راه جوجی را زبنا چون چتر می که بود که را به چیدند بود در میان فکر گرفته
پیش چنگیز خان آورد جوجی نام نهاد یعنی همان نورسیده میانه او و او کسای و حشما با آنکه از یک
بودند الفنی نبود و در نسب وطن میکردند شش و پیش از چنگیز خان بنا بر پنج سال اولی این فرزند
و ستایه اب تیل وفات یافت **ما تو خا** بن جوجی لغزش مایان خان بود بعد از فوت پدر
چنگیز خان قایم مقام پدر شد بنا بر سنه چمن و ستایه و کدرا اب آمل وفات یافت بنا بر
احدی و ستایه متولد شده بود و بقول صاحب روضه الصفا بنا بر پنج و ستایه پدر فقیر
در بنا بر وفات و بنظر خلاف خواهد بود **الباخی** بن با تو گیم شکو خانان بعد از فوت سرتاق برادر خود که
بعد از فوت ما تو خا حکم شکو خانان حاکم الواس شده بود و در له فوت شده قایم مقام پدر شد
و بنا بر احادی و تحسین و ستایه وفات یافت **برکه خان** بن جوجی بعد از فوت الباخی خان
بنا بر شش و تحسین و ستایه سلطنت سیده یوسف اسلام مشرف رخ و میانه او و ابقا خان بن ملان
خان نیز از هم رسیده لشکر کشید و آن کشید و خواست که از حوالی تغلیس زاب که یکدیگر در بعضی توخ
بنا بر پنج و تحسین و ستایه در گذشت بعد از سلطنت بغور خان آورده بن جوجی رسیده بود
فرستاده **اول** سلاطین ولایت دست است حمید اس و لقاد او لگ و بلغار و قرا
و غیره تا که از اسلام طین کوک آورده گویند **توقیا خان** بن خوقلوی بن آورده بن جوجی و
سلطنت رسیده بنا بر شش و ستایه با کل میانه او و بقا دور حوالی سفیدین و بلغار جنگ شد
غالبه و در بهم رسانیده الباخی پیش خانان خانم فرستاد و طلب ولایت آذربایجان نمود
طغرل بن توقیا خان بعد از پدر جنگو مت سیده و بنا بر پنج و تحسین و ستایه وفات یافت
در سلطنت هفتده سال بود **اوزرک خان** بن طغرل که الواس او یک بر و منسوبست بعد از
پدر قایم مقام شده در سنه چمن و ستایه را زده پورش ایران کرد چون یکا که رسیده

اربابان کدر بار مضبوط کرده بود مجال گذشتن یافت برگشته بتیج نسیج و جنین و سبجایه وقت
 یافت اسلام در زمان او در آن دیار فتنه گشت مدت حکومتش سی سال بود **جانی یک خان** بن اوزبک
 خان بعد از پدر قائم مقام شد بمقول صاحب محل ضعیف در دوم رجب سنه اثنی و اربعین و سبجایه بر
 سلطنت نشست خدمتس و فضیلت دوست بوده مولانا سعد الدین نعمانی فی تاریخ مست و شصین
 و سبجایه نیز خمر تخلص را بنام او تصنیف نموده بنسخه ثمان و شصین و سبجایه بنا بر استغاثه قاضی
 محی الدین و اعطای بروی لشکریا ذریبجان کشیده دفع اشرف کرد و بروی یک پسر خود را با نجا بزر
 کس در اذربایجان گذاشته بیورت اصلی معاودت نمود چون بدشت رسید بیمار شده طفلو پایا
 لشکرش کس به بروی یک دوا سیده یار و طلب نمود چون بروی یک بخد مت پدر رسید به پسر
 شده بود و از امدن پسر بغایت آزرده بخ بروی یک سبجایه قاضی طفلو پای جانی یک خان را سرخ کرد
 بیخفته بیوم شصان ثمان و شصین و سبجایه بقتل رسانید بمقول صاحب محل ضعیف جانی یک خان را بجل
 طبعی در گذشت **بردی یک** بن جانی یک خان بعد از پدر حکومت سیده اکثر اقوام را بر امانت سه
 سال حکومت کرده وفات یافت و آن طایفه بد و منقرض گشت **دوم** خواندین ولایت سوت
 جبب از دود افغانی تا قزاقان و سرحد بوش که پیش از اسلاطین آقا آورده گویند **تودامکن** بن
 قوبان قوبان آورده بن جوجی سلطنت رسیده مدتها حکومت کرد **سایسی** بن قوبان بن قوبان
 برادر بگومت رسیده مدتی بخ عشرين و سبجایه وفات یافت **ابرو** بن سانی بن قوبان
 بر قائم مقام شده بنسخه ثمان و اربعین و سبجایه وفات یافت بهت بچمال حکومت کرد در قضا
 مدفون است **مملک خواجه** بن ابورون بعد از پدرش ماه حکومت کرده در گذشت **حمشی**
 بن ابورون بعد از پدر بگومت رسیده هفده سال حکومت کرد اما او کول آورده او را سلطنت
 الوس خود بخد نص نموده او بمول کرد **ارس خان** بن چمتای قائم مقام پدر شده خواست
 بهر دو الوس را بکلیت ضبط در آورد بطول ابر اعلان حاکم مین قشلاق راضی نشده بدست
 خان گذشتند و پیشش نقش بامین و سر کوریکان متوسل شده با مداد امینور حاکم دشت شد

ارس خان نه سال سلطنت کرده بتاریخ نمان و سبعین و سیاهیه وفات یافت **تو باقی** بن
 ارس خان دو ماه حکومت کرده وفات یافت **تمورماک** بن ارس خان سلطنت سید
 در زمان پست نقمش خان بتاریخ ^۲ قبل رسید **نقمش خان** بن بو طاجر اغلان
 مادرش کوچک فتواست با مادر امیر تیمور کورکان سلطنت داشت و اوس جوجی رسید و بخانه
 قتل تیمور ملک انتقال تمام هم رسانیده هفتده سال در سلطنت گذرانید عسکان و زر برده دو
 نوبت با امیر تیمور جنگ کرده شکست یافت تا آنکه مرگه آخر بتاریخ سبع و سبعین و سیاهیه بکلیه
 متصل شده در بابا سکر کردن می گشت تا در سنه سبع و ثمانی بختیبر در حدود و دوس وفات
 یافت **تیمور قلی خان** بن تیمور ملک نقمش خان متوهم شده پیش امیر تیمور آمد و در پورش
 اول دست بجای سمره امیر تیمور بود بعد از شکست نقمش خان بتاریخ ثلث و سبعین و سیاهیه
 امیر تیمور بمیان اوس خود رفته بجای نشست و بتاریخ آشتی و ثمانییه وفات یافت **قوری جان اغلان**
 بن ارس خان در پورش ثانی دشت قباقی سمره امیر تیمور کورکان بود بعد از شکست نقمش
 خان در کنار آب آمل بتاریخ سبع و سبعین و سیاهیه بسلا امیر تیمور متوجه دشت **مشغولی** یک
 حکومت سیده در سنه احدی عشر و ثمانییه وفات یافت بقول صاحب محل ضعیف در سنه ثلث
 عشر و ثمانییه **فلاطون** بن شادی یک خان سلطنت سیده بتاریخ ثلث عشر و ثمانییه وفات یافت
تیمور سلطان بن تیمور قلی خان بیادشای رسیده در سنه اربع عشر و ثمانییه جلالت الدین سلطان
 بن نقمش خان بروی خوج کریمور سلطان شهرم بخوارم رفت و بردست غزان خان
 که از اراما و زبک بود و بجماعه خوارم مشغول بود گشته شد **جلال الدین سلطان** بن نقمش خان خود
 نموده حکومت سیده او و جندی ابرار داران و اغلانان اندک وقتی حکومت کردند منیر کریم
 بردی بن نقمش جبار بردی بن نقمش محمد خان بن نقمش حکمران درویش اغلان بن آبی
 و غنانلر بن شادی یک خان **براق خان** بن قوری جاقی بن ارس خان بر محمد خان
 بن نقمش خان بتاریخ نمان و عشرین و ثمانییه غالب شده پادشاه دشت شد پیش از آن

بن نقمش گک خان

در سنه ثلث و غنمین و ثمانمایه و بقول صاحب و فقه الصفا در سلخ ربع الاکثر ثانی و غنمین و
 ثمانمایه پیش از یک میز آمده تبر میستاد و در حکومت منتقل شد و کفر آن لغت کرده در حوالی
 سقانی بامیز اصف داده نظر یافت و ماورالنهر را ماتحت کرده بیشت عاودت نمود
 امر اتفاق کرده سلطان محمود اعلیٰ از سلطنت نصب کرده میان ایشان همه بقایا
 سلطان محمود خان غالب شده بر اق بیاختی و ثلثین و ثمانمایه بقتل سید محمد سلطان
 بن تیمور سلطان بن تیمور قتل خان بعد از قتل بران امر اتفاق نموده پادشاهی
 سلطان محمود خان از دست بدر کرد و بنا بر اربع و ثلثین و ثمانمایه لشکر بخارزم فرستاده
 خانی سید کریم بخش فراتر بود **قاسم خان** بن شیک خان بن جانی پیک خان بن برق
 خان پادشاه دست شد بنا بر ثلثین و تسعایه و قات یافت **حق نظر خان** بن قاسم خان زبیده
 پیر قایم مقام شده چون دولت و دمان اق آورده بواسطه اختلاف فرزند آن قتل
 تزلزل پیدا کرد و بعضی از اولاد شیبیان بن جوی خروج نموده ممالک را متصرف شدند و بدو
 شیعه مشیبه کشید **اول** سلاطین ماورالنهر **ابو لیث خان** بن دولت شیخ اعلان بن ابی
 اعلان بن فولاد اعلان بن اسیر خواهر بن بوقیان بقیان بن شیبیان بن جوی بنا بر
 تسع و ثلثین و ثمانمایه از دست بخارزم الیغار نموده ابراهیم بن امیر شاه ملک که از قبل میز را
 شاهرخ والی ابا بود و اخراج نموده بکومت نشست سلطان ابوسعید بامداد و بمیر زبیده
 غالب شده بمقصد راجع در آورد ابو لیث خان بنا بر ثلث و سبعین و ثمانمایه پیش از قتل
 و قات یافت **شیخ صدر خان** بن ابو لیث خان بعد از پیر قایم مقام شد بیان خان بن حاجی
 خان یا او عصیان و زبیده بامداد احمد خان بن شیخ صدر خان جنگ کرده غالب شد و صدر خان
 از مکر بدر نشسته اجمهان زخمها بملک شد **محمد خان** بن شاه بود اق سلطان بن ابو لیث
 که پیشک خان اشتها داشت از قوی پیک بنا بر بخش و ثلثین و ثمانمایه متولد شده بود و
 طفل زبیده را ندیده قرا حسین پیک که از اعظم امرای پدرش بود زبیده را می نمود و از بیانی

بجاست یافته از خدمت سلطان احمد میرزا بادشاه سمرقند فرار نموده بدشت رفت و جمعی را
با خود متفق ساخته قلعه صبران و سغناق و انزار را محصور ساخته با مداد سلطان محمود خان بن
یونس خان سمرقند و ماورالنهر را تحت تصرف در آورده و بتاریخ نخست و تسعایه در ماورالنهر خطبه و
سکه بنام او گردانید سلطان محمود خان بعد از فراز از مغلستان پناه بدو آورده به ملاقاتی آمد و
که با شکیبایان کرده بود در آنجا نموده او بقلعه رسید و بتاریخ ثلث و تسعایه برخیزان مستولی
گشت و بتاریخ نهم و پنجاه و ششم شعبان ست غنم و تسعایه در موضع محمودی حوالی مرویدست
شاه اسماعیل مغوی بقلعه رسید **کوچک کوچی خان** مشهور به کچم خان بن ابولطیف خان که او برادرش
سویچک زودتر میرزا الق بیگ اند فایم مقام شد و بتاریخ حرم خمس و ثلثین و تسعایه در موضع **زور**
جام با اتفاق جمیع سلاطین او و زمکیر با شاه طماسب جنگ کرده منتهی ماورالنهر رفت و تنگ
ست و ثلثین و تسعایه فرمان یافت ابو سعید خان بن کوچک کوچی خان سلطنت سپید
ببتاریخ تسع و ثلثین و تسعایه وفات یافت **علی خان** بن سلطان محمود خان بن شاه باغ
خان بن ابولطیف خان بعد از آنکه از او بر سر مرغانی نشسته مکررا لشکر بخراسان کشیده کاری نداشت
و عادت نمود و بتاریخ شتر ذی قعدة ست و اربعین و تسعایه وفات یافت در زمان او
بمکرر خان او شترخان و ثلثین و تسعایه در خوازم شیخ شرف الدین حاجی محمد خوشانی وفات یافت
عبدالله خان بن کوچک کوچی خان بعد از عبید خان بجای رسیده در سنه سبع و اربعین و تسعایه وفات
یافت **عبد اللطیف خان** بن کوچک کوچی خان بعد از برادر سلطنت سپیده بتاریخ تسع و اربعین
و تسعایه وفات یافت **براق خان** بن سویچک خان بن ابولطیف خان اسم اصلی او نورزاده
است صاحب نامشکند بود بعد از وفات عبداللطیف خان به سمرقند و بجای را استیلا یافت و در سنه
ثلث و ستین و تسعایه در سن پنجاه و شش سالگی توپیکسته بعد از یک هفته در حین غرق غرق
در شب سنه دوم ذی حجه متوفی شد در ویش سلطان و بابا سلطان اول لاش صاحب الکاح و ولایت
اصلی پدرش در حین در ویش سلطان با عبد الله خان متفق شد بر دست بابا سلطان برادر

خود را بقتل رسانید و با سلطان صاحب ملک موروثی شده بنارنج
 خان کشته شد **کس بن قزاق** بن جانی بیک سلطان بن خواجه محمد اعلان بن ابوالفتحان بعد از غلبه
 خان حاکم بلخ شده خطبه و سکینه نام خود کرد و بیست و پنج سال حکومت کرده وفات یافت در آن
 زمان بران خان با دشا همرفته و بجای او بود **پیر محمد خان** بن جانی بیک سلطان بعد از برادر با
 بلخ شده بعد از قتل بریان پسر زاده عبد الله خان چند روزی در بجای را خطبه بنام او خوانده شد
 عبد الله خان پسر اسکندر خان استیلا یافته پدر خود را با دشا می نشاند خطبه و سکینه نام او کرد
 پیر محمد خان تا جاکه حکومت بلخ قناعت کرده بنارنج اربع و سبعین و شصتیه وفات یافت **محمد خان**
 بن پیر محمد خان بعد از فوت پدر حاکم بلخ شده خطبه و سکینه نام خود کرد و هفت سال حکومت کرده
 بدست عبد الله خان بنارنج **بابا دشا** محمد دشا محمد برادران خود بقتل رسانید **بریان**
 بن عبد الغفر بن عبد الله خان بعد از بران خان در بجای او با دشا شد و سال با دشا چاک کرده
 دست میرزا که خواص خود بقتل رسانید و بجای را تعریف پیر محمد خان در آمد **جو از دشا** بن ابوسعید
 خان بن کجک و بجای خان بعد از بران خان با دشا همرفته شد در زمان او با سلطان حاکم نامشده
 با اتفاق ابوالخیر پسر جو از دشا لشکر بر سر خضر و سلطان برادر زاده پیر محمد خان که حاکم شهر سبز بود
 کشیده بعد از شش ماه محاصره بدست آورد و بقتل رسانید ابوالخیر با پدر چاکت کرده عبد الله خان را
 بهر قنده آورده پدر را مقید ساخت و همرفته را تعریف عبد الله خان داد عبد الله خان جو از دشا
 بقتل گرفته و ستاده در بجای بقتل رسانید و ابوالخیر را بدست اشغریه بن خضر و سلطان و اقا بقتل
 پیر بقتل آورد **دکانه خان** بن جانی بیک سلطان یعنی عبد الله خان و جواد الله سلطان اول
 خود از گوشه انزوا پیرون آمده در بجای را بیست و هشت خطبه و سکینه نام پیر محمد خان بر سرش
 بنام او شده امور سلطنت بعلق عبد الله خان پیش داشت همین خطبه و سکینه نام او بود تا
 تسعین و شصتیه وفات یافت **عبد الله خان** بن اسکندر خان بن جانی بیک خان بن محمد سلطان
 بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت اعلان بن ابراهیم بن فولاد بن سوزان بن سلطان بن محمود خواهر

خان بن خان پای بن رامل پای بن منکح تمورسن ، ماعل بن جوجی و خان بن شهباز بن بچی
بن بیکرخ خان اکثر ولایت ترکستان و تاشکند و بهشتان و بلخ و مرو و خوارزم را بقصد آورد
بنایخ ستم سبعین و تسعای لشکر برآه کشیده بعد از چهاره منش ماه به پنج سابع و تسعین
و تسعایه جیرا اهرآه را پیروز ساخته علی قلی خان شامو حاکم ایما را با جمیع کثیر از خلیش و اهل
بغسل و در سال دیگر بعد الموم پسرش لشکر کشید مقدس کشیده شهید را جیرا اهرآه گرفته است
خان استاجلو حاکم ایما را بغسل آورده بشا پور و بنر و اورا اکثر ولایت خراسان تصرف در
آورده کسان خود کذاشته پنج معاودت نمود و چون محمد زمان بن میرزا شاهرخ پسر زاده میرزا
سلیمان خرج نمود به بنشاز مسافر در آورده بود لشکر مسرا و کشیده به بنشاز مسخر نمود و محمد
زمان بیک را بکشته پیش قاسم خان که از بغل حلال الدین محمد بیکه دشا و حاکم ایما بود رفته اورا بغیر
کنسته در حان روز بدست با شتم خان پسر قاسم خان بغل رسید عبد الله بنایخ ستم الف و با
یافت **عبد الموم خان** بن عبد الله خان بعد از پسر قاسم مقام شته بعد از شش ماه بنر
اورا از بغل رسید و تمام خراسان و مرو و خوارزم تصرف شاه عباس در آمد و کلدی محمد خان
بن عبد الغفار بن بابا سلطان تاشکند و انه خان و احسنی را متصرف شد و پسر محمد خان بن سیاهان
سلطان بنیره جانی بیک سلطان با دشا بجا را شته و بعد از آنکه کروری بر دست بلاتی خانه کنسته
شد **بابی سلطان** بن جانی سلطان خواهر آرد عبد الله خان که از عیادت پدر سلطان بن او و بیک
جون کسی از سلسله عبد الله بنیره او و در قندهار دشا بنیشت به پسر محمد خان رگه در بجا را خلیه
و سکیم بنام خود کرده بود بدست آورده بغل رسانیده خواهر حسن خواهر آرد جلال الدین محمد اکبر
بادشا به بنشازان دستا و او به ایما رفته خلیه و سکیم بنام اکبر بادشا کرد با بی خان لشکر مسرا و
کشیده او را گرفته بغل آورد و حکومت بخار و بلخی بیک برادر خود او و لشکر بر سر کلدی محمد خان کشیده
لشکر خود بر سر قندهار و معاودت نموده بنایخ اربع عشر و الف و نوات یافت **ولی خان** برادر
که از عیادت برادر کلدی بخار بود بعد از فوت برادر قاسم مقام شته **دوم** سلطانین خوارزم **علی بن**

وہمیں ان زمانوں میں

بن نوار قزبن یا دکار بن محمود شیخ اعلان بن حاجی لولی اعلان بن عیسیٰ اعلان بن فولاد اعلان
 که در بن جانسیس و ابواللہ هم می پسندد شکیبایان بعد از فیض خان اسان برخوازم نیز دست یافتند
 کبک بی تشچی را پدر و علی ایچا دست داد علی که شاه اسماعیل شکیبایان را قتل رسانید اما شکیبایان
 برآمدند و یک نفر بعضی نمود شریف صوفی میرزای از الوس ایچا خوازم را از و استراغ نمود و ابل
 پارس خان از دست ایچا فرار نموده در قوی ایل ست عشر و تسعایه خوازم را تصرف در آورد و در
 پارس ایل شش و عشر بن و تسعایه وفات یافت **حسن قلی خان** بن ایلک بن یا دکار بعد از ایل
 پارس بجگو مت سیده در سنه ثلثین و تسعایه وفات یافت **بوچه خان** بن محمد امین بن
 یا دکار بجبال حکومت کرده بنا کج خمس ثلثین و تسعایه وفات یافت **صوفی خان** بن محمد
 امین بعد از برادر بجگو مت رسیده در سنه احدی و اربعین و تسعایه مغول شده **اکش خان**
 بن محمد امین که پدر بن محمد است با دادخوازم بیان حکومت را از پدر گرفته حاکم شده
 و سه سال حکومت کرده بنا کج اربع و اربعین و تسعایه ایت ایل عید خان لشکر بر سر او
 کشیده غالب شده **اکش خان** که نیکه در جنگ عمر غازی بن سلطان غازی بن ایل پارس
 خان بقتل رسیده و عید خان ایالت ایچا را به پسر خود عبدالعزیز و **یوسف خان** بن صوفی
 خان که حاکم صوفی بود بنا کج تنگوزیل حسن اربعین و تسعایه با اتفاق دین محمد و اوباق
 صابین خان که بر پنج ترکمان مشهورند با عید خان در عهد و نهر اراس جنگ کرده و
 شیخ نظر بیک و حافظ قمر است جمعی از امارا عید خان را دستگیر کردند چون ابو یوسف بن
 دین محمد در دست عید خان اسیر بود امارا را بداده ابو یوسف را گرفت **ابو یوسف**
 مشهور بقتال حاکم شده **یوسف خان** نیز تابع او شده و سال ها کی کرده بنا کج حاکم
 و حسنین و تسعایه وفات یافت **اعطای خان** بن محمد امین خان بجبال حکومت کرد
 بر دست یونس خان بن صوفی خان بقتل رسید **یونس خان** بن صوفی خان خان قایم
 مقام شده از دست خان بن ابو جعفر خان مندرم شده با اتفاق بهلوان تلی سلطان

سایر برادران بخدمت شاه طهماسب بفرستادند و بنا بر پنج پانزدهم رجب سال اول
ایربع و سیستین و تسعایه در دولتی نه مجید و یحیی پوسی سرافراز شدند آمدن خوارزمیه تاریخ است
و از سلاطین خاقان سلطانیه توکم کرده زار نمودند و **دوست خان** بن یوسف خان بن محمد بن
بعد از انکه از امیر بوش خان بگلوشت نشست و **محمد خان** بن اعطای خان در سنه ایربع
و سیستین و تسعایه بلان بیل قائم مقام پیر شد و استقلال تمام سپردا کرده سایر حکام خوارزمیه
او را مانع شدند و او متوسل بشاه طهماسب بود و بنا بر آئینی و ثنائین و تسعایه محمد قلی سلطان
بپس خود را شاه طهماسب درشتا و بعد از استیلا ی عبد الله خان بخراسان و خوارزم حاکم
خان ببلخ پیش شاه عباس رفته در اینجا وفات یافت و شاه عباس
محمد قلی سلطان پسر او را که در خدمت بود حاکم خوارزم کرده بداری اینجا فرستاد و **فرید**
او را دحبای که فرزند دوم است **حبای** بن چنگیز خان بعد از زدم سلطان جلال الدین
شکری بن چنگیز خان زمام حکومت را در آنهم و خوارزم و بلاد افغور و کاشغر و غزنی و خشان و بلخ
و غزنین را که راب سنده رکف کفایت او نهاد و جای نشست و پیش یا لیغ بود و قزاقا
نویان را که از بنی اعمام او بود و جد پنجم امیر همورکورگان است همراه او کرد که باستیلا ی
او امیر سلطنت متشی سازد حبای پیش هفت ماه او کنای خاقان بنا بر شهر ذی قعد
نمان و ثنائین و تسعایه و ذیل وفات یافت اوس و فرزند از ابوالفرچا نویان سفارش
نموده ابرار و صبی خود ساخت **زاهلکوفان** بن مانجکان بن حبای که باستیلا ی قزاقا نویان
بعید از مدتی که حبای خان فوت شده بود بر تخت نشست حبیب الملک کیوک خان
بنا بر ماه شعبان ثلث و اربعین و تسعایه مغرول شده سو منکره لب حبای بجای او تصویب
شد و چون او بنا بر شبع و اربعین و تسعایه وفات یافت بنا بر قزاقا نویان بنا بر شبع بعد
از دو سال بنا بر اصدی هشتین و تسعایه وفات یافت و قزاقا نویان بنا بر شعی
و تحسین و تسعایه و ثنائین ذیل وفات یافت مشا دو و نه سال عمر داشت **سو منکره** بن حبای

بگلجک کوک خان فایم مقام پر شد و بیارخ قلع و اربعین و ستایه وفات یافت **بهار** که شاه بن
 قزاقان کو بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست چون طفل بود مادرش مهر غنچه خانم و دختر ارق بو قازان
 توی مدبر امور سلطنت بود تا آنکه یعقوب بن بایدار بن حبیبی بامداد ارق بو قازان و ملکان
 نصف او بیرون رفت بعد از کشتن یعقوب بیارخ آغی و ستین و ستایه بار دیگر بر سر سلطنت
 ممکن گشت و بشرف اسلام مشرف گشته در لالیخ بر تخت عالی نشست امیر اچکل بن قزاقان
 نویمان راتقی فائق مهاش بود **افغنیو** بن بایدار بن حبیبی که بامداد ارق بو قازان بیار
 ثمان و خمین و ستایه حکومت الوس وان دیار رسیده با او مخالفت کرده و به قزاقان متصل
 شده به غنچه خانم که از دست یعقوب شکایت پیش قزاقان نموده بود قازان بنی بپیش افغنیو
 و ستان و کار افغنیو رونق بهم رسانیده مرتبه دوم که با ارق بو قازان مصادف کرد غالب امیر خود پیکار
 که وزیر ارق بو قازان بخیرست و شرافت افغنیو بیارخ آغی و ستین و ستایه بامداد اچکل بن قزاقان
 مبارک شاه بغل رسید **براق خان** بن سیوقز این باحکان بن حبیبی مدتها در خدمت قزاقان
 بود و بعد از ارق بو قازان او را بکهنه وضع فتنه قید و حکومت الوس حبیبی فرستاد و بیارخ
 ثلث و ستین و ستایه پارس بیل بامداد اچکل نویمان بر تخت سلطنت نشسته مبارک شاه را ملکان
 خود کرد و در زمان او اچکل نویمان بطرف اذربایجان پیش کمره داراغل رفت و بیارخ ست و ستین و
 ستایه خود پیکار بر سر رسالت پیش افغانان فرستاد که اوضاع احوال را معلوم نماید معهودیکه وزیر
 بلازمست افغانان رسیده و چون بدکانی در حق خود تو مس نمود از اینجا فرار نموده با اسبهای آسوده
 که جهت احتیاط در هر منزل گذاشته بود چهار شبانه روز بکنا بر حوض رسیده از آب که گشت براق خان طمع
 ایران کرده از حوض که ششتر بیارخ خان و ستین و ستایه در موضع سیاه آب نزدیک اسکند
 همراه با افغانان جنگ کرده از هزارم یافت و بعد عادل که از بهادران لشکر براق بود در آن معرکه کشته
 براق خان چون بخوار رسیده مسلمان شده و سلطان عیاش ملقب بن و ستایه خان و ستین
 و ستایه پیش قدم در فتنه بنی که از دست او چشیده در گذشت غش سال حکومت کرد یکسال در فتنه

صاحب اخبار بود **دیسکندر خان** بن شیر آهون بن بایدار بن حبای بعد از بران حکم قید و
قایم مقام بنماید و مخالفت نموده بدست او اسیر شده و بتلخ احدی و سبعین و ستایه
بقتل رسید **نور محمد خان** بن قدای بن لوری بن بامکان بن حبای پادشاه شده بتلخ
خمس و سبعین و ستایه و قات یافت **دو اچین خان** بن بران خان که پیش فید و بود و دلف نموده
او سلطنت سیده با التکرنویان بن اچل نویانه بیسون و عهد نامه سابق بیعت نموده را
و رسم پیران با و مغر داشت و بکین تدبیر التکرنویان الوس حبای آبادان گشت سی سال
کرده بتلخ ست و ستایه و قات یافت **کیچک** بن دو اچین خان قایم مقام شده چون
دیگر از فرزندان قید و بن غازی اعل بن اکئی خان کار سلطنت نمشی نمیشود سایه القات
الوس و ولایت ایشان انداخته در سخت تصرف خود در آورد و بتلخ آه سته بیست و ستایه
بنم سال حکومت کرده بود و در جنگ سیوراخل در موضع لوری ماتی بقتل رسید **بایقوفا** بن
لوری از جانب مادر بنش بزرگان کرمان می پونند و شرف اسلام مشرف بودند و چون با وجود
اولاد و دو اچین هم او چند الفایش بنیفت در مقام قصد ایشان بود **کیچک** بن دو اچین
دستی نموده در روز طوی که او غافل بود با سید سوار بر سر و ریخته سارنگ نشان و بجای قتل
رسانید **السن بوفا** بن دو اچین خان با نمودریان در حد و دامن بود **کیچک** کس بد و دونه
سلطنت بشارت داد و متوجه دار الملک شده بمسند سلطنت نشست **کیچک** در سلک امرا
شتم گشت این بود و سلطنت استقلال تمام بهم رسانیده همواره میان او و همان خطا و
سایر اولاد چنگیز خان نزاع بود **کیچک** بعد از او در قایم مقام شد شریک که از زمان چنگیز خان
خواب بود کمال عارت آن رود و بتلخ احدی و عشرین و ستایه و قات یافت در فشی در فون
گشت در مقدمه نظرها منظر است که روزی بعزم سیر با خواص احمد سوار شده بود در محلی
استخوان چند آدمی دید که در معاکر ریخته خطا استاده در آن تامل نمود بلا زمان گفت که این
استخوان مفلومی جدا است از ما و دایم میمنت ملکا در بران کاشت و امیر هزاره که

سرزمین بدو تعلق داشت طلب نموده در تحقیق آن بمالند تمام نمود و این شخص میرصده را و میرصده
 میرد بهم را در نقض و تحقیق آن معامله بخلاف نموده تا بپایان رسید که بمیدان شل از آن تاریخ کار وانی از
 جایت خراسان بدایجان رسید بهرست بجامعت مقتول شدند و بعضی از اموال آنها هنوز در دست
 انجمن است موجود است کیک خان کجج تمامی مال و قبیله خویشان فرمان داده کس بجز اسامه فرست
 و نقض و امان کشیدن نمود چون بدینگاه حاضر شدند اموال را با خویشان تسلیم ایشان نمود **پست**
 عدل بین کرد عاقبت انصاف داد: **آخوآن مردگزار داد و ادای بیکدیگر ای خان** بعد از برادر بگو
 رسیده در اندک زمانی در گذشت **دو تیمور خان** بعد از برادر جند روزی حکومت کرده و قات
 یافت **فرخ بن خان** بن دو اچین خان بعد از برادر بخت نشست و نفر اسلام فرست نشست
 لشکر بند و ستاکشیده تا دلی تاخت کرد ولی دلی خف و دایا پیردن فرستاده اطاعت
 گوید کرد و بختین بکرات دین تاخت کرده پورست مقام خود بازگشت پیر دو تیمور خان برادر زده
 اش کرد که فرود از بخت لشکر بر سر او کشیده بنا بر پنج نامان و عشرین و سیعیا به در قوری مذق حوالی
 کش جنگ کرده قتل رسانید **جکسون خان** بن یوکن اغل بن دو اچین خان از بعد عمر بادش
 شد بت پست بود بعد از دو سال حکومت مقتول شد و قاتل معلوم نشد **سیون تیمور خان**
 برادر جکسون خان بنا بر پنج اثنی و ثلثین و سیعیا به بعد از چهارم پیر ایلان سلطان محمد خدا بنده
 که تغلب حاکم آن اوس شده بود و سلطنت سیده سه سال حکومت کرد عالی از بختی
 بنوده **فولاد خان** بن کجک خان بن دو اچین خان و سلطنت سیده سه سال بختین بنیان
 و سیعیا به وفات یافت **محمد خان** بن فولاد خان قائم مقام شد **فران سلطان خان** بن مسو
 و سلطنت سیده با سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده معاصر بود بغایت ظالم
 و سفاک بود بنا بر پنج و اربعین و سیعیا به در حوالی قرشی در جنگل میر ترغن قتل رسید
سلطان خان بن هر خدا اغل امیر ترغن بنا بر پنج و اربعین و سیعیا به بخت سلطنت
 نشاند و بنا بر پنج و چهلین و سیعیا به امیر عید الله بن امیر ترغن که بجای پدرش نشسته بود

بواسطه عاشقی که با همش داشت بقتل رسانید و در بجای از نزدیک مزاجی بقتل رسانید
با خود بجای مدفون شد **شاه** بن پسون بمورخان بن اتوکن بن دواسعی ابرقیده
پادشاهی رسید و پنج سنین و سیعاید جنگ امیر سپاه سلسله و زبقتل رسید **نصرت**
خان بن ایسا بوفا خان بن دواخان پادشاه مغستان بود و پنج برع الشافعی
وسنین و سیعاید قصد ماورالنهر کرده لشکر بدیگ کشید و حکومت کش را با میر تیمور کوکا
که با استقبال رفته الحاعت کرده بود داده برگشت سال دیگر با لشکر بازمیر برنده
تا سمرقند بنرفت و آورو و الباس خواجه میر خود را بکجکومت سمرقند و ماورالنهر گذشت
امیر بیک که را صاحب اختیار او گردانیده برگشت و پنج سنین و سیعاید قاف
یافت در تاج کشیدی تصنیف میرزا حیدر کشمیری سطور است که ایسا بوفا خان
پدر تعلیق مورخان را چون مکلانی بود سائلش خاتون نام عقیده بود خان بکشکری
در سمرقند بمغفل است که اختیار چه مهای دیگر را چون مکلان میدارد هر کدام را خواهر بختها
و هر که را خواهر بشود در پی چون معلوم او که که منسلک خاتون از خان عامله است از روی
او را بنیره اول و حقوی که از امرای خان بود داد خان بعد از معاودت استفسار احوال
او نمود سائلش خاتون گفت که مع او را بغلانی دادم چون تمام قدیم بود بچ گفت و بعد
فوت ایسا بوفا خان مردم مغل هر کس را بر خود خود شده خرابی و ابلوس راه یافت امیر
تولایی و غلات جدید را حیدر نامش تیمور نامی را و نشاند که از احوال منسلک حمل
او استکشاف نماید اگر بیری باخ زرد پنبه و زرد تیمور نامش بعد از زرد پنبه بطوری
که بود تعلیق مورخان را که فتنه متوجه افسوسه چون بگوالی افسوسه بکمی بجای برآمده
و در وقت که نشستن از عقبه مرارت خان در ترقش تاج فرودفت بمورخان چند
جوخه و فریاد کرد بکس بفرادش نرسید بعد از نزول پیش کی از بجای که نامش بکجک
بود در فتنه قدس و صابان نمود بکجک با اتفاق جمعی همراه تیمور نامش بر سران ترقش تاج

رفته فرود آمد خان را سلامت یافته پیر و ن آورند و پیش امیر لولایی با قنوار و ده بجائی
 بوداشتند در دست مولانا ارشد الدین بن شیخ جمال الدین بشف اسلام شرف شد
الیاس خواجہ بن علی قنور خان قائم مقام در زمان وفات پدر در جلالی کش بود و بنا بر
 خمس و یک پنجم و بیستایه در تاش اریجی با جبرسین و امیر قنور جنگ کرده گرفتار شد و مغلاں
 شناخته اسب داده از لشکر بیرون کردند و با جبرسین و امیر قنور معلوم نکردند سال دیگر
 لشکر جمع کرده در میان حساش و تاشکند با امیر قنور و جبرسین جنگ کرده اهل ید ایشانرا
 منہر م ساخت و تا سمرقند رفته مدتی اینجا را محاصره نمود و چون با در اسبان ایشان افتاد پی
 نیل مقصود بآرگشت و بعد از فوت و امیر قمر الدین که از امر ای او بود و جوی عمودہ بنہرہ
 خانرا در کروز بغل رسانید و نام جانی بر خود نداده مکر را با امیر قنور جنگها کرد بجای دیگر
 مسطور است در مرتبه پنجم شکست خوردہ تا بدیکشت و اثری از او پیدا نشد **خضر خواجہ**
 بن علی قنور خان بعد از فوت الیاس خواجہ و قمر الدین بجای پدر نشست در زمان انکرا
 امیر قنور تاخت مغستان کرد در آنجا میانہ ایشان مصالحو واقع شد و توکل خانم دختر خان
 در سلک از دیواج امیر قنور و مسلک گشت خضر خواجہ از پدر طفل مانده بود امیر خدای داد و ایضا
 والدہ اش که امیر آغا نام داشت او را از ترس قمر الدین پنهان کرد و بکوستان سید
 و بختان دستا و جاسوسان خبر بامیر قمر الدین رسانیدند از آنجا بکوههای ختن فرستاد
 بسایق اغور رفت چون قمر الدین در گذشت خدای داد کس بطلب خان فرستاد و خانرا
 از آنجا فرود آورده بجائی نشانده و رونقی در مغستان که در زمان قمر الدین از بیم پاشیدہ
 بود پیداشد خضر خواجہ خان بطرف خطای رفته غر او نمود و طرقتان و قزاقا که معظم
 ترین انملک است فتح کرده اهل آنجا را باسلام در آورد پای تخت خواقین مغل بجای
 کا شجر آنجاخت در تیارخ رشیدی تصنیف میرزا حیدر کشمیری مسطور است که در جوی که امیر قنور
 مشوہ تیغ و لایب خطای شد ایچیش خضر خواجہ فرستادہ پیغام داد که چون در سر راه و تپ

ان قدر که ممکن باشد در رعایت سعی نماید و آذوق لشکر سامان کند چنانچه در کوی تو بکه دفعی
مشهور مغلسا است در وقتی که امیر خدایه اید کاسه قه پیش خان داشته بود رسید خدایه
کاسه قه در دست گرفته بفرموده اندیشه زور رفت خدایه بعضی رسانید که حالا خود کاسه را
بخارج کند تا بنیمو میشود و سببی را که بالا اندازند تا پایین آمدن خدایه اند که جری شود درین
سخن بودند که شخصی از کنار او جامه سفید پوشیده با سب سياه سوار شده تا خدایه رسید
و هر چند مردم مانع شدند ممنوع نشد تا پیش خان آمد و فرمود که امیر خدیو در انرا روافقت با
برگشته بر رفت هر چند مردم از عقب تا خدایه رسیدند و بعد از تهل و فخر و جزیرت رفت
امیر خدیو رسید و خان از ان اندیشه و دغدغه فارغ گشت بدین تقدیر فوت او بعد از فوت
امیر خدیو خواهد بود در جهان آرا فوت او را در سینه اش و ثمنایه نوشته و الله اعلم **کامشاه**
بن دو جی بن الحکمد ای بن دو اعانه بنای خنفس سستین و سیما به لغز موده امیر حسین خدیو
امیر خنفس بخت سلطنت نشست در واقع امیر حسین بنای خنفس اصدی و سبعین و سیما به بر دست
امیر خدیو بر قتل رسید **محمد خان** بن خضر خواجه خان بعد از پدر قائم مقام شده در میان او را در ان
تراج بود که او مطلع شد بدینکه بنای خنفس و ثمنایه وفات یافت **شیخ جهان** مشهور به شیخ
جهان بن خضر خواجه خان سلطنت رسید خدایه او از سپیدی که سلطان خلیل بن میرزا امیرانش
گرفته و اعین سلطنت داشت پناه بدو برد او بنا بر صلاح حال خود بنای خنفس و ثمنایه شیراز
بریده پیش میرزا شاه رخ فرستاد و بنای خنفس و ثمنایه وفات کرد **نقش جهان** بن شیخ جهان
با اتفاق امرا و اعیان دلی مغلسا شد و بنای خنفس اصدی و ثمنایه بر دست و لیس خان
بقتل رسید **شیر محمد خان** بن محمد خان سلطنت رسید و برادرش شیر علی اعلان و در زمان او
در سن نهاده سالکی وفات یافت و از و پسری ماند و لیس خان بنای شیر محمد خان مخالف بود و محمد
خان معاصر میرزا شاه رخ است **ابو صفی خان** بن شیر علی اعلان بن محمد خان بعد از فوت
شیر محمد خان عم خود بر سر بر خانی سلطنت گشت و دو مرتبه بدست ایسان باشی حاکم خفایان که

جهت نوازش که بر آنجا می کشید گرفتار شده خلاص نموده و بر سر پست و گرفتار شده خواهر خود
 خانم را فدیه داده خلاص شد اما در امتحان کرده خواهر را با عقد بست و در جنگ سابق خان
 که میرزا علی پیک از خانان اچاق نموده دیگری را بجای او نشانداده بود و او را بمغستان رسانده و
 نیزه را نام ملازم خود که او را پیشان را خیمال یا علی کرده زده بود و فاجعه یافت سابق خان
 در مغستان کاری از پیش گرفته بکجا شمر رفت بدست قراقرق احمد میرزا که او را بر می خداید
 بود و نقل رسید و الف پیک میرزا قراقرق احمد را بدست آورده در سمرقند پاره پاره کرد و او را پیشان
 دو پسر و دو پسر خان و ایسا بو قاقان پسر خان و فرزندان سالار پیر مانده بود
 با قسا و مردم کشت و کشته کردند و اکثر امای مغل جانب ایسا بو قاقان داشتند در مغستان
 نتوانست بود پیش میرزا الف پیک بفرستد رفت ایسا بو قاقان بن او را پیشان بعد از رفتن برادر
 مستقل مغستان شد و از سلوک نامو که با امای مغل میکرد مردم از او متنفر شده هر یک که
 تصرف نموده اطاعت او نمیکردند و او قسور و تخنکها ساخت بنا بر دوستی که میان او و او یک
 قزاق که سردار ایشان جانی پستان و کرای خان بود و از ابوالفتح خان که بخیمه مغستان آمد
 بودند و ایسا بو قاقان از طرف خود قوری تاشی را که صد غنای مغستان است بدیشان گذارید
 و بعد از فوت ابوالفتح خان اکثر اوس او را یک پیش ایشان آمدند و اسم او را یک قزاق بدیشان گذاشت
 شد مهندس فی الجمله و فقی در کار او سپید گشت و با او پیشان برادر کلان خود که سلطان ابو سعید
 میرزا تربیت کرده به مغستان فرستاده بود در کاشغری جنگ کرده غالب شد و بنا بر دوستی
 سبب و ثمن مایه وفات یافت دوست محمد خان بن ایسا بو قاقان بعد از فوت پسر پسر
 هفتده سالگی قائم مقام شد و از دیره عقلا خارج بود پسکی از جمعی پسر پسر کرده از علما
 فتوی خواست هفت کس را که فتوی ندادند و قتل رسانید آخر بغتوی مولانا محمد عطار که از سراج
 فتوی داد و ماهه سی را بعد از پنج خود در او رد شب زفاف پسر را بخوابید بد که با او گفت که
 ای بد بخت بعد از صد سال مسلمانان ما باز کافر شدی و تیری بر تنی کاه آورده دست تو را

در وی اورا سیاه کرد از بهولان خواب پیدار شد و از آن کار پشیمان شده غسل کرد در
 تنی کاوش خله پیداشده روز دیگر بست کرد و روز ششم باریخ ثلث و سحین و ثمانه در وقت
 یافت پست و چهار ساله بود هفت سال پادشاهی کرد **پیش خان** بن اویس خان بولاز
 پدر در مغلستان توانست بود با جمعی از اهل فساد و بدمرغ پیش الف یک میرزا رفت الف یک
 میرزا جمعی که همراه او بودند قتل رسانیده و را مقید بجزاسان پیش میرزا شایخ میر خود
 دست او میرزا و از رفیده خلاص کرده بولانا شرف الدین نزدی صاحب تاریخ طغیانی میرود
 که کب فغانی بل نماید در آن وقت پندرده ساله بود و از ده سال پیش مولانا بود که علی
 اشتغال نموده و بعد از فوت مولانا یکجانب از یکجانب و از آنجا بشیر از فتنه بطور خودی
 چون نوبت سلطنت سلطان ابوسعید میرزا رسید بنا بر مزاحمت ایسا بوقا خان که
 با او از نهم رسانیده و دل مشغولی میرزا بود او را از شیراز طلبت داشته نمود و موافق در میان
 او رده تربیت تمام کرده و بعد از آن فرستاد بعضی از امرای مثل که بطور خود بوده اطاعت
 دیگری بیکر در پیونش خان ملحق شدند و دختر میر حاجی کوچی را که ایسا دولت حکم نام داشت
 بعد خود در آور و جمعیتی پیش خان بهم رسیده متوجه کاشغر شد امیر سید علی که کاشغر بود پس
 با ایسا بوقا خان دو اینده مدد طلب کرد ایسا بوقا خان با شصت هزار کس متوجه کاشغر
 شده با اتفاق سید علی با پیونش خان جنگ کرده پیونش خان منهدم شده بتاراج نماند و
 ستین و ثمانه پیش سلطان ابوسعید رفت و اهل و عیال خان بدست سید علی افتاد
 سید علی ایشانرا یراق کرده از عقب خان روانه ساخت و میرزا در حوالی اندجان و لایق پیونش
 خان داده بد آنجا فرستاد و بیکر متفرق بغل بر سر خان جمعیت نموده بعد از فوت ایسا بوقا
 خان و امیر سید علی فی الجمله قوی بهم رسانید و چون سلطان ابوسعید در از بد آنجا بدست
 کشته شد بر مرقه سلطان احمد بن سلطان ابوسعید مقرر شد و حصار و پنهان سلطان
 محمود و اندجان و فغانه میرزا عمر شیخ اولاد سلطان ابوسعید تعلق داشت و هر سید میرزا

با یونس خان وصلت کرده بودند خان پیرزادت متوجه تا شکند شد در آن وقت شیخ جمال
 حاکم آنجا بود و چندانی اطاعت میزریان نیکو دیاغوی امرای مغل جان را گرفته یکسال مقید
 داشت آنجا امیر عبدالقدوس برادر زاده امیر کریم بردی دو غلات با ثانی جمعی بر شیخ
 جمال ریخته و او را کشته و خان را زنده خلاص کردند این قضیه بتاریخ سبع و سبعین و ثمانیه
 واقع و بتاریخ ثمانین و ثمانیا قتلع الحاکم و خرم و خرم خود را بر شیخ داد و با بر باد
 از و متولد شد میان خان و میرزا عمر شیخ نهایت صداقت الفت بود آنجا میرزا لشکر پیر
 او کشیده بدست خان گرفتار شد چون دست بسته پیش خان آوردند خان باستقبال رفت
 و شش را او کرده انعامات فرموده و بجای مقام خود در نشا و متعاقب کجایه میرزا رفته دوم
 میمان میرزا بود و بسیلخا بنامه الدین عبید الله میان یونس خان و سلطان احمد میرزا
 و میرزا عمر شیخ مصالط و دوستی احتکام یافته یکدیگر ملاقات کرده با هم سوگند خوردند و بگویند
 بتاریخ آشتی و سبعین و ثمانیا برض افلیج وفات یافت و در تا شکند مدفن گشت بتاریخ
 ثمان و عشر و ثمان مایه متولد شده بود و در پیر داشت سلطان محمود و سلطان احمد **سلطان**
محمود و خان بن یونس خان بتاریخ ثمان و سببین و ثمانیا به از شاه یکم و خرم شاه سلطان محمد
 پیر ختی که از نسل اسکندر ذوالقرنین است متولد شد و بعد از قوت پیر قایم مقام شد بعد از
 یکسال سلطان احمد میرزا حاکم خرم قند با یکصد و پنجاه هزار سوار بتا شکند بر سر سلطان محمود
 خان و سلطان محمود خان یا پیر شاه سپک خان که در آن وقت با سیصد نفر از ابو لایر خان
 متوجه شده بها و در انهراده ملازم سلطان احمد میرزا بود و شب با سلطان محمود خان ملاقات
 نموده قرار داد که فردا در آشیای جنگ که روز و بطریق آرتی شکست خورده فرا خواهم کرد
 شد به سلطان احمد میرزا با قیج و جوی منهرم کشته بیهوش رفت و فراگوز یکم و خرم خود را که
 در زمان یونس خان نامزد سلطان محمود خان کرده بود بر آن کرده کجیت خان فرستاد
 معاملة بصلح آنجا بمیر سلطان محمود خان شاه یکجان را که بعد از انهرام میرزا سلطان احمد

در پیش خان می بود بکرستان بعد جدا و یک زمانی دوستی بدشمنی مبدل گشت بعد شاه چک
 حاج دشمن قدیم ایشان بود و در بار میانه سال ایشان جنگ سنده هر دو مرتبه شکست خا
 افتاد در آن اثنا سلطان احمد میرزا ولی سمرقند وفات یافت و برادرش سلطان محمود میرزا
 از حصار آمده به تخت سمرقند نشست و بعد از شش ماه وفات یافت بایستغفر میرزا پیش
 قائم مقام شد سلطان محمود خان طبع در سمرقند کرده لشکر بر سر او کشید و منتهی به بکرستان شاه
 چک خان را زینبیت نموده بمرقند فرستاد و او سمرقند را در لطف آورده هر جا از بکر می بود
 بر سر او جمعیت کردند و لشکر به نجاه هزار کس رسید و اکثر بته متوجه دفع سلطان محمود خان
 شد سلطان احمد برادرش از مغستان آمده با اتفاق پاشا چک خان جنگ کرده هر دو خان
 بدست شاکه خان گرفتار گشتند شاکه خان بنابر حقوق اعزاء و اکرام خانان بجای آورد
 بمغستان فرستاد و میرزا بدین مغستان رفته سلطان احمد وفات یافت و سلطان محمود خان
 بصوبت اوقات میگذرانید با عفا داماد پیش شاه چک خان گفت که بیا در بکر موت
 کنیم باعث نزول ملک می شود خان را با فرزندان که پیشتر در لب دریای خجند تاراج اریغش
 و تنهایی بغل رسانید و لب دریای خجند تاراج است **سلطان احمد خان** بن بولس خان دروغی
 که پدرش بناگذاشته میرفت با اتفاق جمعی که از شهر و ولایت منتفر بودند از پدر که خجند
 در مغستان ماند و بواجی مغستان را ضبط نموده چند مرتبه فلان را تا انتها کرد فلان او را
 الاهی خان میگفتند یعنی خان کشنده و تاراج محسن تنهایی لشکر بجای شکر کشیده قلعه یکی
 حصار و قلعه کاشغر را مستخلص ساخت میرزا ابابکر بن سافیر میرزا بن سید علی بن
 امیرضای دادا حاکم کاشغر که در یار کند بود سر راه برو گرفته جنگ عظیم واقع شد خان
 زینبیت یافت بعد از چند کاه بکوک و مدد سلطان محمود خان بل در خود رفته بدست
 شاکه خان گرفتار شد اعزاء و احترام نموده اطلاق نمود و بعد از خلاصی اردو دست
 شاکه خان تاراج سمرقند و تنهایی در اقصو وفات یافت **محمود خان** بن سلطان احمد

فرستاد از این جهت میانه
 خان و او زبک قراق

که از مداد لاد کلانتر است در وقتی که سلطان احمد خان بکوک سلطان محمود خان برادر خود
 میرفت بتاریخ سبع و شصت و سه در مغستان او را بجای خود میسند خالی نشانده رفت درین
 فوت پیرش نوزده ساله بود و اکثر اوقات میانه او برادران جنگ و نزاع بود بتاریخ اثنی و
 عشرين و شصت و سه در حوالی اصفهان سلطان سعید خان برادر خود ملاقات نموده سعید خان اعلی
 برادر کلان نموده خطبه و سکه بنام او کرد و همین اتفاق ایشان امنیت و رفاهت بسید و پسر
 دست داد چهل و سه سال پادشاهی کرده بتاریخ تحسین و شصت و سه وفات یافت **سلطان**
سعید خان بن سلطان احمد خان همراه پدر با مداد عم آمد و در جنگ شاپیگان که در ارضی
 واقع شد بعد از شکست عم و پسر زخمی بدست شیخ بایزید حاکم ارضی گرفتار شده یک سال بود
 بود چون شاپیگان با پشی آمد بعد از کشتن شیخ بایزید و قتل برادرش سعید خان را بر سر
 خود و از سر قدرین شانزده سالگی که خیزه بختان پیشش عیش و شرف از بازیهای کم کر خیزه بختها
 رفت بقید افتاده خلاص شد پیشش عزاده اش با بر باد شاه بکابل رفت بعد از قتل
 شاپیگان بدست شاه اسمعیل پادشاه ایران پادشاه از کابل که سه سال همراه با بر باد شاه
 بود پادشاهان آمده اینجا را بتصرف در آورد و میرزا ابهر که از کاشغری است هنر کس بود
 اندر جان شد خان بایکهنز اروپا نقد کس با استقبال بیرون آمد غالب گشت و بتاریخ سبع و
 شصت و سه در اندر جان تکفلن شد و بتاریخ عشرين و شصت و سه کاشغری را بجز ساخته بتاریخ او آخر
 سال مذکور در یار کشتن و دل اجلال فرمود و میرزا ابهر کتاب مقاصد و مستی آورده نیست
 که کجاست و بدست لشکریان خان گرفتار شده بقتل رسید و بتاریخ تسع و ثلثین و شصت و سه
 درینت و کیمیر که میرزا حیدر را با اسکندر خان پسر خود بدیاجایت فرستاده بود و خطبه بنام
 خان کاشغری و سعید خان بتاریخ شانزدهم ذی القعدة تسع و ثلثین و شصت و سه در حوالی کاشغری
 که از مبتدع و دت میکرد برضدم گیری و فاش یافت بتاریخ اثنی و تسعین و ثمان
 در مغستان متولد شده بود **شاه خان** بن منصور خان پسر در او آخر ایام حیات شاه

که پس کمانتر بود پادشاهی نشاند و خود کوشه خلوت اختیار کرده بود **عبد الرشید خان** بن سلطان
سعید خان بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
فوت پدر بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
و بیست و سه سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
کاشغری و تبارش شده و در آنجا حکومت کرده بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
عبد الرشید خان بعد از برادر بزرگوار **سید زفر چهارم** اولاد تولی **تولی** بن چکنیز خان
پیر چهارم است بزبان مغلی تولی آئینه را گویند بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
وفات یافت در روز هفتم الصفا مسطور پاست که چون او کئی قان چهار شد و بکمال تنوع
رسید روزی تولی بآلین او آمده کاشغری را گویند بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
بودند از فانیست محضی که با برادر داشت بر گرفت و به بنیان هر چه تمام در کشید قان شقایب
بعد از چند روز تولی وفات یافت و آن داغ و پیرا و کئی بغایت صعب بود حکم کرد که دیگر
کسی لفظ تولی بر زبان نراند بعد از آن آئینه در عرف ایشان بکونگی اشتها یافت و داشت
پیر داشت مسکو قولا ارقن بوقا کوازی یک مادر بودند موکا لولک مسکو قویسهای از دیگر خواست
و بعد از فوت مسکو قان اولادش بدو فرقه شدند **فرقه اول** در قانینه **قلا قان** بن تولی
از پورش را حسن بر گشته بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
و شش ساله بالغ را بنامها ده هنری عظیم از دریای زیتون که بنده رسد و ستانست جبل ز
راه حفر کرده در میان شهر جاری ساخت و در او ایل ارقن بوقا با او در مقام مناعت
و مخالفت بود از پدر است و در آمده بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
کرد و قبل از قان استقلال تمام یافت بنا بر پنج سال و شصت و سه ساله شده مادرش از جمله خدایان پادشاه بود بعد از
سفتا و در سال عمر داشت بدست سلطان شاهی و پنج سال بود چهار وزیر داشت که در بین
مخالف هم بودند یکی از آنها امیر احمد بن کئی که مسلمان بود بدست وزیر خطای قتل رسید

قیامی خود بعد از سلطنت

و توکران امیر احمد او را بزخم تیر به لاک کردند **بنو قریظ** بن قریظ بن قریظ
عهد بود در حیات پدر وفات یافت او بعد از جد که در حد و ترکستان بود پدر الملک
بنیخ اربع و سبعین و ستایه سلطنت نشست بقول صاحب مجمل ضعیف در مدت یکسال
که قورلای بزرگ منعقد و تخت خالی بود قورن جبر که جمعی کوکچین یا مرسلطنت او را
الجا میگویند شش سال بهجت گذرانیده صاحب قوه و مرع شد و شش سال دیگر
در حالت بیماری گذرانید در ایام مرض خالوش یا امور مملکت اشتغال می نمود بنیخ
و سبب بیه وفات یافت مایل مسلمانان بود بسیاری از غلامان در ایام او بدین اسلام
در آمدند **جانشین قان** بن قریظ ملا می جمعی بعد از علم سلطنت رسیده به کلوهان موسوم
شد یعنی داد و نیکنام بنیخ یازدهم رمضان و سبب بیه مرض دینی در گذشت
برقاری بعد از برادر بنیخ شهر ذی قعدة سنه عشر و سبب بیه موجب قورلای بخشت
خالی نشست در جهان آرا مستورا است که در ایام قورلای هر روز چهل اسب و چهار هزار
کو سفند صرف می شد بعد از سلطنت به لو ما سوق قان موسوم شد **بن قان**
بن قیل بر سنده قالی ششده مسلمان شد و در زمان او مسلمانان آتش ریافت **بن قان**
بن رته بلا بن جمعی بعد از سلطنت رسیده دین نصاری اختیار کرد و **خان نادی** بن
بوک بعد از عالی به بوک موسوم گشت **نوشیروان** در ابع از وقان شد و دو بنو
قان قایم مقام شد **یسودار** بعد از وقان شد **اکه قان** بعد از سلطنت نشست
ایک بعد از و بر سنده قالی حکم بن نشست **الجا بنو قان** قایم مقام شد **باری** سلطنت
رسیده در زمان امینغور کو رکان کر خجیه پیش امیرغورامد و پیش اسلام شرف شد
و بعد از فوت امینغور بقالی رفتی بخانی نشست و بعد از اندک وقتی مقتول شد چون
پیش از و بنو غور کوچ کرده ملک خطای را از قایمان گرفته بود و همین و اقوام قلیان
در دست ایشان بود در زمان او امر قوت گرفته سلطنت از ان خاندان بر بردند

یتقور خان در رمضان احدى و ثلاثين و ثمان مائه و فصد مسلمانان خطا کرده ایشانرا در
در باغی کرد و همان ایام صاعقه بر خورده او را با تفر و هر که در آنجا بود سوخته توده خانه
ساخت و دیده خان با مداد وزیر خطا بیا و شایسته مسلمانان را کرامی داشت **فرقه در**
در آنجا بنیکه در ایران سلطنت کردند **هلاکو خان** بن لولی چون مشکو خان برادر گلش
بر سنده سلطنت نشست هلاکو خان را جهت دفع ملاحظه با یکصد و سبست هزار کس بعضی
از بنی اعلام نامزد ایران کرد و بتاریخ پست و چهارم شعبان احدى و تحسین و ستامیه
منوجه ایران شد بتاریخ غده شهر ذی قعدة و تحسین و ستامیه از چون عبور نمود و
بتاریخ روز یکشنبه غده شهر ذی قعدة اربع و تحسین و ستامیه خورشاه حاکم ملاحظه
با خواص و خدم از قلعه میمون در پایین امده بکلم هلاکو خان متوجه ملازمت خانان
شد و در راه فرمان خان نقل رسید **خواجه فیاض** که در قلعه نگه داری بود چند روز
پیشتر با خف و بیدایا اهل قلعه با ردی خان آمده ملازم درگاه شد و پس بقیه رسد
در راه نامور گشت و ولادت خواجه نصیر در شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول سبع و
ستین و تحسین و ستامیه بود و بتاریخ **نهم** شهر جمادی الثانی و سبعین و ستامیه در بغداد
یافت و در شمس امام موسی کاظم مدفون شد هفتاد و پنج سال و سفت ماه و هفت
روز عمر داشت و بتاریخ **ست** و تحسین و ستامیه بغداد را مسخر ساخته پستهم را که
آخ خلای عباسی بود با چهار پسر قتل رسانیده مشغولست که در قتل عام بغداد هزار
هزار و شصت هزار کس قتل رسیده و شام را بقره ر آورده لشکر بفرست
از طرف حاکم آنجا شکست خورده نهم هر گشت و میانده بر که خان بن جوجی حاکم بوش
و هلاکو خان بکدورت رسیده بر که خان لوقا را بتاریخ ستین و ستامیه باسی هزار
سوار از راه دربند بفرستاد و هلاکو خان شیرامون را در مقدمه روان کرد
و حوالی شامی از بوقا شکست یافت و در ذی حرمین سال باتای نویان در بولی

شهبان خود را بشکر بوقارده بوقا منهدم متوجه درشت شد و سپاه هلاکوفان در خدمت بقاخانه
 بیزشت درآمده تاخت و غارت بسیار کردند و آقا از لشکر درشت شکست خورده با قبیله
 شهبان رسیدند و بنا بر محرم احدی و سنین و ستا بیضا الدین علی که وزیر قاص هلاکوفان
 بود در شایران بیاسا رسید و بعد از قتل او وزارت بجوابش الدین محمد بن خواجیه الهادی
 جوینی صاحب بویان تعلیق گرفت و پیش خواجیه شمس الدین بزرگ معروف بجوابش الدین
 موسی در از ستوفی سلطان محمد خوارزم شاه و سلطان جمال الدین منکبری بود و عطا ملک
 برادرش که صاحب تاج جهان گشا است با عاقل بغدادی نامزد شد و حسام الدین نجم الملک
 داده بود که اگر خلیفه را بقتل رساند عالم تنغیزی شود و شب پنجمین مستقیم محرم سال مذکور قتل
 هلاکوفان شب یکشنبه نوزدهم ربیع الاخر ثلث و ستاین و ستایه بیکته در مراغه بیزد رفت
 یافت و ثلث سال عمر داشت که در کوه شایق که برابر دختراغات است مدتی **بقاخانه**
 بن هلاکوفان بعد از بر حکم قیلا قلعش و اختیار ساعت خواجیه فیضی در روز جمعه محرم
 رمضان ثلث و ستاین و ستایه در موضع چغان با و فرایان قم بختت سلطنت نشینست
 و ثقیوت برادر خود را بفضیله در بند و شروان لغین نمود و او بنا بر تاج و ستاین و ستایه و قیلا
 یافت و برادر دیگر نشین افول را بجلو مستان در ان و خاسان نامی را بامویه نامزد
 کرد و پسر المکان نویان و توپا برادر سوخانی را که جد امیر جو یا نست بمالک روم فرستاد
 حکومت دیار بکرو دیار ربه را بر و پای نویان تغویض نمود و کرجستان و سرحد شام را بفر
 بن جو را مغن سپرد و از غون آقا را که ستاه خصوصالت بعضی ولایات ایران بوجبال خود
 گذاشت و او بنا بر ثلث و ستاین و ستایه وفات یافت و منصب وزارت بدستور خواجیه
 شمس الدین صاحب بویان مفوض گشت و عطا ملک برادر خواجیه شمس الدین بنیاست امیر
 سوخانی حاکم و فرمان روای بغداد گشت و او بنا بر ثلث و ستاین و ستایه چهارم ذی الحجه احدی و ستاین
 و ستایه در زمان سلطنت نمود و ارغل وفات یافت و پای بخت نیز برار کرده حکومت فارس را

با ولاد انک ابو بکر مفر داشت اصفهان و عراق عجم را بخواجه بها الدین بن خواجہ شمس الدین محمد
دیوان کرمانی حاج بود و حواله نمود و زمان حکومت بهر ویستادن را در قبضه اختیار ملک شمس الدین
کرد نهاد و بنا بر پنج بیستم شهر صفر اربع و سبعمین و ستایه بکر خان بوف را بکک ابقا خان فرستاده
منزیم برگشت و هر که خان خود عازم ایران شده اند در بند کشته شده در حوالی قنطیس بخت بونج
در کشت ابقا خان بنا بر پنج روز چهارم بیستم ذی قعد بنامین و ستایه در میان با فراط شراب زنا
یافت هفتده سال و سه ماه و هفتده روز سلطنت کرد در زمان او سارنج بیستم محرم سنه خمس
و سبعمین و ستایه بکر الدین محمد الغفار فرزند وی صاحب طوی در قزوین وفات یافت و بنا بر پنج
اثنی و سبعین و ستایه شمس الدین تبریزی پسر مولانا روم وفات یافت بنا بر پنج روز یکشنبه
بچهارم جادی الاخر سنه مذکور مولانا جلال الدین محمد بن مولانا بها الدین بن محمد مشهور بمولانا روم
در قزوین روم وفات یافت و بنا بر پنج اربع و سبعین و ستایه کج الدین بن شرف اسفزاری
صاحب کتاب کج وفات یافت و مولانا برهان الدین نسفی صاحب کتات اربعین در
مدرین سال وفات یافت بقول در حسن استعین و ستایه بنا بر پنج ثمان و سبعین و ستایه شیخ
بجنب الدین علی بن بزغش شیرازی در شیراز روز جمعه ماه شعبان وفات یافت **نکودار علیا**
بن هلاکو خان بعد از برادر بنا بر پنج روز یکشنبه بنیر و سیم ربیع الاول احدى و ثمانین و ستایه
در ارمغان بخت سلطنت نشست اول کسی که ازین طبقه مسلمان شده بود بعد از اسلام
بر احمد خان موسوم گشت امر وزارت را بدستور بخواجه شمس الدین رجوع نمود و مجد الملک بنودی را
که بخواجه شمس الدین در اقداده بود بنا بر پنج شب چهارشنبه بیستم جادی الاول احدى و ثمانین
و ستایه قتل رسانید و دولیت و قاف ممالک محروسه را بشیخ کمال الدین بن عبد القجر رافعی
تفویض نمود و نکودار اعلی بنا بر پنج شب پنجم بیستم جادی الاول ثلث و ثمانین و ستایه
در سرب بتریز بدست لغون بن ابقا خان کشته شده مدت سلطنتش در سال و دو ماه و دو
ارغون خان بن ابقا خان با مدد بوفان و جنوستان خاسان از حبس نکودار اعلی عم خود خلافت

متصل بجل که از غول
 چون چنگیال را از او به سلطنت غول
 که بکشم در خود کاخ غول
 از سراب تیر سواران
 اور و مقید خود و
 اتفاق بعد از غول
 و غش که بر بود خا
 کرد بر افس
 به فکا ه از غول
 زنده شش از غول
 بکوه از غول

عم را بقتل رسانید و سارخ هفت مجادی الا آخر ثلث و ثمانین و ستایه در سراب بنز بخت سلطنت
 نشست و بنا بر سر و زود و ششم چهارم شعبان سال مذکور خواجهمس الدین صاحب بیوان تفرست
 اباقا خان از بهر داده در کنار رودخانه اهر نومان مشکین تبریز بقتل رسید و در جود ناب بنز
 مدفون شد بعد از وزارت بیوقا تعلق گرفت و در آقا بنا بر عزیزی که نسبت با غول در خاطر
 داشت بسلخ نسیع و ثمانین و ستایه بقتل رسید و منصب وزارت بلکه جلال الدین سنائی
 که هم شیخ علاء الدین سنائی بود مفوض گشت و بنا بر ثمان و ستایه و دیکه ششم مهر دهم ماه
 رجب بقتل رسید و بنا بر آوا جادی الا آخر در سیلانی سولت اذربایجان سعد الدین صفی الدوله
 اهری که از معارف بنی اسرائیلان بود بر سر نه وزارت ممکن گشت و انتقام تمام انبیا علیهم السلام
 کشید و بسیاری از اعیان ملت محمدی را بقتل آورد و در زمان پیماری از غول خان بقتل رسید و
 خان جو تکایت برادر خود و بایر و راجکاموست بعد او دیرا بکر تعیین نمود و هلا جو و کجانی و بولایت
 روم و سنند و مازندران و جاسان را به سپهر خود عازان سپرد و ابرو نور و زبیر از غول اقا را مازندران
 او ساخت و بنا بر روز جمعه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و ستایه در قزاق و قات یافت
 مدت سلطنتش هفت سال و نه ماه و پست و زبیر و کجانی تو بن اباقا خان که در وقت فوت برادر
 در روم بود و نام اصلی او عفا توست یعنی در عجب انداز بنا بر سر و زبیر و ششم بیست و چهارم رجب
 سنه تسعین و ستایه در اخلاط بر بخت نشست امر وزارت بهدرالدین بن احمد خالکی که بعد
 جهان ملقب شد و بهدرالدین زبجانی اشتها را داشت متعلق گشت و منصب قاضی الغنائی
 ممالک محروسه و ضبط و عاقبات و مویشیه برادرش قطب الدین مفوض گشت و بنا بر آتی و
 تسعین و ستایه با شاه خانون بنت سلطان قطب الدین محمد را خواجها پیماری نمود و در سنه
 و تسعین و ستایه بکفته و اغوی ابو الدین مظفر وضع جا کرد که در عوض زر را به حج بود و حج
 و شری بان کند و ان کاغذ پاره بود و حج مستطیل چند کلمه خطای بران نوشته و بر در طرف
 ان کلمه شهادتین ثبت کرده ما بین ان لفظ ابریکم لونی که قاتان خطای با دشا را بآن

کامیاب کرده بودند نوشته و بکیمت اخراج و امد و مشه بکار بر طرف شده خوش و خوش
مفقود گشت ارکان دولت بعض رساییده بر طرف ساختن کجا تو سه سال و هفت ماه سلطنت
کرده بنا بر روز پنجم ششم جمادی الاول اربع و تسعین و ستایه در زیان غنیمت بوده باید و بقول
بقول صاحب مجمل فصیح مدت سلطنت او سه سال و شش ماه و در آورده روز بود در زمان ایشان
مصلح الدین سعدی شیرازی بنا بر هفتم شهر ذی قعدی تسعین و ستایه در شیراز وقت
یافت و در نیمه گروسی شیراز در بقعه کفودش بنا نهاده بود مدفون گشت بعدین آنکه بکنی
منسوبست و محمد بن سال قاضی نام الدین بیضاوی شیرازی صاحب منهل و مصلح الارفا
و طواع و غیره در تیر و وفات یافت و در چه نداب مدفون گشت **پایه** بن طراغای
بن هلمکوفان بعد از قتل کجا تو بنا بر هفتم جمادی الاول اربع و تسعین و ستایه قریل در
اوجان و بقول صاحب و فقه الفقا در مدائن بخت سلطنت جلوس بخود و حکومت کرمان
بشانه کرده و حسین داده با غار زان که از خراسان بعزم رزم و متوجه عراق شده بود و در راه
ری مصلح بنو دنازان خان متوجه خراسان شده صدر الدین زنجانی که وزیر کجانی بود و باید
مغول ساخته جمال الدین و سجد جانی را وزیر کرده بود از راه کیلان در ولایت منبر وار
بلازمست غازیان خان رسیده معروض داشت که اکثر امارت باید و آورده خاطر اندک
نوروز از راه کیلان متوجه انظر شود امارت بیدارت نموده امر سلطنت بیدار
حانی فراری باید امیر نوروز با اتفاق او متوجه شده چون بکوالی اردوی باید و رسید کشتن
لقچار نویان و امارت فرستاده از امدن خود اعلام نمود لقا چار نویان از بیشتر و دوسایه امار
از نوروزهای خود آمده بامیر نوروز بکشتن شده باید و از نوروزهای خود آمده بامیر نوروز بکشتن
باید و ازین حادثه واقف شده فراتر رود و بکشتن گرفتار شده در آواخ ذی قعد سال
حکومتش بر تیر بقول رسیده **غازان خان** بن ارقون خان بن اقاخان بعد از قتل باید و بنا
سلطنتش در چهارم و تسعین و ستایه در سن بیست و چهار کی بخت سلطنت نشانی

امیر نوروز در فروردین کوه در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم حموی تبارخ شعبان همین سال قمری
 اسلام شرف شده بود و سلطان محمود موسوم گشته در اول سلطنت وزارت بصره را بدین
 زنجانی معلق بود امیر نوروز از پیغمبر شده ان خدمت بی کمال الدین و بخوانی رجوع نمود و
 حکم غازان خان بنایک ختم خرم سبع و ستعین و ستمایه سیاست رسیده بار دیگر صدر الدین
 زنجانی بر سر وزارت محکم گشت تبارخ روز یکشنبه بیست و دوم رجب سنه سبع و ستعین
 و ستمایه بقیل رسید و مسند وزارت بود و خواهر رشید صاحب تلخ جامع رشیدی دخوا
 سعدالین بن مزین گشت در همین سال شروع در عمارت شنبه غازان تبریز شد و پنج سال
 با تمام رسید در زمان او تبارخ ثمان و ستعین و ستمایه شیخ صلاح الدین جین بلغاری
 که بخوانی الاصل بیست و با سیدی به بلغا افتاده بود و بی سال در اینجا بصره و بخارا
 در آمد و از اینجا بکربان افاده بد تبریز رفت و فقه از شیخ شمس الدین تبریزی بطرای
 روم پوشیده در تبریز وفات یافت و در مرصاف مد فون شد و سم درین سال شنبه
 الزمانی سیف الدین خوارزمی در بیست و هفتم ریح الاول وفات یافت در جوا اچا الله
 علامه در جویانه خواندم مد فون گشت شمس محمد بن محمد بن شیخ ابحق است تبارخ سبعا
 بعد از آنکه بن احمد بنی مشهور بکافط الدین صاحب کافی در فقه امام اعظم ابوحنیفه کوفی وفات
 یافت تبارخ شنبه بیست و چهارم جمادی الاول همین سال شیخ نور الدین عبد الرحمن
 اسفندیجی شیخ صوفیه در اسفند این وفات یافت تبارخ ثمان و ستعین و ستمایه نور الدین
 اسفندیجی خوارزمی صاحب کتاب مقبول در فقه چهارشنبه نوزدهم ماه رجب و فاه
 یافت و تبارخ سیمایه شیخ زاهر جیلانی پیر شیخ صفی در کیلان وفات یافت و در بیست
 سیاه و روم فون شد امیر نوروز که سلطان غازان با مداد او بر سر جهانیا بنی
 شده بود و تبارخ بیست و دوم شوال سنه و ستعین و ستمایه بدست قلیغ شاه بقیل
 رسید قلیغ شاه حکم غازان خان بچنگل امیر نوروز رفته بود و امیر نوروز بر تیره گشت

بناه ملک خراسان کثرت حاکم هر که داماد او بود بر د ملک خراسان او را گرفتارش تبلیغ
شاه که هر که از حاکمه نموده بود فرستاد و او بدست خود امیر نوروز را نقل رسانید سلطان
غازان خان بیاورید و در یکشنبه یازدهم شوال شصت و سیجا به در موضع فسخ کرد و حوالی آن
وفات یافت و در کبندی که در تبریز ساخته بود مدفون گشت مدت سلطنت هشت
سال و نه ماه بود تاریخ روز جمعه سیوم ربیع الاول سنه سبعین و ستایه در حد و دوازده
مؤله شده بود **سلطان محمد** بن ارغون خان در زمان وفات برادر از جانب پسر
حاکم خراسان بود تاریخ پانزدهم ذی الحجه ثلث و سیجا به یا و جان تبریز آمده در سن هشت
سه سالگی بر تخت سلطنت نشست تاریخ روز دوشنبه دوازدهم شهر ذی الحجه ثانی
و ستایه در میان مرو و سمرقند در میان بی اب مؤله شده بود و چون قدم او سفت شد
بارنگی شد الجا بتو نام کردند یعنی قدم مبارک و چون بنده اغل میکفتش چون مسلمان نشد
خدا بنده لقب یافت و اول قلع شاه را امیر الامرا ساخته تاریخ عشر و سیجا به
چوبان را امیر الامرا کرد ایند وزارت به سقور سابق بخواجه رشید و خواجه سعد الدین تو
یافت تاریخ احدى عشر و سیجا به خواجه سعد الدین پیاسا رسیده خواجه تاج الدین علی شاه چیل
شرک خواجه رشید بن تاریخ نفع و سیجا به یوموده سلطان محمد علی ولی الله را در سکر دیف
لاله الله محمد رسول الله که در زمان سلطان غازان مقر رسته بود کرد ایند نرد نام
خلفاء ثلاثه را از خطبه انداخته بعد از نام علی ابی طالب نام حسین را می خواندند و در سکر
اسامی دوازده نام نقش کردند تاریخ ثلث عشر و ستایه سلطان ابوسعید پیر خود را
بدارای خراسان فرستاده امیر سوغ را با آباکی او مقر نمود سلطان محمد بن تاریخ شب جمعه
عید رمضان ست عشر و سیجا به وفات یافت دوازده سال و نه ماه سلطنت کرد
سی و شش سال عمر داشت در کبندی سلطانی که ساخته بود مدفون گشت تاریخ شهر
سلطانی و کبندی تاریخ خمس و سیجا به واقع شده و تاریخ سنه مذکور بل سلج که کبندی

عقوبی ساخته با تمام رسید جبل و چهار طاق است طول او چهار صد و بیست و شش گز و دوازده
 که عرض شیخ جمال الدین حسن بن سید الدین بن مطهر علی که در زمان او در بر و اج مزایا
 اما میره معی نمود بنابر خبر در شنبه بیست و یکم محرم سنه و عشرين و سبعماء به وفات یافت و لا اله الا الله
 در بیست و نهم رمضان فلان و اربعین و سبعماء بود مولانا قطب الدین علامه شیرازی در زمان
 او بنا بر پنج روز یکشنبه هفدهم رمضان و عشرين و سبعماء در تبریز وفات یافت و در پنجشنبه
 نزدیک قبر قاضی بقاوی مدفون شد و بنا بر پنجشنبه و عشرين و سبعماء در بیست و یکم محرم
 سلطان ولایت مولانا روم که در اثنای و عشرين و سبعماء متولد شده بود وفات یافت و
 بنا بر بیست و پنجم صفر اربع و عشرين و سبعماء تمام تبریزی شاعر در تبریز وفات یافت که صد و
 شانزده سال عمر داشت و بنا بر پنجشنبه و سبعماء سید الدین استر اباد صاحب موطوع
 شرح کافیه وفات یافت **سلطان ابوسعید** بن سلطان محمد خدا بنده که در زمان فوت
 پدر حکم فرما سان بود بعد از فوت پدر بنا بر پنجشنبه و سبعماء سبعماء بیسلطانیده آمد به بند
 روز دوشنبه بیست و انسانی سال مذکور بر تخت سلطنت نشست بنا بر پنجشنبه و سبعماء یاقوب
 بهادی که بخت مردانی که بذات خود در جنگ الکبری و قونیشی از قوم کرا بخت که امرای سلطان
 بودند و یاغی شده لشکر بر سر سلطان کشیدند که در افسانه آهش شد امیر تیمور شاهنشاهی
 چوپان را بگذاشت روم و سنده و خواهر جلال الدین بن خواهر رشید را همراه او گردانید و
 بدستور سابق خواهر رشید و خواهر علی شاه معلق گشت و بنا بر پنجشنبه و عشرين و سبعماء
 و افسانه خواهر علی شاه با پسرش خواهر ابراهیم قتل رسید و خواهر علی شاه بنا بر او آفر
 مجادی الاثنت و عشرين و سبعماء یا حل می نمود در گذشت و در جمیع جامع تبریز که از آن
 اوست مدفون شد و درین صابین که اصلش از افسانه شیراز است و در اول ذریع
 امیر چوپان بود بر سرند وزارت میهن گشت و چون او همراه امیر چوپان بخراسان رفت
 و بعد از رسیدن به قتل و شوق خواهر با امیر چوپان بنا بر پنجشنبه و عشرين و سبعماء حکم او

جلاد از میان بد قیاس کرد پسند وزارت بود خود خواجہ عیاش الدین بن خواجہ شمس الدین
 یافت فاضل خفایا شرح مخفی الخیص ابن حاجب را بنام او تالیف نمود و چنان سن
 موافقت خواجہ بدیع بنیه و شرح مطالعہ و شرح شمسیدہ از مولعات مولانا قطب الدین رازی بنام
 او تصنیف شدہ رتق و فنی جمیع معات و معاملات سلطنت برای امیر چوہان منوط بود
 و بنا بر پنج عشر و سبعاہ ساتی یک دختر سلطان محمد را خواستگاری نمود و بنا بر او اقام
 بیع و عشرین و سبعاہ بدست ملک عیاش الدین کرت حاکم ہرات کہ بعد از انہمازم و غوغا
 لشکر پناہ بد و بردہ بود لغو مودہ سلطان ابو سعید بقتل رسید و در کورستان فیض دجوار
 قبرا ماحسن مدفون گشت سلطان ابو سعید بعد از قتل امیر چوہان بغداد خانوں دخترش را
 کہ در جالہ شیخ حسن بود طلاق گرفتہ بعد خود را آورد و در شب بیستم ربیع الاول سن ۷۰۰
 ثلثین و سبعاہ بیچان بیل در پلغان وفات یافت پنج ساعت شب دوشنبہ ششم ربیع
 ثانی ۷۰۰ ربیع و سبعاہ بیلان بیل در اوجان متولد شدہ مادرش حاجی خانوں خواہر علی
 بانا او ریات بود در زمان او بنا بر پنج عشر و سبعاہ شیخ برج الدین
 ابو الحسن علی مقدسی بن محمد وفات یافت و در کرمان مدفون شد و بنا بر پنج عشر و سبعاہ
 ثمانی عشر و سبعاہ امیر سید جی صاحب نرسنست الارواح و کثرہ الموز و غیرہ در ہرات
 وفات یافت و در مقبرہ سادات مدفون شد و بنا بر احدى و عشرین و سبعاہ کلان
 قہستانی شاعر وفات یافت او از نسل علا الدین حاکم ملاحدہ و مرید نزار بن شیخ شمس
 علوی بود سعد الدین لقب داشت و بنا بر ثلث و ثلثین و سبعاہ شیخ حاجی کرکند
 ابو بلال منصور بن مظفر شیرازی مشہور شیخ راست کو در شیراز وفات یافت و بنا بر بیست
 و یکم شہر ربیع است و ثلثین و سبعاہ شیخ علا الدین احمد بن محمد سمنانی کہ بنا بر شہر
 ذی الحجربیع و ثلثین و سبعاہ متولد شدہ بود وفات یافت و بنا بر بیسوم و محرم سن ۷۰۰
 و سبعاہ شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی صاحب شرح فصوص و شرح منال السایرین خوا

بن

بعد از آنکه انصاری و کتاب اصطلاحات صوفیه و غیره وفات یافت و بنا بر آن شی و غیرین
 و سبعا به شیخ صدر الدین ابراهیم بن محمد حموی که عازان خان بدست او مسلمان شد در شب
 یکشنبه چهارم محرم وفات یافت و در بکر اباد مدفون شد **ارباب خان** بن سوسه بن شعبان
 بن ملک بنو بن ارتق بوقیان نوی در وفاتی که سلطان ابوسعید حاکم فرماست از توران
 فرار نموده پیش سلطان آمده بود و چون بعد از واقعه سلطان او را یک خان قصد از
 یاججا کرد و از آن سلسله کسی نبود که بر تخت سلطنت نشاند و فرستاد به خواهر شمس الدین
 وزیر سلطنت و قرار گرفت و دفع و فتح کرده ساتی یک دختر سلطان محمد خدا بنده را که
 منکوحه امیرچیان بود بعهده خود در آورد و بعد از آن چون جمعی از اهرام سلطان را بقتل رسانید
 علی پاشا خانی **ابوسعید موسی خان** بن علی بن باید و را پادشاهی بر داشت و برادر
 لشکر کشید و در کنار اب جغتو نفوذ تنگ شده روز چهارشنبه مغد تم شهر رضای مستقیم
 و سبعا به ارباب خان و خواهر غیاث الدین وزیر گرفتار شده بقتل رسید **موسی خان** بن علی
 بن باید و خان بعد از کشته شدن ارباب خان در شوال است و ثلثین و سبعا به در اوجان
 و بقتل صاحب محل بضعی بنا بر تخت نشست و پنجم رضای در سمر کند ان مرا و بخت نشست و
 بنا بر ذی قحط سال مذکور با اتفاق علی پاشا در نوای فراده از توابع الهام با محمد خان بن بوقیان
 نهمه هلاک و خان که شیخ حسین بزرگ پادشاهی برداشته بود جنگ کرد و منهرم شد و علی با شاققت
 رنجیده موسی خان بعد از انهرام بخراسان رفت و بنا بر سب و ثلثین و سبعا به با اتفاق طفا
 بنور خان جنگ محمد خان آمده گرفتار شد و بنا بر هفتم شهر ذی قحط سال مذکور بقتل رسید
 او امیر محمود بن علی شروان و بار بگری بود **محمد خان** بن بوقیان بن امیر بنو بن اسپاری
 بن منکوحه بنو بن هلاک و خان شیخ حسین بزرگ بنا بر سب و ثلثین و سبعا به پادشاهی
 با موسی خان و علی پاشا جنگ کرده منظر کشت شیخ حسین در عوض بعد از آن تو و لاشا دغا
 نزد سلطان ابوسعید را بعهده خود در آورد و سلطان اولس از و متولد شد شیخ حسین که یک

بن تیمورتاش بن امیرچوپان لشکر بر سر او کشیده در پشتم ذی قحطان و ثلثین و سبعمایه
 در حدود الدل تا قیچک کرده محمدخان که هنوز بکر بلوغ نرسیده بود بقتل رسیده و شیخ چین
 بزرگ فرار نموده به تهریز رفت و وزیر او خواجہ شمس الدین ذکر باین خواجہ شمس الدین ^{چین}
 بود که داماد و خواهرزاده خواجہ عیاش الدین محمد رشید است در زمان او بنا بر ثلثین
 و سبعمایه واحد الدین اصفهانی شاعر مشهور با وحیدی وفات یافت و در مراغه تهریز مدفون
 شد ^{سالی یک} دختر سلطان محمد خدابنده شیخ چین کوچک بنا بر ثلثین و سبعمایه ساوکی
 برداشته خطبه و سکه بنام او کرد و متوجه جنگ شیخ چین بزرگ در آن وقت در سلطانیته بودند
 معالیه صلح لازم که شش در آن زمان ملوک طوایف شده سانی یک و چوپا بنده تهریزواران
 داشتند و امیر حاجی طغای در دیار بکرستقل بود و امیر ارتضی از دلا بیست و م را ضبط نمود
 و بعضی در تصرف امیر اشرف بن تیمورتاش بن امیرچوپان بود و پسران امیر ^{سالی} از پنج ولایت کرد
 و خورستان را متصرف بودند و اولاد امیر محمود شاه ایخویر ممالک فارس استیلا داشتند و در
 اصفهان سید جمال الدین میر میران و عماد الدین لسانی صاحب اختیار بودند و امیر مبارک
 محمد مظفر وزیر و ملوک قطب الدین غوری در کرمان و ملوک شجاع الدین در بم حاکم بودند و ملوک
 مغز الدین حسین کرت در هرات و طغای تیمورخان در مازندران و بعضی از دلا بیست خواسان
 و امیر غزنون شاه در شهید مقدس و امیر عبید الله مولای در قنستان حاکم و فرمان فرما بودند
 شیخ چین بعد از چندگاه از بادشاهی سانی یک پشیمان شده مغزول ساخت بنا بر پنج
 و سبعمایه بنهول شده بود و ^{سلیمان خان} پسر و بشموت بن هلاکو خان به شیخ چین کوچک بنا بر پنج
 تبع و ثلثین و سبعمایه پادشاهی برداشته سانی یک راجه انوار ^{عنه} آورو بعد از قتل شیخ
 حسن نیکو راجه انجم امیر سولکان که شیخ چین در قلعه قراحصار محبوس کرده بود و ملوک ^ش
 و باغی باستی منوم شده مردمش متفرق گشته فرار نموده بدیار بکر رفت و وزیر او عیاش
 محمد علی شای بود ^{نوع پنجینیه} که ایشان را ملوک طوایف نیز گویند بعد از دواخته ارباب خان

در ایران هرج و مرج شده هر یک از امرا بقدر قوت خود ولایتی را متصرف شدند مثل پیشین
 طبقه اول ایلیکان بنده شیخ حسین بن احمد بن بن لوقا بن ایلیکان جلایرخواه برادره سلطه
 محمد خدا بنده است و شیخ حسین بزرگ استوار دارد ایلیکان جدا از اعظم امرا و اولی در روم بود
 خواجه محمود محمد خان بن بولقیس نیا دیشای بر داشته متوجه از ایلیکان شده و در التاق با
 خان و علی باشا بنا بر پنج چهارم دی چهرست و ثمنین و سیما چنگ کرده موسی خان فرار نموده
 و علی باشا بقتل رسید شیخ حسین کوچک بن تیمور تاش بن امیر حرمان با او منازع بود و بصلح
 جنگ و حیل و مکر اگر ولایت را بر بصره خود داده همین عراق عرب در تصرف او
 بنا بر پنج ماه حبس و سیما و فانی یافته در بخش اشرف مدون گشت شهر کوفه
 در عهد او ویران شد کمال الدین خواجگرمانی شاعر در زمان او مسلح انشی و اربعین و سیما
 وفات یافت و یقوی در خمیس و سیما به شیخ اولیس بن شیخ حسین از دولشا قانون و دفتر
 خواجیرین امیر جوان متولد شد بعد از پدر فایم مقام شده بنا بر پنج بهار شمس و خمیس و سیما
 لشکر از بغداد بر می تیز بزرگشده و اخجی جوقی که بعد از رفتن بر روی یکدیگر جانی یک
 متصرف بود تا گوه سنا استقبال نموده بعد از جنگ که شکست طرفین مساوی بود اخجی جوقی که
 به بزرگرفت سلطان اولیس متعاقب به بزرگرفت اخجی جوقی به کجوان رفت و از آنجا
 بقزاق رفت لشکر بر سر سلطان متفرق بود بکجانب بغداد رفت اخجی جوقی در بزرگمکن
 شده در ظلمتانی ثمنین ملک اشرف گشت بنا بر ست و خمیس و سیما خواجهر عابد الدین
 محمود کرمانی را با اتفاق ابوبکر بن خواجهر علی شاه نوزارت لقب نمود بنا بر خمیس و سیما امیر
 مبارز الدین محمد مظفر از لشکر بر سر او کشیده اخجی جوقی منظم از میان به بزرگرفت و
 چون شیخ اولیس متوجه بزرگشده بقیان پیش صدر الدین قبیانی که بدخواه نده او و در رفت
 سلطان اولیس با طی فرستاده از آنجا آورد چون با جمعی ساخته قصد سلطان اندیشیده
 بود بنا بر پنج خمیس و سیما به بصره رسید بعد از قتل او از ایلیکان را بزرگرفت در او در و به

کشی چون لشکر سلطان

اعانت بجلان بن رشید شریف در مکه معظمه خطبه بنام او خوانده شد مخدوم مسلمان ساجی
است مبلغ خرد در سنه شصت و دوم جمادی الاول سنه سبعین و سبعایه در برتر وفات یافت
و در بران شاد با دگر قریب است در دوزخ تخی برتر و پیر او انجا آسوده است در زیر پای پیر
مدفون گردید و زیرش خوابه نجیب الدین بود مسلمان ساجی شاعر بنا بر سخن نه در جمادی الاول
سبع و سبعین و سبعایه وفات یافت در زمان او بنا بر سخن نه در سنه شصت و دوم جمادی الاول
و سنین و سبعایه امیر خاندان محمود بن ابن بمین مستوفی شاعر وفات یافت **سلطان**
حسین بن شیخ اویس که در حسن شهره آفاق بود بعد از پدر بر بیست حکومت نشست و در
بجای که سلطان احمد برادر خود داد بنای محرم اربع و ثمانین و سبعایه پست سلطان احمد
بقصر رسیده در مشیقه تبریز مدفون گشت خوابه عبد القادر را که در این موصوفی را که
در ان بود در زمان او تربیت یافت **سلطان احمد** بن شیخ اویس بعد از گشتن برادر
بر تخت نشست لشکر لغتش خان حاکم دشت در زمان او در بر بند شرفان بر تبریز آمد و بنا بر سخن
سبع و ثمانین و سبعایه قتل و غارت بسیار کرد و ده کلان از بنای شیخ ان و انچه است در زمان
او بنام در دروم و شام در کل فلک است سرکردان میگشت و بعد از فوت میر تیمور مجدداً به
رسیده در شنب غازان تبریز با قوا یوسف ترکمان که نوکر نوکر زاده ان سلسله است
بنحی که کرده گرفتار شد و شنب شصت و دوم اربع و ثمانین و سبعایه بقصر رسیده در بلوی برادر
مدفون شد **سلطان محمد** بن شاه ولد بن شیخ اویس بعد از عم در بغداد حکومت نشست
و شاه محمد بن قرا یوسف بغداد را محاصره نمود سلطان محمد تاب مقاومت نیاورد
بجانب شوشتر که خجست و بنا بر سخن اربع و ثمانین و سبعایه بقدر متصرف شاه محمد در **سلطان اویس**
بن شاه ولد شیخ علی بن شیخ اویس بعد از سلطان محمد در شوشتر حکومت نشست و خوش
و بهر دو اسطرا در مضط خود را آورده در سنه اربع و عشرين و ثمانین و سبعایه لشکر بغداد کشیده
در یک جهان شاه برادر شاه محمد ابرشته بقصر رسیده **سلطان محمود** برادر سلطان اویس

بعد از برادرش موسی بجای حکومت نشست سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ جو نیزه و ذر فو
 پس خود را محاصره شوسه نمود و بجیت خطی از انجا برخواست و بناج پنجس و عشرین و ثمانماید
 چون مجدداً آواره توجیه میزبسیار رسید شوسه را گذاشته بفرات و عراق عرب رفت و حله و بنا را
 واسطه را تصرف آورد و در بعض شده سلطان حسین بن علاء الدین سلطان احمد را
 از قزاقان ترکان طلبیده ولی عهد گردانید و بناج بیس و عشرین و ثمانماید و قات یافت
 سلطان حسین بن علاء الدین بموجب ولی عهدی بجای حکومت رسید و بناج بیست و ثمان
 و ثمانماید بدست امیر اصفهان بن قرا یوسف که در شهر حله او را محاصره نموده بود و بعد و چنان
 پیش امیر اصفهان آمده بغداد بفرستید و ان سپاه بد و منفرض گشت **در مچ چنان** از اول
 امیر چوچان سله و زانکه امیر الامرای ایران بود **ایمور تاش** بن امیر چوچان حکم سلطان آقا
 حاکم روم و بناج اثنی و عشرین و سبعمایه دماش خط یافته اراده سلطنت کرد پیش برود
 رفته مقید بخدومت سلطان آورد سلطان از سر چوچان او گذشته مجدداً بجای حکومت و م
 بعد از قضیه امیر چوچان بپناه بملک نامر بادشاه مصر برده بناج ثمان و عشرین و سبعمایه بفرموده
 او بفرستید و سرش را پیش سلطان فرستاد **شیخ چن** بن تیمور تاش شهر بخ
 چن کوچک بعد از جنگ با شیخ چن بزرگ صلح کرده عرب قانون زنش بناج بیس و عشرین
 پست و هفتم رجب بر بع و اربعین و سبعمایه بفرستید و قضیه بملک کرد بناج بیس و عشرین و سبعمایه
 شده بود بحال هفت ماه حکومت کرد **ملک شرف** بن تیمور تاش بعد از برادر بجای
 رسیده نو شیروان نام قباچی را سلطنت موسوم گردانید دست ظلم و سب را گشاده مال و
 خزانة او ان بهم رسانید و بناج ثمان و چمنین و سبعمایه بدست جانی یک بادشاه شرف
 بفرستید و با بچه ظلم و تعدی جمع کرده بود و نصیب جانی یک شد جانی گفته اند او ظلم و
 و جانی بیک روز بر او حوای عید ملی بود در فرایان بناج بیس و سبعمایه گرفته بفرستید و بنا
 و مسعود امغانی را و عید ملی را و بر کرد و عید ملی بعد از مدتی که در حبس فلاح بر سر بدانی

به بدترین عدلی در قلعه کردستان وفات یافت **سوم** طغتموریه **طغتموریان**
 بن سوری بن بابا بهادر بن الوکان بن النکان بن سوری بن جوجی فسار برادر چنگیز خان بابا بهادر
 در سنه خمس و سی و یازده هزار و سیصد و هشتاد و یک ساله در مدود و دوازدهم و غیره بمیری بر دست
 ایلی پیش سلطان محمد خانداده مقتول شد و او را در حوالی جانی بودند امیر علی جعفر
 و امیر شیخ علی قوشچی و امیر ارغون شاه جانی قربانی بنایح بیغ و نمین و سیما به طغتموریان
 بجانی برداشته متوجه عراق شدند سلطنت و در عراق از پیش نرفته حکومت بعضی از
 قناعت نمود و بنایح نمین و سیما به در سلطان دین استر اباد پرستخ امیر
 بهادر قتل رسید بقول صاحب محل فصیح بنایح ست و نمین و سیما به **لقمان** بن طغا
 بتورخان بعد از قتل پدر فتنی بود امیر ولی پسر شیخ علی هندو که پدرش از ازماء طغتموریان
 بود بنایح احدی و نمین و سیما به بر سر پاران استر اباد جوجی نموده بسطام و دامن آستان
 و رستم و ارباب بکلیضه در آورده **لقمان** را از گوشه انتخابه و آن آورده چند روزی سلطنت نمود
 ساخته از پیش خودش برانند و بنایح ست نمایان و سیما به امیر تموریه جوجان را بساخته **لقمان**
 حاکم آنجا کرد امیر ولی فرار نموده پیش خواهر محمود کلانتر ملحال رفت و فرموده امیر تمور قیقل رسید
پیرک بادشاه بن **لقمان** بنایح نمین و سیما به حاکم امیر تموریه قایم مقام پدر شد بنایح عشر و نفا
 بامیرزاد بنایح مخالفت کرده از لشکر میرزا فرار نموده بر رستم دار رفت و در آنجا وفات یافت
سلطان علی بن **پیرک** بادشاه بعد از برگشتن میرزا شاهرخ بخدیومت شافیه تربیت یافت
 و در پورش بیستان خدمت بود و در فراه قومی بخود راه داده بر رستم دار رفت و بامداد ملک
 کیومرث لشکر بر سر الوالیه ملازم الی یک مبرزه حاکم استر اباد بود که بید بنایح آستانه و
 نمایان به در جنگی شده بدان در گذشت آن پسر بید به و منضم شد **چهارم** ملوک به **امیر**
عبد اراق بن فضل الله بشتینی بشتین قریه البستان از قریه حق بنه و ارضا صاحب و شته القضا
 است و از جانب پیرکین ابن علی و از جانب کازر بک بن خلیج بن خالد بر یکی شته میسازد ملازم

سلطان ابو سعید بود و یک تحصیل کرمان رفته و یک تحصیل را بار نمود و او پاش صرف نموده متوجه
پهن شد که املاک موروثی خود را فروخته بخواجه دیوان نماید درین اثنا خبر فوت سلطان بیاضین
رسیده فوجی از تیمور ان پیش او جمع شده محصلان خواجہ علاء الدین فرمودی را که در آن ده نشاند
می نمودند بقتل آورده لشکر بر سر خواجہ بغیر و مدبرده بیک پنج و عشرين و سبعمایه خواجہ را بکشتن با
بسیار بدست و در آمده متوجه بنهر وار شد کاشش بالا گرفته مردش خود را سربه ارنام کرد و در میان
شهر ذی قحطمان و ملکین و سبعمایه بدست و جیل الدین پیچود برادرش که میانه ایشان هبت خواستن
دختر خواجہ علاء الدین گفت و کوفته بقتل رسیده **امیر و جیل الدین پیچود** بعد از قتل برادر سر داران
قوم شد و طوس و نیشابور و سمنان و اسیور در از طرف امرای جانی قربانی بیرون آورد و در کوفه
دینش بپور سمره اسیر اسیر سمره بیهوده با هفتاد هزار کس جانی قربانی جنگ کرده غالب شد و بیک
نهم ذی قعدہ شش و اربعین و سبعمایه امل از نذران را گرفته در سر و در مصاری در آنجا
بساخت از مردم مانده در آن و رستم از شکست یافته و سیکه نشد و بغیر موده ملک جلال الدین
اسکندر بدست پس خواجہ علاء الدین فرمودی بقتل رسیده در زمان او شیخ فرید الدین بایزید بطایفه
بتلخ آغنی و اربعین و سبعمایه وفات یافت و در بسطام مدفون شد **آقا محمد ایمه** که از
جمله ملایمان امیر و جیل الدین پیچود بود و در حین توجہ رستم دارا و رابعین است خود در بنه وار
کنداشت بود بکجاست رسیده بتلخ پنج و اربعین و سبعمایه بدست خواجہ علی شمس الدین
بقتل رسیده **کلو اسفند** را بعد از و باستصواب خواجہ علی شمس الدین که لطف الله بن امیر
بنابر طفلی بعد از حکومت ده روزه مغرول کرده بودند حاکم شده بتلخ چهارم جمادی الآخر
شعب و اربعین و سبعمایه بدست امرای خود مقتول شد **خواجہ شمس الدین** برادر امیر سعید و
امیر زاده لطف الله بن امیر سعید و شش ماه حکومت کرده چند و ارا بر ششم از دهانه برشته
بتلخ ذی قحطمان و اربعین و سبعمایه خود را خلع کرد **خواجہ علی شمس الدین** در اول محرم سنین سوخت
بعد از خلع خواجہ شمس الدین بر سنده حکومت نشسته با طفا تیمور خان مصلحت نموده صاحب شد

هنر اکرس شد در قلعه بنر و از بنا رخ انخی و خمین و سجایه بردست حیدر قصاب بزرگم جویدلک
 شد بقول صاحب محل فصیح بیا رخ خمین و سجایه این باین در زمان او بود **خواج**
محمد کرام الله بن خواج احمد بعد از خواج علی شمس الدین حکامان قوم خربار دی طفا بمور خانه که از آن
 بود در فتنه چون خانه را خالی دیدند و نموده خانه را کشت و در حکومت مستقل گشت علی با آن
 برادرش بنا رخ خمین و سجایه در فتنه که خواج سوا به بد هلیز خانه رسید بر کفالش
 نشسته بخوبی بروز دهر و بر زمین افتاده خواج نیز زخمی بد و دهر دو هلاک شدند **خواج**
فهر بن خواج محمد کرام الله بن خواج علی شمس الدین که از آن بود کاشش رونق نداشت بنا
 سیزدهم رجب سنه ستمین و سجایه مغزول گشت **حیدر قصاب** قاتل علی شمس الدین بعد از خواج
 ظفر بکومت رسیده و جنگ الله با شتی که در اسفاین با و عصیان می و زریه و بلخ هزار
 کس بمحاصره او رفته بود بدست سردار یان بیا رخ برع انانی اهدی و ستمین و سجایه
 بقتل رسیده **خواج لطف الله** بن خواج مسعود مشهور بمیرزا لاهی خواج حسن دامغانی و نصر الله با شتی
 بعد از حیدر قصاب بکومت موروثی رسیده بیست شامی که خواج حسن را داد و بدست او افتاد
 شده در قلعه و خود را مجوس گشت و بنا رخ انخی و ستمین و سجایه بقتل رسیده **خواج حسین**
 دامغانی استقلال بهم رسانیده با شش هنر اکرس جنگ امیر ولی حکام استر ابا در فتنه شکست خورد
 خواج علی موبدا و باغی شده در جینی که خواج حسین جهت دفع جمعی که در قلعه شغان عصیان می کردند
 متوجه شده بود عاقل با هنر اکرس خود را بنیر و ارانداخت چون این خبر خواج حسن رسید
 شغان مراجعت نموده بنر و ارانداخت نمود ملازمان خواج حسین که اهل و عیال ایشان در آنجا
 بود در شرب را بریده پیش خواج علی و دستا نه در زیر شش خواج بروس ستمانی بود محلی که خواج علی
 بنر و ارانداخت شده گرفتار شده و بقصاص میر لطف الله بزرگم چاق بقتل رسید خواج حسین
 چهار سال و چهار ماه حکومت کرد **خواج علی موبدا** در حکومت مستقل شده بنا رخ انخی و ستمین
 و سجایه که امیر تپور متوجه حاکمان شده بقدم اخلاص بلا از مت شتافته تمامی ولایت سر بردارید

بدو مسلم گشت و او در جمیع پور شهرها در خدمت می بود بنا بر نماز و نمازین و سبغایه در حرم یکا در
 زخمی شده بدان در گذشت و سلسله برادر بدو مفتی شد شیخ شهاب لغز مفتی را بنام او نوشته
 پنجم ملوک انجوا جو نیز به مغلی عبارت از ملاک حاضر باد شاه است **امیر محمود شاه** بن محمد طحطاع
 که نسبش بخواجه عبده الله انصاری می رسد مقصدی الملک حاضر سلاطین مغل بوده الملک و جهات
 بسیار هم رسانید و در زمان سلاطین ابو سعید بلخا و اکابر ایران گشت سال خرو را استقبال گشت
 و ثلثین و سبغایه حکم اربابان قتل سبغایه **امیر مسعود شاه** بن شاه محمود در وقت قضیه پدر در شیراز
 بود و روم در فتح شیخ حسن بن کرک متوسل شد شیخ حسین سلطان بخت دختر خود را بوی داده و
 یانگی باستی پسرای چوپان بشیر از دست او چون شیر از میان با وجود او یانگی باستی بر روی
 گردن **محمّد** و بکر کتاده سلاج گشت و اربعین و سبغایه قتلش رسانید **امیر شیخ** ابو جیحی حکم
 برادرش امیر مسعود و متوجه نیشابور شده بود چون بفرقل برادر شیند بشیر ازاده یانگی باستی
 اخراج نمود و بر سر سلطنت نشست سلاج اربع و اربعین و سبغایه خطبه و سکر بنام خود کرد و در
 بعد از انهم از شیراز بدست شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارزالدین محمد که حمزه اصحاب بهمه
 او شده بود گرفتار شد و شاه سلطان او را بشیر از پیش امیر مبارزالدین و شاه سلاج متوجه
 پیست و یکم جمادی الاول ثمان و حنین و سبغایه در میدان سعادت که از انار او بود و قتل سبغایه
 بنا بر خنجر جمادی الاخر سنه اصدی و عشرين و سبغایه متوله شده بود و وزیر او سید غیاث الدین علی
 بزوی بود در حینی که امیر مبارزالدین مولانا شمس الدین قاضی را بر رسالت پیش او فرستاد بشیر گشت
 سید غیاث الدین منصب وزارت بدو مفوض گشت چون امیر ظهیر الدین ابراهیم که اول ملازم
 میر حسین ابی کحانی بود و در ملازم امیر مبارزالدین می بود بکند مست شیخ ابو جیحی رسید و در
 سابق معزول شده او بمسند وزارت نشست و چون ابواب مداخل و منافذ ارکان دولت را
 مسدود ساخت و نمود و ایشان بزخم نیزه هلاک شد و در سابق بدستور بکند مست خود اقدام
 نمودند و مولانا شمس الدین قاضی لشکر شیخ کرمان کشیده بدست ملازمان امیر مبارزالدین کشیده

میبد

ششم سلاطین آل مظفر در مظفر عیانت الدین حاجی که از کجا و نده خاف بود از رخ اسان بنزد
امده سالن شده اید مظفر پیش ملازم آن یک یوسف شاه بود در راه سیستان از و کشته مشهور
اردوی عازان خان شتر تربت یافته صاحب علم و حکم همراه شده و راه داری سرحد مجاور نزد که
محل عبور قطع الطریق بود بدو حواله شدند و حکم سلطان محمد خه ابند متوجه تنبه اشخاص با کلاه
که از جاده اطاعت بیرون رفته بودند شده بعد از تنبه آنجا عت در شبانگاه مرخص گشتند
سیزدهم ذی قعدة ثلث عشر و سبعمایه وفات یافت و در میبد مدفون گشت **امیر مبارک الدین محمد**
بن مظفر در فوت پدر سیزده ساله بود بنا بر شوال تسع عشر و سبعمایه بخند مت سلطان ابو سعید فتر
تربت خواجهاش الدین محمد بن خواجهر رشید و حکم سلطان حکم نرمنده اند و در از
نموده که قطع الطریق بودند پالاک گردن رخ و عشرین و سبع مایه شاه مظفر که پدرش و کچا
منصور است بوجود آمد و بنا بر پنج سنه اربع و عتسین و سبعمایه وفات یافته در میبد مدفون شد
و بنا بر تسع عشرین و سبعمایه محمد و م شاه دختر شاه جهان بن سیور غمش و الی کرمان خواست
و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وجود آمدند در حرم احدی و اربعین و سبعمایه کرمان
ایستلایافت و بنا بر سوم شوال اربع و عتسین و سبعمایه نیز از از تعرف بلر ابو اسحاق بن خورشید
آورده شاه سلطان خاهرزاده و داما خود را حکم آنجا ساخت و بعد از فصل شجاع ابو اسحق مصفا
نیز در کنت تعرف خود را آورد و بنا بر عتسین و سبعمایه در موضع میان آذربایجان برای حق حکم
غالب شده و مملکت آذربایجان حکم بنام او خوانده بن چون با او لا خودی کفایتی بسیار کرد
تندید میبد او شاه شجاع با اتفاق برادران و شاه سلطان در اصحنه بنا بر عتسین و سبعمایه
سومین سال پدر اگر فتر میل گشید امیر مبارک الدین بنا بر تسع الاول و عتسین و سبعمایه
وفات یافت و در میبد از اغال بزد مدفون شده و لا فتر دی الا و سبعمایه در میبد بود
چهل و دو سال حکومت کرد و نیزش خواجهاش تاج الدین علی عاقی بود بفرموده او و قبل رسید و
بنا بر اربعین و سبعمایه خواجهر بنان الدین فتر الله بن کمال الدین ابو العالی که عثمان بن عثمان

میرسد بنیابت پدر و زبیر شده کمال الدین استغفار طلبیده حج کناره در بقعه که در نبرد ساخته بود
 بعبادت مشغول شد و بنا بر آشنی و اربعین و سجایه وفات یافت وزارت باصالت بخواجه
 بران الدین فتح الله فرار گرفت و بنا بر سببین و سجایه وزارت بخواجه قوام الدین صاحب
 با حکومت کرمان موقوف گشت در زمان او بنا بر یازدهم ذی قعدة خمس اربعین و سجایه
 شیخ امین الدین کازرونی وفات یافت و بنا بر شهر صفر همین سال مولانا کریم الدین فی
 شیرازی وفات یافت رکن صابین هر وی شاعر بنیم و مصاحب او بود دانشاکی فرزاد
 امیر مبارز الدین از دست شاه شجاع غرختی شده صحت یافته در ملازمت شاه شجاع می بود
 در وقتی که شاه شجاع متوجه تبریز بود در کرمان و آذربایجان وفات یافت **شاه شجاع بن ناصر**
 مبارز الدین محمد بعد از میل کشیدن پدر بر سر حکومت ممکن گشت متوجه شیراز شده حکومت
 اصفهان و اهواز را بنشاند محمود داد و سلطان احمد برادر دیگر را حکومت کرمان و نسا و شاه
 برادرزاده را در قلعه قندهار محبوس ساخت خوزستان را نیز تصرف در آورده بعد از وفات
 شاه محمود اصفهان را نیز تصرف شد و بعد از وفات شیخ اولیس الیکلی لشکر با آذربایجان
 کشیده بر پسرش امیر شیخ حسین غالب شده و سه ماه در تبریز بوده خطبه بنام او خوانده شد
 و بجز و آواز توبه شیخ از تبریز کوچ کرده متوجه شیراز شده و آنجا میانه ایشان مصالحه شده و بنا
 خمس و سببین و سجایه دلشاد آغا دختر شیخ اولیس را به زن العابدین پسر خود خواستگار
 نمود و اصفهان را به داد و در بغداد شیخ زاهد بن شیخ حسین که بامداد شاه شجاع بیدار عراف و عیب
 مستولی شده بود خطبه و سبب بنام او کرد شاه شجاع بنا بر شب یکشنبه بیست و دوم شعبان
 ست و ثمانین و سجایه در شیراز وفات یافت و در پهلستان شیراز مدفون گشت در
 حالت بیماری سفاک شده در پانزدهمین بن العابدین پسر خود را میتهور که همیشه در مقام اطاعت
 و فرمان برداری او بود نوشت و او را ولی عهد خود ساخت حیف از شاه شجاع که وفات است
 بنا بر پنج بیست و ششم جمادی الاخره ثلث و ثمانین و سجایه میتهور شده بود وزیرش اول خواجه

تواند بن محمد صاحب عیار بود بنا بر پنج پانزدهم ذی قعدة اربع و سنین و سبعمایه بنام سعدی که
در عاقل داشت مقتول شد و بعد از وزارت بامیر کمال الدین حسین رشیدی مقبول گشت
و بعد از انهم شاه محمود که با مد ایشخ او پس بیشتر از مستولی شده بود و مجدداً بیشتر از تبرک
شاه شجاع در آمد وزارت بخواجه قطب الدین سلیمان شاه متعلق گشت و بعد از آنکه وفاتی
مقدوره پسرش غیاث الدین محمود که کول گشت و منصب وزارت بشاه رکن الدین
قرار گرفت قطب الدین سلیمان شاه از حبس که بخت باصفهان پیش شاه محمود گرفت
منته وزارت نشست شاه حسن بخت رفقه که از زبان خواجہ جلال الدین تورانشاه
خواجہ بنام شاه محمود در حین توجیه او مرتبه دوم بیشتر از نوشته بود بزه کمان مقتول شد و
بعد از وزارت بخواجه جلال الدین توران شاه مقرر شد **شاه محمود بن امیر الدین**
محمد بک برادر ولی اصفهان بود آخر میانه ایشان بکدورت رسیده شاه محمود لشکر بزرگ کشید
مخبر ساخت و چند روزی خطبه و سکینه نام خود کرده بعد از مصلحه بر طرف کرد شاه سلطان
که سمره شجاع بخارده اصفهان آمده بود بدست مردم شاه محمود گرفتار شده کول گشت شاه
محمود با مد ایشخ او پس بنام خمس و سنین و سبعمایه بیشتر از مستولی شده بنا بر پنج و بیست
ششم ذی قعدة سبع و سنین و سبعمایه که شاه شجاع از کرمان آمده محاصره شیراز نمود با خواص
و مؤلفان فرار نموده باصفهان رفت بنام پنج و بیست و سبعمایه و سبعمایه در اصفهان
وفات یافت در چادی الاول سبع و ثلثین و سبعمایه مقول شده بود **شاه محمود بن امیر**
بنا بر الدین حکم برادر حاکم کرمان بود بعد از فوت برادر در سلطنت اجماع مستقل شده خطبه و
بنام امیر بخور کرد بنام پنج و بیست و سبعمایه در حین و سبعمایه در میانه نوشته
اصفهان با سایر آل مظفر بفرموده امیر بخور نقل رسیده **شاه محمد بن مظفر بن مبارز الدین** که
در قندهار بخور بود در کجای خروج کرده بعهد و پیمان بخدمت شاه شجاع آمده بفرموده او مستوی
تجیزه شد و بتدبیر وزیر در لک فتره خواجہ ابوالدین که از جانب شاه محمود حاکم اجماع بود در بخت

باصفهان پیش شاه محمود رفت شاه کجی بعد از فوت شاه شجاع اصفهان را متصرف شد
 قصد شیراز کرده میانه او و زین العابدین مصالطه واقع شد و بعد از چند گاه اصفهان باز از
 سلوک ناممورا و بنکله شده از شهر بیرون کردند نیز در فتنه حکم امیر تیمور حاکم شیراز شد و بعد از
 متوجه شدن شاه منصور از شورش کجایست شیراز فرار نموده نیز در فتنه و کجیله ابرویه را
 بتصرف در آورده و بعد از قتل شاه منصور بکازمت امیر تیمور آمده با ولاد آل مظفر بقتل رسید
 بکاخ اربع و در اربعین و سبعایه روز یکشنبه چهاردهم محرم الحرام متولد شده بود **زین العابدین**
 بن شاه شجاع مادرش دختر لطیف بن رکن الدین را و ندی است در بار اول که امیر تیمور
 فارس بود توهم بی جا نموده بشویش رفت و بدست شاه منصور گرفتار شده از بند او کشته
 در اصفهان بگلوشت نشست در اینجا توری بکار او راه یافته عازم چاه اساز شد و در یکی است
 موسی جوکار که صاحب اقتدار اینجا بود گرفتار شد موسی او را پیش شاه منصور فرستاد و
 کشت و در قلعه سفید مجبوس بود بعد از دفع قلعه بدست امیر تیمور حکم او همراه سلطان شیبلی برانورد
 بهار و انهر فتنه در اینجا و قات یافت بکاخ روز یکشنبه چهاردهم محرم اربع و اربعین و سبعایه
 متولد شده بود **شاه منصور بن** شاه مظفر بن امیر مبارز الدین حکم شاه شجاع لشکر نیز در شیراز
 کجی برادر خود کشته کجیله شاه کجی کاری نساخته پیش امیر ولی حاکم استرآباد رفت از اینجا پیش سلطان
 احمد الکمانی رفت با مداد و حاکم شوشه شد و بکاخ تسعین و سبعایه پیش از مسئولی شده در سه
 محسن و تسعین و سبعایه خود را در کوه پاپله بشکر امیر تیمور که از راه شوشه متوجه شیراز شده
 بود زده و دو فتنه بنا شاخت شمشیر خود را بر تیمور رسانید آنچه شکست خورده بقتل رسید بن
 چاه شاه منصور موجب غضب امیر تیمور شده بود سایر ولاد آل مظفر را از چاه و بزرگ بکاخ
 روز شنبه بیستم جیب نهند مکرور در میان قوم شده اصفهان بقتل رسانید در زمان او پانزدهم شهریور
 و سبعایه و خواجه حافظ شیرازی و قات یافت و در محلی زمین شیراز مدفون شد **سلطان نعمت بن**
 زین العابدین بن شاه شجاع در وقتی که پدرش پیش امیر تیمور میرفت بشام رفت بعد از واقعه

فوت امیر متور به باذربایجان پیش و ابو یوسف ترکان آنکس با اتفاق امیر نظام جنگی بوعاد
 اصفهان شد و بنا بر رخ آشتی عشر و نمانا به در موضع اشکاه بامیر اسکندر بن میرزا علی شج بن لیکو
 جنگ کرده در آشتی خوب و قرب از اسب افتاده بردست لشکر میرزا اسکندر گشته شد
 و چون آن مظهر مبارکی فرو نشست **فصل** در حکام متفرقه ایران شتمل بر دوازده ذوقه
اول ملوک مازندران و طبرستان که ایشانرا باوندیه خوانند شتمل بر سه طبقه **اول** کیوس
 بن قباد برادر بزرگ انوشیروان حکم پدر و امالی مازندران شده بعد از حکومت هفت سال
 بابرار مخالفت کرده بردست او بقتل رسید و حکومت مازندران حکم انوشیروان بسوز
 مخصوص مقرر شد و قریب بعد و ده سال حکومت اینجا در سلسله ایشان ماند **شاه پور**
 بن کیوس بعد از قتل پدر در ملازمت عیش می بود و در زمان هر موز و فانی یافت **باوند**
 بن شاه پور که این قوم بدو منسوب اند در ملازمت خسرو پرویز بروم رفته در جنگ بهرام
 چوپین مرداکنی نموده حکم بر وزیر حاکم اصطخر و عاق و از باجگان شد و در زمان از می خست
 از ملازمت او عا کرده در اشکده طبرستان متکلف شد بعد از قتل بز و چون بخت
 ابرعین امالی طبرستان او را بسطت برداشت پانزده سال حکومت کرده بنا بر خستین
 و لاش نامی در قصبه ساز خشی بر پیش زده وفات یافت سرخاب پیش که قتل بود در خا
 باغیانی پنهان شد بعد از هشت سال یکی از اعیان او را شناخته بکولابرد و مردم کوستان
 بر سر او جمع شده چون بر سر و لاش برده بقتلش رسانید **سرخاب** بن باوند بعد از قتل
 بسطت رسید و بعد از حکومت بی سال وفات یافت **مهر ران** بن سرخاب چهل سال
 حکومت کرده در گذشت **سرخاب** بن مهر ران بعد از بیست سال حکومت در خشی
 و اربعین و مایه نقص عهد مسلمانان کرده ابو اللیث حکم ابو جعفر و افق لشکر بر سر او شید
 او در یکی از قتل خصل شد ابو اللیث قلعه را بجنگه گرفت سرخاب بنا بر خست و اربعین
 و مایه زهر خورده خود را هلاک کرد **اسپهبد** بن سرخاب بعد از بیست و پنج سال

حکومت کرد بملک الیبال اشتهار دشت مهدی عباسی مادی پسرش را بنیانج سنج و سنین
 و مایه بر سر او فرستاد بدست او بقتل رسید **شهریار** بن قارن بن شروین حکومت رسید
 بیست و هشت سال حکومت کرد و در عهد مامون بنی کج عشر و مائین و قات یافت **شاپور**
 بن شهریار و الی شده چون به جز بود مایار بن قارن و موسی بن حفص حکم مامون لشکر بر او
 برده بدست مایار بقتل رسید **جعفر** بن شهریار بعد از برادر حکومت رسید بن بن زید
 داعی کبیر در زمان او خروج نموده جعفر دوازده سال حکومت کرده در اوایل خروج حسن بن
 یافت **قارن** بن شهریار بعد از برادر سی سال حکومت کرد از آن قوم اول کسی که کثرت
 اسلام شرف گشت او بود **رستم** بن سرخاب بن قارن بعد از بیست و سه سال حکومت
 کرد و با القاس او را فتح بهر لشکر که از نذران آورده روز ممانی رستم را گرفته بقتل رسانید و در
 رمضان ششمی و ثمانین و مائین در اینجا وفات یافت **شروین** بن رستم بعد از کز قاری برادر
 سامیان و الی مازندران شد و بر تمامی طرستان و فو مشل استیلا یافت نصر بن
 احمد سامانی تعقیب او لشکر بجزارج بک کشیده بی نیل مقصود معاودت نمود **اسپهبد** **شهریار**
 بن شروین خالوی قابوس بن و تمکیر است سیده زوجه خردالد و له دختر شروین بن فرزبان
 بن رستم بن شروین که فرزبان نامه از قضایف جیش فرزبان است از بنی اعام او **معاد**
 رکن الدواد است بی و هفت سال حکومت کرد **دارا** بن دارا حکومت رسید
 قابوس بن و تمکیر با بداد او بملک خود رسید با او مخالفت کرد بنی کج سنج و ثمانین و ثمانین
 قابوس کشته شد و بملکش استیلا یافت حکومت دارا سی و پنج سال بود و فر دوی بعد از فرار او
 سلطان محمود است که شاهنامه را بنام او کند او را مانی نشد **اسپهبد** **برجم** بن شهریار حکومت
 رسیده بدین کج ثمان عشر و اریغایه و جنگ علا و الد و که گرفتار شده بنی کج سنج عشر و اریغایه
 در زندان و قات یافت و آن فرقه بدین فرقه شد **دوم** از فرقه ماندند به **اسپهبد** **سایم**
الد و ثمان بن قارن بن شروین بن شهریار بن دارا و الی ثمان سلطان ملکشاهی

بنای نخست و بنین و ارباب به خروج نموده ملک موروثی را بتصرف در آورد و بعد از فوت سلطان
ملکشاه استیلا بهم رسانیده سلطان محمد بن ملک شاه بنای نخست را به سوگنجاری را بنا به هزار سوار
یکیک و در ستاده شکست خورده سلطان محمد دختر خود را به یکنم الدوله لبر او داده بدو مستی پید
گشت استیلا به سببی و هفت سال حکومت کرده در گذشت و ششاد سال عمر داشت فاران پدرش
که از سلطان زیا رسر گردان میگشت در او اخواه بر بعضی قلل و دست یافت بنای نخست و نمایان
و ارباب به وفات یافت **نجم الدوله** بن شهریار قائم مقام پدر شده هشت سال حکومت
کرده وفات یافت **رستم** بن فاران بعد از پدر قائم مقام شده بعد از حکومت چهار سال
میان او و علاء الدوله علی غش که در زمان پدرش سلطان بنای نخست برده بود و با مادر سلطان
محمد لشکر بر سر رستم کشیده جنگ شد رستم مغلوب شده از دست خضر سلطان محمد زوجه پدرش
پسوم گشت **علاء الدوله** بن شهریار بعد از فوت برادرزاده بنای نخست و خضر و خنیا بگلکو
نفسه زوجه برادر را خواسته نسبت یک سال حکومت کرد و بواسطه استیلا انقراض ترک
حکومت کرده مشغول عبادت گشت **شاه غازی** **رستم** بن علی قائم مقام شده بنای نخست
اثنی و خمیسین و خنیا به بنی بر لکن، الموت تا خنقل و عارت کرده اولاد ملاحده را به بندگی بقوه
و با مادر امیر ایاق سجری که پناه بهما نزد ان برده بود بنای نخست و خمیسین و خنیا به باغان
نخ فو به جنگ کرده غالب شده شش سال عمر کرده بهشت چهار سال حکومت کرد و بنای نخست
ثمان و خمیسین و خنیا به وفات یافت و بقولی در ششم ربيع الاول سنه ستین و خنیا به این
بهشت در درینه او کشته شده **بهشت** دیوسفند سر دماوند کن برون **کندر** زمانه بر بهشت
مازندران نمائند **علاء** **رستم** بن بعد از پدر قائم مقام شده شش سال حکومت کرده در قلعه
برزم در وقت مستی بر دست غلامان خود کشته شده **شاه ارغون** بن حسین بعد از قتل پدر
قائم مقام شده تا ثمان پدر را بطایف لیل بهشت آورده گشت سی و چهار سال حکومت
کرده بنای نخست و خنیا به وفات یافت بتوفیق باصفهان رسیده کمال همیل چندینی در راه

انشاء نمود گویند که نظیر این پست در باب او گفته است **پست** شایه که بعد خدمت صد سال در
 نام نهم نوزده و مازندران در **پست الملوک** بن شاه اردشیر حکم پیر در قلعه داراجوس بود بعد
 از وفات پدربالفاق ارکان دولت حکومت نشست و چهار سال حکومت کرده بود و
 سید رضا حسین علوی گفته شد از وفات نهم نوزده و مازندران از اولاد شاه اردشیر که از مرگ شاه پناه بر
 و حوازم شاه علی شاه ولی جو جازا همراه او مازندران دست داده خطیبی اسمش خوارزمشاه خوانده
 سید رضا علوی بردست خواهرش الملوک که منکوت او بود بقصاص برادر گفته **شیر**
 از فرقیاد و ندیه **حسام الدوله** اردشیر بن شهریار بن کبد خوار بن زتم بن دارین بن قار بن
 سرخاب که او را ابو الملوک می گفتند از بنی اعمام و خواهرزاده شمس الملوک است بنی خجسته
 خمس و شش و ستایه در مازندران خرج نموده امل را پای تخت ساخت و بنی خجسته و
 اربعین و ستایه وفات یافت **شمس الملوک** محمد بن حسام الدوله اردشیر بعد از پرقایم مقام
 شد در زمانی که ملاکو به ایران آمد شهر اکرم حاکم رستم را و را بخمار کرد که باز داشت و او
 فتح کرده بی رحمت از آنجا بر خاسته با لشکر خود رفت ازین جهت مقصوب شده بنی خجسته
 خمس و شش و ستایه حکم بقصاص بغل رسیده **علاء الدوله** بن حسام الدوله اردشیر بعد از
 بالفاق امرای مغل حکومت رسیده بنی خجسته و ستایه وفات یافت **تاج الدوله**
نزدج بن شهریار بن اردشیر بعد از عم قایم مقام شد گویند در زمان او هفتاد و سه پسر در امل
 ایاوان شد بنی خجسته و ستایه وفات یافت **نصیر الدوله** شهریار بن نزدج قایم
 مقام شده در زمان سلطان محمد خدابنده بنی خجسته اربع عشر و بیستایه وفات یافت **رکن الدوله**
شاه کیخسرو بن تاج الدوله نزدج و بعد از برادر قایم مقام شده در ستان و ستایه و
 بیستایه وفات یافت **شرف الملوک** بن رکن الدوله بعد از پرقایم مقام رسیده بنی خجسته و
 شش و ستایه وفات یافت **نصیر الدوله** بن رکن الدوله بعد از برادر حاکم شد قضیه
 قتل امیر و جیه الدین مسعود سر برادر ایاوان واقع شده خواهر از اسباب جلادی در خانه

او بود ازین سبب در ملک او استقلال تمام داشت بل سلطنت کرده پسران افراسیاب
که پیش فرالدوله شاه نامه با او از بخوانند و فرالدوله خود را بالای کتاب نهاده بود یکی از
از ایشان خنجر برداشته بنا بر رخ روشنبند پیستم تحرم حمسین و سجایه بر شکم او زده هلاک گردان
پس پسله بدو منقوض گشت **افراسیاب** چلاوی چلا و قریه ایست از قریه مازندران بعد از
کشتن فرالدوله جن حکومت نشسته در زمان اوسیده قوام الدین مرغشی بر سپه ارشاد
نشسته جمیع کینه کجافرا دوش درآمده بودند افراسیاب با فوجی بر سر صومعه او که در قریه دایوبه
بود رفت در آسای جنگ بنا بر رخ ستین و سجایه نیتری بر مقتلش رسیده هلاک شد **کیا**
فرالدین چلاوی مدتها حکم ساری بود بجهت قصه عبداللہ پسر نیک سید قوام الدین که در کمال
زهد کوشه گرفته بود کرده در جنگ سید قوام الدین با چهار پسر بقصاص کشته شد **کبا و شمس**
چلاوی که کجوا بهر داما دختر الدوله حسن حاکم مازندران بود و در خون عبداللہ پسر سید قوام الدین
دخیل بود در قلعه لوجی با هفت پسر قتل رسید **اسکندر بن** افراسیاب در قریه پیر
کرختیه ملازم ملک هراته بود بملازم استامیر تپور رسد از کشته حاکم امل و ناجیه چلا و شد
بنای تخت و نما نیایه با امیر تپور عصیان و زریده قتل رسید **پیر حسین** کین بن میر علی که
اعلی او اهراسب پسر افراسیاب چلاوی است در او اجم سلطنت بر کمانه طغیان تمام
پیدا کرده با شاه اسمعیل صفوی عصیان و زریده و بنا بر تسع و تسعایه بعد از فتح قلعه استا
بهرت شاه اسمعیل فاده با قیج و جی کشته شد و آن طبقه بدو منقوض گشت **دور** ملک
رستم دار که بملوک کا و باره اشتها را در اند منقول است که جاماسب عم افو شیروان حکم
برادرش قبا و والی ارمنیه و از در بند شروان تاری بود چون فوت شد از و دو پسر ماند
سرفاب یک پسرش بکومت ولایت شروان اکتفا نمود و بقول بعضی بعد ملک ایچا پست
نرسی بن جاماسب قایم مقام پیر شد چون آثار رشد از و ظاهر بود افو شیروان در مقام پیر
داشت سد در بند شروان دزدان او بسته شد **فیروز** بن نرسی بعد از پیر قایم مقام

جیل بن فیروز بگومت رسیده اراده فتح طبرستان نموده بصورت مجهول چند کاویار
 کرده بر آنظر رفت و ازینجهت بکاویارده اشتها ریافت از دولاش حاکم طبرستان آردا
 ملازم خود ساخت چون بر مدخل و مخارج آنجا اطلاع حاصل نمود به کسلان رفت تا لشکر متوجه
 آن دیار شده از دولاش بیزدج دشمنان متوصل شد چون بیزدج دغا هر شد که جیل از بنی
 اعام اوست آذرولاش را به تابعیت او مامور ساخت از دولاش حسب الحکم عمل نمود
 رویانزابد و اگر داشت و ممدان ایام در شای کوی بازی از اسبیل فاده هلاک شد و
 تمامی طبرستان بنصف جیل درآمد در الملکش کیلان بود پانزده سال حکومت کرده
 بتاریخ سنه اربعین وفات یافت از و دو پسر ماند اولو به و یاد **دوستان اول** در دایو
 و اولاد **دایو** به بن جیل بعد از پدر بگومت نشست شانزده سال حکومت کرده وفات
 یافت **فرمان** بزرگ بن دایو به که او را ذوالنقب اسپهبد میگفته بعد از پدر قائم مقام
 شده هفده سال حکومت کرده وفات یافت مصطفی بن سپهره شیعیانی در زمان او لشکر
 بطبرستان کشید **دوم** بن فرخان قائم مقام شده بعد از ماه وفات یافت **سار** به
 بن فرخان بعد از برادر بگومت سبده شهر ساری بنا کرده علم اوشت که وی بنام او **مست**
 پست سال حکومت کرده ملک را به برادر زاده خود سپرد **اسپهبد خورشید** بن داد مهر چون طفل
 بود عشق حاکم شده و بعد از مدتی ملک به وی تسلیم نمود بسند و مجوس در سنه سبع و ثلثین و مایه خراج
 نموده در زمان ابو جعفر دانیال التجابد او را در عمر بن علای از امرای ممدی عباسی بر مازندران **ستار**
 یافته فرزندان اسپهبد را امیر کرده خاین او را عارت کرد اسپهبد خورشید از دست لشکر
 اسلام کیلان رفت بتاریخ احدی و اربعین و مایه از غصه هلاک شد و آن طبقه به و منقرض
 گشت **دوم** یادوستان بن جیل از سلوک ناموار برادر دایو به آزرده شده به رویان فرست
 ساکن شد و بتاریخ اربعین والی آنجا شد سی و پنج سال حکومت رستمدار کرده در که **ست**
خورن از بن یادوستان سی سال حکومت رستمدار کرده وفات یافت **یادوستان**

بن خوزداد اهل اسلام را از ولایت پروان کرده تمام ملک موردی را متصرف شده چهل
 سال حکومت کرده وفات یافت **شهریار** بن آذوستان قایم مقام شده سی سال
 حکومت کرد و **ندامید** بن شهریار سی و دو سال حکومت کرد **عبدالله** بن وندامید قایم مقام
 پزیده در عهد احسن داعی در طبرستان استیلا یافته **عبدالله** بهجت را و در اندی و چهار سال حکومت
 کرده در اوایل عهد داعی وفات یافت **فریدون** بن قارن بن سهراسب بن ماسیح بن کاد
 بن خوزداد حکومت رسیده **بادوش** بن فریدون حاکم شده در عهد محمد بن زید برادر داعی و چنانچه
 یافت حکومت پیر و پسر نهمده سال بود **شهریار** بن بادوش تا بعد از پدر قایم مقام شد
 پانزده سال حکومت کرده در گذشت ناموفق در زمان او خراج نمود هر **دشمن** بن وند
 بن بفرزاد بن فریدون بعد از عمر او ده حکومت رسیده و دوازده سال حکومت کرد تغلبان
 او را ندانند لکن لشکر بر سر داعی پیغمبر حسن بن قایم بچکان کشیده داعی بشوین برایشان زده
 هر **دشمن** را در آنجا کشته شد چون او حاکمی مردی بچکان زیار بود مرد و اراج داعی ضعیف را
 بقضای کشت **شهریار** بن حبشید بن دیوبند در زمان عم حکومت رسیده دوازده
 سال حکومت کرد **ابوالفضل محمد** بن شهریار بعد از پدر بگ حکومت رسیده چون میان او و القاهر
 بالله **ابوالفضل** رسیده جعفر بن محمد مخالفت واقع شد و سید بکلیان رفت **ابوالفضل** استقلال
 بهم رسانید **اسپهبد حسام الدین** کریم بن فرزند بن شهریار بعد از عم حکومت نشسته سی و
 پنج سال حکومت کرد **سیف الدوله** بن حاجت بن حسام الدوله قایم مقام جد شده سی و
 سال حکومت کرد **حسام الدوله** **دشیر** بن سیف الدوله قایم مقام شده پستی پنج سال حکومت
 کرد و **الدوله** **ماهور** بن یقزلار **دول** بن سیف الدوله بعد از عم قایم مقام شده سی و دو سال حکومت
 کرد و **الدوله** **بهرار** بن فرزند **الدوله** قایم مقام شده چهل سال حکومت کرد **شهریار** بن بهار
 که خواهر شاه غازی وانی مازندران در جباله او بود سیزده سال حکومت کرد **اسفندیار** **یک کاکوس**
 بن بهار سیف بعد از برادر بگ حکومت رسیده با شاه غازی مخالفت بود سی و هفت سال حکومت

کرده بتاریخ میان و ختمایه وفات یافت حسان نام پسر خود را ولی عهد کرده بود و او در زمان
 پدر وفات یافت و از وی کسالت پیری نرین که نام مانده **اسفند از پسر بن شهر یوس بن هزار**
 سف بعد از مملکت رسید و بعد از شایستگی بسیار پسر شاه اردشیر ولی مازندران فرزند
 جمعی از پیش او قرار نموده بر دست هنر برالدین خورشید پسر عم شاه اردشیر بقیل رسید پسرش
 سال حکومت کرد **نرین کمر** بن حسان بن یکسا و پس شاه اردشیر بعد از قتل نهر اسف
 پاشا علی نامی را بجلومت رسانید و شهادت نمودن کشید که نرین کمر بن پسر نرین رسید و او را که
 دختر خود را به و داده و الی رسیده از ساز و دم ایجا بن راضی نشده پستون نامی را بر خود حاکم
 علی پاشا را بکشش نرین کمر متواری گشت شاه اردشیر لشکر بر ایجا کشید و پستون قتل گردید و
 کرکیت و اردشیر نرین کمر را حاکم ساخته بر گشت نرین کمر پسر و چهار سال حکومت کرده بتاریخ
 عشر و ستمایه وفات یافت **پستون** بن نرین کمر بعد از پدر قائم مقام شده ده سال حکومت
 کرد و بتاریخ نرین و ستمایه وفات یافت **فرالدوله** پسر بن پستون بر جای پدر نشست و پستون
 حکومت کرده در گذشت **حسام الدوله** پسر بن پستون در حدود کیلان حاکم بود و برادر کوچکترش
 اسکندر که از طرف مادر خود از مظاهرین است در مائل حاکم بود و **اسفند** نام برادر اردشیر بعد
 از فوت برادر قائم مقام شده در سال یازدهم حکومتش منکوقا ان بر تخت نشست شهر اکم بتاریخ
 و سیمین و ستمایه وفات یافت **اسفند** پسر بن شهر اکم ملقب بشاه غازی و سی سال
 حکومت کرده بتاریخ اصدی و ستمایه در گذشت **ملک کی خیر** بن شهر اکم بعد از برادر سی سال
 حکومت بتاریخ اصدی عشر و سیمایه وفات یافت **شمس الملوك محمد** بن کی خیر و بحال و کی
 حکومت کرده بتاریخ سبع عشر و سیمایه در گذشت **فرالدوله** پسر بن کی خیر و بعد از برادر حکومت
 رسیده و بتاریخ سبع و عشرین و سیمایه بر دست اسکندر برادر زاده خود بقیل رسید **تلج الدوله** پسر
 بن کی خیر و بعد از قتل برادر بجلومت رسیده و بتاریخ اربع و ثمانین و سیمایه در موضع کوش و وفات
 یافت **طلال الدوله** اسکندر بن تلج الدوله بعد از پدر حاکم شد و مسعود سر برادر یغموده او بعد از آنکه

بفصل رسیدم و ام ای که آن زمان سرخی تراشیده اند سر تراشیده و دستار بر سر بستن بنا بر روز
 شنبه بیست و یکم ذی الحجه است و اربعین و سیعایه بنای قلعه و شمر کورها ده با تمام رسانید و بنا بر پنج
 اصدی و سیتین مع سیعایه نهم قزوینی شیخی یا یکی از اهل مجلس نزاعی کرده مجلس بر نهم خورد و چون دو
 نشسته سرگرد بیست اسکنند خورد و فریاد فریاد است که ملک باز ختم زندمقارن این حال ملک از
 خانه بیرون رفت شخصی که در بیرون ایستاد و بگمان اینکه ختم زننده دوست خوئی بر پهلوی
 ملک زده هلاک کرد و بیست و هفت سال حکومت کرد **در خیزله و لیساه** تا بن زیار بعد از زیار
 حاکم شده بنا بر پنج ثمانین و سیعایه و وفات یافت **غضه الله و قبا** بن خزاله و لیساه زیار پدر قبا معاف
 شده بیست و یک سال حکومت کرد و جنگ سیغفر الله بن سید قوام الله بن بفصل رسید **سیده**
الله و اطوس بن تاج الله و زیار بعد از قبا بجگویت سیده در مازنران بخجرت مایه
 بنور رسید **ملک کبیر** بن مپتون بن کستم بن تاج الله و زیار پدرش ملک مپتون
 بنا بر سبع و ثمانین و سیعایه در طالقان بردست ملاده کشته شد خودش حکم امیر قیور کوئال
 قلعه بود و برادره رستم بن میرزا عمر شیخ ملک گرفته بنا بر عدد اوئی که اسکنند شیخی با او
 پیش او فرستاد اسکنند را سپه خوئی بدو داده و حضرت داد که هر جا خواهد بود و او را نیز
 رفته مدتی در بند هر حجر عمر شیخ بود و خلاص شده و دزدی قلن ران بولایت و نهاداراده
 قلعه نور دست یافت و سن رخ ماه رجب سبع و ثمانین و ثمانیایه و وفات یافت بعد از او
 او و ملکش میان این منقسم هر قسم شد **قسم اول** ملوک نور و قبا **ملک کاوس** بن
 ملک کبیر پیش بجکیر قبا مقام شده و بموجب صیت بدو بیست و یک سال در حکومت او بود و بدو
 خون ریزی و سلوک ناموار از و منفرد شده پیش ملک اسکنند حاکم کجور رفته ملک کاوس
 بنا بر پنج اصدی و سیتین و ثمانیایه و وفات یافت **ملک جهانگیر** بن ملک کاوس قبا
 مقام پر شده میان او و ملکش نزاع بود بنا بر پنج اربع و ثمانیایه و وفات یافت **ملک کاوس**
 بن ملک جهانگیر قبا مقام شده بردست کبیرش ملک مپتون کشته شد **ملک کبیر** بن

ملک جهانگیر بعد از قتل ملک کاکس قلعه نور را محاط نموده میانه او برادرش ملک پیستون
 شده کشته شد **ملک پیستون** بن ملک جهانگیر بعد از قتل برادران حاکم شده بنایخ سنه و شصت و سه
 لشکر بر سر کوشیده بغیر قلعه تمامی آن ولایت را پس خواخته بنایخ پست بیستم شش و عشر و
 تسعایه در حالت پستی بر دست عورتی که در خواش بود و اقوام آن عورت بر دست ملک کشته
 شده بودند بقتل رسیده **ملک پیستون** بن پیستون قایم مقام شده خواهر خان احمد یار دلا
 و همیشه میباید الکیریم والی مازندران بنایخ خود را در او در چهل و سه سال حکومت کرده بنایخ کسب و
 حمیدین و تسعایه و وفات یافت **ملک کیومرث** بن ملک پیستون که خواهرزاده الکیریم است
 قایم مقام پیوسته و مکرر پیش شاه طهماسب آمده بنوازشات کوکائون مفتخر و سر فرار
 کشته یو لایت خود معاویت نمود و بنایخ وفات یافت **ملک پیستون** بن
 ملک پیستون بن پیستون که داماد خان احمد والی کیلمان بود حاکم بعضی از ولایات مستدار شده و بنایخ
 وفات یافت **قسم دوم** ملوک کجور **ملک اسکندر** بن ملک کیومرث بر سر
 برادرش ملک کاکس گرفتار شده خلاص شد چندگاه حکومت کرد وفات یافت **ملک اسکندر**
 بن ملک اسکندر قایم مقام شد و مدتی در حکومت مستقل بود **ملک شرف** بن تاج الدوله بنایخ
 پدر حکومت سید چون ملک پیستون لشکر بر سر او کشید ملک کاکس پیروز را در قلعه گذاشته به
 کیلمان رفت و بعد از غود ملک پیستون کشته پیش تکلیس نهاد او نیز با پیروان افتخار کرد بنایخ
 احدی و عشرین و تسعایه و وفات یافت **ملک کاکس** بن ملک شرف بنایخ آخ حسن حسنین
 و تسعایه بعضی ملک جهانگیر پیش در گذشت **ملک کیومرث** بن ملک کاکس قریب هزاره سال
 حکم بر سر بنه بود با داد افامه روز افزون وارث ملک پیستون بنایخ یازدهم ذی قعدة
 ثلث و سنین و تسعایه و وفات یافت **ملک جهانگیر** بن ملک کاکس بعد از او در حکومت
 رسیده بنایخ وفات یافت **ملک پیستون** بن ملک کیومرث حاکم لاریجان بود و
 یک جنبش کور بود افتد بسیار بهم رسانیده مجاهد حکام مازندران و همیشه طاعت

شاه طهماسب و اولادش میکرد آخ بنابر عصبان بنایر خ
بقل رسید و کل ولایت رستم از تصرف شاه عباس در آمد و آن سلسله بد و منقرض
گشت **سیوم** سلاطین کیلان که ایشان را بزبان فغطم کار کیا خوانند **کیا سید علی بن**
کیا امیر کلبش به حسین اصغر بن امام زین العابدین میرسد کیا امیر را در غده سلطنت شد
حکام کیلان در مقام قصدش شدند با اهل پست فراغ و ده برسد از رفتن بنا بر تخت نشست
و سبقت و سبغایه در اینجا وفات یافت کیا سید علی بعد از فوت پدر بازندان رفتن محبت
سید توام الدین ولی اینجا رسیده او از تمام یافت در زمان امیر غوره کورگان سب
الاستدعای مردم کیلان بد اینجا گرفته بر سر سلطنت نشست و با اتفاق کیا مهدی برادرش
کیلان رشت را نیز متصرف شد و کیا مهدی حاکم را نگه بود در وقت نماز جمعده تسبیح و
تسبیح و سبغایه او و کیا مهدی بقصد مردانگی گشته شدند **کار کیا رضا بن کیا سید علی**
بعد از پدر سلطنت رسیده همین الکجا بنجان بن در تصرف داشت بمرد رشت را متصرف
در آورد و بنایر خ روز دوشنبه غده جمادی الاخر سنه تسبیح و عشرين و ثمانیایه که روز نوروز بود
وفات یافت **کار کیا سید محمد بن کیا مهدی** بعد از کیا رضا که از و فرزند مانده بود و قائم
شد الکجا پشت که کیلان را بدست آورد پیش امیر احمد با اتفاق بنیره اش امیر کیا او را گرفته
در قلعه گوت مجوس کردند و او در اینجا بنا بر تخت جمعیوم جمادی الاول سنه و ثمانیایه
وفات یافت **کار کیا ناصر بن میر سید محمد** بعد از پدر سلطنت رسیده جهان شاه ترکمان
الکجا طالع از اینترید و از رانی داشت چهارده سال حکومت کرده بنا بر خ عمر جمعه دوازدهم
ذی قعدة احدی و تحسین و ثمانیایه وفات یافت **کار کیا سلطان محمد بن کیا ناصر** بعد از پدر قائم
مقام شد کثر اللغه با اسم و تالیف یافته بنا بر خ ربیع الاول ثلث و ثمانیایه و ثمانیایه وفات
یافت بنا بر خ سنه عشرين و ثمانیایه در قلعه لاهور و در آنجا متولد شده **کار کیا میرزا علی بن سلطان محمد**
بعد از پدر سلطنت نشست شاه اسمعیل صفوی را که از خاندان پناه به برده بود مدتی در قل

حمایت خود بخاطر داشت سلطان چنین برادرش بیکارخ غنچه و تسعایه در نواحی دیلمان اغانی بخت
 کرده کیا فرزند امیرالامرا میرزا علی زند موقع سلسله رود دیلمان بقتل رسانید میرزا علی حکومت
 بیرادر کنده داشته در آنکوه بعبادت مشغول شد اهل قلعه و فساد سلطان حسن را بر سر برادر برادر
 بیکارخ شب بختیخیم مضایحه ای غنچه و تسعایه در جامه خواب بر سر او ریخته قصد بکاهش کردند
 آنرا سلطان حسن بقصد دشمنان بقتل رسانید امیر او که در دیلمان بود خبر چون این خبر شنیدند
 ایستاد کرده بر آنکوه رفته روز بختیخیم نه کور کیا میرزا علی را بقتل آوردند و لاوتش ساختند
 جمیع فرزندان رضایه بیع و اربعین و ثمانیایه بود از و فرزندی نماند **کار کیا سلطان حسین بن کار**
 کیا سلطان محمد بعد از دولت کیا میرزا علی برادرش حکومت نشسته همان شب بقتل برادرش بقصد
 دشمنان بقتل رسانید یکسال و کسری حکومت کرد **کار کیا سلطان احمد بن کیا سلطان حسن بعد از**
 قتیله پدر و عم بر سر سیلطنت نشست و ساختن ثلث و ثلثین و تسعایه در فزون بخدمت شاه
 اسمعیل مدد نمود عواطف پسران کردیده معاودت نمود و اقتدار تمام یافته بیکارخ رفت
 شجاعان اربعین و تسعایه وفات یافت بیکارخ اربع و تسعین و ثمانیایه متولد شده بود ایام
 حکومتش هشت و هشت سال و دو ماه بود **کار کیا سید علی بن کیا سلطان احمد بعد از پدر بر**
 بلطنت رسانیده چون عاقبت دست بود لشکرازی بر گرفته پیش برادر کوکبش که سلطان
 حسن که در بهاری در آن طبقه از و بهتری پیدا شده رفته معامه بقتل رسانید و بیکارخ
 و اربعین و تسعایه او و چند برادر دیگر بدست کیا سلطان حسین بقتل رسانید **کار کیا سلطان**
حسن بن کیا سلطان احمد بعد از قتل برادر حکومت رسانیده بر کیلان برپس استیلا یافت
 دیاج حاکم ایما را آورده ساخت و بیکارخ شب جمیع خیم جادی الاچ ثلث و اربعین و تسعایه
 طاعون در گذشت **کار کیا خان حسین بن کیا سلطان حسین بعد از پدر فایم مقام شد و تمامی**
 پیر پس و کسکرو فومین را که اکثر اوقات در تصرف سلاطین امیره دیاج بود و عجز عیادت
 طماناسب بتصرف در آورد و امیره دیاج مشهور بسلطان مظهر حاکم پیر پس که داماد شاه

بود که چون نفعت بدست لشکر شاه طهاسب گرفتار شده بتاریخ روز جمعه در مشهد
 آتشی و اربعین و شغایه در میدان صاحب آباد تیر نه باقیش تیر سوخته کردید بعد از مدتی شاه طهاسب
 حبش را پسر او را تربیت کرده دختر خود را به و داده بگجومت کیلان بی بیس فرستاد و
 بتاریخ در زمان پادشاهی شاه سلطان محمد بن شاه طهاسب ملازانش کفران
 نفعت نمود بافاق کامران حاکم کوه دم بقیلش ساینه ند و پسر از دختر شاه طهاسب از و
 همراه والدش شاه سلطان محمد آمدند پسر که کفران که محمد امین می نام داشت و درین دهه
 سالگی بود به لکه کی علی بیک بگجومت کیلان بی بیس مقرر شده و لا دست خان احمد روز شنبه
 چهارم حبس احمدی و اربعین و شغایه بود شاه طهاسب عصیان و زبده از قریب که
 مقرر سلطنت شاه بود لشکر بر سر او تعیین شد و بتاریخ بدست درآمده در
 فلولوت محبوس گشت و از اینجا بقلعه اصطخر فارس نقل نموده مدتی در اینجا مقید بود و
 بتاریخ ششمین و شغایه بکام شاه سلطان محمد بن شاه طهاسب از قلعه پیر و ن آمد و خبر
 شاه طهاسب که مریم سکیم نام داشت دامادان سلسله شده بار دیگر سلطنت موروثی
 و در زمان شاه سلطان محمد طبع و منقاد بوده در نهایت فراغت و اشتغال بود شاه
 عباس بن سلطان محمد در مقام عصیان شده چون لشکر بر سر او تعیین شد تاب مقاومت
 نیاورده و بتاریخ منظم شده بروم رفت و در اینجا التفاتی بآفته پسر و ان آمد
 و بتاریخ وفات یافت و ان طبقه به و منقض شد بعد از فراوانی و
 کیلان پسرش و بی بیس هر طرف شاه عباس در آمد و مشکو حسان احمد که پسر شاه بود دخترش
 بزورین آمد و دخترش در سلک از و اج شاه عباس منظم کردید چهارم حکام نوامیه کرد
 ملازندان سلطنت کردند میر نوام الدین بن سید صافی که از سادات عرش است و
 پسرش که لشکر دار و دانشش کسین اصغر بن امام زین العابدین منتهی میشود و کسین فرشته
 میر سید عبد الدین سوغندی شده مدتی در اینجا بسوگن مشغول بود و بطن اصلی که مازندران است

مراجعت نموده مرید بسیار بهم رسانیدند افزایسایب جلای حاکم مازندران از دستم شده لشکر
صومعه او کشته شد بنا بر نخستین و بیجا به مقتول شده میر قوام الدین بعد از قتل از سایب فرای
فرمانی مازندران شده قریب بیست سال حکومت کرد و بنا بر محرم اهدی و ثمانین و بیجا
یافت و در امل بدفون گشت سید پیر او هر یک حاکم و لایحی بودند سید رضی والی امل سید فخر الدین
حاکم رستم از سید کمال الدین حاکم ساری **سید کمال الدین** بموجب وصیت علی عهد کردید و بنا بر
و تسعین و بیجا به امیر تیمور کوکان لشکر بردار کشته شد در قلعه مانده متحصن شده و بعد از ده
دو از ده روز بنا بر هجدهم ذی قعدة پیران آمده اسکندر شیخ بن افزایسایب جلای دعوی خود
کرده امیر تیمور فرمود که ملک سعد الدوله رستمداری نیز برود دعوی دارد او را طلبیده پرسیدند او در جواب
گفت که پدر من در جنگ کشته شده او خونی نمیست و هر که در خون سادات سعی نماید فردا پیش
جده را به جهنم خواهد گفت امیر را سخن او خوش آمده سید کمال الدین را با اقوام در کشنی نشانده
بخوانم فرستاد و از اینجا با نفی ترکستان روان نمود سید با اخوان و اقوام در آن غربت
در گذشتند و امیر تیمور ساری را بخشید فارن قاضی و امل را با اسکندر شیخ بن افزایسایب
و رستم را با ملک سعد الدوله داد **سید علی** بن سید کمال الدین در واقعه عصیان اسکندر شیخ
در خدمت امیر تیمور مساعی جمیع ظهور رسانیده حکومت امل بدو محوشت و بخشید بنا بر هجدهم
ثمانیه و وفات یافت شمس الدین غوری قایم مقام شد و بعد از فتح به امیر تیمور بقیه سادات از ترکستان
بگم میرزا شاهرخ مازندران آمدند دعوی شمس الدین غوری را گشته ساری نیز بفرغ سید علی در
والی انجامش و دیگر را بر سادات ضمت نمود و بنا بر آنچه سنه عشرين و ثمانیه عرض نفوس و نیت
یافت **سید رفیعی** بن سید علی بعد از پدر قایم مقام شده اسکندر نامی را از طایفه رذر از فرزند
مازندران جلای الملک خود ساخت جمع اختیار خود را بدست و واکذاشت اقوام از در بکینه در دهام
خلاف نشدند سید رفیعی بنا بر چهارم صفر سنه ثمانین و ثمانیه و وفات یافت **سید محمد** بن سید
رفیعی بنا بر پنج در سنه شصت و هفتاد و یکم سید رفیعی ساری را بر کوکان لشکر ساری کشته

بعد از یک مرتبه شکست ساری را گرفت و بوسیله جمعی دختر سید را خواستگاری نموده در خانه
 احدی و محسنین و ثمانیایه اینجا را به دوازده گز داشت سید محمد بناج مست و محسنین و ثمانیایه
 وفات یافت در زمان او بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار بود **سید**
عبد الکرم بن سید محمد که از جانب مادر با مرای قرآنا را می رسید در ادوی جهان شایسته
 بود و خرفه پیر ششیده بسیاری آمده قایم مقام شد و بناج پنج محسنین و ثمانیایه
 یافت در زمان او بهرام روز افزون بواسطه حضورت سادات با بلکان مقتول رسید
سید عبد الله بن سید عبد الکرم قایم مقام شد در زمان او علی بن بهرام روز افزون صاحب
 اقتدار شده محمود افران کردید و بهجت در سردیوان سید شمس الدین با بلکانی را قتل
 رسانید و نقصا صان در نیم فرسنگی ساری بردست سادات با بلکان مقتول شد و قتل
 تمام بر احوال سید عبد الله راه یافته بناج پنج بر سع الاول اثنی و سبعین و ثمانیایه رسید
 زمین العابدین بن سید کمال الدین که بر پیش را سید عبد الله در زندان کرده در اینجا فوت شده
 بود فرصت یافته در حمام بقتلش رسانید **میرزا بن العابدین** بقلع بگجکومت نشسته مالان
 ولایت را از دیوان حسن یک ترکمان بکصد و بیست خود را بر ششم مقطع نمود و بمشیت
 او و میر عبد الکرم بن میر عبد الله من زعه بودند تا آنکه بناج
شمس الدین برادر سید میرزا بن العابدین بعد از برادر بگجکومت سید میر عبد الکرم او را از آنجا
 اخراج نمود او پیش سلطان یعقوب بن حسن یک رفته از کار کیا میرزا علی حاکم کیلیان که بعد میر
 عبد الکرم بود شایسته محمود لشکری لبر داری بیکر یک موصیو حاکم ری مدد او فرستاد و بعد
 عود لشکر بار یک میر عبد الکرم با مدد کار کیا میرزا علی او را از ولایت بیرون کرد و سید شمس الدین
 محمد را الباقی یعقوب یک برده حقیقت معضه داشت نمود و سلیمان یک بفرن بالشکری باخت
 رود بار و طالقان نافرودش و آنرا سید یار محمد اینجا رسید در زمان او آقا سید محمد روز افزون
 بایالت رسید و صاحب اختیار شد در آخ سید شمس الدین او را گرفته در قلعه مجوس ساخت

بنایخ والی مازندران شد و بعد از وفات قاجار استقلال تمام پیدا کرد چون
سفاک بود و بکمال شرف مغرول شد و سلطان مراد خان بن میرشاهی بجای او منصوب گشت
چون این خبر بد رسید بنایخ یازدهم جمادی الاول تسع و ستین و شصت عیار خود را بدرگاه
رسانید و مبلغ کلی از لایهای خرج ایجا بقبول نمود و آن وجه بجهیل علیخان پیک پیره بردن
سلطان نکلو و مغرورش با اتفاق متوجه مازندران شدند چون پرو و خان جاجو و در سیر قرار
نموده گرفتار گشت و در قلعه اولاد محمود مس شده و جمعی بقصاص خون خویشان بد ایجا گرفته
لقبش آوردند **میر عبد الکرم** بن میر عبد الله با میر مراد خان حسب الکلم شاه طهاسب تنگ
بود چون بدر سلوک بود مغرول شده بقزوین آمد و ترباک خورده بنایخ شب جمعه سیوم و ال
اشتی و سبعین و شصت عیاره وفات یافت **میر مراد خان** بن میرشاهی که با خلاق حمید مستوف
و اراسته بود بموجب حکم شاه طهاسب بعد از تولد میر عبد الله والی مازندران شد و بنایخ
وفات یافت **میرزا خان** بن میر مراد خان بعد از بد قایم مقام شد و در زمان
سلطنت شاه سلطان محمد بن شاه طهاسب یکم نه و چهر شاه که دختر میر عبد الله بود بواسطه
قدیم لشکر سراسر او رستاده امر العبد و پیمان او را ر قلعه پابین آورده بقزوین آوردند و بکلم
یکم در موضع پیدستای یکم مسکنی زد و بن بنایخ بیست و نه و شصت عیار بقتل رسید و آن سلسله
به و شصت و نه و امر از بن علی یکم بخنده قاطع شده بعد از آنکه روزی یکم را بنایخ او اسطیبع و نما
و شصت عیار بقتل رسانیدند **پنجم** سادات مشفق والی خورستان **سید محمد** بن سید فلاح گشت
بامام موسی کاظم میر سپهر بغداد در سلک نمانده شیخ احمد بن محمد مخطوط بود در جهان آرا
مستور است که شیخ کتابی در علوم و بیبر جمع کرده بود در حدین احتضار یکی از خدمه داده و صیبت
نمود که آنرا در فرات اندازد **سید محمد** که آن کتاب را گرفت و از هر یک از امور بد ایجا
اعاب میراوشده در حق او اعتقاد و عطف کرده کیفیت تشعشع آن قوم را دست میزد
و مرتب امور خیره میسند چون سر شمشیر بر شکم نهادند و آن را حم کردن و دیگر اعمال عجیب

روزی بر دژ کارا و بر او کج گرفته بتاریخ نمان و حمیدین و نمانا میر بر نامی خورستان چون تو بنده و
 در قول و شوشتر اسپند یافت **مولی علی بن سید محمد** قائم مقام پدر شد اعتقاد آن قوم
 آنست که روح پاک امیر المومنین علی مد در وصول کرده و آنحضرت زنده است بخت بر عاقبت
 برده مشا به مقدمه را غارت و چوب کرده نهایت بی ادبی رعیتات عالیات بجای آورد
 و بتاریخ در خوالی کوه کیلویه فارس بر دست اراک آنجا کشته شد **سید محمد**
 بن سید محمد بعد از برادر جگومت سید و کاران طبقه در زمان او بالک گرفته اعتقاد الوهیت بدو
 داشتند در کوه و بازار تلفظ بدین الفاظ میکردند لا صوم ولا صلوة ولا حج ولا زکوة یعنی بغفت
 سال سلطنت کرده وفات یافت **سید فلاح** بن سید محمد بن بعد از پدر هفت سال
 حکومت کرده وفات یافت **سید ماجد** بن سید فلاح بعد از پدر قائم مقام خیمه علی
 و سید ابوب و لا و سید محمد بن سید محمد بر برادر زاده خود منوچه او را مقید ساختند
 و ایشان بجای شوشتر و سید بدران برادر ماجد جگومت در قول انتقال داشتند تا آنکه
 علی و ابوب بر دست لشکر شاه اسمعیل تقبل مده سید بدران فرار نموده به بهتر که حال از کشته شود
 اوست فت سید ماجد در آن اثنا از بند خلاص شده با اتفاق سید بدران برادر خود در قول را
 از قول باش گرفته سید بدران در در قول و او در حویره جگومت نشست سید ماجد هفت سال
 حکومت کرده در آسای ستار عمر با برادر در و علی فرود رفت **سید علی و سید ابوب** و لا و سید محمد
 بعد از قید سید ماجد سروران قوم شدند بنوعی ایشان بمسامع جلال شاه اسمعیل صفوی پسر
 بعد از یورش بدان طرف نهفت نموده حویره و سایر اکنه آنجا را بتصرف در آورد و در آن
 بالقوه و به خدمت مبادرت نموده در سنه اربع عشر و شصایه بیاسار سید بن سید بدران بن
 سید فلاح بعد از برادر قائم مقام شده ستار خیمه و اربعین و شصایه وفات یافت بایع
 سلاطین صفوی بود **امیر حاجی محمد** بن مولانا قوام الدین رعناشی رعناش قریب است از
 قری در قول ملا قوام الدین در اول حال معلم و لا و سید محمد بن شد حاجی محمد پیش ترقی کرده

نموده

بجاکومت نشوئند و شیخ محمد پسر دیکرش بگومت در نول رسیدند حاجی محمد سارخ غفر بن دستغاب
بر دست خلیل الله برادرزاده اش بقتل سید خلیل الله بن شیخ محمد بعد از غم حاکم شده میان او
و سید پدران همیشه نزاع بود چون در ارسال خواجه پیرگاه شاه اسماعیل نهادن نمود اما او که کیلویه
و اگر او فیلی با نقاشی سید پدران برقع او مشغول شدند و در نول را محاصره نمودند چون خبر فوت
شاه اسماعیل شنیدند دست از محاصره بازداشتند خلیل الله سارخ بیع و ثلثین و تسعایه و فوات
یافت **سید بن سید پدران** بعد از پدر فاقم مقام شده در رنگ پیران محافل سلطین
صفوی مجرب بود اما مردش کثرت فوات حوالی نشوئند و در نول را که در لقمه امای فیلش بود
غارت میکردند و قلیلی بهر سال بعلت خواجه از اسیر اجناس پیران سلطان صفوی میفرستاد
سجاد سارخ وفات یافت فرسید به نود سال عمر داشت **سارک** بعد از سجاد فاقم
مقام شده فی الحقیقه اطاعتی سلطانین صفوی میکرد اما کثرت سارخ فرماندهان و عاتم
پسک در پیر یکم شاه عباس لشکر بر سر او کشیده بطبع و منفاد ساختند و سارخ
بلا ز منت شاه عباس سزاوار گشته حسب الامر معاودت نمود و الحال حاکم عربستان است
و نهایت اطاعت فرمان برداری بقدم میرساند **ششم** در حکام کر او و او **اکرا** و شمل
بر و طبعه **اول** حکام دیار بکر ابو عبد الله حسین بن دو سکت شهور به با دارا کراد جمید است
است در اول حال جو پای بود هر کوفندی که باج و سبویانی می یافت مردمان را جمع کرد
مهمانی میکرد اما کثرت حاجتی به و منفق شده برده زنی مشغول شدند و پاکها مرغ اگرده برادرش
استیلا یافت و میان فارغین را نیزه بقیف در آورد و سارخ بیع و سبعین و ثلثایه قصد قبول
کرده میان او و غنی حمدان نیز از انجمن سید سارخ نماز و ثلثایه در جنگ ایشان گشته شد **ابو علی**
بن مردان خواهرزاده ابو عبد الله و جنگل حمدان فرار نموده کسب کیفیت رفته ایجا بقصر
در آورد و زوجه خال را خواسته بی حکام ایجا بود و دست این دمنه نام شخصی بقتل سید
ابو منصور محمد الله و این مردان بعد از برادر سرداران قوم شده سارخ اخنی و ابراهیم پسر پیر

شروه غلامی نام گشته شد **ابوالفضل محمد بن مردان** بعد از برادر بچگومت رسیده فارغیای
 او را ملقب بنصره الد و لکر دانید بلاد جویره و دیار بکر را در تصرف داشت شتاد و دو سال زندگانی
 کرده مدت پنجاه و دو سال حکومت کرده بنی کث و حمسین و اربعیاه در کشتن غلات
 بن جهر که اکثر وزیر خلفای بنی عباس شده و ابو القاسم مغربی از جمله وزراء او بودند **نصر بن**
 نصر الد و له با تمام این جهر وزیر بچگومت سیده میانه او و برادرش سعید محاربات و انچه
 نصر دیبا فاقین بجای پدر و سعید در آمد بچگومت نشستند نصر بنیایخ ذی جراثینی و سبعین و
 اربعیاه وفات یافت **سعید بن نصر الد و له** عالم ادبیایخ خمسن حمسین و اربعیاه وفات
 یافت **منصور بن نصر بن نصر الد و له** قایم مقام پدر شده در جنگ خراسان و له بن جهر جنگ یافت
 بعد از ان بردست چکرش صاحب موصی گرفتار شده در جویره مقید گردید و بنیایخ محرم
 قسح و ثمانین و اربعیاه وفات یافت و ان طبقه بد و منقض شد **دوم** حکام دینور و شهر
 و قبا **حسنویه بن حسین** در زمان رکن الد و له بن بویه کارا و عوج پیدا کرده با رکن الد و له
 در مقام عسبان بود رکن الد و له بنیایخ قسح و خمسین و ثمانیه ابو الفضل بن عمید و بر خود را
 بر سر او و شتاده معامله بصلح از سیم گذشت حسنویه بنیایخ نزد سینه بنوم بر سیم الاول
 سینه شبع و ستمین و ثمانیه وفات یافت **بدر بن حسنویه** بعد از پدر بچگومت رسیده در
 ثمان و ثمانین و ثمانیه عظیم الشان شده از دار الخلافه نامه الد و له لقب یافت و از دینور تا خوار
 و بر وجه دوا سدا باد و بنا و ممدان و قلاع آنجا در تصرف داشت **هلال بن بدر**
 میانه او و پدر صفای بنود در سینه حمسین و اربعیاه میانه ایشان بجنگ سید و هلال در جنگ خراسان
 الد و له بن حمیر و بر بغداد گرفتار شده مجوس گردید چون جلال الد و له دلی شنبه که شمس الد و له
 بن خراسان و له صاحب حمدان طمع در الکا پدر کرده هلال را از حمسین بیرون آورده بکشتن مرد
 نموده با کمال مهور و ثمن و بنیایخ ذی جهر سینه مذکور میانه ایشان جنگ شده هلال
 بقتل سیده **طاهر بن هلال** پیش از خلاصی پدرش از غمزد و رکه از جم جد بدیچا پناه برده بود

بر سر ولایت جدا شده بر دست شمس الدوکر گرفتار شد و دست اربعا خلاص شده هم در آن
 سال بر دست ابوالشوک بقتل رسید **بر** بن طاهر قایم مقام پیر شده بنا بر پنج ثمان و نیم
 و اربعا به حکم ابراهیم بن مال حاکم هرسین و دیور شد **ابوالفتح محمد** بن عیار که از قبیل ذکریات
 و دارالملک هرسین و شهرزور بود مدت پست سال حکومت کرده در جلوان بنا بر پنج اصدی
 و اربعا به وفات یافت **ابوالشوک** بن محمد بن عیار بعد از پدر قایم مقام شده بنا بر پنج
 اصدی و عشرين و اربعا به برالکا، فوقاً استیلا یافت و همیشه میانه او و پدر از آن نزاع
 بود بنا بر پنج و ثمان و اربعا به وفات یافت **مهملیل** بن محمد مکنی با بوالعابد بنا بر پنج
 اثنی و اربعین و اربعا به بملا از دست طغرل پیک سلجوقی رسیده التماس خلاصی سرفاب برادر
 خود که در حبس طغرل پیک بود نموده بدرجه قبول رسیده و بنا بر پنج اربع و اربعین و اربعا به
 دست سعدی بن ابوالشوک که حکم طغرل پیک لشکر بر آنی عیب کشیده بود گرفتار شده **سرفاب**
 بن محمد بن عیار بعد از خلاصی از قید طغرل پیک بگنجهت قلعه، ماکلی رفته تغییر در اربعا بن
 و پیش از حبس بنا بر فتنه آنکیزی قوشم بنا بر پنج و ثمان و اربعا به او را گرفته پیش از ابراهیم
 بن مال برده بودند و او یک چشم او را کشته بود **سعدی** بن ابوالشوک بدست عیش سرفاب
 گرفتار شده در قلعه مجوس بود و ابوالعسکری پس به سرفاب و را از قید خلاص نموده حکم
 طغرل پیک لشکر بر مهملیل عیش کشیده مقید نمود **سرفاب** بن پدر بن مهملیل مکنی با بوالعابد
 حاکم شهرزور و قوفا بود و بنا بر پنج و تسعين و اربعا به بر قلعه حورکان که مدتی از قلعه
 ایشان بدر گرفته بود دست یافت بنا بر پنج شوال جمایه وفات یافت **ابوالمنصور** بن
 بعد از برادر بگنجهت سیده مدت یکصد و بی سال حکومت در سلسله او بود و او را شتمیل
 و و طغرل **اول** از ترک فتح الدین خلویه که چهار نهم تا بک یوسف شاه است گویند که
 از نسل کهنه و است ساکن غنی شام بود یکصد و پست سال عیاریافت **علی** بن فتح خلکان
 در زمان پدر پیشوای قوم شده میانه او و سلاطین شام نزاع بود **ابراهم** بن علی

سه سال از پیرمانه چون بن قیصر رسید کجالی میان فارغین رفته شصت سال حکومت کرد
کنو بن ابراهیم بعد از پدر و شصت یافته با شقام اما لشکر شام بر سر قوم پدرش چون بر
 جمعی کینه کشته شده بودند در شکارهای والی شام را کشت و با تمامی مردم خود از وطن قدیم
 جلا نموده با ذریه بایجان آمد و چهل و پنج سال سرداری قوم خود کرد و میان او و امیره و پادشاهان
 کبلیان سپس و صلح شد **بکی** بن ابوالحسن پس از کبویه سردار قوم شده مردم خود را
 بر دو دربر که دشت شمالی است از آن کوه مقام گرفت تا که پیشی لشکری بر سر ایشان کشید
 اکثر آن قوم را هلاک کردند **ابوالحسن** بن بکی بعد از پدر چهل و سه سال پیشوای قوم بود **بکی**
 بن ابوالحسن پنجاه و پنج سال سردار قوم بود **محمد** بن ابوالحسن بن کنویه بعد از پدر قائم مقام
 چهل سال حکومت قوم کرد **علی** بن محمد بعد از پدر حکومت سپیده خجست حکم قوم بود
 او را دو پسر بود محمد و ابوطاهر چون آنرا یک نخل بن مود و مدد برادران بر آنجا که سفر برادر خود طلب
 کشت ایشانرا بتاریخ خمس و قضا به تربیت کرده کوه کبلویه و توابع را با ایشان داد و از آن
 با اتفاق پدر و قوم بدان ولایت رفته چون وقت بدست آنجا که زنگی افتاد ایشانرا از آنجا
 اوجاع نمود علی بتاریخ اربع و نمانین و قضا به بر دست شولان کشته شد **محمد** بن علی که
 اولاد بود پند از پیرده سال سرداری قوم کرد **ابوطاهر** بن علی در ایام برادر و در خدمت
 در خلافت بود و اکثر اهلک رستان با قتل او مقرر شد بعد از فوت برادر بهمان قوم آمده
 سی و چهار سال حکومت کرد **ملک نهر اسپ** بن ابوطاهر قائم مقام پدر بر صاحب قران
 آن طایفه اسپت و از بسی محاطات خلاص شده بتاریخ ست و عشرین وفات یافت **علاء**
الدین **پانوان** بن نهر اسپ بعد از پدر صاحب شان شده در اصفهان موضع زرده
 بمبلغ بیست و چهار هزار خانی خدیو و وقف کرد و عز از خود را در آنجا قرار داد و در آنست
 اربعین و ستایه وفات یافته در آنجا مدفون گشت **نیرالدین** **طاهر** بن نهر اسپ بعد از
 برادر قائم مقام شده بعد از دو سال و نیم بتاریخ غده ذی الحجه سبع و اربعین و ستایه وفات

یافتند و از آنجا

یافت و در کوه جان برادر مد فون گشت **مظفر الدین تکر** بن نهر اسف بعد از برادرش
 رسیده در پورش بغداد و در اردوی هلاکوفان بود و در واقع بعد از قتل عام هلاکوفان
 متاخر شده بلرستان رفته یا غنی شده آنچه بدست آمد مغفل گرفتار شده بتاریخ دست خمین
 و ستا بقتل رسیده **شمس الدین البیارغون** بن نهر اسف بعد از برادر بگم هلاکوفان
 ولایت موروثی شده بتاریخ جمعه ششم جمادی الآخرة اثنی و سبعین و ستایه درگذشت
ابا یک یوسف شاه بن البیارغون بگمستان قوم رسیده اکثر اوقات در خدمت ابقا
 می بود پیش او آثار شجاعت بظهور رسانیده بر لباء و ملقب گشت و کارش بوج تمام پرا
 کرد **افراسیاب** بن یوسف شاه بعد از پدر قائم مقام شده با مغفل سلوک ناموا اسکندر
 بگم غازان خان روز جمعه ششم ذی الحجه و سبعین و ستایه در موضع مماند و فرامان بیاسا
 رسیده **نصیر الدین احمد** بن یوسف شاه بعد از برادر در داران قوم شده بواجلی غایت
 سلاطین مغلی می نمود بتاریخ ثلثین و ستایه وفات یافت بقول صاحب محل نصیحه به
 تاریخ پست به هفتم جمادی الاول سنه اربعین و سبعایه بفضل الله و ربی تاریخ پنجم و ستایه
 بخاریب السلف بهم او نوشته **نور الدین احمد** بن یوسف شاه بعد از پدر قائم مقام شده
 سال حکومت کرده بتاریخ دست و خمین و سبعایه بواسطه حمایت شیخ ابو احنی انجور و قلعه
 سوس خوزستان بروست محمد مظفر گرفتار شده کحول گشت **ابا یک پشنگ** بعد از عم بگم آید
 حاکم شده سی و پنج سال حکومت کرده وفات یافت **ابا یک احمد** بن پشنگ بعد از پدر بگم
 رسیده در زمان کرستان خواب شد **ابوسعید** بن احمد بعد از پدر چند کای حکومت کرده
 وفات یافت **شاه حسین** بن ابوسعید بعد از پدر مدتی سر داری ان قوم کرده بتاریخ سبع
 و عشرين و ثمانایه بر دست غیاث الدین بن کاوس بن سوسک بن پشنگ گشته شد و سلطان
 ابراهیم بن دیرانشا هرگز لشکر بر سر غیاث الدین و ستاده اولاده ساخت و ان طبقه و
 منقض گشت **دوم** لک کوچک ایشان احشام متوفی بودند و حقوق دولتی بدار الحالی آتیله

چون به یوان مغل تعلق گرفتند بی سویی بایشان واقع شد بنحاحا عالدین خورشید را که عادل
 و منصف بود بر خود حاکم ساختند **شجاع الدین خورشید** بن ابوبکر بن محمد خورشید از قوم بکر بناسرخ
 ثانیین و ستمایه با اتفاق ایل و لوس حاکم شده تمامی اقوام را به خود ساخت و بنا بر ساختن اصدی
 و عشرین و ستمایه وفات یافت **سید الدین حسین** بن محمد برادر زاده شجاع الدین خورشید بعد از ارم
 سردار قوم شده بر دست برادرش شرف الدین ابوبکر کشته شده **فرخ الدین ابوبکر** بعد از کشتن برادر
 بگکومت سیده بعد از مدتی وفات یافت **غزالدین کرشاسب** بن محمد بعد از برادر حاکم شده
 بر دست خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید بقتل رسید **حسام الدین خلیل** بن بدر بن شجاع الدین
 خورشید بعد از کشتن غزالدین حاکم شده بنا بر ساختن اربعین و ستمایه بر دست سلیمان ابوبکر
 شده **برالدین مسعود** بن بدر بعد از برادر قائم مقام شده بنا بر ساختن ثمان و ستمایه و ستمایه
 یافت **تاج الدین شاه** بن حسام الدین خلیل بگکومت رسید و بنا بر ساختن سبع و سبعین
 و ستمایه بکلم بغا بقتل رسید **علاء الدین حسین** و **علاء الدین حسین** اولاد برالدین مسعود
 قائم مقام شده هر دو برادر بنا بر ساختن و ستمایه و ستمایه وفات نمودند **بنالدین خورشید**
 تاج الدین شاه بگکومت رسید و بنا بر ساختن و ستمایه کشته شده **حسام الدین حسین**
 از احقاد شجاع الدین خورشید بقتل رسید بگکومت سیده بعد از چند روزی مغرول شده بنا
 خمس و ستمایه بکلم غازان خان مغرول کشت **محمد حسام الدین محمود** بن نورالدین محمد بن
 عالدین کرشاسب بن شجاعت خود سردار قوم شده قصد بی اتمام کرد غازان خان بنا بر کشتن
 و ستمایه او حسام الدین عمر را بدست ورزید مقتولان داده بقصاص رسیدند **سید الدین**
 بن امیر عالدین حسین بن بدر الدین مسعود بگکومت نشسته در سنه ست و ستمایه کشته
 یافت **دولتخواه** بن زوید عالدین محمد قائم مقام شده چون از کمال غفلت روزی که کسی بی
 کاشش پیش رفت **عالدین حسین** برادر دولتخواه بگکومت نشسته چهارده سال حکومت
 کرد مردم در زمان او آسوده بودند **شجاع الدین محمود** بن عالدین حسین قائم مقام شده از

سلوک ناهموار بنا بر خن و سبها به قتل رسید **ملک عبدالعزیز بن شجاع** الدین محمود بجای
 پدر نشسته سلاطین عراق با او وصلت کردند امیر قنوج را در قلعه دایسان که نیم فرسنگی
 چو دهمان است محاصره نموده بنا بر خن تسعین و سبها به بدست آورده بسر قند و سنا و سینه
 احمد پسرش را با نذاجا بعد از سه سال هر دو را تربیت کرده بگورمت ارستان فرستاد ملک
 عبدالعزیز بن شجاعی مخالف پسرش بر دست محصلان منقل گرفتار بهمت عصبان بیل و اربع
 و ثمانیه پستش را گند و یک هفته در بازار سلطانیه او بختند **سیدی احمد** بن ملک عبدالعزیز در
 زمان امیر قنوج رسید چالی در کوهستان ارستان سرگردان مسکنت بعد از فوت امیر قنوج بر تائیه
 خمس عشر و ثمانیه بگورمت شغلا داشت **شاه حسین** بن ملک عبدالعزیز عباسی
 حاکم ان طایفه شده بمنش بهالکا آمد ان و چو دیاد فانه و نواحی اصغمان ناخت بیکر و
 آه فزت سلطان ابوسعید محمد از آن فتنه بقتل فانی شهر زد رفت والوس بهار لور ناخت
 کور به علی بن علی شکر صاحب الوس مذکور سر راه بروی گرفته بنا بر خن ثلث و سبعین و
 ثمانیه بقتل رسانید **شاه رستم** بن شاه حسین مدتها حاکم این طایفه بود و بجلالمت
 شاه ابوسعید بن خن وفات یافت **اغور** بن شاه رستم فایم مقام شده در
 سنه اربعین و سبها به که شاه طهاسب متوجه پوشش فراساز شد در کباب مایون بود و
 جهانگیر برادر خود را برینا بیت درالکا گذاشته بود و او در غیبت برادر سرداران الوس را
 و لداری نموده عصبان برادر اظهار نمود اغور بعد از معاو دست از سفر و رخصت شاه رستم
 و لایت شده بدست برادر گرفتار شده بقتل رسید **جهانگیر** بن شاه رستم حاکم ان قوم شده
 بنا بر خن و اربعین و سبها به که شاه طهاسب بقتل رسید **شاه رستم** بن جهانگیر
 شاه طهاسب بواجی می نمود بنا بر خن وفات یافت **محمد** بن جهانگیر
 چون با برادر مخالف بود بنا بر خن احدی و سبعین و سبها به بر دست امای ممدان گرفتار
 گشته در قلعه الموت محبوس گشت چون پسرش در حوالی ممدان فساد می نمود و آئینه و زر و

گشته

قول

از ار میرساند بنارنج
بجایگاه طها سب از قلعه بیرون آمده در خانه حسین یک
بوزباشی استا جلو مفید بود و بسیلده امینق زرو چند را پس اسب شکست نموده کس را
خود و سنا و چون اسب پیش کش به سیاه من هشت و سکنی قزوین رسید به باندا
دیدن اسب از حسین یک رخصت حاصل نموده بنارنج
باسیل بلغاری
که پیش جهت او فرستاده بود سوار شده بولایت خود رفت حسب الحکم امیرخان موسی و عالم
سواران با هزار سوار تعاقب نموده بدو رسید و از شرمندگی تو وین بناده همدان که الک
او بود رفت محمدی بنارنج
وفات یافت **شاهپوری خان** بن محمدی بعد از
پیر فایم مقام شده اطاعت سلاطین صفویه می نمود شاه عباس بنارنج
خواهر او را بهت خود خواستگاری نمود چون اثنا رخصت از و طاهر شاه عباس از
قزوین بر سر او ایستاد نموده افرودی خان غلام بیشتر با جمعی از غلامان در حوالی بخدا دیده
رسیده بعد از اندک مسکنی گرفتار شد پیش شاه عباس آورده بنارنج هزار و ستم نقل سید
وان طایفه بدو منعوض گشت **په تم** سلاطین لارا بن شاه بکر کن میلاد میرنده از اطمین
اول کسی که بشرف اسلام مشرف گشت امیر جلال الدین ابرج است که در زمان عمر عبدالعزیز
مسلمان شده چون پیش از امیر قطب الدین باقوی بنارنج وفات و جلوس معلوم نبود از اطمین
شروع شد **امیر قطب الدین** میر ملقب بباقوی بن امیر و هب الدین زکی بعد از پیر
ابرج و تسعین و هشتاد و یک حکومت نشست بنارنج سیوم جمادی الاخره ثمان و اربعین و ستم
وفات یافت **امیر باکالجار** بن امیر قطب الدین بعد از پیر حکومت سیده در سنه ثمان
و ستمای مغزول شده و در آن نزدیکی وفات یافت **امیر قطب الدین** میر ثانی بن کالجار
بعد از عزالت پیر حاکم شده در هجده تم جمادی الاول تسع و تسعین و ستمای در جنگ انور
بقتل رسید **امیر علاء الملک** بن قطب الدین فایم مقام شده بکاخ جمادی الاخره احدی و
ثلاثین و ستمای و وفات یافت **باکالجار** ثانی بن علاء الملک بعد از پیر و الی شده بنارنج

سیوم درضا بن ثبوت و حمید بن و سبغایه وفات یافت در هفتم جمادی الاول تسع و تسعین
 و ثمانیة متولد شده بود و حاجی سیف الدین نعت بن کالنجار بعد از پدر حکومت رسیده بتاریخ
 پست و ششم شعبان است عشر و ثمانیة وفات یافت در پست چهارم ربیع الاول تسع و
 عشرين و سبغایه متولد شده بود و علاء الملک کرکین بن سیف الدین نعت بن نعت بن نعت بن نعت
 بن تاریخ هشتم شعبان خمس و سبغایه بر سر حکومت نشست بتاریخ نهم ذی الحجة
 و عشرين و ثمانیة وفات یافت در هفتم شعبان تسع و اربعین و سبغایه متولد شده بود
 مبارز الدین محمد بن علاء الملک بتاریخ غرة ربیع تسع و ثمانین و سبغایه بنوموده بر حکومت
 نشست بتاریخ پست و سیوم درضا اربعین و ثمانیة وفات یافت بتاریخ ذی قعدة
 ستین و سبغایه متولد شده بود و قطب الدین شاهر بن مبارز الدین محمد بعد از فوت پدر قائم
 مقام شده بتاریخ پست یکم ربیع تسع و حمید بن و ثمانیة وفات یافت بتاریخ پست
 و تسعین و سبغایه متولد شده بود و میران شاه بن بشیر بعد از پدر قائم مقام شده بتاریخ
 سیوم جب ثلث و ثمانین و ثمانیة وفات یافت در پانزدهم صفر ثلثین و ثمانیة متولد
 شده بود و امیر علاء الملک بن جهان شاه قائم مقام پدر شده بتاریخ وفات
 یافت بتاریخ عشرين صفر خمس و حمید بن و ثمانیة متولد شده بود و امیر تارون بن علاء
 بعد از پدر حاکم شده بتاریخ تسع و عشرين و سبغایه وفات یافت محمد یک بن علاء الملک
 بعد از برادر حکومت رسیده بتاریخ شهر ثوال ثلثین و سبغایه وفات یافت ابو بشیر و ان
 بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بعد از عم قائم مقام شده بتاریخ عادل موصوفت در سبغایه
 و سبغایه و ثمانیة تصانیف بسیار از مشهور است روز جمعة است نهم شهر صفر ثمانین و اربعین و سبغایه
 در وقت پروان آمدن از مسجد جامع لاری بر دست محمودی بقتل رسید قتل شده عادل
 تاریخ است ابو ایمن بن محمد یک بعد از عمزاده بر سر حکومت نشست از جانب
 شاه طهاسب بکتاب دیوان یکی باقی سرفراز گشت و در پست و اربعین مهر افروخته

و فاتی یافت نورالدین بن ابراهیم خان بعد از پدر قائم مقام شد
 و بنا بر آن در کشت ابراهیم خان ثانی بن نورالدین هر قائم مقام شده اند و دردی
 خان غلام حاکم فارس بکشم شاه عباس لشکر بلا رگشده او را بدست آورده بزیلان کش
 شاه عباس و نساند و بنا بر آن احدی و در سیف خان و فاتی یافت و آن سلسله بدین
 کشت نام فاتی خان بن الله وردی خان مذکور از جانب شاه عباس حاکم لارستان در زمان
 ابراهیم خان قلعه و شهر لار از زلزله بنا بر آن تنوع و الف بگری خراب شد **هشتم** حکام
 بعد از واقعه آنجا بکلیوفی سلغرشاه که حاکم موروثی بهر مورد بود به محمود قلعی که از قبل از آنجا
 حاکم آنجا بود بنا بر آن احدی و سبعین و ستایه استیلا یافته دیگر آنجا که از داخل نداد **نهم** بن
 سلغرشاه بعد از پدر اطاعت نامه بکمان نکرد **دوازدهم** بن سلغرشاه بهرادر خوج نمود
 بعید در آورده بقلعه فرستاد و در آنجا بنا بر آن احدی و سبعین و ستایه بقتل رسانیده بقتل
 تمام هم رسانیده **شهاب الدین** ایاز غلام سلغرشاه برکن الدین سپه خود خوج نموده بقتل
 قدرت بقتلش آورده پیشش را از بام انداخته بکمان کرد و افتاد تمام سپه را که در جبهه
 از ملک آن قیس خود باری نموده بنا بر آن احدی و سبعین و ستایه شروع در عمارت کرده صاحب
 شاه کردید و بنا بر آن ست و سبعین و ستایه و فاتی یافت **ملک کردان** شاه که سلطانین حال
 بهر مورد و میسرند در جهان آرا مسطور است که نسب و از پدر بهو و پدر عزا و از جانب مادر بهستم
 بن اشک بن اشکان میرسد بهر مورد استیلا یافته بکمان میان او و ملک آن قیس جنگ شده
 وی غالب می آمد **قطب الدین** **تیمور** بن ملک کردان شاه بعد از پدر قائم مقام شده در زمان
 ملک آن قیس برفاقت و دند و بسیاری از چو ایر و ولایت تصرف در آورده بنا بر آن ثامن
 و سبعین و فاتی یافت و در مقام خضره فون شد **توران** شاه بن تهمین قائم مقام پدر شده
 نوح مرصع میرسد نهاده چتر برداشت و با شاه شجاع دوستی کرده سی سال حکومت کرده در
 گذشت از و نقل نمائند **محمد شاه** بن تهمین بعد از برادر کوچکوست سیده سلطانی محمد میرزا

نیره امیر غفور بن تاریخ و سبغایه قلعه مینا و دیگر بنادر را از و گرفته مال چهار ساله برگردن انکنا
نور شاه بن محمد شاه بجای پرنشسته توفیق رج یافته بعد از معاودت در خبره کشم
 ساکن گشته بعد از شغول شد و بن تاریخ تلخین و ثمانیاه وفات یافت **سیف الدین**
 بن فیروز شاه بموجب علی عمدی بجای پرنشسته نوران شاه برادرش بروی خویش کرد
 چون امانی چون با سیف الدین نفای داشت سیف الدین بن زروچا هم بسیار بر داشته
 بقلم منوچان رفت و بن تاریخ و ثمن و ثمانیاه در به راه بخد مت میرزا شاه رخ رسید
 میرزا شاه رخ حسب الاستدعای او لشکر فاس و کرمان را ببرد و او چون و سنا و بوط
 عجز و فروغی و شکش بسیار کرد و نوران شاه به کاه و سنا و باه و ارکان دولت بسیار
 داده میرزا شاه رخ ان و لایست را بنوران شاه مسلم داشت سیف الدین بقلم طراک که کفر
 میرزا شاه رخ نوران شاه برو واک داشت قناعت کرده دم در کشید **نور شاه** بن فیروز
 شاه بعد از فرار برادر استقال تمام بهم رسانیده بن تاریخ وفات یافت
نور شاه بن نوران شاه بعد از پدر قایم مقام شد **سفر شاه** بن شهاب الدین بعد از پدر
 حکومت سید بغایت کریم بود یکی از شعراء برج او گفته **شعر** بحر با کسب چو پیه بی است
 کف برادر ده کدای در سلغوش است **نور شاه** بن سلغوش قایم مقام شد **سفر شاه** بن
 نوران شاه بعد از پدر قایم مقام شد در زمان او بن تاریخ دهم پیرع الاول ثلث عشر و ستمایه در یک
 بر چون استیلا یافت **نور شاه** بن سلغوش بجای پرنشسته در زمان او فرنگی بخت
 ستولی شد و بنا بر غیر اسم چیزی از حکومت با او نماند و بن تاریخ روز دوشنبه دهم ذی قعد
 احدی و سبعین و ستمایه وفات یافت **محمد شاه** بن فیروز شاه که از بنی اعمام اوست
 بجای او حکومت نشسته عجمانی اختیار بود و بن تاریخ ثانی و سبعین و ستمایه در یک شش
نور شاه بن محمد شاه قایم مقام پدیده مدتها حاکم بود و اصلا اختیارند اشت محض اسم
 قناعت نموده بن تاریخ سده و الف وفات یافت **نهم** سلاطین شروان گویند که

نسبت ایشان به مورین ابوشروان میربید و ملوک گشت سببی سالیان ازین سلسله است
یکی از اجداد ایشان منوچهر خستنه طعنه بخان است که خان قانی تخلص به و کرده خان
بقولی در سنه خمس و تسعين و ثمانیه و بقول صاحب محل ضعیف در سنه ثانی و ثمانین و ثمانیه
یافته و در حیدر شہر در سحاب تبریز مدفون شد ابو نظام محمد مشہور بفکر شہر که بعضی او ستاره
خان قانی میدانند تاریخ سبع و سبعین و ثمانیه وفات یافت و در ثمانی شروان مدفون شد
و شیخ نظامی کچور در سحاب خان قانی گفته **س** خان کبیر ابو النضر **س** شروان شہر کی قباد دیگر
کی خرد و ثمانی اختصار شہر **س** فی شروان شہر بل جهان شہر **س** ازین سلاطین انجیر تاریخ
جلوس و وفات معلوم بود مرقوم میکرد **د** کا **د** پس **س** بن کی قباد مدتها حکومت کرده تاریخ
و سنین و سیمایه که در غیبت سلطان اولیس بقرایم آمده دست می ازی کرده بود برکت
پیرام پیک که سلطان اولیس بکیمت تنید ابوشروان دست داده بود گرفتار شده پیش
سلطان اولیس و در سه ماه در بند بود از گنہش گذشت باز حکومت ولایت خود گرفتار
و تاریخ اربع و سبعین و سیمایه وفات یافت **س** بن کاوس ملازم سلطان بود برکت
سلطان بعد از پسر سلطنت نشست تاریخ اربع و ثمانین و سیمایه میان سلطان احمد و پسرش سلطان
حسین ایلمکانی باعث شده مصالح نمود و تاریخ وفات یافت **س** بن سلطان محمد حکومت نشست تاریخ ثمان و ثمانین و سیمایه در قرایم بکیمت امیر غور سیده
اطاعت امیر غور نموده در اکثر پورتهای سمراہ بود تاریخ خمس و ثمانیه و ثمانی که جستان باغ
حاکم فکلی و کچستان باقر ابووسف ترکا خنک کرده گرفتار شده و مبلغهای کللی صرف نموده خواند
قدیم را بیا و داده تاریخ سبت و هفتم ذی حجه سال مذکور ازین اطلاق یافته تجدید بکیمت و تاریخ
والی ملک موروثی گشت و تاریخ عشرین و ثمانیه وفات یافت **س** بن شیخ ابراهیم
بعد از پسر قائم مقام شده سلطان خلیل تاریخ جلوس است ابو تبریز ملک پسر اطاعت
کورکایه می نمود در جانی که میرزا شاهرخ در قرایم قشلاقی نموده بود بدلا از دست میرزا شاهرخ

مشمول اظهار عنایت گردید و بنا بر پنج اربع و عشرين و ثمان ماه و ختمه زبانا با یکدیگر
 شخص المرام اجعت نمود فرا اسکندر ترکان بنا بر پنج اصدی و ثمانین و ثمان ماه لشکر نشروان
 کشیده سلطان خلیل منظم شده نادر بن رفت و بنا بر پنج ماه و ثمانین و ثمان ماه برادرانش
 بدو و جوج نموده با دایمیرزاشا بهر خشرانشان از و منصرف شد و بنا بر پنج سبع و ستین و ثمان ماه
 وفات یافت **شهر و ان شاه** مشهور بفرخ بسیار بن سلطان خلیل شروانشاه تاج خاوس او
 بعد از پدر فایم مقام شده در عهد او سلطان ابو سعید کورکان لشکر بفرایان بر سر حسن یک گشته
 بنا بر دوستی که میان او و حسن یک محمد بود منع از و بر درون بلشکر سلطان ابو سعید نمودن
 در اردوی سلطان بهم رسیده موجب کشتاری و انهرام او شد فرخ بسیار بقصاص سلطان
 حیدر و الدشاه اسمعیل صفوی بنا بر پنج سبع و تسع ماه در جیبانی تهاجی بر دست لشکر قزلباش قتل
 رسیده **بهرام یک** بن فرخ بسیار فایم مقام پیر شده در آنج سبع و تسع ماه وفات یافت
غازی یک بن فرخ بسیار بعد از برادر بگجکومت سیده بنا بر پنج ثمان و تسع ماه در کشته شوی
 غازی پیکری بدو منسوبست **ابراهم** مشهور بفرخ شاه بن فرخ بسیار بگجکومت سیده ش
 اسمعیل از قیصرات و کشته شد بنا بر پنج و عشرين و تسع ماه یعنی بوسی سرافراز کشته شد المرام
 معاودت نمود و بنا بر پنج روز و شنبه هفده تم شهر برب ثمانین و تسع ماه وفات یافت **سلطان**
خلیل بن شجشاه که اسن اولاد بود فایم مقام شده و بدای شاه طاسب ممتاز گشته
 حاکم باسغال شد و بنا بر پنج روز و جمعه نیم جادی الاول اثنی و اربعین و تسع ماه وفات یافت
شاه رخ بن سلطان فرخ بن شجشاه بعد از انعم با اتفاق امر بگجکومت شسته با شاه
 طاسب مخالفت آغاز کرد شاه طاسب لشکر بر سر او کشیده بنا بر پنج روز و شنبه سبت بهتوم پنج الا
 سنه خمس اربعین و تسع ماه فتح قلعه بهر دثیر و ان نموده اول بچنگل ورد و بنا بر پنج
 و اربعین و تسع ماه در حبس در کشته شد ان سلسله بدو منقض شد **دوم** حکام قرامان کونیک
 قمر الدین پدر قرامان از ترکه روم با کشت فروشی اوقات میگذرانید قرامان در روم چین

هیچ وجه که بواسطه مخالفت اولاد عیالت الدین کی خسر و سلجوقی شده بود در سنه ۵۸۰
 و ستایه بطن الطریق اشتغال نموده جمعی بدو پیوسته صاحب سبایه ثبات بسیار شدند چون
 رکن الدین مستقل شد او را با طاعت خود در آورده در آن اثنی وفات یافت و بونیز برادرش
 ملازم بود چون هوای مخالفت در سر داشت و ویران فرامان در قلعه کا و المعین شدند و معین
 الدین پروانه ایشان را خلاص ساخته بساکن خویش رفته بنیاد فساد کردند و مکر را پروانه
 لشکر دفع ایشان فرستاد بواسطه حکمی چاکاری نداشتند بعد از کشته شدن پروانه در روم
 فترات شد **محمد بیک** پسر بزرگ فرمان که صاحب داعیه بود و شخص مجهول را سپید کرده غنائم
 سیاهوش بن عبد الدین کی کاوس بن عیالت الدین کی خسر و سلجوقی نام نهاده بزیج بخشیدند
 دهم دی چهره ست و سبعین و ستایه بر توین استیلا یافته این اموال بسیار بدو
 ایتدای نشو و نمای ایشان از آن یک رخ است و همیشه بانه محمد بیک و سلاجقه مغلان که بکومک
 سلاجقه می آمدند جنگ می شد در یکی از آن معارک با اتفاق دو برادر و جمعی که اعتماد بر ایشان
 داشت بزبان گیری رفته بود بر فوج مغلان بر خورده پیر ایشان او و برادرش مقتول شدند
محمد بیک بن علی بیک از احفاد و فرمان مدتها حاکم آن ولایت بوده بآل عثمان در مقام بیک
 و جدال بود در حینی که سلطان مراد بن سلطان محمد بن سلطان بایزید ولی روم به رافعه برادرش
 مصطفی مشغول بود و محمد بیک لشکر بر سر انطاکیه کشیده شش ماه آنجا را محاصره نمود و سلاجقه
 و ثنائیه از قلعه توپ بدو خورده مهلاک شد دو پیر داشت علی بیک و ابراهیم بیک علی بیک از
 هم فرار نموده بدرون حصار انطاکیه رفت **ابراهیم بیک** بن محمد بیک با اتفاق امر انجکومت
 شش ساله بآل عثمان در مقام خلاف و سرکشی بود بزیج اربعین و ثنائیه بایزید ناصر الدین
 ذوالقدر سلیمان بیک پسر خود را بخدمت سلطان مراد ولی روم فرستاده جهت دفع و
 مایان مدد طلبید و ابراهیم بیک متوسل بملک شرف پادشاه مصر شده بین القریض بیک
 فرمانیان غالب شده علی بیک برادر ابراهیم بیک که با مخالفان همراه بود بقتل سید ابراهیم

بنام خداوند یکتا و تعالی و ثمانویه باجل موعود درگذشت **سحر یک** بن ابراهیم یک قابیضا
پیش از این در دانش او مخالفت نموده بتقویت محمد یک بن عثمان برود غالب شده وی منتهی
پیش حسن یک ترکان بدر بکر زفته بتاریخ محرم سبعین و ثمانویه در کجا وفات یافت **قاسم**
یک بن ابراهیم یک بعد از فرار برادر بکومت نشست میان او و آل عثمان بجهت نزد
بود بتاریخ ثلث و سبعین و ثمانویه لشکر عظیم از روم بر سر او آمده قاسم یک غایتش و بتاریخ
محرم سنه سبع و ثمانین و ثمانویه وفات یافت ان طایفه بدو منتقض شد در جهان آرا
مسطور است که از عایب سال ثلث و سبعین و ثمانویه انت که سه لشکر بزرگ از نیمه
مدعی ضعف غلوب شدند اول لشکر مصر و شام از شمسوار و زواله در د روم لشکر آل عثمان
از مردم قرمان سیوم جهان شاه قراقریو از حین یک اق قویلو و از نیمه غریب تر
کرفاری سلطان ابوسعید کورکان بردست حسن یک است **یازدهم** حکام و القدر
که قوم بزرگی اند از احکام دارالملک یشان عرش و املستان و ملاطیه بود **خلیل یک**
بن قراقریو زواله قدر تمام سپار کرده با ملک الطاهر برقوق حاکم مصر در مقام عصبان
بود برقوق بغیر نام ترکمانی را بر آنکس نادره ثمان و ثمانین و سبعیه دین شصت و هشت
او را بغیر هلاک کرد **یسوی** برادر خلیل یک با وجود آنکه نامی ایل ناهر الدین بن خلیل یک نام
مقام بدر کرده بودند او تمکین نداده حکومت را از پیش خود گرفت و بدستور بایر قوق
در مقام عصبان بود برقوق علیخان نامی را برین داشت که قصد او کند علیخان بتاریخ
ثمانیه در جالی عرش در وقت خواب بزرخم کار دهلا کش کرد **ناصر الدین یک** بن خلیل یک
بعد از قتل عم استقلال تمام یافت بتاریخ انی و غریب و ثمانیه اتفاق ابراهیم بر ابو النضر
مهر بنیه الکافرا مان رفته مساعی جمیله بقدیم رسانید و بعد از فتح بنیابت حاکم آن دان
شد و بعد از ابو النضر میان او و ملوک مصر نزاع شده برادرش علی یک بردست قتل یک
نایب حلب بتاریخ انی و ثلثین و ثمانیه بقتل رسید و در عهد ملک جغماق مبادت ایشان

صلح واقع شده بختان دختر او را بخواند نام الدین بن تاریخ ثلثه اربعین و ثمانیه بمهر گرفته
 انواع تعظیم یافته معاودت نمود و بن تاریخ جمادی الاخره سی و اربعین و ثمانیه و فاشیه
 عشر از دست او تها و زو بود **سلیمان یک** بن ناصر الدین که ارشد اولاد بود قائم مقام پدر شده
 بن تاریخ رمضان ثمان و خمسین و ثمانیه و فاشیه یافت **ابو اسلان یک** بن سلیمان یک
 ملقب ب سیف الدین در نهایت فریبی بوده بعد از پدر ب حکومت سیده بن تاریخ ربیع الاول
 سبعین و ثمانیه بر دست فدایی قتل رسید **شاه بوداق یک** بن سلیمان یک بعد از
 برادر قائم مقام شد سمره لشکر دواندار که بهوای نیزه ابران در سر داشت شده بن تاریخ
 رمضان خمسین و ثمانیه در ظاهر بلده ارفاشته شده **شاهسوار یک** بن سلیمان یک
 ب حکومت سیده و همواره با او اکسید در مقام نزاع بود بن تاریخ پانزدهم شعبان سبعین و
 ثمانیه با قاتیبا بی حاکم مهر که لشکر بر سر او کشیده بود جنگ کرده غالب شد و مرتبه دیگر بن تاریخ
 ثلث و سبعین و ثمانیه لشکر عظیم بر سر او رفته مغلوب شدند در آخر لشکر دواندار او را
 در قلعه منقوط حاصره نموده به امان گرفته بقاهره برده روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سبع
 و سبعین و ثمانیه در دروازه قاهره از خلق کشیده **علاء الدوله** بن امیر اسلان یک بعد از
 عم سواران قوم شده بختان با او اکسید در مقام عصیان بود لشکری از جانب او اکسید باری
 از دم حاکم حلب بر سر او تعیین شده و بپرخود را بن تاریخ احدى و تسعین و ثمانیه بپیشکش
 قاتیبا بی و ستاده معامله بصلح انجامید و بن تاریخ ثلث عشر و تسعیه شاه اسمعیل صفوی لشکر
 بر او کشیده از دم و دینه بپرخود چون بعبات بخت بپشته بر رخت بپوش زلفه بعضی
 از اککا و اوارغات نمود قلعه بربت را که در قرق بود و در آخر اگر گرفته معاودت نمود و
 الدوله بتلای ان لشکری بر داری بپیشکش قاسم یک که از کمال بهادری بسیار و قسطنطنیه
 داشت بر سر خان محمد اسحاق که از جانب شاه اسمعیل حاکم دیار بکر بود و ستاده قاسم یک
 گرفتار گشت و مرتبه دیگر بپرخود کو رشاد بهرخ و احمد یک را بپا کرده هزار اسوار بدفع خان محمد

نمود و دستارده در آمد اتفاق جنگ افتاده بعد از شکست لشکر قزلباش خان محمد ارکین ابو
مظفر کشت و اولاد علای الد و لریا سر داران ذوالقدر بقتل رسیدند و سایر کج اهدی و عشرین
و تسعای سلطان سلیم دلی روم بر سر او رفته او را بقتل آورد و آن سلسله بدو منقرض شد
دوازدهم سلطان قزاقو سلو و اق قویلو ترککان که در اذربایجان دواق و فارس سلطنت
کردند قزاقو پند که ایشان زبانی خوانند نورهش بن پیرام خواجده ملازم سلطان اولی ایلخان
بود بعد از فوت او مقدم او مانع خود رسیده دیگر ایداعات بواسطه حمایت اهل خیال او شده
بر اکتا موصل و بخار و ارجیش سنیلا یافت ابتدای فتوحهای آن فرقه از دست بتارخانی
و ثمانین و سجایه وفات یافت و قزاقچه پیر و ملازم سلطان احمد بن سلطان اولی بود و
دخترش در خانه سلطان احمد بود و بتارخانی و تسعین و سجایه در شام بقتل رسید قزاقو
بن قزاقچه بنایت دلیر و مردانه بود با امیر تیمور مکر مخالفت و جنگ کرده اتفاق سلطان احمد
بر دم رفت و از ایلخان شام سفته ملک امر فرج بهر دو را گرفته مقصد ساخت بعد از فوت امیر
خلاص شده مردی که همراه اویشام رفته بودند و برگشته شده بر سر او جمع شده قتل او شد
منقرض شد و بتارخانی و ثمانیة در حوالی کحان بامیرزا ابابکر بن امیر شاه جنگ کرده غالب
و بتارخانی و ثمانیة بامیرزا میران شاه جنگ کرده بامیرزا میران شاه در آن جنگ کشته شدند و بتارخانی
ثمن عشر و ثمانیة در شب غار آن بتر بیا سلطان احمد جنگ کرده سلطان احمد بعد از گرفتاری
بقتل رسید تمام اذربایجان دواق و بعضی از ولایت دواق عجم را منصرف می میرزا
شاه بن امیر تیمور بادوست بهر اکرست و بتر بتر شد چون این خبر بقزاقو رسید
شدت مرض از بتر بتر کوچ کرده با وجان آمد و بتارخانی و بتر بتر بتر بتر بتر بتر بتر بتر
و ثمانیة وفات یافت و در احسین و جو اربا و اجداد مدفون شدند و راشش بهر بود و اراکله
به بود اق که سلطان احمد او را فرزند گفته بود قزاقو سلیم او را بادشاه کرده جوانی زین
بردست گرفته در برابر او ایستادی به بهانه آنکه پسر سلطان احمد است او در عهد پیر بیلارخ

احدى و عشرين و ثمانا به وفات يافت کي ديگر شاه محمد است که هشت و سه سال حکومت بفرموده
 کرده بتاريخ ذي قمر ستم و ثمانين و ثمانا به بر دست يابا حلي بهد ان گشته شده ديکري امير اصفهان است
 که بعد از از شاه محمد برادر خود گرفت و دوازده سال حکومت کرد و بتاريخ روز شنبه ستم و هفتم
 ذي قمر قعه عثمان و اربعين و ثمانا به در گذشت ديکري ابوسعید که بتاريخ ثمان و ثمانين و ثمانا به
 بر دست و اسکندر برادرش بقتل رسيد **فرا** اسکندر بن قرا يوسف بعد از بهر سلطنت شصت
 بتاريخ پند و زوشنبه سبت و هفتم و چهل و عشرين و ثمانا به در اش کرد و قاقان با وزير
 شاه پرخ دوشبانه و زنج که ده کال هلاکت بهادري بجای آورده منتهی شد و بار ديگر
 بتاريخ پند و زوشنبه سبت و ذي حشر و ثمانين و ثمانا به در ظاهر سلاط و در روز کوشش مردانه
 نموده چون بخت مساعد نبود شکست خورد و بروم رفت و بعد از معاودت ميرزا باز
 باذربايجان مستولي گشت مرته سيوم که ميرزا متوجه دفع او شده ميرزا بهان شاه بزاز او بخت
 رسیده دفع اسکندر را بدو شده معاودت نمود و بتاريخ اربعين و ثمانا به ميانه برادران
 در صوفيان تبريز جنگ شده اسکندر منتهی بقتل انخي رفت و بتاريخ روز شنبه سبت و پنج و شوال
 احدى و اربعين و ثمانا به بر دست شاه قبا در پرخو که بر کي از تهمان پنهان بود بقتل رسيد
 و در قتلخي سعد الدين تبريز مرفون گشت و شاه قبا و بقصاص برادر بر دست جهان شاه
 بقتل رسيد **جهان** شاه بن قرا يوسف که کلک ميرزا شاه پرخ و والي آذربايجان شده دفع و اسکندر
 برادر خود نموده برنامي آذربايجان استيلا یافت و بتاريخ اربع و اربعين و ثمانا به شکر که برستان
 کشته فظو يافت و در سنه احدى و چهل و ثمانا به در اصفهان قتل عام کرد و در سنه و چهل و ثمانين
 و ثمانا به بعد از از برادرزاده اش و ولد اصفهان پیک اشترع نمود و در سنه احدى و چهل و ثمانين
 و ثمانا به غنمت جو اسان نموده تا به راه تبرق و در آور و در سلطان ابوسعید که در کان لشکر
 کشته چون خبر ورج حسن علي پيشش در آذربايجان بدو رسيد با سلطان ابوسعید صلح نموده معاودت
 کرد و بتاريخ اثنی و سبعين و ثمانا به بقصاص حسن پیک آن تو بنو لشکر بجای برگشته از حواي موی

برگشت و بنا بر آن دو دوازدهم بر سه سال آنکه کورسن بیک در حالیکه اردوی جهان شاه پیش
رفته بود و خود با معدودی در منزل خواب کرده بود بر سر او رنجت جهان شاه در وقت قرار بر
جمعی بقتل رسید بنا بر آن عثمان و ثمانا به متولد شده بود محمدی و یوسف بیک به زنیش امیر شده
محمد مقتول و یوسف بیک محمول گشت و زنیش سید عاشور بود **حسن علی** بن جهان شاه
پس بعد از گرفتن بخواس است که او را بکشد بیکم زوجه جهان شاه الهام نموده از قلم رو او خارج شد
به پاریس پیش حسن بیک فتراعات یافت و بعد از فوت پدر برتریز استیلا یافته خیزش
بر فوجی از آن قتل نموده قسب یکصد و هشتاد هزار سوار را موجب داد برادرش ابو القاسم
از کرمان خارج نموده قتل گرفتن اصفهان نموده پیشش نشاند با عمار القاهره آورده بفرمود
برادر بقتل رسید و بیکم زوجه پدر را که باعث حیوة او بود بچند هلاک کرد و برادرانش فاسم بیک
و حمزه بیک بقتل رسید و در خوی با عظمت تمام روی حسن بیک شده منهرم شد بر دع
کرکیت و از آنجا بار دسل رفته در وقت توجیه سلطان ابو سعید بقرایع بجزمت و رسید
بعد از فیضا و بعد از آن رفته قلعه می آنکجست حسن بیک اغور لو محمد به خود را بر سر او فرستاده
بنا بر آن شوال ثلث و تسعین و ثمانا به در میدان بدست افتاده بقتل رسید و آن لحظه
به در و منقض گشت **اق قویار** چون نسب ایشان به بایند بن کون خان بن اغور خان بن
بایندری نیز میگویند **حسن بیک** بن قراغمان که با و زون حسن است هزار در میان ایشان
و قراغمان و عدوت قدیم بوده در جینی که اسکندر بن قرا یوسف بارش روم دست یافت
قراغمان را از کور برآورد و سرش بریده بمصر فرستاد بنا بر آن عثمانی و سبعین و ثمانا به بعد از قتل
جهان شاه بقتلانی اصلی معاودت نموده بهار حسب الاستدعای انالی بغداد به آنجا رفته
به محمد الپاوت حکم آنجا حسن بیک را داخل نداد و حسن بیک بعد از محاصره چهل روزه با نوبت
لنگر کشیده در خوی کجن علی ولد جهان شاه غالب شد درین اثنا امیر فریدارغون داروغه
سلطان ابو سعید کورکان به تریز رسید و حسن بیک از راه خوان کجالی قراغمان رفت و

که از امارات

بتاریخ پست و دوم رجب سنه ثلث و ثمانیا به سلطان البقل ساند و ثمانی
ولایت از بایجان و عراق استیلا یافت و اغور لو محمد پسر خود را بدفع یوسف بیک کجول که در ولایت
فارس مردم بر سرش جمع شده در مقام فساد بودند فرستاده در پانزدهم ربیع الثانی اربع و
سبعین و ثمانیا به یوسف بیک بدست اغور لو محمد بقل رسید و فایز بن زین العابدین و در امارت کج
تبع و سبعین و ثمانیا به اغور لو محمد بغداد رفته از آنجا پیش سلطان محمد ولی روم رفته مغزو
مکر مکرید به سلطان محمد دختر خود را بپژاد و کوده احمد از متولد شد و حکومت بغداد را بدست خود
مقصود بیک به انابکی دانه خلیل مغوض داشت و بعد از اندک روزی مغضوب شد و پیش
سلطان خلیل برادرش مفید بود و دانه خلیل که بمیان مردم شمشیر کشیده بود حسن بیک پس
فرستاده متعال ساخته حکومت بغداد و فرستاده و بتاریخ احدى و ثمانین و ثمانیا به لشکر کرب
که در حستان کشیده قلعیس را گرفت در حین مراجعت مرلیض شده بتاریخ شب عید
اشی و ثمانین و ثمانیا به در تبریز و فایز یافت و در باغ نهر به تبریز مدفون شد و بن برادر
عادل بتاریخ فوست بتاریخ ثمان و عشرین و ثمانیا به از سرای خانم متولد شد و بود **سلطان خلیل**
بن حسن بیک در حین بیماری پدر در شیراز حاکم بود اما در شیراز بچوتشاه بیکم کس دو اسبند به تبریز
و بموجب وصیت پدر بر تخت نشست در آن اثنا به فوت اغور لو محمد برادرش که بدین بایستی شده
بروم که بخت بود از روم رسید و مقصود بیک برادر دیگرش را که عات مقصود به تبریز به پیش
است بقل آورد و بتاریخ هفتم ثلث و ثمانین و ثمانیا به مراد بیک که بایک برادر زاده حسن بیک
دو اسب و خروج کرد مقصود بیک پیرناک بدفع او نامزد شده در سلطان بنجک شده مراد بیک
غالب به سلطان خلیل لشکر بر سر او کشیده چون بموضع میانه رسید مراد بیک فرار نمود و
کو پیش حسین کیای جلای رفت و او مراد بیک را گرفته پیش سلطان خلیل فرستاد
و بتاریخ چهاردهم ربیع الاول بقل رسید و یعقوب بیک برادر سلطان خلیل در دیار که
انقلع او بود خروج کرده امرای اطراف بر سر او جمع شدند چون در دهقان سلطان بن این خبر

سلطان

305

همراه کوده احمد بود که خسته بنزد رفت و نور علی بیک باینده و انشرف بیک و براباد شاهی شسته
 متوجه اصفهان شده داخل یافته که کلو به رفت منصور بیک فشار و اولاد با و منقش شده و
 قاسم بیک پیرنگ پیش از رفتن در دین جمع جنگ کرده غالب شد و پیش از آمد منصور بیک فشار دوده متوجه
 اصفهان شد مردم اصفهان اطاعت نموده با استقبال آمدند از اصفهان گذشته بری رفت و لشکر
 با ذریه بایان کشیده و بنا بر خنثوال اربع و تسعایه در غزیز کشی با الوند بیک برادرش جنگ کرده ایبه
 سلطان که در عیله الوند بیک کشته شد الوند بیک بدیار بکر گشته محمدی میرزا در تیر نزول نمود و برادر
 ایبه سلطان سلطان مراد بن یعقوب بیک را که حکم ایبه سلطان در قلعه و این در مقبل بود
 پروان آورد و پیش قاسم بیک پیرنگ بر دهنده محمدی میرزا لشکر بر سر آتش کشیده در موضع جنگ
 تیران کردن اصفهان بنا بر خنثی و تسعایه جنگ شده محمدی میرزا بعد از غلبه مغلوب شده و
 شد و قتل رسید **الوند بیک** بن یوسف بیک با اتفاق و امداد قاسم بیک بن جهانگیر برادر
 حسن بیک و سیدی غازی بیک و غیره در دیار تیر سلطنت شسته متوجه آذربایجان شد
 و از برادر سگست یافته بدیار بکر گشت و بعد از قتل برادر متوجه آذربایجان شده و اینجا را
 تصرف در آورد و بنا بر تسع و تسعایه در حوالی شهر و باشاه اسمعیل صفوی جنگ کرد و کشت
 یافت و بعد از درفته از اینجا بدیار بکر رفت و با قاسم بیک دایمی پس جهانگیر میزاحاکم اینجا
 کرده غالب آمد و سلطنت قیام نموده بنا بر خنثی و تسعایه و قات یافت **سلطان مراد**
 بن یعقوب بیک بن حسن بیک در وقتی که ایبه سلطان و قاسم بیک کوده احمد را قتل کردند
 او در شروان پیش جدا داری نمود و فرخ بسیار بود و خطبه و سکینه نام او کردند قاسم بیک پیش از رفتن
 ایبه سلطان با ذریه بایان آمد الوند بیک از دیار بکر فرج کرده متوجه آذربایجان شد چون جمعی که همراه
 سلطان مراد از شروان آمده بودند با ایبه سلطان در مقام اتفاق بودند و ایبه ^{سلطان} بیک
 کرده سلطان مراد را مقید نموده در قلعه و این مجوس ساخت باید و برادران ایبه بعد از قتل
 ایبه سلطنت رسیده بعد از قتل محمدی میرزا اقتدار تمام بهم رسانیده بنا بر خنثی و تسعایه در حوالی

قیدار سلطان بن ابوالوندر یک که لشکر بر سر او کشیده بود اراده جنگ کرده به وسیله اصلاح صلح شده
 قرار یافت که اذربایجان و دیار بکر لغلق با لوندر یک داشته باشد و عراقین و فارس با سلطان
 مراد متعلق باشد سلطان مراد بعد از مصالحه با فارس رفته قاسم یک پسر ناک را بنا بر هفتم صفر
 و تسعایه در خیمه اصلاح الدین گرفته بقلعه فرستاد و در همان سال او را و با علی یک پسر را باینکه
 رسانید و در رمضان همین سال حکومت فارس را بایعوب خان برادر اید داده بچایب عراق
 رفته ابو الفتح یک پسر را در زاده حاجی یک پسر را در زاده عالم کرمان بیا که در دوشنبه بیستم صفر همان
 و تسعایه بشیر از ابقا کرده یعقوب خان از راه مضایقه رفت و ابو الفتح یک در فارس مستقر شد
 در آنای شکار از کوههای فیروزاباد که بدینا ل نرگوس می بر قلعه کوه رفته بود افتاده بپلک شده
 مراد بنا بر پنج دوشنبه بیستم شعبان همان و تسعایه از جنگ شاه اسمعیل صفوی در حوالی میدان نهر
 شده بفرار افتاد و در وقت و محال و نیمه صبح کجا بوده بنا بر پنج عشر و تسعایه از قوه شاه اسمعیل
 جزا رفته با اتفاق باریک یک پسر ناک که در آن حکومت عراق عجم بدو متعلق بود و کربلای
 علاء الدوله و القدر رفت و دختر او را خواسته دو پسر از او متولد شد در وقتی که سلطان سلیم
 در دمشق بود جنگ شاه اسمعیل شده همراه او بود و بعد از مراجعت او را بنیزار بکر مامور گردانید و در
 ارفه در جنگ دوشش یک تورچی باشی شاه ملوک قتل رسیده و بنا بر دوازدهم شوال عشرین شعبان
 شش را در تبریز پیش شاه اسمعیل و در دینار پنج شب شنبه سیزدهم رمضان خمس و تسعین غانما
 متولد شده بود آن سلسله بدو منقش گشت باریک یک در خدمت خوانده کار برده آنچه پیش
 تصور پیدا کرده در مکملجا ورشد و در اینجا وفات یافت **باب دوم** در بیان احوال سلطان بن
 هند وستان و تنه و کیمه متعلق بر **فصل اول** در طبقه دکن چون دولت سلطان تغلق
 روی نروال آورده علاء الدین چنگیز که کجین کاگو استنهار دار و دوازدهم سپاه هیسان ملک دکن بود
 با اتفاق جمعی از او باش و مردم واقعه طلب در سنه ثمان و اربعین و تسعایه در دولت آباد
 دکن لوای حکومت برافراخته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد سلطان محمد به واسطه

محمد

فتنه بکرات فرصت نفع او نیافته در آن ایام در نواحی تنه وفات یافت چون حسن کاکو
 خور را ز نسل همیمن اسفند با وسعت بیان جهت بر واد و اولاد او اطلاق همینه می نمایند **سلطان**
حسن شاه علی الدین مشهور بحسن کاکو در زمان تغلق شاه بدیهلی رسیده از شیخ نظام دهلوی
 نظر و نوید سلطنت یافته با اتفاق جمعی از افعانان متوجه دکن شد و در ایام فترات زمان
 سلطان محمد شاه مرین شهنشاه کبر را کشته آن حد در دست تصرف بخ و بدولت با در فتنه عالم الملک بزرگ
 قتل خانزاده حمزه نمود چون ممنون احسان قلی خان بود او را نافع داده اموال سلطان محمد
 که در دیار کر بود تصرف در او رد و با اتفاق سپاهیان اسمعیل افغان از خطاب ناصر الدین داؤ
 بر سر سلطنت بنشاند سلطان محمد شاه از بیرون بفرم اشقام بدولت با در فتنه مخالفان
 بعد از جنگ منتهی شده اسمعیل خان در قلعه دیار کر تخصص شده حسن به کلبه کبر رفت چون
 خبر رسید که غلام صفدر الملک بروج را حمزه نموده محمد شاه عماد الملک را بدین فتنه نافذ کرده و
 اقامه دارا کر در قلعه دیار کر گذاشته متوجه بکرات شد حسن بحکیمه که توانست عماد الملک را کشته
 بدولت با در امداد سلطان محمد شاه حمزه دیار کر را گذاشته بجایب کرات رفت چون
 دولت با در و دیار کر را تصرف در او رده خبر بر سر نهاد و سلطان علی الدین مخاطب نشد و
 در آن اثنا محمد شاه در حوالی تنه وفات یافت اما سلطنت دولت با در و حوالی بی منتهی بمان
 قرار گرفت و کلمه که را حسن آباد نام نهاده بود دارا الملک ساخت یازده سال و هفت روز
 سلطنت کرده مرخص شد چون از تنه کانی با بوس شد اما سلطنت را بجمه مان سپرد و دست
 کرده وفات یافت **محمد شاه** بن علی الدین حسن شاه بعد از پدر بر سر سلطنت نشسته
 سلطان محمد شاه موسوم گردید و بر برای چنانکه غالب شده قتل و غارت بسیار گشت
 زیرا که سن از مردم رای دستگیر شدند با قبال و کامرانی بکلی که رسیده خلاص را از غلط با مخطوط
 گردانیده نوزده سال و هفت ماه سلطنت کرده وفات یافت **محمد شاه** بن سلطان محمد
 شاه بعد از پدر قائم مقام شده متوجه ولایت پشاور گشت و رای کشن پشواوی اهل عصیان از قلعه

بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود و در آن ایام مراجعت بسج او رسید که بعضی از متمردان با اموال
 بسیار بکوه شلخ پناه برده اند متوجه ایجاب شده و او و خواجه ابن عم خود را بر سر راه کریم
 متمردان گذاشته خود متوجه جنب عارت گردید چون در محافلته اندک متاوی از او و خواجه
 واقع شده بود از آن بابتی یافته کینه مجاهد شاه را در دل کنجی بداشت جمعی از متمردان او را با خود
 متفق ساختن چون از اب کن عبور واقع شد شیخی بخلوت سری او در آمده بر خم فخر ملک کرد و
 سلطان شمس کیسال و یکماه و نذر روز بود **بعد از کشتن مجاهد شاه بر سر سلطنت**
 خواهر مجاهد خان که عداوت او بر میان بسته بعضی از اماران با خود متفق ساختن تا روز جمعه
 پیچ جامع داد و شاه را زخم زدند بچانه آورده رحلت نمود یکماه و سه روز سلطنت کرد
 بن محمود شاه بن حسن شاه سلطنت سیده مدت نوزده سال حکومت کرده وفات
 یافت **سلطان سید شاهرخ** بن محمد شاه فایم مقام پدرش تغلج غلام پدرش کریم بن ترتیب
 و اختصاص ممتاز بود دعوی ترتیبی اده سلطان را طلبیده مقید ساخت و بنا بر سفید سم
 ماه رمضان تبع و تعیین و سبعا بچشمش میل کشیده سلطان شمس الدین برادرش را بر سر
 برداشت با هم حکومتش یکماه و بیست و نوزده روز **سلطان شاهرخ** یعنی تغلج غلام بر سر حکومت
 نشست و فرخان و احمد خان شاهزاده و طلب مملکت موروثی امارات استالتمید و از تن
 در مقام گرفتن ایشان شد شاهزاده را که خنجر بقلعه سکر فرستاد و حاکم آنجا سده هو غلام بر انجام
 ایشان نمود و فرخان سامان لشکر نموده متوجه جنگ شمس الدین شد بعد از جنگ شمس الدین
 فرار نموده شهر رفت و فرخان شهر در آمده طریق مصالحه مسلول داشت و بعد از چند روز
 خلاف از شمس الدین ظاهر شده مقید شد و قتل رسید ایام حکومتش پنجاه و هفت روز بود
سلطان فرزند شاه بعد از سلطان شمس الدین بنا بر فرزند چشمنه بیست و چهارم شهر صفر ششماه
 بر سر حکومت نشست و نیز بچاکر لشکر کشیده بکنار در بای کن فرود آمد چون عبور ممکن نبود
 واقع شد و از آن طرف رای بچاکر لشکر عظیم کباب زاده در برابر لشکر فرود آمد قاضی سراج کبیر

شجاعت و شهامت ممتاز در آن مخصوصان بود با هفت سوار از اب که شش به لشکر رای
بجا می رفت همراه مطریان مجلس برای رفتن چون مسی بر اهل مجلس غلبه کرد و پنج هزار کوه پند
رای را شش فتنه باران او خور تا کشته را و تان دیگر را کار سازی کردند چون آواز غلغل می گشت
سلطان رسید بنا بر قرار داد سل است کرده از اب عبور نمود بقدر السیف را اسیر کرده فو
خان را در آن صوبه مستقل ساخته بدار الملک معاودت نمود و بعد از برسات متوجه بانه گشت
و بواسطه امتداد محاصره و ناسازگاری اب و هوا مردم و چهار پای بسیار تلف شدند دیو
رای بجا می گرفت غنیمت نموده داخل و خارج لشکر را مضبوط ساخت سلطان بفرست
کبک کرده در شاهی سواری شخصی از لشکر غنیمت خود را سلطان رسانیده فری سلطان زد
و بفرست است و مر دانی از میان لشکر بدر رفت چون سلطان بکلیه رسید چهارم شد
بعضی از دروغو امان خواسته که خان فغان احمد شاه برادرش را گرفته میل یکشنبه در این
اراده واقع شده خود را بکوشه کشیده و از هر طرف سپاه بدو جمع شد و فرزند شاه علما
خود را با پست هزار کس بر رف او فرستاد لشکر فرزند شاه شکست خورده با وجود بیماری
خود در بالکلی نشسته متوجه جنگ شد چون اکثر لشکر بجانب احمد شاه میل کردند لا علاج شده
بشهر معاودت نموده کلید فرج این را پیش احمد شاه فرستاد احمد شاه تنه بدو و تنه اندام
زمین خدمت به سید فرزند شاه کوشش او را از در نصیحت کران با کرده فرزندان خود را
بدو سفارش نمود و در شب چهارم شوال حسن و عسکری و ثمانا به وفات یافت بدست
پست پنج سال و هفت روز بود احمد شاه بعد از فوت برادر برسد سلطنت نشست
بنابر این ادبی که از رای بجا می گشت بفرزند شاه برادرش واقع شده بود لشکر بر سر کشیده
و لایش را تاج نمود رای فرود ما کشف و بدایا و ستاده غدر تقصیرات خواست احمد شاه
رفتم غفور بر او اموال او کشیده در سلک مخلصان مشتمل گشت و آنچه قبول نموده بود و اصل شت
و چون بدار الملک نزول اهلال واقع شد بجایهای فاجه ممتاز گشته به تنه خود مخص شد

و در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه و لایب مایور را به قرف در آورده رای ایجا در سلک دولخواه
در اندیشه بدرجهت از السلطنه اختیار نموده بنای حصار بزرگ زمین نهاده برآمد اقامت نمود
و قهر عالی کجیت دارالاماره طح انداخت شیخ آذری که در آن سفر همراه بود جهت کنی به ایجا
اشعار گفته صلح بسیار یافت در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بهار شده از جمیع معاصی توبه کرد
شب بیستم جیب بدر بهار صلت نمود مدت سلطنتش دو از ده سال و نه ماه و هشتاد
چهار روز بود **سلطان علاء الدین احمد شاه** بن احمد شاه بتاج پست شهر جیب فایم مقام
پدر شده خود را احمد شاه خطاب داد و نام محل و عقد سلطنت را پست دلا و رفان گذاشت
اعظم خانی داشت سپرد و چون افتاد را و از حد گذشت باغوا ای ارباب جسد مزاج سلطان
نسبت بدوا کخراف یافت او نیز کوشه عاقبت اختیار نمود بتاج سبع و اربعین و ثمانمائه
رای چاکر بعضی از پرکنت سرحد را غارت نمود سلطان متوجه چاکر شده قلعه بر کل را محاصره
نمود رای چاکر از روی عجز و انکسار وکیل خود را فرستاده تعهد نمود که آنچه درین سفر خرج لشکر
شده باشد نقد واصل کرده هر ساله مبلغی بر سپیل پیشکش بدرگاه فرستد سلطان قلم غفور
جوایم او کشیده مراجعت نمود چارای صعیی بمذات سلطان استلایافته بمایون خان راکر
وار شد اولاد بود طلبیده و بیست نمود و کوش او را از فصل کج کرایا رساخت و بنا کج
و یکم شهر جاری الاول سنه ثانی و ستمین و ثمانمائه و هشتاد و هشت سیف خان و ملو خان باغوا
دیگر امام احسن خان برادر چویمایون خان را بر تخت نشاند و بیعت کردند بمایون خان باهشتاد
هزیمت نمود قیلبانان و پرده داران و سایر چشم هر کس را را دید بخدمت شافت و کجوعیان
متوجه حسن خان شده حسن خان از مالای تخت بمایون خان را دید که متوجه دارالاماره است عزم
بر و ستوبلی شده از تخت فرود آمد امام او و وزیرا تمامی زمین خدمت بوسیده با بمایون خان
بیعت کردند و اول حکمی که فرمود آن بود که سیف خان را بیای قیل بسته تمام شهر گردانند
ملو خان کر خیمه خود را بکوشه کشید مدت حکومت سلطان علاء الدین بیست و سه سال و نه ماه

و پست و دور و زبور و **سلطان مایون شاه** بن سلطان علاء الدین چرا اتر امار و ملوک را
با طاعت خود در او در درشت خوی و طالع بود و خواهر نجم الدین محمود قاری کسلانی را وزیر
مطلق العنان ساخته قبض و بسط مهمام ملکی را بسید افتد او نهاده ملک البغا خطابش را
چون ظلم مایون شاه میر تبیه رسید که جمیع امار و اهل ۹ م از دست تعدی او بجان رسید
شاید بجان که محقق در بار ۹ م با و متعلق بود با اتفاق چند حبشی در شب پست و هشتم ذی
سنة خمس و ستین و ثمان مایه بیرون ۹ م بختی یکی از کنیزان حبشی حویلی بر سر مایون شاه
زده با نیزه رساله را برابر کرد نظری شاعر در تاریخ این قضیه گفته **س** مایون شاه مردود
خوش گشت **ت** تعالی اندک زسی مرگ مایون **ج** جهان پر ذوق شد تا رخ گزشت **ن** علم از
ذوق جهان آید پیرون **د** مدت سلطنتش سه سال و شش ماه و پنج روز بود و **سلطان**
نظام شاه بن مایون شاه درین هفت سالگی بجای پدر نشست امور جهانانی برای
مخدومه جهان و والده او منوط بود رای او و بسط طبع در ولایت بدر کرده تاسی کرد و
بر اماره متوجه و مردانگی امیر زاده محب الدین حبیب الله شکست یافت و ولایت خود
درین اثنا سلطان محمود غلی باغواي نظام الملک غوری متوجه دکن شد بعد از ملاقی وزیر
لشکر نظام شاه که غنیم را شکسته بودند شکست خورده بغیر و زبا با در فتنه سلطان محمود
حصار بدر لکه ملوکان بجا است اینجا اشتغال داشت محاصره نمود چون خبر رسید که سلطان
محمود کجراتی بمرد میرسد بعد از محاصره هنر ده روز از راه کوندر واره متوجه مند و شد و از پی
آبی جمیع کثیره هلاک شدند و مرتبه دیگر سارنج سبع و ستین و ثمان مایه با فودنهر ارسوا بقصد
دکن متوجه شد چون آواز کتیکه گزشت شنید از سرحد دولتا با دیکان با لکنده رفته
از راه کوندر واره بمند و رفت نظام شاه سارنج ماه ذی قعدة سبع و ستین و ثمان مایه رفا
یا فتنه یکسال و یازده ماه و ده روز سلطنت کرد **محمد شاه** بن مایون شاه درین
ده سالگی بر سر حکومت قرار گرفت با وجود صغر سن لوازم عدل و انصاف مرعی

میداشت چون بسن تمیز رسید خود را محمد شاه لشکری خطاب داد و هر قلعه و آشوبی که در آن
مایلون شاه و نظام شاه در مملکت راه یافته بود بغیر شکوه او آرام گرفت بعد از خدمات
شایسته که از ملک التیج تقدیم رسید تمام محل و عقد مملکت را بسید اقتدار او سپرده عظم
بما یون خواهر جهان خطابش داد و خدمات پسندیده از وی ظهور رسید در شعبه سید محمد
و ثمانیه عرض کویان بعض محمد شاه رسانیدند که آمدن رای او دلبسته بود لایت محروم
خواهر جهان بوده و باره زربهر دار خواهر جهان داده کاغذی بر طبق گفت کوی خود بخیر خوا
جهان حاصل کرده محمد شاه نمودند بی آنکه بر حقیقت این معامله رسیده شود بنا بر سیوم ما
صفحه سنده کور خواهر را بقبل آوردند نام او خواهر محمود کیمانی است از افاضل و وقت بوده
گشتن او به شاه محمد لشکری مبارک بیامده بعد از چند روز بیمار شده و بنا بر کز و زشتی غده
پنج الا اول سنده کور وفات یافت مدت سلطنتش نوزده سال و چهار ماه و پانزده
روز بود **سلطان شهاب الدین محمود** بن محمد شاه لشکری بعد از وفات پدر بر سر پیکر حکومت
نشست وزارت بملک قیام الملک ترک و ملک نظام الملک مفوض گردید و چون امر ترک
بسیار بودند ملک قیام الملک استقلال تمام بهم رسانید نظام الملک عادل خان و در پاخان
و ملو خان و دیگر امراد هندوستان را با خود متفق ساخته بر سر دولتخانه آمده ملک قیام الملک
بقبل رسانید ملک نظام الملک اتفاق ملک عماد الملک در وزارت رازشش خود گرفته مقام
بصلح ملکه جهان والده سلطان محمود فیصل میداد و لا و جیشی و خلوت بعض سلطان
رسانید که وزیران و سلاطین را خود و نقوری نمایند و کار و بار رازشش خود گرفته اند حکومت
ایشان از سلطان حاصل نموده شبی که هر دو وزیر رازشش ملکه جهان برآمده بمنزل خود نشسته
دلاور خان با یک نفر خود سر راه به ایشان گرفته ملک نظام الملک زخمی شد و هر دو وزیر
رفته هر کدام بحال جای که خورفته و نقوری عظیم کجا رو بار سلطان راه یافت اجبار کل و ج
مملکت به دست ملک برید بود و رفته رفته جهان شد که بغیر از اسپم سلطنت چیزی دیگر با او نماند

بنابر پنج وعشرون و تسع ماه و فانی یافت مدت حکومتش که فی الحقیقه در حبس بود و در سال
 و سه ماه و سه روز بود **محمد شاه** بن محمود شاه که بنابر پنج و هشت شهر و پنج و تسعین
 و ثمان ماه در موضع مالوه متولد شده بود باستصواب ملک برید قائم مقام شد و بدستور ایام
 پیش با اسم سلطنت قانع شده در خانه نشست و امر ایجا گیرای خود رفته اطاعت بیکدیگر
 کردند و سال و یکماه با اسم پادشاهی زندگانی کرده بنابر پنج و عشرین و تسع ماه در گذشت **علامه**
الذین بن محمود شاه بعد از فوت احمد شاه برادرش باستصواب ملک برید و امر ایکن سلطنت
 جلوس نموده بدستور برادر خانه نشین بود چون امر رشد از ناصیه نظام بر بود با قیام
 الملک و دیگر امر اسم سلطنت از برادرش بر داشته برادرش را بجای او نصب کردند و ایام حکومتش
 یکسال و یازده ماه بود **سلطان ولی الله بن محمود شاه** چون ملک برید اسم سلطنت را از علامه
 برداشت ولی الله برادرش را لقب سلطان داد و بی نخواستی بکرم ساری او میرفت بکنکوچه
 سلطان میل پیدا کرده بر پیش هلاک کرد و مکنکوچه اش را بخیل خود در آورد و ایام حکومتش
 کمتر از سالی بود **سلطان کلیم الله بن محمود شاه** چون ولی الله بموتم ملک برید کلیم الله لقب
 سلطانی داده بدستور سابق با او نیز سلوک می نمود عمار الملک کاویلی با داد محمد خان سن عا
 و الی اسیر و بر یا بنویر با نظام الملک و ملک برید و خداوند خان و سایر امر ایکن که بدست یافته
 بر یا بنویر رفت و با داد سلطان بهادر بجوانی باز و لا بیت خود را متصرف گشت بنابر پنج
 سنه و شصت و شصت و تسع ماه و در بر پیکان خود خواند سلطان بهادر با التماس
 عمار الملک متوجه دکن شد چون ملک نظام الملک ملک برید با مقام و مست و نما شدند در احمد
 نکر و جمیع بلاد دکن خطبه بنام او خواندند و ولایت دکن بتصرف چهار امیر که نظام الملک عا
 و قطب الملک و ملک برید باشند قرار گرفت و سلطنت بهمنه منقض گشت **سلطان نظام الملک**
 که والدی احمد و تاجع بودند **نظام الملک بجری** غلامی بود بر عمرش اندام او بهر پوست خریف یافته
 موسوم بجری شد چون احمد پیش برادر اعیه سلطنت در سرافتا و وینا و فسا در گذشت و در ای

وزیرای کلیم الله بکری را گرفته میل در پیش کشیده هلاکش کردند حکومت او استقلال داشت
احمد نظام الملک بن بکری استقلال تمام بهم رسانیده تمام ولایت خیر را متصرف شد و در وسط ولایت
 شهری بنا کرده با چهار کتیر موسوم ساخت مدت هجده سال حکومت کرده وفات یافت **نظام الملک**
 بن احمد نظام الملک نام مقام پر شد شاه طاهر انکوائی بدکن آمده برادرانند سبب مایه دالالت
 کرده مقتدای او شد در سنه چهل و نهم و تسعایه سلطان بهادر بکری بغیر پنج دکن بنوای احمد
 رسیده در کلا جوتره نزول نمود برهان از راه اخلاص بلا از دست سلطان آمده نوازش یافت
 و به چترامارت سرفراز گردید چون برهان از سلطان بهادر تقویت یافت در حکومت استقلال
 تمام بهم رسانیده هجده و شصت سال حکومت کرده وفات یافت **حسین نظام الملک** بن برهان
 بعد از پدر بر سر حکومت جلوس نمود در ائمه نام فاخته منول شده با اتفاق عادل خان و قطب الملک
 و ملک برید بر سر امر ای که صاحب یک لک سوار بود رفت بر امر ای بنوی که از لشکر حسین نظام الملک
 اغراضه بقتل سبب حسین نظام الملک مدت بنزده سال حکومت کرده وفات یافت **مفتی نظام**
الملک بن حسین نظام الملک یکم و بیست و هجدهمین پیر شد خواهر میر که خطاب چنگیز خان یافته بود
 ولایت برادر را از تصرف قاطعان برآورده داخل ولایت حسین نظام الملک ساخت چون
 جنط دلیغی مفتی نظام الملک طغیان کرد و در باغ بهشت فروری شد برهان برادرش که در جیل بود
 بیکارخ اصدی و تسعین و تسعایه از قید خلاص شده فرج نمود و از امر او برادر شکست خورده اتجا
 بدرگاه جلال الدین الکبیر بادشاه برده بمرام خود وانه سرفراز گشت امرای برادر میر مفتی و خان
 خان و غیره با صلواتخان کریمی غلام شاه طهاسب که صاحب اختیار در خانه مفتی نظام الملک
 شده بود مخالف شده لشکر بر سر احمد انکر کشیدند و از صلواتخان شکست خورد و بدرگاه الکبیر شاه
 ملحق شده در سلک امرای آن درگاه مشغول گشته مدد و کوهک یافتند متوجه ملکه برار و دکن شدند بعضی
 از آن ولایت طاعت کرده کاری ساخته معاودت نمودند در او آچ عمر مفتی نظام الملک فاخته
 قوت نام عاشق شد و این قول پیشو بر سابق خود را که از زن بیکر داشت نامش اسمعیل بود برادرش

بود بنوعیه و اتفاقات و در کلی نظام الملک شده سلطانخان را در قلعه محبوس ساخت و حسن علی پسر
بزرگوار خان را سب خود ساخته خطاب میرخان داد میرخان روز بروز استقلال بهم رسانید
امر اربابا خود منقش ساخت و حسین پسر رضی نظام الملک را که نزدیک مبلغ غریبه بود از
که مقید بود بدرون آورد و به سلطنت برداشت و در رضی نظام الملک را در حاکم کرده در راست
و از آنجا ارتحاکم هلاک شد مدت حکومتش هشت و شش سال و چند ماه بود حسین نظام
الملک بن رضی نظام الملک میرخانان و از سلطنت برداشته حکومت را از پیش خود گرفت
و او بمقتضی سن و طبع و حسب مشغول می بود امر از استقلال میرخان را رنگ برده در مقام دفع
اوش نه سید رضی شروعی که در زمان موافقت میرخان بود میرخان را ازین مقدمه واقف ساخت
میرخان بپناه حسین نظام الملک را بجا نه برده مقدم ساخت و اسمعیل پسر برهان نظام
الملک که در حسین بود مخلص کرده با همه انکار آورد چون گرفتاری حسین نظام الملک شهرت کرد
بمال خان کجائی که سردار اسلحه اصرار بر بود با قوت غلام را که خداوند خانی خطاب داشت با خود
منقش ساخته بدروازه قلعه هجوم آوردند میرخان بقتضی انکار از کشتن حسین نظام الملک
فتنه فرو نمود بدشت سران پچاره را بریده در قلعه پیران انداخته اسمعیل پسر برهان را
برج برآورده چتر بر سرش داشته فریاد کردند که حسین ناقابل بود کشته اسمعیل را بجای نسیب کردیم
از بدین سر حسین نابره قتل استعمال یافت و دروازه قلعه را نشنیده میرخان از قلعه فرود
آمده فرار نمود و جمیع خانه و بهای خانه و اسیرین الملک و سید رضی و دیگر موافقان میرخان
گرفتار شده بقتل رسیدند و میرخان در حوالی جنیه بدشت افتد و بکجک چالائی بقتل رسید و فرود
چال خان عاقی و خداسانی و مارانتهزی بلکه بدشت افتد و بقتل رسید و سب چهار نفر از کشتن
دران قیض بقتل رسید مدت حکومت حسین نظام الملک ۵ ماه بود اسمعیل نظام الملک بن برهان
بوسیدله ایدمال خان اسم سلطنت بدو گذارشته شد و در راهمات سید افتد ارجمال خان بود باو
جنگ کرد و غالب گشت و مصد ز کجریل بغینت گرفت با سارخ سب و سبعین و شعایر برهان را

نظام الملک که التجار کاه اکبر بادشاه برده بود حکم و فرموده جلال الدین اکبر بادشاه با کومک سبکا
 متوجه دکن شده بانفاق راجه علیخان حکام برانپور ولایت برادر متصرف گشت حال خانان را
 تمام با یغایر متوجه جنگ بران الملک شده بعد از سعی و تزد بسیار بزخم پیروز و یکی از ایشان را
 که خویش را و حال خانان گشته بود بغیر رسید و تمام ملک نظام الملک بتصرف بران الملک آمد **بران**
نظام الملک برادر در نفی نظام الملک در قید و حبس برادرش بود از حبس خلاص شده به پنج دکان
 رفت و بطلب بعضی از امرای احمد اکبر بجا آمد و کاری ساخت و یکجاییش قطب الدین
 خانان که قبل رفته از اینجا بد کاه اکبر بادشاه رفت و در مسلک امرای منتظم گشت بعد از فوت در نفی
 نظام الملک چون هیچ وجه در ولایت دکن بهم رسید اکبر بادشاه بران الملک را نوازش بسیار
 فرموده بجا داشت کن روانه نمود و حکام مالوه و راجه علیخان فرامین صادر گشت که در آمد و هم ای
 بران الملک تغییر و احوال جایز ندارند بران الملک بانفاق راجه علیخان حال خانان را گشته بتاریخ شهر
 رجب سنه و ستعین و شهابیه بر تخت حکومت احمد اکبر و نوابان ممکن گشت و بتاریخ سنه ثلث و
 الف و فوات یافت بعضی گویند که چنانچه پی پی خواهرش زهر داده هلاک کرد **ابراهم** بن بران
 نظام الملک جانشین پدر شده میان او و ابراهیم عادل خان حاکم پنجابی پور نزاع شده و در حل کردی
 احمد اکبر شک شده بتاریخ شانزدهم ماه ارداد هزار و سبب زخم تیر هلاک شد بعد از فوت بعضی احمد
 پسر خدا بنده بجای او را و برخی موقی پسر قاسم بن بران الملک ناضی را پادشاهی برداشته **سلطان**
عادل خان اول ان سلسله از یوسف است در تاریخ نظام الدین احمد مذکور است که یوسف خان
 بود چه کسی که خواهر محمود در جستجوی محمود شاه بهمنی فرخته بود ولایت سولاپور و کلبر که و بجا بود
 متصرف گشته هفت سال حکومت کرده بتاریخ ثلث عشر و شهابیه و فوات یافت **ابن**
 ان سلسله از سنه مست و شهابیه نوشته **اسمعیل عادل خان** بن یوسف قائم مقام پدرش بود
 و بخی بود ولایت و انکه در قدرت اباد و راجه را برده چون از حکام دکن سواهی ولایت را
 داشت ابعاد را سواهی اشتهار یافت سمر در بنه با نظام الملک جنگ کرده غالب شده در دست

نجبال حکومت کرده در گذشت **ابراهم عادل خان** بن اسمعیل عادل خان بیجی اهرامی مقام بدین
 ملوکانه برادر بزرگ او با سعد خان که امیر الامم بود التماس داد و اسعد خان یک و نیم روز او را بجلو مست بر داشت
 بنیان شد و به ملک بود چاک خود رفت ملوکانه بدست ابراهیم افتاد و او را الف خان برادر خود را
 بکشد بدست نیست نجبال حکومت کرده وفات یافت **علی عادل خان** بن ابراهیم عادل خان حکم
 وصیت قائم مقام بدین نسبت پدر عمل نموده ملها سبب اسمعیل برادران خود را میل کشید شاه فتح الله
 شیرازی را از میرزا طلب نموده وکیل خود ساخت و لاسیت با و کلا و سلور و مالکورا تعقیب
 آورده امر سلطنت را از پدران گذرانید و با حسین نظام الملک جنگ کرده غالب گشت نظام
 اکبر بادشا و نموده خطبه و سکه بنام نامی ایشان کرد و ترک روش ابا کرده بنده سبب مامی میل کرد
 بنا بر ثمان و ثمانین و شصت و نه هزار و شصت و نه هزار و شصت و نه هزار و شصت و نه هزار و شصت و نه
 که اراده محبت داشت بغیر سید بدست حکومتش نیست نجبال بود از اتفاقات هر سه عادل خان
 از پی هم نیست نجبال حکومت کردند **ابراهم عادل خان** بن اسمعیل که برادرزاده علی عادل
 است بیجی کاخان در سن نه سالگی بجلو مست نشست کشور خان که یکی از امرا بزرگ بود کاخان را
 کشته خود وکیل بن مصطفی خان کشور خان را با و لا کشته هم و کالت بد لا و رخا جلشی قرار
 گرفت به استقلال تمام و کالت کرده چون ابراهیم عادل خان همدان و کرد که بخیه پیش بران
 الملک رفت بران الملک اغوا کرده بر سر ابراهیم آورد کاری نشاخته برگشت به قول پیش
 ابراهیم عادل خان آمده کول شد ابراهیم عادل خان نه سبب مامی را که داشته نه نیست
 و جماعت اختیار نمود دختر برادر خود را که شاه جمال الدین حسین ابجو حکم اکبر بادشا و طلب
 رفته بود بختی جهت شاهراده دانیال میر اکبر بادشا و فرستاده بکشش بسیار ارسال
 تا حال که سنه تسع و الف هجری است در حکومت لاسیت خود مستقل است **سلطان**
قطب الملک که عالم کوکند ده اند **سلطان قطب الملک** همدانی است خود را از قوم علی شکر
 نوینوزگان بداند از چرخ وزیر بهینده است چون سلطان محمود بهی توجیه بسیار **سلطان**

نه سال

داشت سلطان قلی خود را فروخته داخل غلامان شد رفته رفته مشارالیه شده ولایت
کوکنده را متصرف گشت چند سال حکومت کرده در گذشت **همیشه** بن سلطان قلی
بعد از پیر قایم مقام شده هفت سال حکومت کرده در گذشت **ابراهیم قلی** بن سلطان
قلی بعد از پیر قلی حکومت سیده سی و پنج سال حکومت کرده وفات یافت **محمد قلی** قلی
بن ابراهیم قایم مقام پیر شده و تا حال که شصت و الف هجری است پست و شش سال است
که با حکومت اشتغال دارد **طبقه سلاطین کجرات** ابتدا ای سلطنت ایشان از سینه سید بن
وسعیه است انتها سینه ثانیین و سیمیه است که ولایت کجرات بمقتول ولای قاهره
الکبریا می رسد پانزده فقر مدت یکصد و شصت و هفت سال حکومت کردند **سلطان مظفر بن**
محمود چون ظلم و تعدی نظام مفرج که بر استی خانی طلب و از جانب سلطان محمد بن سلطان
غیر و زنا حاکم کجرات بود آنچه گذشت سلطان محمد شاه بنا بر بیستم ربیع الاول ثلث و پنجاهین
و سیم مایه اعظم عیایون مظفر خان را بجز و بارگاه سرخ که مخصوص پادشاهان است عیایت نموده
حکومت کجرات فرستاد چون نهم را که که ظالم که به پیر شاهرخ است سیده با نظام مفرج
خارج گشته طلب نمود نظام که در کینایت بود اسعد او لشکر نموده متوجه پیر شد در موضع
کاینکه که دوازده کروسی پیر است بنا بر اربع و سیمیه جنگ شده نظام کشته شده
سلطان مظفر تمام کجرات را متصرف شده استقلال تمام بهم رسانید در او آه سینه ثانیین و سیمیه
وسعیه تا رخا پیر سلطان مظفر که وزیر سلطان محمود بن سلطان محمد شاه بود از غلبه و سیمیه
ملو خان از دهلوی فرار نموده کجرات را در سینه اهدی و نهانایه سلطان محمود که او لشکر از قزوین
صاحب قران منظم شده بود کجرات را چون از سلطان مظفر سلوکی که چشم داشت بود بود
بنامه مایوس و دل شکسته بجانب ملوه رفت سلطان مظفر در سینه ثلث و ثمانیه پیر را
فرستاده را به لای کجرات بجا که بر در رفت ولایت پیر را با مر قسمت نموده در قلعه تپان
کذاشته به پیر معاودت نمود در سینه ست و ثمانیه تا رخا از پیر القاس نمود که لشکر

او کند که فتنه و هملی را از تصرف ملوکان ببرد و آورده به صرف سلطان محمود که در قیاس نشسته
 داده استقام خود از ملوکان بکشد بدین معامله را صی نشسته خود را از شغل حکومت گذراند
 لشکر و خشم و لایستایی با تارخانه و در خود تقویض نمود و او بتلخ غره شهر جادی الاچ مندی که
 در قصبه اساول بر تخت سلطنت جلوس نمود و خود را سلطان محمد شاه خطاب داده منصب
 بنشینان دندانی که برادر چو سلطان مظفر بود تقویض نمود و در غره شعبان سنه مذکور بزم نشین
 و هملی و کت کرده در آشنای راه خبر رسید که راجه نادوت یابی شده اند راه برگشته چون بمقصد رسید
 رسید از کثرت شراب در گذشت دو ماه و چند روز حکومت کرد در بعضی تواریخ مذکور است که
 شمشان دندانی بفرموده سلطان مظفر در شراب زهر بگذرد او را در چون خبر فوت پسر در بر
 سلطان مظفر رسید خود را بر بار و در ساینده غش پسر را بپتن و ستا و شمس خان دندانی را
 بگجومت ناکور و ستاده فرو تا بمحلات ملکی پرداخت و تخت کرد کشته نهاد و در یک سده
 اما سلوک میکرد تا که بهائاس امر او را کمان دولت بتلخ غره و ثمانا به در قصبه پسر پور تخت مرصع
 جلوس نمود و خود را مظفر شاه خطاب داده متو به مالوه خبر چون نیواهی دنا رسید سلطان شکو
 والی مالوه بچنگ پیش آمده چون طاقت معاف و مست داشت و از نموده بغلقه و با شخصین
 شد آنچه بر آمده مظفر شاه را ملازمت نمود چون میانه مظفر شاه و دلا و مضای پسر هوشنگ
 اخوت بود و بد و رسانیده بودند که هوشنگ پسر خود را زهر داده هوشنگ بعضی از مقربان
 او را در سنه امدی و غره و ثمانا به مقصد ساخته نفرت خان برادر خود را بگجومت مالوه فرستاد
 چون سلوک نامخواستیش گرفت رعایا و سپاه مالوه او را از مالوه اخراج نموده موسی خان خوش
 بهوشنگ را بگجومت برداشته قلع مندر او را دار الملک ساعده بعد از استماع این خبر سلطان
 مظفر هوشنگ را از قید خلاص ساخته احمد خان پسر زاده خود را بگجومت نامزد کرد و احمد خان سلطان
 هوشنگ را بگجومت مالوه نصب نموده معاونت کرد در سنه ثلث عشر و ثمانا به مظفر شاه دندانی
 پتن چار شده شانه زاده احمد خان بن تارمغان را در حضور امر او ارکان دولت بر تخت

نشانه خطبه و سکه بنام او گردید از جلوس احمد خان بجهاد و سیزده روز در بقید حیات بوده بنا
شهر خوار برع عشر و ثمانا به رحلت نمود در بن مدفون شد مدت سه سال و هشت ماه و شانزده روز
اسم سلطنت بر او اطلاق رفت **سالم بن احمد شاه** بن اما خان بن مظفر شاه بن محمود بن محمد بن علی بن
جلوس نمود فیروز خان بن مظفر شاه که اقطاع برورده داشت از وی حقه و چسپ برادران
و بعضی از اماران با خود متفق ساخته متوجه بروج شد و بسلطان بهوشنگ نامه نوشته است و او
نمود چون این بنیر سلطان احمد شاه رسید از بن متوجه بروج شد و نامه بهیم نوشته طالب صلح
که هر اقطاعی که مظفر شاه بهر کسی داده قانع شده منصرف از دنی فراقم باید بود و ترک عدا و دشمنی
کرد و بیت خان که عم حقیقی احمد شاه بود همراه رسول پیش سلطان احمد آمده الطاف بسیار از
احمد شاه نسبت بدو بوقوع انجامید فیروز خان و دیگر خویشان از روی استظهار تمام بخدمت
سلطان احمد آمده و بجزای بسیار یافتند بجا که بای قدم خود قانع شده مهمات انجامی بحسب توان
سر انجام یافته اراده رفتن تبین داشت که خبر رسید که سلطان بهوشنگ بغیرم امداد فیروز
خان متوجه ایجا بن است بجزم جنگ بمقابل بهوشنگ متوجه شد و عماد الملک را پیشتر از خود جنگ
و ستاد بهوشنگ منتقل و بجزای بسیار خود مر اجعت نمود سلطان احمد در عین مر اجعت چون قضیه
اساؤل رسید سوای انجام موافق مزاج افتاده با سقوایب شیخ احمد کنور کن را ب صابری
بیان رخ شهر ذی قعدة ثلث عشر و ثمانا به شهر معظم احمد اباد را بر ما فرمود و سبده و شفت پور
که هر یک بر ابرقضیه کلانی است در دور قلعه طرح انداخت در بعضی توابع بنظر در آمده
که لفظ خیر تا رخ بنای احمد اباد است فیروز خان بنا برع عشر و ثمانا به یاد دیگر باغوا علی
علما که بن حال مخاطب بود علم مخالفت برافراخته راه اید را با خود متفق ساخته دور تا شهر
خندق کرده به تهیه اسباب حصار و آری پرداخت سلطان احمد بعد از اجتماع این خیر متوجه
انجام شده بتاریخ جمادی الاول ابرع عشر و ثمانا به خود بدو اوره قلعه تاخته در یک طرفه العین
قلعه را بسخر ساخت بدر علما که بن خان بقتل رسید فیروز خان را برادران کرخه تیار گردفت

در روز جنگ فیروز خان بن شمس خان دندان با راناموکل بغل رسید چون مکرر از سلطان شکو
 بی اندازی واقع شده بود سلطان احمد بن کج احمدی و غنمین و ثمانایه ییزم تخیانلوه و کوشمال
 هوشنگ نو جان حد و دگشت و در نواحی کالیاده میانه ایشان جنگ شد هوشنگ شکست
 خورده بقلعه مندو کرخت و ییاتی بسیار از لشکر کرات بولایت مالوه راه یافت چون موسم
 برسات رسید سلطان احمد معاودت نموده متوجه کرات شد و مرسته دیگر بناخ و دوازدم
 محرم سنبت و غنمین و ثمانایه که در سارنگپور هوشنگ را محاصره نموده بود و هوشنگ پشخون
 بشکر کرات زده متفرق ساخته بود وقت بهج سلطان احمد نفس خود ترزد و مردانگی کرده
 هوشنگ را زنی ساخت و خود نیز زنی شده هفت نامی که هوشنگ از جا جنگراورده بود بیت
 سلطان احمد در آمد هوشنگ کرختی خود را بقلعه سارنگپور انداخت سلطان احمد بیایک بیست
 چهارم ربیع الاخر سنه مذکور متوجه کرات شد چون در غنبت سلطان نو جان را به ایدر دست
 از مال گذاری کشیده بود و بناخ خنوع و غنمین و ثمانایه لشکرید با کاکشیده در دوازده کردی
 ایدر شهر احمد نگر بنام فرمود و ولایت ایدر را تخت کرده محل اقامت در شهر مذکور داشت
 و هر چند راه ایدر باج و خراج قبول نموده استعدای صلح میکرد سلطان قبول بشکر دنا لک
 چشمتی هشت ماه جمادی الاول اهدی و ثمنین و ثمانایه را به خود را بغوی که همراه کاهسان
 لبحر ارفته بودند زده بعد از ترود بسیار فرار نمود در آشی فرار استیل از پیل رسیده و شکله
 افتاد و غنمی نداشت سیش را از بدن جدا کرده پیش سلطان احمد آورد بوسیده خاجانان بهر
 رای و لهو بجا هر ساله سدلک شکفته تقبل نموده ولایت مورونی را متصرف شد چون در آ
 وجه تقبل عقلی واقع شد بناخ چهارم شهر صفر اثنی و ثمنین و ثمانایه سلطان احمد متوجه ایدر
 بجد آوازه نوچ سلطان پیرای فرار نمود سلطان ششم شهر مذکور در قلعه ایدر نزول نموده مسجد
 جامع طرح انداخت و نوح بزرگ در ایدر گذاشته با همه نزل و فرمود و دسمر مرسته دیگر شکو
 مالوه و دکن کشیده مظهر و منصور را عت نمود و بناخ چهارم ربیع الاخر سنه ست و اربعین

و ثمان ماه در احمد اباد بکرات فوت یافت پنج شنبه جمعه نوزدهم ذی الحجه ثلث و ستعین و بعد از
 ده ملی متولد شده بود در بیست و دو سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمود و سی و دو سال و شش ماه
 و بیست و دو سلطنت کرد در احمد اباد مدفون است **سلطان محمد شهاب** ابن احمد شاه بعد از فوت
 قاجم مقام شده به پنج شش و اربعین و ثمان ماه و نیم متوجه ولایت بیدرخنده لوازم نسیه تا بلخ به
 نقدیم رسانید به رای راجه ابجا دختر خود را که در نهایت حسن بود بر یکم پیشکش فرستاده با ستی
 دختر که سلطان را میقد خود ساخته بود قلع ابد را انعام یافت در سنده ثلث و خمسین و ثمان
 بزم بهیچ قلعه چنانچه لشکر کشیده چون خبر توجیه سلطان محمود خلیج حاکم مالوه که با ستی عای رای
 نگذاشت اس راجه ابجا متوجه شده بود دشمنه انپای قلع بهیچ است متوجه احمد اباد شد به پنج شش و اربعین
 و خمسین و ثمان ماه در احمد اباد و فوت یافت در سلطنت شش سال و ثمان ماه چهارده روز بود
سلطان قطب الدین احمد شاه پسر بزرگ احمد شاه بعد از فوت پسر بزرگ و زبیر شنبه یازدهم شرم
 حسن و خمسین و ثمان ماه در بیست سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمود و به پنج شش و اربعین و بیستم
 با سلطان محمود خلیج که با مادر راجه چنانچه آمده در فوت احمد شاه قابو یافته یعنی از ولایت بلخ
 تاخته بوده در حوالی پرو دره جنگ کرده منظر و منظر با احمد اباد معاودت نمود در سینه سین و
 ثمان ماه بهیچ کونیکه سواری نموده در انسانی راه قلع اکورا فتح نموده حسب الوعه تسلیم
 کناره حاکم قلع کور که را نا کوهها بز و مرتفع شده بود نمود و چون خبر توجیه سلطان
 براناکوهها رسید کونیکه را گذاشته متوجه چیتو رشت سلطان نقاب نموده فیما بین جنگ
 شده را نا در کوه مخفی شد و رسولان فرستاده چهارم طلا و چند زنجیر نعل و دیگر نفایس پیش
 فرستاده قلع نمود که بعد البوم صفی بولایت ناگور رساند سلطان معاودت نمود
 با احمد اباد و نزول نمود در بیست و هفت سال و شش ماه و نیم و در سلطنت کرده به پنج شش
 و بیست و بیوم شهر جی ثلث و سین و ثمان ماه و فوت یافت و در احمد اباد مدفون شد امر ابجا
 آنکه دختر شمس ازین خبر و نکر که در جبال سلطان قطب الدین بود سلطان راز بهر داده شمس را

بقبل رسانیدند و ما در سلطان دختر را یکسر کان سپرد که با پاره پاره کردند **داود شاه** بن شاه
شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه که عم سلطان قطب الدین بود بر تخت سلطنت جایس نمود چون
سلوک نامواری پیش گرفت امر افغ جان برادر سلطان قطب الدین را بر تخت سلطنت
اجلاس داده سلطان محمود عا طلب ساختن سلطنت داود شاه هفت روز بود **سلطان**
محمود شاه بن محمد شاه بکار خردنیک شبیه غزه شهر شوال سنه ثلث و ستمین و ثمانماه که از
عمرش بسزده سال و ده ماه و دسر و نر گذشت بود بصلح و اسفواب امر بر تخت سلطنت
جرات جلوس نمود وزارت ملک شعبان عا دالک فرار گرفت و بعد از ادیب و امخوار
که بکروبتان خاطر نشان سلطان نموده او را عقید کرده بودند و عبد الله بن خن فیل خاطر نشان
سلطان نموده او را از قید خلاص کرده بود و اکثر امخواران بقبل رسیدند که نزد تخت
اختیار نموده بجزوی و ظیفه ساخته ترک جاگیر نمود سلطان محمود شاه با سده عا نظام شاه
بن مایون شاه والی دکن که سلطان محمود ظلی شهر بدر را محاصره نموده بود متوجه دکن شد
در انامی راه خبر معاودت سلطان محمود ظلی شنیده بولایت اسیر و بر بانور در آمد کرار
کر بنا در اسد و دسار سلطان محمود لالعلج شده از راه کوند واره روانه مند و شد و ان
تنگی راه و بی آبی قریب هزار کس هلاک شدند در او و چپسندایع و سبعین و ثمانماه متوجه بغیر
جوناگر و کوه کرنا ل شد رای مند لیک از روی عجز و بیچارگی امان خواسته قلع و جوناگر را تسلیم
نموده با جمیع راجپوتان متوجه کوه کرنا ل شد بعد از چند روز کوه کرنا ل را نیز محاصره نمود رای
مند لیک بیچاره شده بخدمت شتافت و دین اسلام قبول نموده خان جهان خطاب
یافت سلطان شهر مطعی آباد را بنا فرموده با تمام رسانید امر وزارت ملک جمال الدین بن
شیخ ملک کو نوال احمد را بد که خدمات شایسته بفرم رسانیده بود و بخطاب حافظ خانی قضا
کشته مغفرت گشت و با رنج ثمان و ثمانماه متوجه قلع و جوناگر شده محاصره مایون
طبار کرده پنج دوم ذی قعدة شمع و ثمانماه بجوار قلع را فتح کرده جمعی کثیر از راجپوتان

اهل و عیال خود را سوخته مقتول شدند رای سالی حاکم ایچا و دو کرسی و جمعی دستگیر شده
 شش ماه در حبس محافط خان بود چون اسلام قبول کردند در سنه شصتین و ثمانیا بغیر
 رسیدند شهر چابا بزرگ را محمد اباد نام کرده در تعمیر آن سعی بلیغ نمودیم رسانید و بناختن ستونهای
 منوچه تادیب و کوشال عادل خان فاروقی حاکم اسیر و بر تاجور که در فرستادن مال مغری
 و جراح هر ساله نهادن می نمود شده چون بکلی رایتی رسید عادل خان پیشکش بسیار
 فرستاده و در تعمیرات خواست سلطان معاودت نموده محمد اباد چابا نیز نزول نمود
 و بناختن شهر شعبان سنه اربع و شصت و شصا به بالهاس علی دل خان بن حسن خان که از دختر سلطان
 متولد شده بود منوچه اسیر و بر تاج پور شد ملک حسام الدین مغل که نصف ولایت را بعد از
 فوت عادل خان بن بیک خان متصرف شده بود و ملک لادن خلیج که نصف دیگر را در تصرف
 داشت و فرزند داتا لیتر بار دوا داده بعبایت و التفات ممتاز گشته روز بعد رمضان
 سال مذکور عادل خان را اعظم مایون خطاب داده حکومت اسیر و بر تاج پور را بدو
 ارزانی داشته حضرت فرمود به خدمت می ذی قبح کوچ کرده منوچه احمد اباد شدند چون آثار نفایس
 از ملک حسام الدین که شهریار خطاب یافته بود ظاهر شد اعظم مایون او را از تالیه گرفت
 و تطن ایچا انداخته بود و طلب داشت بهانه کنشش دست او را گرفته بخلوت برد و بموجب
 قرار داشت به در بامان بقل سید اعظم مایون قلعه اسیر را که در تصرف شیر خان و سیف خان
 بود بامداد و گو ملک سلطان محمود بنارنج ست عشر و شصا به تصرف در او در سلطان محمود
 بنارنج روز دوشنبه دوم شهر رمضان سبع عشر و شصا به در محمد اباد چابا نیز وفات یافت
 و در روز شنبه شیخ احمد که در موضع سرک احمد اباد مدفون شد شصت و نه سال و یازده ماه عمر
 داشت پنجاه و پنج سال و یکماه و دو روز سلطنت کرد او را سلطان محمود بیک را که گشته
 بیکر اکاوی را گویند که ساختن ای و بجایب بالا گشته باشد چون بروتهای او برگشته
 بجایب بالا میگردیده بود ازین جهت بدین لقب لقب بود **سلطان مظفر شاه** بن محمود شاه

افضل برود و داشت بسعی امرای قایم مقام پسرشده ملک رشیده را خداوند خان خطاب
داده نام وزارت بیدار او نهاد و در شوال سال مذکور یادگار یک که از جانب شاه
اسمعیل صفوی با لشکری پیش خود شاه آمده بود در محرابا داز راه دریا رسیده تخت پایا
که جهت پدش آورد که از اینده او و جمیع قزلباشان که رفیق او بودند صلحها و گوازان
یا نقشه سلطان محمود علی از استیلاهای راجیوتان بوریه منوم شده التیا بمظفر شاه آورد
مظفر شاه سر برده و بارگاه سرخ و ابخر لوازم سلطنت است محبوب فیض خایه بیشتر نشا
خودنیز بزم استقبال روان شد و در نواحی موضع دوله ملاقات واقع شده و دجوی
بسیار نمود و در میان منزل توقف نموده استعداد لشکر کرده متوجع مالوه شد میدتی
رای چون توجیه سلطان اطلاع حاصل کرد رای هتورا را با جمعی از راجیوتان در موند و کشته
خود بسته آمد و پیش راناسانگار رفت درین اثنا عادلای حاکم بر پانپور بال لشکر تازه
نزدیکو یک سید خبر رسیده که میدتی رای که جهت کوهک پیش رانانفته بود با اتفاق رانا
سانگیا باین رسیده سلطان مظفر عادل خان فاروقی حاکم بر پانپور را با قوام الملک
سلطانی بجنگ رانا فرستاده خود نیز قلعه توجیه نمود و بیلاک صبح روز یکشنبه چهاردهم صفر
ابریع و غریب و غمنا به جوار قهر قلعه را بسوز نموده راجیوتان جوهر کرده آتش در میان و مان و اهل
عیال خورده و یککلیستادند سلطان نیز قلعه را مد حکم قتل عام فرمود و نوره نهر کس از راجیو
دان روز قتل رسیدند بعد از نفع قلعه متوجع جنگ انان شد یکی از راجیوتان مندوزی کریم پیش
رانانرفته صلابت قتل عام سلطان را بنوعی برانانفر بر کرد که رانا اطاعت توقف نمادنی خست
فرانموده بکانت خنجر رفت سلطان مظفر از منزل دنا سلطان محمود را بگلو مستالو
رفت کرده اصفیایان بولای را باده نهر کس یکو یک او کد داشته متوجع کرات شده چهارده ساله
نه ماه سلطنت کرده در سندهای و ثنابین و تقایب وفات یافت و در سر کج مد فون شده
سلطان سکنده بن سلطان مظفر بسعی عماد الملک و خداوند خان و قهرمان بر سر سلطنت

نشت خدمتکاران قدیم خود را تربیت کرده و لایق تبار داد و متوجه احوال امرای پیر و چهره کلتر
 امر او گیرنده انتظار بطبعی داشتند و مکی توجه بدارن بهادریان بن سلطان مظفر که از پیر
 برنجیده بدلی و از اینجا بچونور رفته بود کاشته بودند تا آنکه یکبار کز نو در بهمن چنان سنائی و شتاب
 و شغایه عاود الملک اتعاقی جمعی و دو نفر غلام ترک غلیظ شاهی و یک نفر حبشی بدو تاخته در آمده سلطان
 بقل رسیده ایام حکومتش در ماه و شانزده روز بود **سلطان محمود بن سلطان** مظفر چون سلطان
 سکندر بقل رسیده عاود الملک اتعاقی بهاء الملک فیروز خان را از محرم بر آورده بر تخت سلطنت اصرار
 داده و سلطان محمود را طلب ساخت و غش سلطان سکندر را بموضع مانوس و ستاد عاود الملک
 بهار عداوت قدیم و جدید قصد او در خانه و با تاخت در سر داشت تا بخت با فرخ آراسته از تو
 و فیل و در طلب بهار خان روان شد عاود الملک نه وی انتظار عرضه داشت بخیر متبایر او شای
 و ستاده قهر دات نمود و التماس کو که کرد امر او بکرات رسول پیش بهار خان و ستاد طلب
 کردن آن شخص در حوالی دلی بهار خان رسیده با تعاقی متوجه کرات شدند چون بهار خان
 بقصد بهار رسیده کج خانه با جبر و علامت ادشاهی بپلازمت آمده سلطان اپنے ظهار عام بهم
 رسانیده بهای نسبت ششم شهر رمضان اثنی و ثلثین و تسعایه در بلده نهر و اله بین نزول احوال
 فرمود و بهای نسبت هفتم شهر مذکور در سر کج زیارت آباد نمود و بهای و در آمد و بعد از سه
 چهار روز از احمدیاد بر آمده متوجه محمدیاد چنانچه شد اکثر امر از عاود الملک زر کار فرستاده سلطان
 بهار خان شده ندایام سلطنت سلطان محمود خان از چهار ماه نگذشت **بهار خان بن مظفر**
 شاه روز عید رمضان سنه اثنی و ثلثین و تسعایه بر تخت سلطنت جلوس نموده متوجه چنانچه
 شد امر از عاود الملک مختلف نموده یار و دی بهار خان طبع شدند تا چنان بدعت تمام رفته خانه
 عاود الملک بقل کرد او گرفته خود را بچانه شاه جو صید یعنی انداختن غلامان عداوت خان از خانه
 چو بر آورده او و قاتلان سکت و مقتول شدند و برقع الملک بن ملک توکل را که از بنده بای
 مظفر شاه بود خطاب عاود الملکی داده عارض ممالک ساخت و مجدداً بهای باز در ششم شهری

سند که در دریا نیر بخت سلطنت مجلس نمود در ستمت و نیشین و تسعایه بفرمان طبع
سلطان محمود فات یافت را واسطه حسن نیشین و تسعایه به جام فرو نهاد که تسعایه را سبیل
از نیشین جلاد و وطن شده سلطان بهار را بجا آورده و در آنکس که در وجه علفه خاصه او
فقر شد چون مکر از جانب سلطان محمود طبعی که هر هون منت فطنته بود و وعده
ملاقات شده در باغ از جانب سلطان محمود برسولی آمد شد میکرد خلاف وعده ظاهر
بها در خان بجا بستند و توجیه نمود و بنا بر پنج تن سب و نیشین و تسعایه وقت اعظم
بها در شاهی از افاق قلعه شد و طالع گشت سلطان محمود با هفت نفر از امرای خود بخت
آمد سلطان بهار در تعظیم بجا آورده در کنار گشت در شاهی تکلم در شتی از سلطان
واقع شد با فرزندان مقیده شده بچینا نیر روان بهار در شاه در شد و توقف نمود
امرا را بخواست حضرت محمود و بعد از برسات بسیر بر پانویز فتنه نظام الملک کنی کند
رسیده خطاب محمد شاهی یافت و بعد از مدتی که در مالوه تردد نمود بجا بست سب
کنایت رفته از اینجا با احمد با دنزول ابدال نموده لشکر با جمع کرده متوجه جیتو شد
درین اثنا محمد زمان میرزا بهر سلطان حسین میرزا باقیه از مایون بادشاه فراموده بهار
شاه بلخی شد را نا از راه غزنو و انکسار شکش بسیار فرستاد و تاج و کمر صاع که از سلطان
محمود طبعی گرفته بود با چند نعل و اسب فدای جان خود کرده سلطان بهار در اینجا بخت گشت
روان نمود مایون بادشاه بنا بر پنج ستمه احدی و اربعین و تسعایه خط سلطان بهار در شتی
که اگر هر زمانه بر کاه مانعی در ستمه بهاری از ولایت خود افراخ کند سلطان بهار در از غایت
خنوت مقیده بجا بست و تا زمانه را با حمل نهرا سوار به پانویز فرستاده قلعه را تصرف شد
هنگامی که از جانب مایون بادشاه بدفع او نامر شده تا نمانغان با سیمه کس که فدای او
بشکر خدای زده بود و نعل رسیده مایون بادشاه این فتح را بفراخ گرفته متوجه بخت گشت
اساس سلطان بهار در محاصره قلعه جیتو را کرده بود چون خبر محاصره قلعه به مایون بادشاه رسید در شتی

توقف نمود چون قلعه مغنچ شد بهار دعا متوجه جنگ مایون پادشاه شد مایون پادشاه نیز
متوجه شده در نواح قلعه هندوستانی و قلعین شده بصلاح روی خان سلطان بهار برود
لشکر خود خدق کرده تا دو ماه در برابر هم نشستند قتل در لشکر سلطان بهار بهم رسیده بمی با
نفر از امارا معتبر خود از عقیب بهار براده که خیمه خود را بمنند و رسانید مایون پادشاه قلعه هندو
محاصره نمود بعد از سی هفت و یک توپچین با جمعی از امارا هفت و نیمه بقلعه بناده بیرون قلعه در آن
بها در شاه در غراب بود از خواب بیدار شده به پنج شش سوار بجایب چپانیر فرامود و خوا
و خان از آن خبر داشت بر بندر دیب فرستاده خود کینا بیست و هفت مایون پادشاه قلعه
چپانیر را نیز تصرف شده و این چندین ساله سلطان بکرات را بنصرف در آورده و بکرات
بها اچمت نموده متوجه بهار پیور شده و از آنجا بمنند و رفت بابر محالفت امارا و میرزا عسکر علی
و دیگر کرات بنصرف بهار در شاه و امارا چون در زمانه استیلاء مایون پادشاه از فرنگیان
مدخواست بود و بلا لحظه آنکه مبادا در بکرات تصرف نمایند متوجه ولایت سورت چونانکه
کردید که بطریق باشد فرنگیان را بر گرداند درین اثنا خبر رسید که پنج شش هزار فرنگی در غرابها
نشسته رسیدند چند مرتبه کس بطلب سر دارانها فرستاد و تراض نموده عذر خواست بهار در شاه بقبول
آنکه فرنگیان از ملاقات او ملاحظه دارند باند که مردم در غراب نشسته بجهت تسلی آنها لغزات
در امار فرنگیان در مقام عذر رشتند بهار در شاه لغز است دریافت خواست که لغز خود در اینک
غراب خود را جاده کرده بهار در شاه بایستاد یک غوطه خورده بر امار فرنگیان تصرف نیزه او را غرق
کردند بندر دیب بنصرف فرنگیان در امار این واقع در رمضان ثلث و اربعین و تسعایه
واقع شد مدت سلطنت بهار در شاه یازده سال و نه ماه بود چون قصبه بهار در شاه واقع شد
محمد و جهان والده او و امارا بکرات از بندر دیب متوجه احمد اباد شدند درین اثنا محمد زمان
که سلطان بهار دلفی شده و او امارا و کرده بجهت خلل بجایب دلی و لاهور دست نه بود
انده و لاهور برشته ایس لغز بر پوشیده بغز ابری بر لهر بار و پوست محمد نه بهان بکرمه

بود از اسباب مهمانی بخندست میرزا فرستاده از لباس ۱۰۰۰ ایردن آورد میرزا نیز در پیش من تقه
 احوال والده سلطان تغییر کرده روز یک پنج خود را بخانه رسانیده منعقد ملاقات میان پدر و پسر
 بر رفت و جمعی از مغول و هندوستانی برو جمع شده فتنه و فساد کرد اما، کجاست ازین عمل میرزا
 مضطرب شدند و کسی که داشت ملک با شصت هفتاد و چون مکر از سلطان شنیده بودند که در ولایت
 میرزا محمد شاه هزارادوست و او در آن وقت حاکم بر بامپور و اسیر بود و بعد از مدتی سلطان
 لشکر ماله را تعاقب کرده بود عیالیه بیادش می برداشته خطبه و سکه بام او کرده کس بطلبش
 فرستاده و عماد الملک با لشکر بسیار بیرون آمد و در زمان میرزا یعقوب نمودند میرزا بعد از جنگ شکست
 خورده بولایت سند رفت و میرزا محمد شاه بعد از خواندن خطبه بام فکین بمبار فتنه بود و چهل
 طبعی در گذشت **سلطان محمود شاه** بن لطیف خان بن مظفر شاه چون پیروزت میرزا محمد
 کجاست رسید کس بطلبش و خان بن لطیف خان که حکم میرا در بر بامپور محسوس بود فرستاده
 به محمد شاه در فرستادن مضایقه داشت چون توجه لشکر را بر داشت شنید لا اعلیٰ شده روانه کجاست
 نمود بامپور و هم دی بخر اربع و اربعین و شصت و یکت سلطنت کجاست جلوس نموده بسلطان
 محمود مخاطب شد بعد از چند گاه در سنه خمس و اربعین و اربعه امر اتفاق نموده اختیار حار
 که بطلب سلطان میرزا بامپور رفته بود و صاحب اختیار شده بقتل او رفته عماد الملک میرالامرا
 در بامپور در بر شد در آخر سال میان ایشان مخالفت بهم رسیده در میان سلطان بامپور
 از شهر برون برده کجاست چنانچه رفت عماد الملک لشکر جمع کرده متوجه چنانچه شد الفیسیا
 که در بامپور کلی از عماد الملک گرفته بودند جدا شده بسلطان پیوسته عماد الملک از روی اضطراب
 قرار داده کجاست سورت که اکل بود و مرا جمعیت نمود و در سنه سبع و اربعین و شصت و یکت سلطان
 محمود را لشکر راسته همراه گرفته متوجه دفع عماد الملک شد عماد الملک نیز متوجه آمد و بعد از شکست التیا
 میرزا مبارک شاه حاکم بر بامپور بسلطان تعاقب نموده میرزا مبارک شاه کجاست پیش
 شکست یافت عماد الملک پیش ملو قار شاه حاکم ماله رفت میان سلطان و مبارک شاه صلح

شد و مبارک شاه آمده ملاقات نمود بعد از آن از عمار الملک در باغ خانه فوتی سپیدها تمام سپید گرد
 و بجز نای از سلطنت سلطان مانند آنکه شی سلطان از قلع اراک هر اباد کرختی خود را پیش علم خان
 نووی حاکم دو قعه رسانید و با اتفاق عالم خان متوجه احمد اباد شد بعد از شکست فخر کرده
 احمد اباد را تصرف در آورد و در باغ خان فراخ خود به بیر با شور رفت از آنجا پیش شیر خان اتعاب رفت
 رعایت کلی یافت تا پنج ربع الاول احدی و سستین و تسعایه بریان نام شخصی که از سلطان
 کینه دیرینه در دل داشت و گفته اوقات با سلطان ندیم بود پیش نازی نیز میگردید که سلطان
 از شکار آمده خواهم بود با اتفاق دولت نام خواهر زاده خود و عیال و اسیر سلطان را با یک پیش بر سر
 رانده شش را زدن جدا کرد و کس لطیف انداخت و امغان که وزیر بودند و فساد بخلوت برده با جمعی
 که با او متفق بودند هر دو را کشته و دوازده کس دیگر از امارا طلب نموده بقتل رسانید و دست بخزان
 کرده تا صبح بخیر شدی که صبح بخیر بر سر گرفته صلابی عام داد چون بقتل سلطان انشا یافت عمار الملک
 پدر خلیفه خان و الفغان حبشی و دیگر امارا جمعیت نموده بر سران برگشته روز کار فرستاد و نیز با جمعی از
 او پیش و چند قیل در برابر آمده در محله اول از انسیا فاده بر خشم روان خان بقتل رسید
 سلطنت سلطان محمود نهده سال و دو ماه و چند روز بود که محمود اباد که در دوازده کروی احمد اباد
 واقع است مبارک شده است **سلطان احمد** چون سلطان محمود بقتل رسید از وزیران که
 بخت سلطنت جلوس نماید اعتماد خان رضی الملک نام خود را بی از اولاد سلطان احمد بانی احمد اباد
 گفته نام سلطنت بدو داده مهمات را از پیش خود گرفت چون خیال از حکومت او گذشت تا
 این حالت نیامورده از احمد اباد بر آمده محمود اباد پیش سپید بار که بجای رفت و جمعی بر او جمع
 اعتماد خان بقصد جنگ اتفاق عمار الملک چکنه خان و الفغان و جارجان حبشی و اختیار الملک و دیگر
 بر سر آوردت سلطان احمد شکست خورد و چند روزی در محراب جنگل سرگردان میگشت فردی
 امداد اعتماد خان را دید و بدستور سابق در خانه نداشت کسی را پیش او نیکداشت و در خیمه
 با خود مشغول ساخت که دفع اعتماد خان کند اعتماد خان پیش در پیستی کرده او را بقتل رسانید و شتر

داد که سلطان بعثت شاه بازی بجانه و حیر الملک در اسده بودند و اندسته که با بقیل رسیدند
 حکومتش شش سال **سلطان مظفر** بن سلطان محمود بن طغتكان در آغوش و ستین پوتیا
 اعتماد جان طفلی نو نام را در مجلس امار و کجرات و در ده نیم یاد نمود که این طفل پس سلطان محمود پست
 و گفت که مادر این طفل را که حمل داشت سلطان بن سپهر که اسقاط حمل او نماید چون حمل از شکم گزند
 بود در خانه مخفی داشته چون وضع حمل شد مادر و پسر و دش کرده یکی هداشته ام و چون نخست بکار
 خالی بود و ولد بسیار که کارهای تیج سلطنت بر سرش رساده پس سلطان مظفر مخاطب گشت و شغل و کار
 اعتماد جان مفوض شد و بخطاب پسند عالی ممتاز گشت از سلطنت بغیر از اسم با سلطان مظفر
 بنو و ملک محوس طوری بود و در روز دیوان پسند انداخته او را در بجا نشاند اعتماد جان در پس سروری
 نشست امیر اسلام حامی می شدند از جهت امار و دیگر سنده کجرات ملوک طوائف شد ولایت
 بن را تاگری موی خانه و شیر خانه فولادی متصرف شدند و بر کنه را دن پور و تر واره و مو و کپور
 و خیزد کنه دیگر رافه خان بلوچ خالص گشت و بر کنه کی که میان اب ساینی میسند و واقع است
 اعتماد جان بجا گیر خود و بعضی را بجا گیر ایتان داد و بند رسوست و بر کنه نادات و جاپانیر بدستور
 در تصرف چنگیز خان ماند و ستم خان شوهر خواهر چنگیز خان بروج را بقرف خود در آورده و دو نفوذ قزو
 بجا گیر بدین و ولد بسیار که مقرر شد قلع چو تا که بر کنه کات سورت را امین خان غوری
 بغض خود در آورده از امرای بکرات خود را بکار کشید و دوسه مرتبه میان اعتماد جان و فولادیان
 جنگ شده و همچو جنگ اعتماد جان شکست یافت آقا با مادر چنگیز خان میانه ایشان بصلح قرار یافت
 چنگیز خان با تاقی ابراهیم حسین میرزا و شاه میرزا اولاد محمد سلطان میرزا که بد و متوسل شده بودند
 اعتماد انشکر کرده متوجه امارا شد اعتماد جان مظفر را چتر بر سر داشت به تاقی سادات بخاری
 و انجا را الملک و ملک افترق و الفغان و چجار خان و سیف الملوک از شهر بیرون رفته در موضع
 کادی نزدیک محو دبا و صفوف راست شده بی آنکه شمشیر از غلاف بر لای اعتماد جان راه نروا
 پیش گرفته با محمد اباد و نرفته متوجه و شکر پور شد امارا و دیگر مظفر را محمد امار گرفته با محمد اباد و نرفته روز

ع ۲۰۶

سیران ۳

در کبر الغفان و جاجان چشمی نظار بر داشتند روانه کالو پور برآمده بجانب پسر پور محمود
 ابا کردوان شدند چنگیز خان معارف برآمدن ایشان داخل احمد اباد شده و در منزل اغما دغان
 نزول نمودید این محترمانه میران مبارک شاه حاکم پراپور چون برج و برج کرات شنبه پیش
 لشکر کشیده تا حوالی احمد اباد دغان باز گشتند چنگیز خان با اتفاق میرزایان با همت چنگیز خان
 پیرون رفته بعد از جنگ میران شکست یافت تا پنج و هجی که ختیه با سر رفت چنگیز خان و نیز
 دلجوی بسیار نموده چند بر کمره معمور از سر کار بر روج بجای کشیدند و معر نموده رجعت حاکم کرد
 جمعی از او بانش بر سر میرزایان جمع شده بعضی بر کشتن با بی رجعت متهم شدند چنگیز خان
 جمعی را بر سر ایشان فرستاده فوج چنگیز خان شکست یافت و جمعی بقتل رسیدند میرزایان بجز
 شکست دادن متوجه ولایت بر ناپور شدند و با کجایت دست درازی و بی اندکی کرده بود
 ولایت مالوه شدند الغفان و جاجان بعد از انظار بسیار که شاید اغما دغان بطلب سلطان
 مظفر آمده تلافی گذشته بکنه مظفر را بر داشته بدو مکر پور برده با اغما دغان پیروند و بعد از آنکه
 میان ایشان و اغما دغان کجبت حوجی و علوفه سپاهیان گفتگو نموده از پیش چنگیز خان
 بتر استعالت نامه بدیشان رسیده بی رجعت اغما دغان متوجه معمور اباد شده از آنجا اختیار
 الملک بخرابی را با خود متفق ساخته متوجه احمد اباد شدند چنگیز خان تا حوض کار بر استقبال نمود
 با احمد اباد آورده منازل کجبت ایشان تعیین نمود بعد از مدتی جاسوسی بالغ خان خبر آورد
 که چنگیز خان قصد کشتن شما دارد و فردا در میدان جوکان بازی این مقدمه بعمل خواهند
 با هم اتفاق نموده قرار دادند که پیش پستی کرده چنگیز خان را بقتل باند برسانند روز دیگر متوجه
 جوکان بازی شدند جاجان که بجانب اسیار اغما دغان میرفت یکطرفه پیش را با یک دست
 بر زمین انداخت جیشیان بجا نهادهای خود رفته مستحق جنگ شدند در ستم خان غرض چنگیز خان را
 بر فیل انداخته متوجه بر روج شد جیشیان خطی با اغما دغان نوشته از حقیقت حال اعلام نمودند
 بعد از چند روز اغما دغان مظفر را همراه خود گرفته با احمد اباد آمدند درین اثنا خبر رسیده که میرزایان

از مال و برده متوجه بروج و صورت شدند و راهبران قرار گرفت که بجبهه نفع ایشان
سپه نوح تعیین شود که متعاقب هم روان شوند چون بموجب قرارداد الغ خان و جبار خان
و سیف الملوک و سایر جیشیان مجبوراً با و رسیدند نوح اعتماد خان از شهر بیرون رفت و نوح
ان غمگین گردید و امیر جیشی با هم اتفاق نموده قرارداد دادند که ولایت اعتماد خان را در میان بگیرند
مست نمایند بجبهه بجبهه میان جبار خان و الغ خان نزاع شده اعتماد خان بکرو و فریب
جبار خان را پیش خود آورد و قنوری و رشوک جیشیان بهم رسیدند الغ خان نزد شیر خان فولادی
سادات بخاری نیز بشیر خان پیوسته سلطان مظفر آق ریزه ای انگلیز را برده در موضع جبار
پور نزدیکی سر کج خود را بمنزل الغ خان رسانید الغ خان سلطان را ندیده پیشان خان فوت از این
سلطان اعلام نمود بشیر خان بخجست سلطان مظفر رفته بمنزل خود آورد اعتماد خان نیز
از بروج طلبیده هر روز جمعی از مردم ایشان و مردم اختیار الملک از شهر بیرون رفته جنگی
کردند چون مخالفت و منازعت بطول ایجا میداد اعتماد خان دید که کاری بنیاسازد و عصبه دست
بخدمت اکبر بادشاه که در آن حین در کاور نشرفه ای ایستاده نوشته بنیخیز کرات ترغیب نمود
چون رایات جلال اکبر شامی به بتن کرات رسید شیر خان فولادی که در آن وقت حامله
محاصره داشت دست پالم کرده بطرفی که تخت و ابراهیم حسین میرزا و برادران کجایت
برورده و بروج رفته اعتماد خان و میر ابوتراب و الغ خان و جبار خان و اختیار الملک
و سید حامد بخاری و ملک الشرق و وجیه الملک و دیگر سرداران احمد ملازمت اکبر بادشاه بسته در
دو تاجمان تسلیم گشتند مظفر نیز که میرده سال و چند ماه حکومت کرده بود از شیر خان جدا شد
بنا کر نزد کیشنه نیم ماهه حبس تبع و سبعین و شصت و یکلازمت اکبر بادشاه سرافراشت
اعتماد خان مقابل شهر احمد اباد داخل شیش خود ساخته اظهار کین و غمی و خلوص عقیدت
نمود مظفر چند سال در خدمت اکبر بادشاه بوده بوسیله جمعی اربابان از نوح پور فرار نموده در میان
کبکان ببری بردن باخ آغی و شصتین و شصت و یک عابد بدشتی و جماعتی

احمد خان حاکم کجرات از شهاب الدین احمد خان جدا شده پیش مظفر فتنه مظفر انجاعت بدو
 آمد و چون شهاب خان از شهر بیرون رفته بود اعتماد خان که حکم الکبر شاه حاکم شده بود دستور
 داخل نشده بود مظفر از بجای که پاره دیوار ریخته بود بشهر داخل شد شهاب خان و اعتماد خان که
 بجهت تسکین فتنه متوجه احمد اباد بودند در ده کروی احمد اباد این خبر شنیدند و صبح روز دیگر لشکر
 پور که متصل شهر است نزول نمودند مظفر از شهر بیرون آمد و متوجه جنگ شد شهاب خان و
 اعتماد خان شکست یافته به والیه پتین رفتند شهاب خان قولادی حاکم پتین که چند سال بفلاک
 نام و ولایت سورت تیرگی بر پیش مظفر آمد مظفر چهار هزار اسوار همراه او کرده بر شهر شهاب
 پتین فرستاد و خود بر قطیف الدین خان پی برورده رفته قطیف الدین خان شکست خورده
 در قلعه محصور شد و بعد از اندک زمانی به ایمان پیش مظفر آمد و بیسی ترهاری زمین و اوقیل
 و قلعه بروج را از زن و متعلقان قطیف الدین خان بصلح گرفتند زیرا بسیار بدست مظفر درآمد و بزرگ
 سی هزار کس بر سر مظفر جمع شد چون اجنار مذکور با الکبر شاه رسیدند به زلفاج و لد پیرامان که
 بعد از فتح خان خانان خطاب یافت کجرات نام زد کرد و چون خبر توبه خان خانان بطغرسید
 قلعه بروج را بنیر برادر زن خود سیده یا احمد اباد مراجعت نمود و تیار بخ و تبه سید و هم شهر محرم
 ثلث و ستعین و سعایه و حوالی سر که با لشکر یا دشامی جنگ کرده بهر محبت یافت و جمعی کثیر
 بصل رسیدند مظفر فراموده به کینایت فت چون امر ابراجا بست نوچه نمودند بجای سید
 و نادوت رفته بکوه درآمد لشکر او دشامی از بجای نیز جنگ بر آورده جمعی کثیر نیز بصل رسانیدند
 بجای سورت فتنه در قصبه کوندک دو دزد که روی قلعه جو تا که فرار گشت مردم کاند به
 بهر هزار کس بر سر او جمع شد و امین خان حاکم جو تا که رابر و کرم خرم متوجه متفق شد
 و جام زمین درآمد و اوار را نیز که صاحب قبله است زر و خلعت فرستاده بهر محبت احمد اباد
 نمود و چون بمو پل که بهر محبت کرد و سی احمد اباد است سید خانان بدعت تمام از احمد اباد
 به بیرون آمد به هم کام که چهل کروی مور پل است سید و امین خان و جام محبت

اندرینش نموده بمظفر ملحق نشدند مظفر سرسپه شده بجای کوهستان برده که نزدیک جلگه و
اقصی ولایت سورت است فتنه امین جان و جام و دلوخواهی کرده گمان خود پیشان
فرستاده اظهار بندگی کردند خانان لشکر بر مظفر عین محمود مظفر کوئی و کراس بسیار بر سر خود
جمع کرده باشکیر بادشاهی جنگ کرده شکست یافت و از آب رن که از دریای شور برشته
تا ولایت چیلکمر فتنه گذشته بولایت گج رفت و چند مرتبه دیگر باشکیر بادشاهی جنگ کرده
شکست یافت و بعد از شکست از آب رن گذشته در ولایت گج می بود تا که بر سر خان
و شعین و عیال برات از جانب کبیر بادشاه بجان اعظم عیالت شد و ملحق جوینگر و ولایت
سورت پیروز خان اعظم در آن مظفر پناه به کنگر زمین دایر کرده پیش او می بود خان اعظم
لشکر بولایت لوکیده اکثر ولایت و راه آب کرد و از راه دلوخواهی راه به بجان اعظم
باشکیر کرده بنا بر خدی و الف مظفر را دستگیر ساخت در آشنای راه مظفر بهانه و ضوضا من
در کوشه نشسته با ستره که با خود داشت کلوی خود را بریده خود را به ملک کرد خان اعظم بر اعظم
بر رگه فرستاد و دو و پسر ماند و در جلال بهار پناه بر لای برده در چند وقت از راناشکیر فتنه
و جمیع از او باش و کوئی را با خود متفق ساخته بولایت کجرات میرساند و بعد از
فوت کبیر شاه بنا بر خدیست عشر و الف کینایت را که میر ابو الفاسم برادر اصف خان حاکم کجا بود یافته
زرد اسباب بسیار بعارت برده و هفت و زور اینجا بوده بجایست ولایت سارفت و هنوز که
بنا بر خدیست عشر و الف است میرا حمت او بولایت کجرات میر سپه جلال برادر خدیست و قید تر و ای
زمین داشت نمیکند از که دست پای میر **بسته مالوه** ظهور اسلام در آن بلاد از زمان
سلطان محمود غزنوی شده و از سلاطین دلی سلطان عیالت الدین امین بران ملک سلا
یافته و از زمان سلطان فیروز شاه در تصرف سلاطین دهلوی بوده و دلاور خان غوری که قبایل
سلطان مجبور فیروز شاه حاکم آن دیار شد دم استقلال زده از آن وقت زمان کبیر بادشاه
حکام کجا اطاعت سلاطین دهلوی نکردند بازده فقر بعضی اصالة و بعضی و کال از انابت ای تسع خان

نهمین سببین و تسعیه که یکصد و شصت یک سال این حکومت کردند منقول است که سلطان محمد بن
 فیروز شاه جمعی را که در ایام قزاقی با او عمرای کرده و قانع و جیغفت خود را ظاهر کرده بودند رعایا
 نموده چهار کس را بکومت چهار ملک فرستاد و هر چهار سلطنت رسیدند قطغان بن و قبیله
 بکرات خفخا نزل ایلتان خواهر سرد و خواهر جان از سلطان الاشرق خطابت اده بگویند و لا و رعان
 غوری را مالوه **دلا و رعان** غوری در سنه ثلث و ثمانیا به حکم سلطان محمد بن فیروز شاه حاکم آن
 و بار شد و تمام لا و لا بیت مالوه را بحیض ضبط در آورده ششم و هفتم بسیار فراسم آورد و چون سلطان
 محمد از میان رفت و در سنده ملوک طوایف شدند و نیزه سر از اطاعت پادشاه در سلی عجبده بقتل
 بطریق پادشاهان سلوک پیش گرفته سالها بکام دل بعیش و بخت کز اندیشه تباخ خنجر و نا
 مایه وفات یافت در بعضی کتب مقرر است که سبج ایچان پسر خود مسموم گشت و بختش
 پست سال بود **سلطان هوشنگ** بن دلا و رعان که ایچان نام داشت بعد از وفات
 قائم مقام شده خطبه و سکه بنام خود کرد و چیز پادشاهی بالای سر داشت خود را سلطان هوشنگ
 ملقب ساخت چون میان سلطان مظفر حاکم بکرات دلا و رعان پسر سلطان هوشنگ
 اخوت بود و چیز سلطان مظفر رسید که ایچان پسر دلا و رعان پسر خود را زهر داد و کشت و چیز
 شاهی بر سر گرفته خود را سلطان هوشنگ ملقب گردانیده خطبه و سکه بنام خود کرد و در اوایل
 سال جلوس سلطان هوشنگ کشاکش گردانیده بواجی دما نزل نمود سلطان هوشنگ مظفر
 جنگ بقلعه رفت و بامان پسر و ن آمده با او خود مقید شد و نصیر خان برادر مظفر بکراتی از جانب برادر
 ولی مالوه شد چون ناگه کار بود سلوک نامو از پیش گرفته زیر حساب از رعایا طلب نشست عا
 جمیعت نموده خواهر و ارشش از مالوه پسر و ن کردند و موسی خان ابن عم سلطان هوشنگ را
 پسر داری برداشت چون این خبر سلطان مظفر رسید سلطان هوشنگ کس نبی و زیستاد
 الناس نمود که سلطان بجای پدر و غم فقیر انداخته اهل غرض بپیش ایشان رسانیده اند محض خلا
 از کشته نکرده لیکن بکند و نروان خاک برداشته بملک مالوه بفرستد تا آن ملک از دست بخلیه

پروان آورده مدت الحیات دهین احسان بوده باخسلطان مظفر اوز را از حبس بیرون آورد
در سنه احدی و عشرین و ثمانیاد ههرا ده احمد شاه را که کومک و نامزد نموده بمالوده فرستاد احمد شاه
دوران نواحی را از تصرف مغلیه بیرون آورده بمصرف سلطانی هوشنگ اوده به بین معا
نمود سلطان هوشنگ سیلی ملک مغیش عم زاده خود موسی خان را از قلعه مند و بیرون کرد
مند و اوارا لاماره ساخت ملک مغیش ملک الشرف خطاب اوده امر وزارت را بدو
داشت و در کل امور نایب قائم مقام خود کرد و در پندرین و بیست و پنج سال بعد از قزو
سلطان مظفر حقوق او و احمد شاه پیرش را بر طاق نیسان نهاده با دوا فر و رعایا بیت
خان پسران سلطان مظفر که احمد شاه در مقام نفی بودند لشکر بجانب برنج کشید و چون
بخزنه را خواستن شاهزاده و بیستین با احمد شاه سلطان هوشنگ سیله ز راه معاود
نمود و مکر میانه او و احمد شاه و ملی بگرات محاربات واقع شد و در اکثر فتح اجابت احمد شاه
بود در سنه ثانی و عشرین و ثمانیاد به ملک محمود پیر ملک مغیش ملک درین شانزده سالگی بود و دوحان
خطاب اوده در محلات ملکی شریک پدر ساخت به سارختمش و عشرین و ثمانیاد به بیستم سو و اگری با یک
پنجاه سواری بجانب جاجنکر رفت و در آنای خید و فروخت متاع میانه راجه و سلطان جنگ شد
راجر گرفتار شد بعد از گرفتاری راجه سلطان نام خود اظهار نمود و وزیرای راجه رها کرد و در محفل
اعلیٰ خدمت فرستاده معذرت خواست سلطان راجه را همراه گرفته مراجعت نمود و چون
از سجده اولی شست و طوی نموده محض ساخت چون بشهر خود رفت چند فیل دیگر بخدمت فرستاد
در راه سلطان هوشنگ خبر رسید که سلطان احمد قلعه مند و را محاصره نموده از دروازه تارا
پور قلعه در آمده توججنگ شد سلطان احمد چون دید که تیغ قلعه مستعد است از پای قلعه کوچ
کرده توججی اجین شده عازم سارنگینور شد سلطان هوشنگ افسس را رده اوده خود را
از راه دیگر بقلعه سازنگ پور انداخت و گس پیش رفت و فرستاده طالب صلح بسلطان
احمد بنا گرفت و کوی صلح حاضر جمع نموده در محافل اعیان و اشراف و ان نمود سلطان شهنوک

فست یافته در شب و از دم خرم سست و غنایم پشیمان زده مردم بسیار بقتل رسانید
 سلطان احمد بایک کپن زار و پراوده در صحرای استا نزدیک بجم مردم بسیار بد و جمع شدند
 و مقارن صبح صادق بر فوج هوشنگ خسته معرکه قتال و جدال گرم شد چنانچه هر دو بادشاه چینی
 شدند آثم الامر هوشنگ که بخت بقلعه در امانت بجز فیصل جا جنگری بدست سلطان افتاده
 بجوات معاودت نمود در سینه احدی و دشمنین و غنائم به سلطان احمد شاه بهمنی ولی در قلعه
 که در راه محاصره نمود چون این خبر هوشنگ رسید لشکر بسیار فراهم آورده متوجه او رای کرد
 چون سلطان احمد باراده هوشنگ اطلاع حاصل نمود تخیر قلعه را از سر بیرون کرده متوجه او
 خورشید هوشنگ باغوی رای که در سمنران و راه قبا نمود سلطان احمد را بغیرت محبت
 غالب شده بر کشت جنگ عظیم واقع شده در صدمه اول شکست بر لشکر سلطان احمد افتاد
 سلطان احمد از کین کاه بیرون آمده بر قبا هوشنگ خست هوشنگ که بخت بماند و رفت محاربه
 با سایر اهل حرم بدست افتاده سلطان احمد مرگ کرده سامان ایشان نموده پانصد سوار
 همراه کرده بماند و فرستاد هوشنگ در سینه حسن و ثمانیه بغیر تخیر کاپی از دست
 کرد و چون نزدیک کاپی رسید سلطان ابراهیم شرفی نیز با جمعی و لشکر شمار از جوینو متوجه
 تخیر کاپی شد هوشنگ که ابراهیم را هم دانسته متوجه جنگ او شد و نزدیک پسک یک رسید
 معالجه جنگ با هم و زور و افتاده درین آسای رسید که سلطان مبارک شاه ولی دهمی عازم
 جوینو شده سلطان ابراهیم عیان اختیار از دست داده بجایب جوینو نهفت نمود هوشنگ
 کاپی را بپنجک شراع بدست آورده خطبه خود خوانده بعد از چند روز قاهره حاکم سابق ابحار
 فو از شش نموده کاپی را بد و پیروزه بجایب نالوه معاودت نمود و در هوشنگ با درم سبیل
 برز آتش طاری شد و چون آمار انتقال و علامت ابر کمال دین و متوجه شده نمود هوشنگ که
 متوجه شده و در راه مجلس عالی ترتیب داده انکشتی خود را بجلف صدق خود بخواند
 ولی عهد ساخت دست او را گرفته بدست محمود خان سپرد و بماند و زبیده به تازی چرخ سپرد

ثمان و ثلثین و ثمانیہ در راه وفات یافت کہ شاہ ہوشنگ نایدیاریج وفات **محدث**
بن ہوشنگ بعد از فوت ہوشنگ بیاریج یازدہم شہر ذی الحجہ ثمان و ثلثین و ثمانیہ یعنی
ملک مغبت اہتمام محمود خان امر اطوعا و کر یا بغیر خان کہ ہوشنگ ایام مرض خود وی
کرده بود بعت مجد نمودند و مندر و مندر و راشادی ایا نام نہادہ خطبہ و سکینام او کرد
سلطان محمد شاہ مخاطب ساختہ اکثر امر اسبطلنت را راضی نمودند و خواہان عثمان خان
برادرش کہ در ایام پدر در قلعہ مند و مجبوس بودند ملک مغبت را مستعالی خان جماعتی
دادہ زمام وزارت بید افتد از او سپرد و سر انجام تمام سپاہ و ولایت ابرطان نسیان
نہادہ بشرع و ام عادت گرفت بعضی مردم بوسیلہ اہل حم سلطان رسانیدند کہ
محمود خان ارادہ سلطنت را در روزی سلطان دست محمود خان را گرفتہ بیرون حم پر
وزن خود را کہ ہمیشہ محمود خان بود حاضر ساختہ گفت کہ توقع آنست کہ مفرط جانی بکنی
و امور سلطنت بی منازعی تو تعلق دار و محمود گفت مگر سلطان را سوگند تا کہ خورده ام از یا
رفتہ و تجدید سوگند ان با و کردہ مخاطبوی سلطان نمود سلطان عذر خواہی نمودہ از طرفین
مد ابرجایوسی و ملائمت میکند شست تا آنکہ محمود خان ساقی سلطان را زلفیہ در شربت
دادہ ہلاکش کرد بعضی سرداران اتفاق نمودہ شاہزادہ سعید خان پسر ترک محمد شاہ را کہ در
بندہ سالکی بود از حم بیرون آورده سلطنت برداشتہ و کس بطلب محمود خان فرستاد
کہ سلطان محمد شاہ را طلب کنی نماید چون محمود خان از فوت سلطان محمد واقف بود در جواب
فرستاد کہ من خود را از شغل وزارت گذاریندہ ام و میخواہم کہ تعینہ چار و بکش از سلطان
ہوشنگ باشم اما چون پروردہ احسان سلطان ہوشنگ را کہ گنجی باشد امرا با نجا پیانہ
ایک مصلحت وقت باشد اتفاق کردہ شود امرا موافقہ منزل محمود خان شدہ محمود خان چنان
درجا ہما پستان کردہ بود و قرار دادہ کہ چون امرا با نجا پیانہ از یکین بیرون آمدہ ہمہ را بستہ
نمایند بموجب قرار داد تمامی امرا را مقید ساختہ بقید امر اکثرش سعید خان بودند چتر از سر قبر

سلطان هوشنگ بدو را فرستاد و خود را سوار شده متوجه دولته آن کردید و معرکه فغان
 جدال کرد و چون شب شد شاهزاده عجمان از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و در سینه
 اش و اربعین و ثمنایه که انعامت سلطان محمود کاجندی بود با اتفاق جمعی که بر سر او جمع شده
 بودند در حالی سارنگپور با سلطان محمود جنگ کرده لغفل رسیده و محمود عجمان را شجاعانند بود که
 از بزرگان وقت بود پناه برد و از آنجا کجرات رفت محمود عجمان تمام شب مسلح در پیش دولته آن
 ایستاده بود چون صبح شد خبر محمود عجمان رسیده که دولته آن عالی است و مخالفان هر که آمد بگویند برفته
 است محمود عجمان بدو دولته آنده کس طلبید و خود را بجهان فرستاد که مملکت ملو ده ملک وسیع است
 اگر تخت سلطنت آن وجود پادشاه عالی باقی نماند متول شود که تدارک آن مشکلی باشد بجا بجهان
 فرستاد که ملکه گنج جمع صفات که در سلاطین می باید آن فرزند در وی باید که در سلاطین
 سلطنت جلوس نماید چون فرستاده این جواب آورد و جمیع امر او را در دولت این رای
 کشید نمود در ساعی که بجهان اختیار نمودند بر سر سلطنت جلوس نمود در سلطنت
 کج یکسال و چند ماه بود **سلطان محمود بن** ملک نصرت شهر بجا بجهان بدو نزد و شبانه
 بست و نهم ماه شوال **بن** تسع و شش و ثمنایه در سن بی و چهار سالگی بر تخت سلطنت
 ملو ده جلوس نمود مشیر الملک نظام الملک خطاب به او در ماه وزارت پیدا قدر او را و ملک
 بر خور در راج ماه خطاب به او در عیش ممالک که عبارت از گنجی باشد ساخت خان چهار
 اعظم مایون خطاب به او در چتر و ترکش سفید که خاصه سلاطین بود از رانی داشت ملک قطب
 الدین ثانی و ملک نصیر و جمعی از امارای هوشنگ شاهی از وی چسبید اتفاق ملک تلوم
 بنی نزدیکان نهاده بر بام محیدی که متصل دولته آن بود برآمده از آنجا بعضی برای دولته آن فرود
 آمدند درین اثنا سلطان محمود واقف شده از کمال شجاعت ترکش بر میان بسته از خانه
 بیرون آمد و جندی را زخمی ساخت صفات این حال نظام الملک ملک محمود خضر با جمعی از
 سلاطین و ارباب سلطه خود را رسانیدند اجتماعت از رای که ملو ده بودند که بخیرت برز فرستادند

جماعت که زخم تیر داشتند را با هم مسجد افتاده پایش شکست گرفته آوردند و اسامی جمعی که
در آن قضیه شریک بودند بقلعہ داده تمامی بسیارست سید هر شاهزاده احمد بن بنیونک
شاه و بعضی از امار که داخل تمام در آن قضیه داشتند حسب الامر العظمی بمایون تغیر طاعت
بعفو مقرون گشت اسلام آید و تعلق با محمد خان گرفت با بخاری فتنه و فساد بخت
ناجیان بدفع او نامزد شد چون کار محامره بطول انجامید روزی یکی از مطربان احمد خان را
در دربار نهم داده هلاک کرد اعظم بمایون که بموکن ناجیان رفته بود سر انجام مهمات انجام داد
متوجه مویشنگ آباد شد و دفع اکثر مخالفان که بالتماس او اقطاع یافته بودند نموده متوجه مویشنگ
آباد گشت در آنای راه خبر رسید که سلطان احمد کربانی بقصد تخریب مالوه متوجه شده و
شاهزاده پیغود خان را با فوج بزرگ و دست نخیر قیل بر سر راه او نامزد کرده اعظم بمایون
بسرعت تمام از شش کروی لشکر سلطان احمد گذشته خود را از دروازه ناراپو بقلعہ میبرد
رسانید سلطان احمد بعد از مدتی که متوجه محامره نموده بود کاری نداشت بجا بست سبکبدر
رفت و طاعون در لشکرش بهم رسیده متوجه کرات شد سلطان محمود بنایخ گشت
اربعین و ثمانمایه شریع در عمارت و فتنه مویشنگ شاه و محمد جامع مند نموده در اندک
بانا هم رسانید و در او اوج سنه خمس و اربعین و ثمانمایه و بغولی در سنه اربع و اربعین بنفانما
حسب الامر العظمی اکابر و انالی دهلی که از ظلم و تعدی امرای سلطان محمد مبارک
شاه قتلک مدد بودند متوجه دهلی شد و در حوالی تغلق آباد یک شده تاشب یازار جنگ
قتال گرم بود چون شب درآمد طبل بازگشتن نواخته هر دو لشکر در منازل خود قرار گرفتند
در همان شب سلطان محمود بخوابید بدکه او باش مند و خراج کرده چتر از سر قهر مویشنگ شاه
بر داشته بر سر محمول النبی افزاخته اند چون صبح شد سلطان محمد رسولان فرستاده ملک
صلح شد سلطان محمود فی الحال بصله رضا داد و متوجه مالوه شد و در راه خبر رسید که مخالفان
در همان شب جمعی از او باش در شادی آباداراده فتنه و فساد کرده بودند و بیعی و با هم تمام

مایون تسکین یافته در بعضی توابع بنظر رسیده که سلطان محمود بنرسید که سلطان احمد
 بکرانی اراده تخریر مالدیه از غایت با سلطان محمد صلح کرده مالدیه مراجعت نموده در اول سال
 واریعین و ثمانماه بشادی ایا ذنرول نمود و شکست بخفت لشکر خود را درست کرده متوجه بومالا
 راجپوتان چیتور شد و قلعه کوئنگیر را که اعظم قلاع آفولایت است بجرا قرا مفتوح ساخته بجا
 ویران ساخت مساجد بنا نهاد و در وسط ولایت قرار گرفته کس لطیف اعظم مایون فرستاد
 اعظم مایون چون بمندسور رسید بیمار شده رحلت نمود سلطان محمود از استیلا بخره مذکور بخره و وزیر
 بسیار کرده بغش بر رایشادی ایا ذنرول و فتح قلعه چیتور را بسال دیگرانه اخته بدار الملک
 شادی آبا و معا ووت نمود و در آخ ذی حجهت واریعین و ثمانماه مدرسه و مسانه و غایت
 طرح انداخته در اوامه سنه خمسین و ثمانماه بقصد تخریر بانه متوجه شد چون نیردکی پانته
 محمودان حاکم اچا پیر خود او حد فزایا یکصد راسل سبک یک لک تنگه برسم پیشکش فرستاد
 خطبه و سکه با سلطان محمود در محمودان را بخلعت دوزی و پنج درصع نوارش فرموده در آن
 نمود و سکه خمسین و ثمانماه باز یاده از یک لک سوار متوجه تخریر کرات کردید قصبه
 سلطان پور را که ملک علاء الدین سهراب حاکمش بود بامان متصرف شده متوجه احمد آباد
 در اشانی راه بخره رسیده که سلطان محمود و بعیات پسر ده و سلطان قطب الدین پشیر
 فایم مقام شده کس کجیت تعزیت و تهنیت پیش سلطان قطب الدین فرستاده خود
 متوجه برود شده و از قتل عارت فیقه مهمل کند داشت از اچا کوچ کرده به کوچ که پیشین
 کردی احمد ایا دست نزول نمود سلطان قطب الدین بغرم جنگ در موضع خانپور که سکه روی
 قصبه مذکور است نزول کرده در شب سلخ شهر صفر سنه مذکور سلطان محمود بقصد پیشین سوار
 تمام شب در صحرا سواره ایستاده علی الصبح جنگ کرده در اول حال شکست بردش سلطان
 قطب الدین افتاد چنانچه خانه و اموال بعارت رفت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته
 از کلین کاه پرون ناخسته متوجه سلطان محمود شده سلطان محمود حق هر را کبی بجای آورد

شکست خورده بایستاده کس بار دوی خود رفتی تمام شب سواره ایستاد و چون بختش
هزار گریه و جمع شد متوجه شد و گشت در سبوع و هفتاد و نه و ثمان ماهه تا جانا انقبض صلح
باشکار راسته بجایست سرحد جرات فرستاد و او وسیله شده معامله صلح را قرار داد و در سینه
نوع و هفتاد و نه و ثمان ماهه قلعه اجمیر را مفتوح ساخته را به پوت بسیار قبل رسانیده بجای عالی
طرح انداخته خواجیه نعمت الله را سیف خان خطاب کرده حاکم آنجا ساختن بنا کرد و
زی چه سینه احدى و ستین و ثمان ماهه قلعه مندل را به جراته ایست ساخته را به پوتان بقلعه دیگر
بالا کوه بود پناه بردند و از بی ایمان طلبیده ده لک تنگه پیشکش قبول کرده فرو داده
قلعه را بر سر دزد و دیگر سلطان محمود بقلعه رفته بجاها را و بر آن ساخته مسجد جامع طرح
انداختن بنا کرد و مخرم سینه ستین و ثمان ماهه متوجه تخریر دکن شد نظام شاه شکرست
بجایست بدر رفت از آنجا ملک جهان والده نظام شاه ملوفا نزار شهر بدر گذشت و بفرست
آباد رفت و سلطان محمود تا شهر بدر تعاقب نموده معاودت نمود و بنا بر سر و ستین
و ثمان ماهه باز متوجه تخریر دکن شد چون موضع خلیفه آباد رسید یکی از عا و مان السجیه را
یوسف بن محمد عباسی از مدینه منوره سلطنت خلعت جهت و آورد رسم استقبال بجای
آورده و قیقه از دقایق احسان و نوازش نامه می کند داشت چون بجوالی دولت پا رسید
خبر آوردند که سلطان محمود بکراتی بدین نظام الملک متوجه دکن است از راه کونده و راه متوجه
آباد شد در جمادی الاول احدى و سبعین و ثمان ماهه والی دکن قاضی محمد نام شخصی را به جهت
مصالحه ایشان و آباد فرستاد و بعد از گفتگوی بسیار قرار یافت که والی دکن با پنج هزار
برابر تصرف سلطان محمود بکرات و سلطان محمود پنج بعد پناه دکن محقرت فرستاده و سینه
ثلث و سبعین و ثمان ماهه بکبت تا و بنه مین داران که حواره متوجه که حواره شده در وسط
ولایت حصاری طرح انداخته در پیشش روزها تمام رسانید و جلال پور نام نهاد و متوجه خان
آنجا گذاشته متوجه دار الملک گشت چون هوا از رعایت حاررت بود مزاج از اعتدال برآمده

روز بروز غرض ایشانست از می یافت تا باینکه نوزدم ذی قعدة سنه مذکور در ولایت کربلایه و قضا
 یافت ایام سلطنت سی و چهار سال بود موافق بودن عمر او در حین جلوس بهر سالی سلطنت
 حالی از غایت بیست و پنج صاحب آن نیز در سن سی و شش سالگی بر سر سلطنت ممکن گشته
 سی و شش سال سلطنت کردند و بعد از فوت سی و شش نفر از فرزندان و بیارایشان حی و قیام
 بودند **سلطان غیاث الدین** بن سلطان محمود غلی بعد از رحلت پدر قایم مقام شده دست بخا
 برآورده عموم طبقات نام را از خود راضی و شاکر ساخت سلطان علاء الدین برادر خود را
 که شهسوار بغداد بجان بود بدستور قدیم حکومت لایست رفت و مقرر داشت و چند بکه دیگر
 که در زمان پدر تصرف بنو بایل و لطف نمودن از او و عبد القادر نامشاه خطاب داده ولی عهد
 خود گردانیده شغل وزارت بدو تفویض نمود و چتر و پاکلی و کوبه و جاکیر و زاده هزار سو
 بدو ارزانی داشت و بعد از جشن و طوی امرای خود را طلبیده گفت که سی و چهار سال در
 رکاب پدر ترددات نمودم اکنون بجا طر میرسد که بوالایی کار پدر بجزیر رسیده قضا یعنی ده دینار
 طلبی تقدیر بخود ندادم و در احوال و اسالیب و عشرت بروی خود و تابعان بکشایم و بدین قرار تازیده
 بود بعیش و عشرت و عبادت گذرانیده در نیم ماه رمضان سنه سی و شش قضا بدین احوال
 بجزا حق پیوست بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پدر را بنهر هلاک کرد و دست سلطنت سی
 دو سال و هفتده روز بود **سلطان ناصر الدین** بن سلطان غیاث الدین ولادت یافت و در
 حیات سلطان محمود جانش بوده چون سلطان غیاث الدین او را ولی عهد کرده تمام دولت
 بید اقتدار او سپرد برادر خودش بجای آن که رانی خود میداد هم پدرش در مقام تربیت او بود و کار
 بحسب ظاهر در مقام اطاعت بود اما با نغوی رانی خویش در خلوت سخا و غیره و اربعه و پنج
 میرسانید تا آنکه مزاج پدر را با او بخیر و سازگشت ناصر الدین از پدر از آما یافته در سنه سی و شش
 خاطر شکسته اتفاق جمعی بصوبه مار رفت شیخ خلیل الله و خواجهر سیل را بجا بلا امت
 مشرف گشتند رانی خویش و شجاعت خان بی اکره سلطان غیاث الدین را و انفس مانند

فوجی از عقب فرستادند و مکر رعیانه مردم سلطان ناصر الدین و رانی خورشید جنگ شده
فوج از جانب سلطان ناصر الدین می بود سلطان ناصر الدین بغیرم تشی شادی اباد بنا رخ
پست دوم ذی چهره مذکور بکوشک جهانمای قلعه نزول نمود بعد از چند روز بر دور
قلعه مشد و فرود آمده و چهلان تعیین نمود و هر روز از طرفین جنگ شدند و جمعی بقتل رسیدند
در شب پست چهارم شهر ربیع الاخر سنه ست و تسعایید باک خان و شیخ حبیب الله و
خان و خواجیه سبیل جمعی دیگر بموجب قرار داد اهل قلعه از دروازه بالور که بر دست
بن هنر بر خان صاحب اتمام سلاح خانه در بازگشته در را کشوده بود بقلعه درآمدند و شیخ
بانوجی آراسته متوجه جنگ شده کاری نتوانست ساخت که تخته کجی خود رفت و نزد
و متعلقان خود را گرفته بجرم سرای سلطان عباس الدین داخل شد شیخ حبیب الله کشته
خود را فرستاده ناصر شاه را از فتح قلعه واقف ساخت ناصر شاه از دروازه مذکور بقلعه درآمد
اما بخدمت شفاخته مبارکباد گفتند و بعضی مردم بی گفته ناصر شاه بعضی منازل و قصرهای
سلطان عباس الدین را آتش زدند و شیخاغان و رانی خورشید را گرفته بر آوردند سلطان ناصر
الدین بنا رخ روز جمعه پست هفتم شهر ربیع الاخر سنه مذکور بر سر سیاه سلطنت جلوس فرموده
شیخاغان و رانی خورشید را بموکل سپرد و یکان خان و امین خان و محافظان جدید و
منج خان جشی و مردم دیگر که مخالفان نموده بودند بیاسار ساینده و جمعی که با او موافقت
نموده بودند اقطاع قدیم بایشان مسلم داشتند شیخ حبیب الله را عالم خان خطایند
خواجیه سبیل داشته جایگزین داده بمنصب پهلای ساری سافراز ساخت بنا رخ سیزدهم شهر
جمادی الاخر بکازمت بدر سلطان عباس الدین مشرف گشته سلطان او را در کت گرفت
و بسیار کتیه در زمان رخصت قباای موبینه که در روز بارعام و ایام تبرک می پوشید با
مرحمت نموده تاج سلطنت برافش نهاد و ناصر شاه بنا رخ شانزدهم شهر مذکور همان قبا
و تاج را سلطان شهاب الدین نزد خود لطف نمود سلطان شهاب الدین در شب پست

و تسعایه باغهای بعضی امرای علمایی برافراشته از قلع و منبر برآمده امرای مسجد اکثر بر سر او جمع شده
بعینه و مار رفت سلطان ناصر الدین با جمعی از اعیان خیلان به تعقیب رفته از اینجا با همگسختن متوجه
و باز شد شهاب الدین یکجک پیش آمده شکست یافت و مهر ابوت مانع تعاقب شده جمعی از
عقلا را به اناسای او فرستاد چون بخت مساعد نبود چوایی که بکار رانیدند معاودت نمودند
زمان بطلب اعظم مایون سپهر خود بقلعه رتبور فرستاده اعظم مایون در خط چند بری بکار
رسید سلطان ناصر الدین روز دیگر کوچ کرده متوجه قصبه سری شده در آن منزل امرای اعیان دو
حاضر گردانیده گفت که چون شهاب الدین عاق شده او را از منصب بی امانی معزول کرده اند
اعظم مایون را ولی عهد ساختم سلطان محمود شاه خطاب داده بتایخ و حلقه سلطنت نمود
ساخت چون وزارت بر مزاج سلطان غالب بود در موسم زمستان بآب سرد در انداخته
توقف نمودنی الفور مزاج از حد اعتدال انحراف یافته امراض مختلف بر طبقه ظاهر شده
اطباء هر چند علاج کردند مفید نیفتاد چون حال خود را دیگرگون ندیده محمود شاه و اطباء را طلبه و زیاده
بنصالح کشاد و از جمیع معاضی و مسکرات توبه کرده حلت نمود و یا سلطنتش نوزده سال و
چهار ماه و بیست و سه روز بود در شادی ابا و مدفون شد **سلطان محمود شاه** بن سلطان ناصر الدین
بعد از فوت پدر بتایخ روز سی و نهم صفر سنه و تسعایه در موضع بهشت پور بر تخت سلطنت
جایگزین نمود سلطان شهاب الدین برادرش بعد از وقوف بر قصبه مذکور ابلغا نموده خود را
بقلعه نعلیه رسانید محافظان و خواصی آن گفته که از دیوان قضا و قدر مشغول سلطنت بنام
محمود شاه نوشته شده صواب است که باز در پیوسته که ورت بخشونت را بصفا
یکتا کلی مبدل سازد شهاب الدین بایوس شده بصوب کند اسیر روان شد سلطان محمود
چاوختان را با فوجی بدرغ شهاب الدین فرستاده بتایخ ششمین ربع الاول سنه مذکور خیز
سلطانی خلیجه در شادی ابا و عیال نمود و بعد از چند روز عرصه داشت چاوختان بر سر
که چون اقبال شهاب الدین با دبا مبدل شده بود هر چند نصیحت نمود مفید نیفتاد و یکجک

در صمد اول زنجی رفته چند ارش اقبال رسیده چتر بدست آمده و او که خجسته یاسر و نوبه
رفت شهاب الدین بن تاریخ سیوم مجادی الاول سنه مذکور که حسب التماس شخص خان
واقبال خان که با سلطان محمود یائی شده بودند از اسیر توچه بجا کرد که او ان شده بود
جارت هوار راه چار شده و وفات یافت چون سلطان محمود از مهم شهاب الدین ^{غالب} فار
شد امر وزارت را بدست رای که منصب وزارت ناصر شامی بدو متعلق بود موقوف
نمود و بنا بر سلوک نامهور بن تاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه مذکور بر سر دیوان پسران
کشته شد بن تاریخ نهم جمادی الاول تحا فطفا خان که مداعلیه سلطان محمود بود با جمیع نام
بر سر دیوان حاضر شد و بعد از ساعتی سلطان محمود او را جلوت طلب نموده بنا بر عذر
محقق خان در مقام خطاب و عتاب آشته جوهای درشت شنید سلطان محمود از رفت
غضب بامعدود پسر پرون رفته محافظان از دولته پرون رفت و در بند پونی را
متصرف شده شاهزاده صاحب خان بن سلطان ناصر الدین آورد و چند بر سرافراخته علم
بفرافراشت و حوایی سلطان محمود را محارمه نمود نزد یک بود که سلطان محمود در تنگ
شود و غمی بر آمده بجا بن این رفت در همان شب محافظان صاحب خان را محو
خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس نمود و بعد از چند روز محقق خان و اقبال خان بسلطان
محمود و پسران صاحب خان بن تاریخ خیم مجادی الثانی مودیک نزد او قلعه شادی ایا که گذشت
قصره تجلی را لشکرگاه ساخت سلطان محمود از این کوچ کرده متوجه دیال پور شد و دیال
که عیال ایشان در قلعه شادی آباد بود از سلطان محمود جدا شده ایشانرا ده صاحب خان
سلطان محمود از دیال پور کوچ کرده متوجه چندیری شد و از تنجی حاکم اجمال آینه باش
در موضع بهشت پور توقف نمود و بعد از چند روز میدی رای که بونو تنجی عیث کاروانی
امیناز داشت از تهانه خود آمده رفیق شد بهجت خان نیز از غافل و جواب یاسر که
سلطان محمود فرستاده بود پشیمان شده شرهه خان سپر خود را بکلا زمست فرستاد

و سلطان محمود از روی استظهار تمام متوجه شدند و گشت شاهانه را در صاحب خان نیز انداخته
 متوجه جندی بری شده چون بموضع هرالی رسید افضل خان بامر دم خود بیکبار نصف لشکر
 سوار شده بباردوی سلطان محمود رفتند شاهانه را در صاحب خان و محافظان دایره خود
 انش زده متوجه شادی آباد شدند سلطان محمود بتاریخ هفتم رمضان سنه سبع و شصت
 با فوجهای اراسه متوجه شادی آباد شدند انظر فنین صفهار است کرده شاهانه را در صاحب خان
 چو است نموده بر فوج سلطان حمله آورد و از طرفین کوششهای مردانه نمودند میدنی رای
 باراجو خان بر فوج صاحب خان تاخته شاهانه تاب نیآورده فرار نموده بقلعه پنا برد
 بتاریخ نهم شهر شوال سنه مذکور سبع و اتم تمام مولانا عابد الدین خا سانی قلعہ فتح شد شاهانه
 و محافظان پاره جوار فتمتی همراه گرفته از راه هفتصد زینه کر بخینه روز چهارم در قصبه پاره
 باردوی سلطان منظر کراتی پیوسته و میانه شاهانه را در و باد کا مغل که از جانب شاهان مغل
 صفوی رسالت پیش والی بکرات مدد بود منازعه شده از آنجا برآمده التاجا کمال وکیل که از
 ولایت کن است بر و چون میانه او و سلطان محمود نسبت محبت بود خود را از آمدن در راه
 چند ده بکست مدد بخواند تعیین نمود میدنی رای خواست تا مستقلا در جمیع امور مدخل آید
 باشد بعضی سلطان رسانید که افضل خان و اقبال خان مکاتبات بشاهانه صاحب خان
 نوشته بسلطنت شادی آباد تحریکی می نمایند روز دیگر که امرای مذکور بسلام آمدند بکمال سلطان
 افضل رسیدند سکندر خان حاکم هندیه و فتح خان ازین چو است میدنی رای منوم شده بکمال
 خود رفتند سکندر خان بغی و زربده از گذشته تا قصبه شهاب باد منصرف شد سلطان محمود
 تسکین این حادثه بتاریخ پنجم محمدهی اللاح سنه ثمان و شصت علیه از قلعہ شادی آباد فرود آمد
 در کوشک جهان نای فعلی نزول نموده کس بطلب بهجت خان حاکم جندی بری و غیره فرستاد
 طلب داشت و میدنی رای را بالشکر بسیار و پنجاه زنجیر بیل بدفع سکندر نامزد نموده سکندر
 از استماع این خبر اسیمه شده بوسیده حبیب خان پیش میدنی رای با چنین رفته سلطان

محمود بن محمود بن جویم او کشیده منصب جاکیه قدیم بدو مسلم داشت بتایک باز در شهر نری
الجسند مذکور صاحب خان از کشته وانه بجنبه بری اند و بهجنان و منصور خان استقبال نمود
او را سلطنت برداشته و بعد از گفتن کوی بسیار که میانه سلطان محمود و صاحب خان
واقع شده فریاد گفت که قلعه را بسین و قصبه پلید و برکنه دمیونی تعلق بشان نهاده داشته
سلطان محمود بعد از قرار صلح ده لک تنگه نفعه و دوازده زنجیر نخل بکسبت و محبوب ملازمان خود
فرستاد بهجنان منشور حکومت را بسین و پلید را پیش صاحب خان فرستاده نقد و نخل را
خود متصرف بعضی فتنه انگیزان به صاحب خان رسانیده که بهجنان قرار داده که فردا که
روزیه نظر است شما را با بعضی مفریان و سنگسار کرده مقید سازد شما را تمام روز در نیک
و اندیشه بوده شب بیست و نهم رمضان تسع عشر و تسعایه از راه غیر متعارف خود را بر نوب سلطان
سکندر لودی که بالتاسم بهجنان بکوالی چند بری آمده بود و بیانیل مقصود معاودت
نموده رسانید چون خبر مذکور سلطان محمود رسید بتایک نود و دوم سوال متوجه چند بری شد
بهجنان و اکابرش هم استقبال نموده جویم ایشان بعفو مقرر و کشته بجلعت و انعام نوزاد
شد نه از انجام مهمات اینجا نموده بشادی آبا و متوجه شد چون اسبندلای میدتی رای تسلط
از حد که نشسته میانه او و سلطان جنگ شده میدتی رای زخمی شد سلطان محمود در شهنش
ست و عشرین و تسعایه که بجز نای از سلطنت با او نبوده و از میدتی رای و راجعوتان نهانیه ایشان
و پی اندامی بمسلمانان میسبیه بهمانه شکار از قلعه مند و پیر و نرفته رای کنس که حرم
دوست داشت بود و همراه گرفته بمیرا خود که از معتقدان قدیم بود فرمود که نیم شب سه سب
اتحانی حاضر سازد میرا خود حسب الامر سه سب حاضر کرده سلطان و حرم و میرا خود بر سه سوار
شده بعد از چند روز خود را به دمو در حد کجرات رسانیدند فیروز خان نهان دارا کجا که
ملازم سلطان مظفر کجراتی بود از خدمتجاری دقیقه فوت و فرود داشت نکرد و در مضیقه
سلطان مظفر دستارده از قدوم او مطلع ساخت سلطان مظفر امرای بزرگ خود را ببال

زمستانه اسپان عربی و چند زنجیر فلز اسباب بر ابق پادشاهان ارسال داشت و بعد از آن
 دجوی بسیار کرده بعد از چند روز با لشکر آراسته عزیمت مالوه نمود چون کوالی دمار رسید رای
 پهنور قلعه مند و را مضبوط ساخته بموازم حصار داری مشغول شد و میدانی رای و سلاحدی
 با جمعی پیش را ناسانگا رفته استمداد کوک نمودند سلطان مظفر قلعه مند و را حمله نموده کا
 بر دم قلعه تنگ سخت درین آساختر رسید که میدانی رای و سلاحدی با اتفاق را ناسانگا و کل
 زمین داران آن نواحی بشهر احین رسیدند سلطان مظفر اعظم بمایون عادلان حاکم را بنویسید
 که خواهن زاده و دامادش بود با قاضیان و قوام الملک بتاویب میدانی رای و را ناسانگا بنویسید
 خود دمت بر تیغ قلعه مند و گذاشته براه نموی تخی که از قلعه آمده لشکر را براه اسان دلا
 قلعه را بساخته را بچوگان جوهر کرده آتش در همان و مان و عیال خود زده قتل رسیدند
 متغولست که زورده بفرار گسیب ان قضیه فتول شدند غنائیم و بنده بی نهایت بدست لشکر
 بکرات افتاد سلطان محمود آمده مبارکباد گفت از سلطان مظفر پرسید که خداوند جهان
 چه میفرماید سلطان مظفر از حال مروت و بزرگی فرمود که سلطنت مالوه بشما مبارک باد و او
 در قلعه مند و گذاشته همان طوط از قلعه بیرون آمده بار دوی خود در رفت بر وزیر که کوچ کرده
 متوجه دفع میدانی رای و را ناسانگا شد هنوز عادل خان از قضیه دیال پور پیش زنده
 بود که خبر فتح قلعه براناسانگا و میدانی رای رسیده فرار برقرار اختیار نموده متوجه جیستون
 سلطان محمود بنحیست سلطان مظفر آمده التماس نمود که بریم مهمانی قلعه شادی ایاب و راجو
 قدم مشرف سازد سلطان مظفر حسب التماس او بقلعه شادی آید در رفت سلطان
 انچه لوازم همانا ری بود تقدیم رسانیده پیشکشهای لایق که از این سلطان مظفر بعد از
 از محبت سیر باغات و عمارات قلعه نموده متوجه بکرات شد و اصحن بکراتی را باند
 سوار بکیت کوک در قلعه شادی آید گذاشت بعد از مدتی که لشکر بسیار بر سر سلطان
 محمود جمع شد باستقواب اصحن متوجه تیغ قلعه کا کروان که اموال و اسباب میدانی رای را

بود که در یونان این خبر بمیدانی رای رسید از انا ساکنی القاسم دردمنور راناسا که خود را قلعه
چیتور برآمده متوجه کار کردن شد بوجه توجیه رانامه میدانی رای بمعوض سلطان محمود شد
نرگس حاکمه قلعه نموده چنگک انا ساکنی متوجه کرد دید و سانه ایشان جنگ عظیم شده سی و دو
سردار معتز از امای سلطان محمود بقتل رسیده آصف خان کجانی با پانصد سوار کجراتان
معه که رسیدند سلطان محمود از غایت نهو کم داندکی باد و سیه سوار در میدان ایستاده
دادم دی و مر داندکی داده چند زخم بر چوشتن او رسیده از اسب بر زمین افتاد و اجنه
او را شناخته پیش راناسا که بر دند زبان بوج و شاد او کشته خود را فدای می خستند
راناسا که پیش سلطان دست بسته بایستاد و نواز مده متکاری بجای آورده معالجه نمائ
او نمود چون محبت یافت فتح مکمل گواهر بران داده از خود راضی ساخت راناهر سوار را
کرده سلطان را بشادی اباد فرستاد و خود بچیتور رفت رفته رفته متعظم تمام سلطنت
سلطان محمود راه یافته پاره ولایت راناسا که متصرف شد از هر سارنگبورتا پلست
رایسین سلاحدی بپور سپه متصرف در آورد ناحیه سواس و نواب راسکندر خان قابض
گشت چون سلطان مظفوفات یافت و سلطنت به بهار دله و فرار گرفت جاندهان
برادر بهادر ملتی بسلطان محمود شد و چون سلطان محمود در بهارن احسان سلطان مظفوف
در مقام امداد جاندهان در امداد بهارن ازین ره بکندها کرده شد بغیر تهم قلعه شادی اباد
شده و تعجب رسیده هم جلها متعظم نمود روز بروز ملازمان سلطان محمود از و جدا شده بهادر ملتی
می شدند سلطان محمود چون دریافت که مردم قلعه با او در مقام نفاقند از سلطان بهادر
قول گرفته اند و بهو و لعب مشغول شد بعضی از دولتمندان بعضی ساندند که به وقت
عیش و عشرت در جواب گفت که انقاس باز پسین است بخواب که در عشرت طلب بگذرد
تا که بر تاج نهم شهبان سبز و و شش و تسهیه وقت صحه صادق اعلام دولت بهادر شاهی
از افق قلعه طالع گشت جاندهان از قلعه فرود آمده فراموزد سلطان محمود فرار گشتن نزد

بخود داده سلاح پوشیده منوچهرم شد سلطان بهادر بجوبلی سلطان محمود درآمده بر باطل
 محل قرار گرفت و کس بطای سلطان محمود زن سنا و سلطان محمود امر او سر داران را در محل گذار نشسته
 با صفت نفیض بهادر بهادر سلطان بهادر تعلیم و تجلیل او بجای آورده معاف نمود در آنجا و بمکالمه
 اندک در شتی از سلطان محمود واقع شد سلطان بهادر زنده شد تا آخر مجلس سکت بود و باقی
 امرای سلطان محمود را امان داده اهل محل را نیز امان داد و اصف خان را با صدف سلاح
 بجای فطت سلطان محمود تعیین نموده خود به درون محل رفت روز جمعه دو از دستم شعبان در
 منده و خطبه بنام بهادر خوانده شد و شب شنبه زنجیر در پای سلطان محمود نهاده او را بابت
 سپهر که بر کتورش سلطان شمس الدین خطاب داشت با اصف خان و اقبال خان سپهری
 چنانچه نیز سنا و شب پانزدهم شعبان رای سنگه مقدم با ابا با دیاکنه اریل و کولی باردی
 اصف خان پنجه آورد در آنشای غوغا سلطان محمود زنجیر بای خود را شکست تخی بهایان
 از ترس انگیب داکبر نیز در قتلش آوردند اصف خان پنجه و تکفین او کرده در کن تران
 و سودم فون ساخت پس از آن در قلعه چنانچه مخبوس کردند در سلطان شمس الدین
 شش ماه و پانزده روز بود بعد از فوت سلطان محمود ولایت مالوه تصرف سلطان
 بهادر امجدون سلاطین پور به پیشتر از جمع امر انجمت پیوسته بود سرکار اجین و نگر
 و قلعه رایسین بجا گیر او مقرر شد بهادر بسیر بر پانچور رفته بعد از مراجعت چون آثار دروغی
 از ناصیه امجدون سلاطین ظاهر می شد کس بطای رفت و او را بطایف لیل میکند از
 ناکه نقیضای الهی گرفتار شده و قلعه رایسین بعد از آنکه مسلمان شده بود چو هرگز گذشته
 سلطان بهادر قلعه رایسین و آن صوبه را بسلطان عالم والی کاپی سپرده اختیار را از آنکس
 منده و گذارشته اجین را بریدیا خان داده چنانچه مرعا ورت نمود بعد از چهار سال و آن
 مالوه تصرف نمایون بادشاه درآمده یکسال در تصرف او لیا و دولت قاهره بود چون تمام
 بادشاه از آنکه بجا بسنجکانه نرفت نمود و بجهت فوت بهادر بجای آن اختلال تمام ملک

کجاست راه یافته و ولایت مالوه از حاکم و فرمان رواجانی مانند ملو خان بن ملو خان با اتفاق امرای
 مالوه خود را قار شاه خطاب داده از قصه پلست تا حد و در بنده تصرف خود را آورده و میان
 امرای قدیم قسمت نمود چون شیرخان بعد از تسلط بر مملکت هند وستان متوجه خیر و لا
 مالوه شد و بسیار تکبور رسیده قار شاه با ستقواب سیف خان دهلوی که نوکر صاحب بود
 از اجاین ایلیغا نموده بر دربار شیرخان حاضر شد شیرخان بجنوب خود طلبیده خطوط غایت
 گردانید و در عوض مالوه سرکار لکنو را بدو داد و حکم کرد که عیال و اطفال خود را بایکجا نقل نماید
 بعد از چند روز متوهم شده اراده کرد که بخین کرد این معنی بشیرخان ظاهر شده بشیرخان گفت که
 بعضی جوکات ملو خان بخاطر می رسد که او را نیت باید کرد چون بی طلبیده ملازمت نمود و بطوری
 لازم بود چون کرد بخین بخاطر آورده مانع نشوید هر چه خواهم بدو و ملو خان در دست یافت بکین
 ایام بکوشش شش سال بود چون ولایت مالوه تصرف بشیرخان در آمد بشیرخان از کین ایلیغان
 اشتهار دار و اجاین و سایر کپوئی است نموده تمام ولایت مالوه را بدو سپرد و حاجی سلطان را
 و مادران نوای داده متوجه زلمیه کار نامه و ان صوبه تا فر کرده خود متوجه قلعه رشتون کرد
 بعد از چند روز بشیرخان بن سکت رخان خواجه نموده قصد متوهمان کرد بشیرخان با مادر او
 از اجاین برآمده متوجه مانده شد در آنجا جنگ نصیرخان با بعضی از نوکران خود را بشیرخان
 رسانیده موی سر و کربان او را گرفته بفرج خود را می شد مبارک خان سربانی خود را بشیرخان
 رسانیده نزد مردمان نموده خلاصش کرد نصیرخان بکینه لازم مردانگی بود بقدیم رسانیده چون
 بکینه باری نکرد دفع و فیروزی نصیب بشیرخان شده نصیرخان کینه بولایت گویند وانه
 در آمد بشیرخان شش زخم بر روی بازو خورد و حفظ و منصور بار دو در آمد هنوز زخمها ناست
 بودند که نوشته حاجی سلطان رسید که ملو خان با لشکر بسیار از بانسواله قصد جنگ نموده
 من در آمده همان روز جهان وضع در سراسر نشتست بکو حاجی سلطان متوجه کردید و با
 ملو خان جنگ کرد که منبرم بیا بکجاست کجاست بدر رفت بشیرخان قوت شکست تمام بر سر

چون شیرخان رحلت نمود و اسلام خان فایم مقام شد که اگر شیخ جماع خان ناخوش بود اما بجا
 دو لختان که سپهر خوانده او و محبوب اسلام خان بود التفات ظاهری از ویانگی گرفت و از او
 احترام او بجای آورد و در تمام مهابت تمام مملکت هستند بیدار او و سپهر شیخان از نظر وضع
 دریافت که تعلقات ظاهری شیخون بنفای است کجای کرده بجا بجا سارنگپور و آن مثل اسلام
 خان بجهت دفع او متوجه سارنگپور شد شیخ جماع خان عیان بسیاری خود را گرفته بجا بجا مانده
 رفت اسلام خان مالوه را بتصرف خود را و در دهلی خان سور را بامست و در سوار و
 اجین گذشته بکوالیر اجیت نمود و چون بجهت بافکری نیازان متوجه لاهور شد
 الا التماس و لختان از تفصیلات شیخ جماع خان گذشته سارنگپور و رابین و بعضی بکنات را
 بجا گیر و مقرر نمود چون اسلام خان وفات یافت و امر سلطنت بعدی قرار گرفت بنابر
 آشنای و ربط سابق تمام ولایت مالوه را بد و سپهر و حکومت اجین و دولای را بد و لختان
 داده رابین و پلسه را ملک مصطفی سپهر خود شفقت نمود و او در پورش یوسف زی
 با حکیم ابو الفتح و راجه پهل که از اجیت کبریا دشا نامزد شده بودند رفیق بود و با یکدیگر
 شد و حکومت ماند و باقی مانده را بمیان پایزید مغرض نمود و خود در سارنگپور قرار گرفته و
 حکومت کرد و اجل طبیعی در گذشت **باز پادشاه** سپهر بزرگ شیخ جماع خان که پایزید نام داشت
 بعد از فوت پدر خود را با سارنگپور رسانیده تمام شتم و اسباب پدر را متصرف شد و بعد از آن
 گذشته اکثر بلاد مالوه را متصرف خود را و در دختر بر سر گرفته خود را با پادشاه خطاب داد و خود
 رابین شده ملک مصطفی را شکست داده رابین و پلسه را بد و خود سپرده بعد از چندگاه
 بقصد تنخواه ولایت کره لشکر کشیده از رانی در کاوی که بعد از فوت شوهر حکومت اجیت
 نشسته بود شکست خورده بعد از محنت خود را با سارنگپور رسانید و با پنج بیج و بیجین و
 از آدم خان و بیج محمد خان و غیره ابراهیم الدین اکبر پادشاه در موضع کوریک و سکنی
 سارنگپور شکست یافته بجزایرت رفت و از اجیت پیش را نا حاکم دستور رفت و از اجیت بدست

اکبر پادشاه سرافراز گشته در بسک بندهکان ان درگاه منظم گشت و سالها در خدمت بود
باجل طبعی در گذشت مدت شانزده سال حکومت کرد از ان تاریخ ولایت مالو به قیام
اولیا، دولت فایده اکبر پادشاهی در آن طایفه حکم **شاه نذیر** که الحال شهران بهرامپور قلع
که در کوه واقفیت پادشاه شهرت دارد در زمان قدیم ان ولایت بیشتر آب بوده
واند که در در قلعه اسیری بودند ملک راجی نام شخصی از پسر برهان حدود آمده در موضع
کردند ای تنها کینسر از اعمال خاندن و وطن ساخت و از بومیان اینجا آزرده شده
ولی دلی رفتن ان موضع را التماس نمود و فرمان حاصل نموده معاودت کرد و بنده
جایهای دیگر بیست و نه باره بسیار مواضع آبادان نمود و بتاریخ اربع و ثمانین و سی و هجده
به تائید پسرند حکومت نشسته خود را عادل شاه خطاب داد و هفتاد و یکم از انده تاریخ
ثمانیه وفات یافت **میر خان** پسرش جانشین شده خود را فیض شاه لقب نهاد و آن
وقت ان ولایت بخاندن موسوم شد چهل سال و شش ماه و پست شش روز حکومت
کرده بتاریخ اربعی و اربعین و ثمانیه وفات یافت **میران شاه** پسر او قائم مقام شده
بقول یعنی عادل شاه موسوم شد سه سال و هشت ماه و پست سه روز حکمرانی کرده بتار
ایربع و اربعین و ثمانیه وفات یافت **میرانک شاه** ولد او بعد از فوت پدر قائم مقام
شده هفتاد و سه سال و شش ماه و پست سه روز حکومت کند از انده تاریخ اربعی و ثمانین
و ثمانیه وفات یافت **عادل شاه** ولد او که حسن خان نام داشت قائم مقام شده به
برهانپور آمده اسیران متصرف شد سلطان احمد بکرانی که احمد اباد بنا نهاده اوست دختر
خود بدو و اچهل و شش سال و شش ماه و دو روز حکومت کرده بتاریخ سبع و تسعمایه و ثمان
داود شاه برادر او جانشین شده هفت سال و یکماه و هفتاد روز حکومت کرده بتاریخ
ایربع و تسعمایه وفات **عادل شاه** بن حسن خان که پناه سلطان محمود و پسر احمد بکران
برده بود و او دختر سلطان مظفر را بدو داده حاکم خاندن شد و سلطان محمود خود بجای آن

امده ان والایت رایب و سپرده بازگشت یزده سال حکومت کرده بتاریخ سبع و عشرين
و تسعایه وفات یافت **میران محمد شاه** بن عادل شاه بعد از پدر حکومت نشسته
شانزده سال و دو ماه و سه روز و روزگار گذرانیده بتاریخ ثلث و اربعین و تسعایه
وفات یافت **میران مبارک شاه** برادر اوسه داران ملک راجی احمد پسر **میران محمد شاه**
بهرداری برداشته بود و در **میران مبارک شاه** ملک را از و گرفته خود جانشین برادر شده
یک سال و شش ماه و پنج روز بام حکومت اشتغال نموده بتاریخ اربع و سبعین و تسعایه وفات
یافت **میران محمد شاه** بن مبارک شاه قایم مقام شده نه سال و نه ماه و یازده روز حکومت
کرده بتاریخ و ثانیین و تسعایه وفات یافت **رایب علی شاه** برادر خود او جانشین شده
بعادل شاه محاطب شد بیست یک سال و سه ماه و بیست و نه روز حکومت کرده بتاریخ سبه
ابریع و الف در دکن که همراه لشکر الکبریا بشاه رفته بود در جنگ سپیل گشته شد **خواجه**
ولد رایب علی خان قایم مقام پیر شده خود را بهادر خان نام نهاد چون الکبریا بشاه و منوچهر
شد نوعی بمحاطر رسانیده در قلعه اسیر تحسین شده بعد از محاصره هشت ماه بتاریخ ماه آذر هزار
هشت پیر و ن امده معینه شده و ان سلسله بد و متوقف گشت مدت حکومتش چهار سال و
طبقه سلاطین بنجاله ظهور اسلام در بنجاله از ملک محمد بنجیای که از امرای بزرگ سلاطین طب
الدین اسپک است شده و نامک خزان الدین امر او سلاطین و بهلی حاکمان ملک بوده ان چون
ملک خزان الدین اسم سلطنت بر خود گذاشته و بعد از فوت او حکام انجا سلطنت از منبتش خود
گرفته اطاعت سلاطین و بهلی کردند ابتدای ان طبقه از ملک خزان الدین نموده شد **سلاطین**
خزان الدین سلاطین و قهرمان حاکم بنجاله که از کاشان سلطان محمد تعلق شاه است بود
ولی نعمت خود را بعد گشته بر تخت سلطنت بنجاله جلوس نمود و مخلص نام غلام خود را با لشکر
آراسته با قسای بنجاله و فرستاد ملک علی مبارک عارض لشکر قهرمان با مخلص جنگ کرده
بعفتش رسانید و اسباب و شتم او را منصف گشته بعد از اندک فرصتی خود را سلطان علما لایق

خطاب داده بر سر سلطان خردالدین لشکر کشید و با رخ اصدی و اربعین و سبعا یاورا
 در جنگ زنده گرفتند بقتل رسانیدند و در لکنوی تها نه گذاشته به بخاله امر اجعت نمود مدت
 حکومت سلطان خردالدین دو سال و چند ماه بود **سلطان علاء الدین** چون خردالدین را
 بقتل آورد از روی استظهار تمام بامر سلطنت اشغال نمود ملک حاجی الیاس علای کنان
 لشکر لکنوی بود لشکر آنجا را بخود متفق ساختن سلطان علاء الدین را بقتل آورده لکنوی و چنگ
 تصرف شد مدت حکومت سلطان علاء الدین یک سال و چند ماه بود **حاجی الیاس** بعد از
 کشتن سلطان علاء الدین خود را سلطان شمس الدین مکره خطاب داده خطبه بنام خود
 خواند یکی جنگ رفتن فیلان بزرگ بدست آورده امر اجعت نمود مدت سیزده سال و کسری
 بی نفوذ قاطریا م سلطنت اشغال نمود با رخ اربع و خمین و سبعا یه سلطان فیروز شاه
 حاکم دهلوی متوجه لکنوی شده سلطان شمس الدین در قلعه اکر الیام حصن کرد و بیخون فیروز شاه
 بجوای قلعه رسید بیرون آمده جنگ کرد و شکست خورده بیرون قلعه رفتن فیلان جنگ
 بدست فیروز شاه درآمد چون بر شکل رسید سلطان فیروز شاه بدهلوی امر اجعت نمود در
 خمس و خمین و سبعا یه سلطان شمس الدین پیشکش بسیار از هر جنس محبوب رسولان بخدمت
 سلطان فیروز شاه فرستاده معذرت خواست سلطان فیروز شاه رسولان را اخلعتا
 داده در حضرت نمود و در آخر سترت و خمین و سبعا یه ملک تلج الدین را با پیشکش بسیار
 بخدمت فیروز شاه فرستاد و سلطان فیروز شاه اسبان نازی و ترکی با خف پدایا
 دیگر محبوب ملک سیف الدین بخفته فیل همراه ملک تلج الدین بکمت سلطان شمس الدین
 ارسال داشت رسولان هنوز از بهار نگذشته بودند که سلطان شمس الدین وفات یافت
 ملک سیف الدین حسب حکم فیروز شاه اسبان را پامرای بهار قیمت کرده ملک تلج الدین
 بدهلوی معاودت نمود مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و کسری بود
سلطان سکنه بن سلطان شمس الدین بعد از فوت پدرا را و سر داران او را که فرزند

بزرگ بود بر تخت سلطنت نشاندند بنیاد سستین و سیما به سلطان فیروز شاه بهرم نجر
 بختا الملوک لکنوی شد سلطان سکن در بهر سوره در قلعه اگر انحصار گشت چون تا مغایرت
 نداشت پیشکش بهر سال قبول نموده سلطان فیروز شاه را باز گردانید وی و بهشت نجر
 قیل و اقسام آتش بخندست نه ستاده عزتخواهی نمود نه سال و کسری حکومت کرده است
 نمود **سلطان عیث الدین** بن سلطان سکن در بعد از فوت پدر قایم مقام شد بر سیم و آیین
 پر و بعد عمل نموده مدت هفت سال و کسری بعثت و عشرت گذرانید به تاریخ خمس و بعین
 و سیما به وفات یافت **سلطان السلطان** بن سلطان عیث الدین امر او را سلطان
 السلطان خطاب داده قایم مقام پر ساختند مدت ده سال حکومت کرده بنیاد
 خمس و ثمانین و سیما به وفات یافت **سلطان شمس الدین** بن سلطان السلطان بعد
 فوت پدر باستقوا با ادا ایمان بر تخت سلطنت جلوس نموده سلطان شمس الدین
 مخاطب شد و مدت سه سال و چند ماه سلطنت کرده بنیاد ثمان و سیما به وفات
 یافت **راجا کاش** چون سلطان شمس الدین وفات یافت کاش از زمین داری
 بمملکت بختا الملوک یافته مدت هفت سال حکومت کرد **سلطان جلال الدین** بن راجا کاش
 چون پدرش وفات یافت بخت جاب باست مجاهد مسلمان شده خود را سلطان خطاب
 الدین نام نهاد و سقده سال حکومت کرده بنیاد ثمان و ثمان به وفات یافت **سلطان**
احمد بن سلطان جلال الدین اعیان ملکا و را سلطان احمد خطاب داد و سلطنت
 برداشتند نه ده سال حکومت کرده بنیاد ثمان و ثمان به وفات یافت **ناصر غلام** بن
 سلطان احمد و وفات یافت ناصر غلام او جاست نموده قدم بر تخت سلطنت نهاده با
 حکومت قیام نمود امروسر داران ماب حکومت او بیاورده بقتلش آوردند مدت حکومت
 او بقول هفت و زو بقول نیم روز بود **ناصر شاه** چون ناصر غلام بقتل رسید امروسر
 او را و شمس الدین بنسکره را بهرم رسانیده بر سر سلطنت نشاندند ناصر شاه خطاب دادند

طبقات انام در زمان او مرده و آسوده بودند سی و دو سال حکومت کرده بتاریخ ششمین
 و ثمانیة وفات یافت **باریکشاه** بعد از فوت ظاهر شاه بر سر حکومت نشسته هفده سال
 بعیش گذرانیده بتاریخ شصت و سبعین و ثمانیة درگذشت **یوسف شاه** بعد از فوت
 باریکشاه باستقواب امارت بخت سلطنت نشسته هفت سال و شش ماه حکومت کرد
 بتاریخ شصت و ثمانین و ثمانیة وفات یافت **سکندر شاه** بعد از فوت یوسف شاه بقا
 امار او در برابر سر حکومت مجلس کرده و دهم روز بام حکومت اشتغال نموده مغز و گشت
فتح شاه بعد از عزل سکندر شاه امار او ارکان دولت را بر داری برداشته بر تخت
 حکومت نشاند و خواهر ساری اعتمادی او جماعت با یکدیگر که هر شب پنج هزار تن چوکی حاضر میشدند
 و نفیض صاحب خود را بتاریخ شصت و ثمانین و ثمانیة بقتل رسانید مدت حکومت فتح شاه
 هفت سال و پنج ماه بود بعد از آن بچند در بنگاله رسم شد که هر کس صاحب خود را بقتل
 رساند بجای او پادشاه و حاکم باشد **باریکشاه** خواهر ساری بعد از کشتن ولی نعمت خود
 بر سر سلطنت جلوس نموده هر جا خواهر ساری و دودن همی بود بر سر او جمع شده امارای
 بزرگ تائب بناورده با یکدیگر از او خوشنویس ساخته بقتلش آوردند مدت کاهانی او دهم ماه
 بود **فرز شاه** بعد از کشتن باریکشاه خواهر ساری بانفاق امار او سر داران بر سر سلطنت
 جلوس نموده سه سال حکومت کرده بتاریخ شصت و ثمانین و ثمانیة بیاصل طبعی درگذشت بقولی
 با یکدیگر بعد از او را بقتل آوردند **محمود شاه** بن فرزند شاه بعد از فوت پدر باستقواب امار
 بر تخت حکومت نشست سیدی مظفر جشی با یکدیگر از او نفیض بقتلش آوردند مدت حکومتش یکسال و
مظفر شاه جشی صاحب خود را کشته بر تخت سلطنت بنگاله نشست علما و صلحای بسیار را بدو
 شهادت رسانید علما، الدین نام شخصی از سپاهیان سر دار با یکدیگر از او خوشنویس ساخته بشی
 با سیزده نفر با یکدیگر مر ساری او رفیق بقتلش آوردند امار حکومتش سه سال و پنج ماه بود **سلطان**
علاء الدین بعد از قتل سیدی مظفر بر سر حکومت بنگاله نشست بامردم سلوک خوب کرد با یکدیگر

از چوکی و آوان منع نمود و در معمری بلاد بنگاله سعی موفوره بظهور آورد و بیست هفت سال
سلطنت کرده بتاریخ سنه تسع و عشرين و تسعها بدیاجیل طبیعی در گذشت **نصیب شاه** بن سلطان
علاء الدین بجواید بدیاد اعیان از جمله شرده پس سلطان علاء الدین قائم مقام پسرش در لور
مصطفی ایچ در زمان پدر داشتند چاکر مقرر نمود بعد از قتل سلطان ابراهیم نودی حاکم مدلی
بدست بایر پادشاه افغانان بغیته السیف التها بدیاد آورد و بعد از آنکه روزی سلطان محمود بزرگ
سلطان ابراهیم بنیر با او ملقی شد و او هر یک را فرار و خوال و کجالتش وقت عایت نموده و خن
سلطان ابراهیم را بخت خود خواستکاری نمود و در سنه تسع و ثلثین و تسعها بخت و دیار
بخدمت سلطان بهلول کرانی معصوب ملک دهقان خواجہ سرا و ستاده بجلعت خاص سراز
گشت مدت یازده سال حکومت کرده در گذشت در تاریخ نظام الدین احمد نوگور است که
بعد ازین احوال حکام بنگاله بنظر ترسیده الفصد بعد از آنکه مدتی ولایت بنگاله تفریف شرف
سور راند و مدتی محمد خان از امرای سلیم شاه بکومت بجا قیام نمود و بعد از حکومت بنگاله
و بهار سلیمان کرانی که از امرای سلیم شاه بود متعلق گشت بیخند سال حکومت بیست و سه
کرده ولایت اوسیه را نیز تصرف شد اگر چه خطبه و سکه تمام خود نکرد اما خود را بخت اعلی
مخاطب ساخت بعد از وفات او بایزید پسرش قائم مقام شد سیزده روز از حکومتش
گذشته بدست خورشید بکومت بنگاله بدیاد و در اربابزید قرار گرفت مدت
دو سال حکومت کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعها به از منیع خان خانان سپهسالار و جلالت
الدین اکبر پادشاه شکست خورده در بنگاله متحیر و اسیر گردان میگشت تا در سنه اربع
و ثمانین و تسعها به بدست خان جهان که بعد از منیع خان حکیم اکبر پادشاه حاکم بنگاله شد بقتل رسید
و از آن تاریخ ولایت بنگاله تفریف اولیا و دولت کوکانه در آمد بطبقه **سلطان** بنیر که
حاکم بنیر و آن حد و بود و در **سلطان** بنیر خواجہ سرا نو و ملک سرور نام داشت سلطان
محمد بن فرزند شاه خواجہ بهمان مخاطب ساخته بود و سلطان محمود بن سلطان محمد بن فرزند شاه

سلطان الشرق خطاب داد به تبارخ سبک استغین و سبعمای حکومت جوینور فرستاد و او
استقلال تمام پس رسانیده از پرگنه رابری و کول تاهنار و تربست تصرف را آورد از حکم خود
و بجایگزینش تبارک رفت زمین داران ملاحظه تمام از او داشتند چنانچه سال بسال بی طلب
خارج معزى خود را بدرگاهى فرستادند تبارخ آنی و ثمانیایه با بعل طبعی در گذشت **مبارک شاه**
شرقی بعد از فوت سلطان الشرق ملک مبارک و قفل پسر خوانده سلطان سلطان الشرق
باتفاق امر او اعیان خود را مبارک شاه خطاب داد و بر سر حکومت جوینور نشست
بنام خود خواند تبارخ نشت و ثمانیایه ملو اقبال خان از دهلوی لشکر بر سر او کشید چون بقو
رسید مبارک شاه نیز از جوینور بفرم جنگ متوجه او شد چون اب گنگ در میان فاصل بود تا
دوماه هر دو لشکر برابر هم نشستند هیچکدام حواصت گشتن از آب نکردند و جنگ ناکرده بولایت
خود مراجعت نمودند مبارک شاه یکسال و کسری حکومت کرده تبارخ اربع و ثمانیایه فوت
یافت **ابراهم تیمور** برادر مبارک شاه بعد از فوت برادر باستصواب اعیان ملک بخت
حکومت نشسته خلافت در مهادج و آسایش قرار گرفته حاشیه هندی و بحر المالح رفت
ابراهم شاهی وارشاد بنام او تصنیف شده در اوایل سلطنت لشکر بسیار فرام آورد
بدفع ملو اقبال خان و سلطان محمود که در زمان مبارک شاه اراده قیوم جوینور داشتند
کردید چون بکنار اب گنگ رسید سلطان محمود که از تسلط و زیادتی ملو اقبال خان شک
آمده بود بهانه شکار از اردو پیرون آمده سلطان ابراهیم پوست چون پیش و جلوی
که چشم داشت سلطان محمود بود از او بفرع پنا مد آورده خاطر خود را قیوم رسانیده
نهانه دار قیوم را که از قبل مبارک شاه حاکم آنجا بود و نیز اراده بر قوی میگفتند برورده قیوم
متصرف شد بعد از اجتماع این هنر ملو اقبال خان به دهلوی و سلطان ابراهیم جوینور دعوت
نمودند و تبارخ نشت و ثمانیایه بعد از آنکه سلطان محمود بعد از فوت ملو اقبال خان بخت
دهلی بکلی گشته بود سلطان ابراهیم چهار ماه قیوم را محاصره نمود چون مدد و کول از جانب

دهلی نرسید ملک محمد حاکم آنجا آمدن خواسته قبیض را بفرست سلطان ابراهیم داد سلطان
 ابراهیم اختیارها را حاکم بجاکرده متوجه خیزد دهلی شد در انشای راه تا نارعان بن سارنگان
 و ملک جهان غلام ملو افغان از دهلی آمده با و پیوسته و با ستمها تمام متوجه بنیل شد تا
 لودی سبیل را گذاشته فرار نمود سلطان ابراهیم سبیل را با نارعان سپرده متوجه دهلی
 و قصبه برین رفته نموده بلکه میرضیا داد چون بکنا را ب چون رسید خیز آوردند که سلطان
 مظفر کرانی بکوک سلطان محمودی آید عیان اختیار از دست آورده بگویند مراجعت نمود
 در ستمه احدی و ثلثین و ثمانمایه متوجه خیز قلعه پانته شد در آن وقت خضر خان حاکم دهلی بود
 از دهلی متوجه دفع او شد بعد از ملاقی و یقین از صحتاشام معرکه قال کرم بود و در کرم کشته
 کرده سلطان ابراهیم بگویند خضر خان بد دهلی معاودت نمودند و در ستمه سبع و ثلثین و ثمانمایه
 داعیه خیز کاپلی نموده با استعداد تمام متوجه شد و سلطان هوشنگ نیز بفرم خیز کاپلی از مالوه
 روانه گشت چون هر دو لشکر نزدیک هم رسیدند و معالجه جنگ بمر و زو فرار رسید و تنیان خیر
 آوردند که مبارک شاه بن خضر خان از دهلی با لشکر عظیم متوجه جنوب شد سلطان ابراهیم
 بی اختیار شده بجایست جوینور را بی شد و سلطان هوشنگ بی سازش کاپلی را از غیظ
 شده خلیفه خود خوانده متوجه مالوه کردید سلطان ابراهیم چهل سال و خضر روز سلطنت
 بتاریخ اربع و اربعین و ثمانمایه وفات یافت **سلطان محمود** بن سلطان ابراهیم بعد از آن
 قایم مقام بنیامین و اربعین و ثمانمایه بیست و نه زنجیر قتل برسم خنده بخندست سلطان
 محمود علی حاکم مالوه در ستاده بر حضرت و متوجه خیز کاپلی که در تصرف نصیر خان بود شده کاپلی
 متصرف شد نصیر خان عوضه داشت سلطان محمود علی نموده سلطان محمود دوم شیخان نماز
 و اربعین و ثمانمایه از اجاین متوجه ان حد و شده و چون بچند بری رسید نصیر خان بکلات
 مشرف گردید سلطان محمود شرفی بعد از استماع این خبر از کاپلی بلا توقف استقبال نموده با
 که سلطان محمود علی پیش فرستاده بود مقابل و جنگ نموده از طرفین مردم کار آمدنی قتل

رسیده نه و از لشکر سلطان محمود خلیج هندی غارت بسیار بجای کاپی و آن حدود واقع شد و
چون موسم پسات رسید ملک کوته با هم کرده سلطان محمود خلیج کبیره بری معاودت نمود و
شیخ الاسلام شیخ جالبده که سلطان محمود خلیج نسبت با و ارادت اعتقاد تمام داشت میان
ایشان صلح قرار یافت که بعد سلطان محمود شرقی متعوض اولاد قادر شاه خصوصاً نصیر خان
نشود و بعد از چهار ماه کاپی را حواله نصیر خان نماید سلطان محمود خلیج میمند و رفته سلطان محمود
شرقی متوجه چوینور شد و بعد از چند وقت بقصد جهاد و غیره استوجه ولایت او دبیسه شد و خست
و تاراج نموده بخانه را خراب ساخت و چوینور مراجعت نمود و در سنه ثانی و سیمین و ثانی
وفات یافت **محمود شاه** بن سلطان محمود بعد از فوت سلطان محمود دلم و اوارگان
دولت بکین خان پسر بزرگ او را بر تخت سلطنت نشاند سلطان محمود شاه نظام الدین
چون بر اسم جهان داری نتوانست بر دخت مغول ساختند ایام حکومتش پنجاه و **سلطان**
حسین بن سلطان محمود بعد از خلع برادر بر سرند حکومت نشست و اوایل سلطنت
باسلک سوار و یک هزار و چهارصد زنجیر فیل متوجه ولایت او دبیسه شد و افواج کبک بنام
و تاراج باطلایه ولایت مذکور فرستاد و ای او دبیسه از روی غرور و پشیمانی زنجیر فیل
یکصد راس اسب افشیه و امتعه بسیار با وکیل خود فرستاده عند تقصیرات خود طلب نمود
سلطان حسین با فتح و غیره زنی متوجه چوینور گردید و در سنه احدى و سبعین و ثمانیاه قلع
بنارس را که بر و زمان ویران شده بود دمرت نمود و در سنه مذکور لشکر بکر بکر کوالباز
رای انجام پیشکش فرستاده در سلک مطیعان منسلک گردید و بیایخ ثمان و سبعین و ثمانیاه
باغواى ملک جهان که حلیله او و دختر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه
بن خضر خان بود با یک لک و چهل هزار سوار و یک هزار و چهارصد زنجیر فیل بزم نیر هلمی متوجه
جنگ سلطان بهلول بودی شد سلطان بهلول اچلی پیش سلطان محمود خلیج فرستاده بخانه
نمود که اگر سلطان با مداد انجامت قدم بر نگیرد فرایند قلعه پانه بایشان متعلق باشد

هنوز از منده و خبر نرسیده بود که سلطان حسین اکثر دلا بیست هلی را تبصره خود آورد
 سلطان بهلول بهر پنج و نزاری نموده کس پیش سلطان حسین فرستاد که تا خبر دهوی
 و هلی با واکندارد و او را دروغ و خور و تصور نماید سلطان حسین از غایت عجب و کبر و
 اوراق قبول نکرد سلطان بهلول شکیه بر عیون و نایب الدلی کرده یا نه ده هزار سوار از دهلی
 برآمده رو بروی سلطان حسین فرود آمد چون اب چون در میان بود از جانبین افتاد
 بچنگ نمیکردند تا آنکه وزی لشکریان سلطان حسین به سخت فتنه بودند و بغیر از مراد
 کسی در اردو نبود و دم سلطان ^{بهلول} آسیان خود را در اب چون انداخته بدان طرف رفته و هر
 چند این خبر را سلطان حسین میگفت از غرور و سخت قبول نمیکرد تا آنکه لشکریان سلطان
 بهلول دست نهفت تا راج اردو در اردو پی چنگ شکست بشکر سلطان حسین
 افتاد و ده ملکه جهان و سایر اهل حرم گرفتار شدند سلطان بهلول مروت نموده تعظیم و احترام
 ملکه جهان بجای آورده سامان نموده بخدمت سلطان حسین فرستاد و در تیره دیگر
 ملکه جهان لشکر بر سر سلطان بهلول کشیده مغلوب شد و مرتبه سوم و چهارم شکست
 یافتند چون بر تیره سلطان بهلول در آمد و باریک شاه در سلطان بهلول از جانب جنگ
 بجای شد سلطان حسین بعضی از دلا بیست بجای فایده شده روزی میکند بایند و سلطان
 بهلول از غایت مروت متعوض او نمیشد چون امر سلطنت سلطان سکن در بن سلطان
 بهلول منتقل شد سلطان حسین باریک شاه را بران داشت که لشکر بر سر دهلی کشیده
 ملک پیر را متصرف شود با غوای باریک شاه دوم تیره لشکر کشیده شکست یافت و در تیرگی
 سلطان سکن در پیر را تعاقب نموده چون پیر را از تصرف برادر برادر چون متشاقق
 و فساد سلطان حسین بود محالی که در تصرف داشت انقضای نمود سلطان حسین بخانه
 بجای که کماله ملخی شد و در اینجا وفات یافت مدت حکومتش نوزده سال بود سلطنت
 پیر و متصرف گشت **طیبه حکیم کشمیر** مورخان اجناس سلطانین کشمیر چنین روایت کرده

در ثامن

که در سنه پانصد و سی و یک هجری زبیه سیم دیوان شخصی حاکم و والی کشمیر بود در نخستین
و ثانیین و ختمایه ملچند رای نکر کت کشمیر نرفته متابعت سیم دیو نموده به پهلایاری او
قیام می نمود مدت بیست و هفت سال سلطنت کرده و ختمایه و وفات یافت **پیر**
ماهت دیو بن سیم دیو قایم مقام شده نه سال و شش ماه حکومت کرده در سنه ثمان و
سپاسین و ختمایه وفات یافت **دیت دیو** بن براهت دیو بعد از فوت پیر قایم مقام
شده نه سال و ده روز سلطنت کرده بتاریخ سبع و سبعین و ختمایه وفات یافت **پیر**
دیو بن دیت دیو یکاوست سیده نه سال و چهار ماه و دو روز حکومت کرده بتاریخ بیست
و ثمانین و ختمایه وفات یافت **زبیه دیو** بن پیر دیو بر تخت سلطنت قرار گرفته پیر
سال و سیزده روز حکومت کرده در سنه اربع و ستایه وفات یافت **نکه دیو** بن زبیه دیو
یکای پیر نشسته چهارده سال و دو ماه حکومت کرده در سنه ثمان و عشر و ستایه وفات یافت
رازه دیو بن نکه دیو قایم مقام شده و بتدبیر کلک چند پهلایاری از نسل خدایال بود اطر
و جوان کشمیر را که اهدا و ضبط نموده بودند بقیه ضبط در آورد قلعه لکنه بر گستره لار را تا
کلک چند پهلایاری است رازه دیو بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز سلطنت کرده
بتاریخ اهدی و اربعین و ستایه وفات یافت **سنگرام دیو** بن رازه دیو یکای پیر
پهلایاری به ملا و چند پیر کلک چند تعلق گرفت شانزده سال حکومت کرده در سنه سبع و
و ستایه وفات یافت **رام دیو** بن سنگرام دیو یانشین پیر شده بیست و یک سال
یکماه و دو روزه روز حکومت کرده بتاریخ ثمان و سبعین و ستایه وفات یافت **پیر**
بن رام دیو قایم مقام شده پهلایاری سنگرام چند پیر ملا و چند تعلق گشت مدت غیره
سال و سه ماه و دو روزه روز سلطنت کرده در سنه اهدی و سبعین و ستایه وفات یافت
سهم دیو بن پیر دیو یکای پیر نشسته چهارده سال و شش ماه حکومت کرده بتاریخ
و سبعین و ستایه وفات یافت **سبه دیو** بن سهم دیو قایم مقام شده پهلایاری بر ملا چند

پسر سکر آمدند و فرار گرفت در زمان او شمشیر که از اولاد سلطانی سوادگیر بود بسیار بشارت
 و قور شاه جعفر که ریاضت کشیده صفای باطن بهم رسانیده و او روزی از روی جذبیه گفته بود
 که از فرزندانم که ظاهر نام دارد پسر پیداشود هم نام پادشاه ولایت کشمیر شود و سالها حکومت
 آن ولایت بفرزندان او متعلق باشد چون شمشیر که بی بی رسید و از پدر و اسد و افواه این
 بشارت سمع او گشت با اهل و عیال روان کشمیر شد چون بقصد باره موله رسید سره و پیغمبر
 وصول او بدان موضع شنید جهت سکونت مدد معاش و قریه دوارد و مقرر فرمودم
 در زمان سیه دیوانگر حکم که جدید گمانست بواسطه مخالفت بنی اعلام از ولایت دارد
 با اهل و عیال برجا پسته کشمیر در آمد و در قریه ترا همه کام توطن و اقامت نمود و چون در زمان
 حکومت او از ولایت بتبت بنا بر عداوت اهل انجا فرار نموده کشمیر در آمد و الباقی برانچه
 پس سال بر دور آمد چند محل سکونت و در کل که نفعین نمود و بنا بر پنج اربع و عشرين و سیاه
 در زمان حکومت او و فوژ نام پادشاهی با هفتاد هزار سوار و پیاده مغل و ترک از راه
 باره موله کشمیر در آمد حکم قتل عام نمود و از سر جد کراج تا نهایت مراح هر کجای یافتندی
 کشته و عورات و اطفال را برده و اسیر میکردند و عمارات شهر و دیه راجی سوخته و از
 غلبه بختی توانسته مخیر و نه و تهمه را سوخته تلف می کردند سیه دیو با معدودی کجایت
 کتوار که بخت را بدیدند سسالا در قلعه لاخصر گشت و در طوشت ماه در کشمیر بوده منفی زنده
 گذاشتند در آج عقب از شدت غل و سر با پی اختیار شده از راه پرتل با جمیع اسیران بنویج
 من و ستان شد چون بر سر کوه رسیدند قدرت غضب الهی چندان برفت باران ببارید
 که نام لشکریان و اسیران غرق گردیدند و کشته شدند و هیچکس از انجماعت نجات حیات با ساحل انجا
 نتوانست رسانید و از آن تیغ ناهال کشمیر کجالت اصلی نیامده چون مردم کو بهستان توطن
 جبال و برانی کشمیر ملاحظه نمودند از اطراف جوابت کشمیر در آمده مردم با نی مانده که در کوهها
 و غارها پنهان شده بودند و بگرفته اطفال و عیال ایشانرا اسیر کردند تا آنکه در هر یک پرتل

چهار ده اتفاق نموده یکی را سر دار ساخته آلات حرب و سلاح جنگ ترتیب داده حفظ و
حاکم اهل و عیال خودی نمودند و رفته رفته در هر یک قلعه همیاسان شده و هم از استقلال و
اطاعت بکبری نمی نمودند و همچو در یک قلعه لا جمعیتی بهم رسانیده و غوغا و لایست کردن بکافران
گذرانید و جمعی را از ولایت بتبت با سیاهان ولایت بهمانه سوداگری بقلعه را مجبور ساخت
اسلحه و آلات حرب را در بارهای ایشان بهمان کرد و با ایشان فرار داد که چون جمعی با
قلعه برسم و آنها را محاصره و مقابله نمایم تمام از اندرون دست بکنند و فدا کنند و بگویند
و از قلعه را گرفته را مجبور از قلعه رسانید و راون چند پیش را با اهل و عیال بدست آورده
مقیم ساخت و بنا بر پنج و شش و سیاه حاکم آن ولایت شد و چون از ولایت بکمانه
بودند هر کرده را و آن چند را پیش خود مغرب ساخته خواهرش که گوهر بن نام داشت
بعد خود را آورد و پرکنه لار و ولایت بتبت را را و آن چند نفویض نمود و بکبت تعظیم که
در آن زمان عرف بود یعنی طلب بن بنو ساخت و بنی بختی مالک و صاحب است سیم دیو که
نرس و دیو بولایت که متوار که بخت بود با مید تفرقه لایست بمقابله رخورامه منبر کشیده
باز کجاست که متوار که بخت و حکومت کشمیر را گرفت و او در اول بیسج نه بیسج
بود تا آنکه پادشاه بابا بیل قلعه که از مریدان شاه نعمت الله ولی بود بیعادت درین
اسلام شرف شد و از برای بابا بیل قلعه زنزدیک حویلی خود مانعای بیا کرده جایگری
بکبت و تعظیم نمود و از نسل چپال اول کسی که مسلمان شد را و آن زنیه بود و در کوشش را از
جای اموار و داران خود ساخته تا بقی پسر خود حیدر خان را بدو نفویض نمود و شمیران
ملک کشمیر سلوک و اخلاط بیکو کرده دختران ایشان را بکبت پسران خود و دختران خود را
به پسران ایشان کفاح نسبت با اکثر ایشان خوشی بهم رسانید و بنمود و سال و شش ماه
سلطنت کرده بنا بر پنج و شش و سیاه وفات یافت که نه زن زن زوجه و با اتفاق عیال
او دن و دیو را در سیم دیو را که در فرات دیو بولایت سوا که که بخت بود و طلب نموده

بر سر حکومت نشاند و خود بغداد و در آمد و بخرامی با او دن دیو نمود و با امور سلطنتی
 قسام می نمود و زندگی از و بهم رسانیده با تابعی التوحیدت کاکه پوری مقرر نمود در آن اوان لشکر
 از ترک راه هیره پور یکشنبه در آمد و دن دیو از عایت نامردی بجز و شیندن این جز که
 بجایست ثبت فتنه کشته زین با تفاق او و زین برادر خود و شهید و محبت کاکه پوری و
 مردم قلعه اسباب جنگ مقابله میکرد و لشکر ترک را زبون ساخته به صلح از ولایت کشید و
 نمود و چون سرانجام این امور بشیرت کجین می و اتمام شهید فیصل پذیرفت و دست سوک و
 در دلهامضا عفا گشت اکثر مملکت کشمیر بفرق و در آمد و کشته زین او دن دیو شوهر خود را
 از ثبت آورده بار دیگر حکومت نشاند او دن دیو مدت پانزده سال و دو ماه و دو روز
 حکومت کرده بتاریخ آشی و اربعین و سبغایه وفات یافت کشته زین فتنه نام حکومت
 اشتغال نمود و چون شهید ولایت کشید از حکومت مردان عالی یافت و اعیان داری و
 گذشته از کشته زین حضرت حاصل نموده در شهر اقامت نمود و سران و مهران مملکت را با
 متفق ساخته محبت کاکه پوری را که سر به و فرو می آورد و نقل رسانیده و کشته زین را در اندر
 کول محامه نموده غالب گشت طوعا و کرها بعد خود در آورده بتاریخ او آشی و اربعین
 و سبغایه بر سر حکومت کشمیر تنگ گشت مدت حکومت کشته زین پنجاه و دو شهید بعد از جلاوس
 خود را سلطان شمس الدین مخاطب ساخت سه سال و پنجاه سلطنت کرده بتاریخ سنه
 اربعین و سبغایه وفات یافت **سلطان محمد بن شمس الدین** بعد از فوت پدر فایم مقام
 شده یکسال و دو ماه حکومت کرده در قریه زینی پور از علی شیر برادر خود شکست یافت
سلطان علاء الدین بن شمس الدین که علی شیر نام داشت بتاریخ ثمان و اربعین و سبغایه
 سلطنت جلوس نموده سلطان علاء الدین مخاطب گشت دوازده سال و نشت ماه حکومت
 کرده بتاریخ احدى و سستون و سبغایه وفات یافت علاء الدین پور یکبار ده اوست و در اینجا
 مدفون است **شهاب الدین** بن علاء الدین بعد از پدر فایم مقام شد او زنی زینبار نسل

در کثیر ص

چندال پس سالار بود و شجاعت و مبارزت مثل پادشاهی نشان نداده اند بعضی از سر
داران کثیر را که از زمان فترات و دجلو خود سر شده اطاعت حکم نمی نمودند بقتل رسانیدند
بعضی را میطیع و منقاد گردانید و چون از نهات کثیر فارغ شد از راه باره حمله بیرون آمده اول
ولایت بکلی و سواد کیر را تصرف در آورده مملکت گلکان را نیز پیروز ساخت و ملت از انفس
شده ولایت کابل و لغمان تحت تصرف در آورده متوجه بدخشان گردید بدخشان را ضبط
نموده از راه کوپستان بلور و گلگت و دار و کجانب مبتت توجیه نمود و پیروز ساخت
پادشاه کاشغر که مبتت بدو متعلق بود بعد از استیلا پیروز مبتت کجانب تمام بمقابله راه را که
لشکر او زیاده از لشکر شهاب الدین بود شهاب الدین غالب شده لشکر کاشغر را که
و برکنده گردید و از مبتت کجانب لشکر کت عثمان تافته را چنگل کت را باطاعت
در آورده ملک چند را بکرفت و کتوار فرستاد و کتوار را با ولایت جمو تصرف در
سلطان شهاب الدین بعد از پیروز کت عزم گرفتن هندوستان نمود و در
لشکر او پیچاه نهر اسوار و پنج لک باده قلم در آمد این جمعی کجانب و دهلی متوجه
چون بموضع سیدل رسید فیروز شاه پادشاه دهلی بالشکر بکران بعزم جنگ بمقابله
در آمد و چند ماه برابر هم بودند و هیچ کدام بر دیگری غالب نتوانستند آخر طوق مصاف
پیش گرفتند از جانبین قرار یافت که از ولایت سرهند تا مملکت کثیر سلطان شهاب
متعلق باشد و بانی ولایت سلطان فیروز شاه مسلم باشد فیضا بر بی تاریخ فیروز شاه
اصلا در تاریخ خود از این مقدمات ذکر نکرده ازین جهت این قول اعتماد را نمی شاید بعد از
انجام مصالحه سلطان شهاب الدین کجانب کثیر بیرون شده از راه هیره پور مملکت کثیر
در آمد و فیضیه شهاب الدین پور را که در عهد سلطان شمس الدین بانهاده بود توجیه نموده و بی جلع
بزد که در اینجا بانهاده و نوزده سال سلطنت کرده بتاریخ نمایان و سیمایه وفات یافت
و در مقبره که در شهر بکار کرده بود مدفون گشت **قطب الدین** برادر سلطان شهاب الدین

صاحب

بعد از برادر بخت سلطنت جلوس نموده قطب الدین پور راجت نشست خود با فرمود در
 او بیک رخ نشست و ثمانین و سبعایه پیر سید علی مدانی یکشنبه در آمد بنوی در نشست و سبعین
 سبعایه بنوی در نشست ثمان و سبعین و سبعایه سلطان قطب الدین اعظم و تکرم سبایه بجای
 آورده اوام و خواستی او را گردن نهاد و جایگزین دو خواهر در عقد خود در آورده بود و گفته وقت
 میرکی را طلاق داده دیگری را بخت بد نکاح کرد و سلطان سکن در بست شکمن بعد از نکاح مجدد
 متولد شد و بفرموده میر تغییر یاب پس سابق که مانند کافران داشت نموده لباس اسب
 اسلام در آمد چون بنوی که مدعی میر بود رونق اسلام از سلطان قطب الدین منقش نشد
 قرار سکونت اما مت که تمیز کردند داده بنیت بارت پت الله گرام از راه باره موله
 سفر شد و بنا بر ششم ذی الحجه و ثمانین و سبعایه در موضع مبری از ولایت سوادیکه
 وفات یافت بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ است میدان نقش اورا بختان برده مدفن
 ساختند سید نعلی ثانی تاریخ نوشت سلطان قطب الدین پانزده سال و پنج ماه پلشت
 کرده بنا بر ششم و سبعین و سبعایه وفات یافت **سکن در بست شکمن** بن سلطان
 قطب الدین که سکن را نام داشت بعد از فوت پدر قائم مقام شد اوی نادری فرزند
 که صاحب اعتبار بود و بنیت و ستاد او آن ولایت را فتح کرده بنی ورنید و در او
 بنیر با سلطان جنگ کرده گرفتار شد محبوس گشته در حبس خود را هلاک کرد در او آن
 سلطنت او سید محمد بن امیر سید علی مدانی یکشنبه در آمد و سلطان سکن در دست پلشت
 بدو داده کمال طاعت انقیاد و تقدیم رسانید رساله در علم تصوف در سن هشت و سی
 با اسم سلطان سکن در تالیف نمود شرح شمسیه در علم منطق از تصنیفات او است ملک سید
 وزیر و پسر لا سلطان سکن در پیش سید محمد شرف اسلام شرف گشته ملقب بملک سید
 شد در ایام سلطنت سلطان سکن در امیر تیمور صاحب قران فخرمند و ستان نموداری
 محنت دوز بخیر فعل بر رسم تحفه بخت سلطان ارسال داشت سلطان سکن در بپاکش

لایق از راه باره موله اراده ملازمت صاحب قران نمود در راه شیند که امیر تیمور باب
 سند عبور بخوده متوجه سمرقند شد و بر کشته کشف و هدایا ارسال داشت در زمان او جمع
 کثیر از سادات اشراف و فضلاء هر دیار کثیر اند از جمله میر سید محمد اصفهانی مصنف کتاب
 تنویر در شرح فوائد سر لاجی و سید محمد خاوری مصنف کتاب و نامه که در اشعار خاوری
 تخلص میکرد و شرح لمعات در نفوس از جمله تصنیفات و ستاین هر دو بزرگوار در میر
 سید محمد مدانی بودند و فاضل سید محمد حسین شیرازی که قضای شیراز داشته و قضای کثیر
 به و مغضوب بوده از جمله ملازمه سید محمد مدانی بوده اجدادیت بنی جمع کرده اوست امیر سید
 مدنی که گرامات بسیار و خوارق عادات از و مشهور است باهل و عیال از مدینه آمده در
 کثیر متوطن شد و در آنجا وفات یافت اهل کثیر مقبره او را محل اجابت عابدانند بجزای
 چند که سید محمد مدانی بنا بر عداوت و کینه صاری از کثیر و لکیر شده از سلطان سکنده
 رحمت گرفته بجزایرت بپشت لنگه لارام رفته از آنجا زیارت عینات علیات کرده بجزایرت
 رفت و در آنجا وفات یافته پهلوی پدر مدفون شد سلطان سکنده در مدت پست و
 سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرده بتاریخ روز دوشنبه پست دوم حرم سینه نماز
 عشر نماز نماید وفات یافت **علی شاه** بن سلطان سکنده که میران خان نام داشت
 قائم مقام پدر شده وزارت بسید بیت که وزیر پدرش بود تعلق گرفت چهار سال وزارت
 کرده بمحض وق در کشت عیلت شاه برادر خود را که شاهی خان نام داشت زیارت
 داده هشت سال و کسری سلطنت کرده بتاریخ نخست و نهمایه شاهی خان مذکور
 بر سر سلطنت نشاند و بعد از زیارت حج بجا بخت تجاز روان شد در تاریخ نظام الدین احمد
 مذکور است که کجمرت که کوگر که در بند صاحب قران بود و بعد از وفات صاحب قران
 از سمرقند که کخته در پنجاب صاحب ختم و لشکر شده بود پیوسته با مداد او لشکر بر عیلت شاه
 برادرش کشید و جنگ عظیم واقع شد عیلت شاه فرار نموده سلطنت بنی شاهی خان و اکر رفت

نیرین العابدین بن سلطان اسکندر که شاهی خان نام داشت بفرموده پادشاهش سلطان
 علی شاه بخرن سلطنت جلوس نمود و طایفه کوچیان که کوکلستان او بودند حکومت از ایشان
 خود گرفته سلطان را داخل نمایند و چون بر صید و غنای و قیام رسیدند بتمت رسید و احمد بن بکر
 و محمد ماکری و ملک مسعود و دیگران را در آن لشکر را با خود متفق ساخته در نوشهر کوچیان را بقتل رسانیدند
 بهمانجا قهری عالی بنانند و سنان لشکر در کرد و نواحی نوشهر عمارات ساخته دارالاماره کرد
 و محمد خان برادر خود را وزیر و صاحب اختیار ساخت اهل صنعت و صنعت را از طلب
 داشته زمین و چاکر کجبت معاش آنها تعیین می نمود و مخف و هدایا بکام خراسان و
 فرستاده التماس کتب علوم نمود که کتابها جمع می ساخت و چنانچه نظم و تکریم علماء و دین
 بر خود لازم دانسته بفساد دیگران و طوایف مشرکان نیز پرداخته رسوم عبده اقسام را رونق و
 رواج میداد تمام بنیادها و معبد کوفه که در زمان سلطان سکندر بنهند و ویران شده بود
 معمر و آبادان ساخت در زمان او پادشاه کاشغر لشکر بخیر و لاینت کشید چون ابن خیر بن
 سلطان نیرین العابدین شد لشکر خود را جمع ساخته در برگشته لار عرض لشکر بدست بهر احوال
 و یک لک پادشاه بقلم در امر منوچهر جنگ پادشاه کاشغر شده در موضع شبیری از ولایت
 اتفاق جنگ افتاد و ب عظیم و افیع شد جمع کثیر از طرفین بقتل آمده شکست بیشک کاشغر افتاد
 سلطان نیرین العابدین بفتح و قیام و قری بفر سلطنت مراجعت نمود و در میان کول او افر
 و عمارتی بنا فرمود که الحال به نیرین لکن مشهور است ان عمارت از عمارت اسپ عمارت است
 جبل و نیجه که بفتح در میان آب سنگ ریخته خیره طورهای ساخته اند و در بالای ان جزیره
 قصر بنا شده چهار طرف ان عمارت از هر جانب قریب به دو کوه آکبت طبقه اول قصر است
 است طبقه دوم از پشت بخته و خوب بنام رسیده و مسجدی از سنگی ان جزیره بنا نموده و بی
 از شرف ان عمارت خم آید و یافته بر دو عمارت منتهای توت و اشجار میوه دار و در کنار
 رختک نمال کرده بنا بر سبع و الف مسود این اوراق در بندی جلال الدین الکبریا

به انجام رسید عمارت تازه و نواز همپايشيده بود و کتاب مهابارت که از کتب مشهور است
 و کتاب راج کی که تاریخ پادشاهان هند است بفرموده او بفارسی ترجمه کردند سلطان بن
 العابدین بنجه و دو سال حکومت با استقلال کرده تاریخ نمان و سبعین و ثمانیه وفات یافت
 و در سلطنت پدرش سلطان سکندر مدفون شد **حیدر شاه** بن سلطان بن العابدین که
 حاجی خان نام داشت فایده مقام شده کمتر از دو سال سلطنت کرده بکار نمان و ثمانیه در
 حالت مستی پایش لغزیده از ابو ان پائین افتاده وفات یافت **سلطان بنجه** بن
 سلطان حیدر یکای پدر جلوس نموده ملک احمد آسورا وزیر کرد و مدارجات بروی گذاشته لغزش
 و غرر متغول شد در آخر بنا بر اتفاق امر ملک احمد حیدر شده در زندان وفات یافت تا زمان
 سلطنت و بهلول پور نواح پنجاب و نواحی آن در تصرف حکام کشمیر بود از امر او تاریخی است
 نام شخصی را بجای بود در آن وقت تا رخان ملک پنجاب بجای نشکرشیده بود و بر کرسی سلطنت
 از نشکر جلوس نمود تاریخی است فرصت یافته سیالکوٹ را عمارت و تاراج نموده حوالی انجا را ویران
 ساخت چون تا رخان بلا هو مر اجعت نمود و خبر تاراج سیالکوٹ شنید با لشکر و جنگی که همراه
 داشت بجای کشمیر روان شده و هر ولایتی که از تصرف کوه کاجداری و سرحد بود از تصرف
 سلطان بن کشمیر بر وین آورده متصرف شد و اتفاق میان ام او سرداران کشمیر هم رسیده نواحی و نوا
 کشمیر از تصرف مانده فیض الدین عوانی از جانب سلطان حسین دیر احوال کم و اسان و متفق
 مشفقانه برای سلطان حسن شاه آورد و در آن مکان بنیاد نهادند نوشته سرفراز ساخته بود
 و پوستین کشی که از لباس خاصه میرزا بود بر سر تخت از سال داشته بود بجهت فوت حسن شاه
 و فترات قریب هشت سال مس الدین عوانی را ملک کشمیر واقع شد و در عهد پادشاهی
 سلطان فتح شاه با تخت به ایام رضت یافته و اجعت نمود سلطان حسن شاه دروازده سال
 و نهم در سلطنت کرده تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانیه وفات یافت و در عهد او پادشاهان
 شد **محمد شاه** بن سلطان حسن شاه بعد از فوت پدر در سن هفت سالگی بر تخت سلطنت

از تصرف حکام انجا پرورفته
 کشمیر ص

جنگ که در شمس چک ۳

جایوس نمودند نام اختیار برست سادات بهی بود و سر دفتر ایشان سید حسن نام داشت از روی عجب
تنگ بر اهرای کشمیر سلوک میکردند کشمیر تا بست تخت ایشان بنا ورزده یا یکدیگر اتفاق کرده در دارالاماره
سید حسن را با چهارده کس از فرزندان و اقربا بقتل رسانیدند فتنه و فترات عظیم در ملک کشمیر راه یافته
نام وزارت پرست قندار جهانگیر ماری در آمد و در نو شهر مندر فتح شاه بن آدم خان بن سلطان
زین العابدین حاکم و والی بود ملک سیف دانگری که در کومستان نزدیک شهر بود بعد از رسیدن
فقیه مذکور فتح شاه و سید محمد بهر میر حسن را که بعد از کشته شدن پیر بجایت لاسور روان شده
بود همراه گرفته بجهت تمام متوجه کشمیر شده و در آنجا کشمیر را متصرف در آورد بعد از چندگاه سید محمد بن
حسن که گاهوی سلطان محمد شاه بود یا وطنی شده لشکری همراه گرفته بجهت به ملک کشمیر را متصرف
سلطان محمد شاه در آورده فتح شاه بجایت مند و سنان و از نمود بعد از آنکه جهانگیر ماری و قنار
یافت ملک سیف دانگری و فتح شاه باز ولایت کشمیر استیلا یافته ام وزارت ملک سیف دانگری
قرار گرفت از نسل چندال ملک موسی رینه و شریک رینه و از قبایل چچان ملک شمس بهر سمت چک نزد
امای فتح شاه بودند بعد از چندگاه فتح شاه از اسبهای سیف دانگری جنگ در شمس چک و ملک موسی
و شریک رینه را با خود متفرق ساخته قند سیف دانگری نمود در میان جنگ شده سیف دانگری و از طرف
فتح شاه شریک رینه بقتل رسیدند بعد از قتل سیف ام وزارت و اختیار ملک شمس چک متوقف
و بعد از دو سال و شش ماه میر سید محمد و ملک بر اهرای ماری و حاجی بر ریا عهد و پیمان از خود ساخته بکشت
نزدیک اتفاقه بابا بیل با شمس چک نهم شده یا اتفاق فتح شاه بجایت مراجع فراموود و ولایت
کشمیر مجدداً محمد شاه قرار یافته ام وزارت سید محمد متعلق گشت بعد از چندگاه ملک موسی رینه از
صحت میر سید محمد دلگیر و متفرق شده ملک بر اهرای ماری و حاجی بر ریا عهد و پیمان از خود ساخته بکشت
فتح شاه و شمس چک که در نو شهر مند بودند فرستاد ایشان بکاتبان و اعتماد کرده متوجه کشمیر
شدند و چون بهر پور رسیدند ملک موسی و حاجی بر ریا پیمان بکشتن فتح شاه و سید محمد
بعضی جنگ کشمیر و نرفته در میدان زمین کوچی اتفاق جنگ افتاد و سید محمد کشته شده و فتح شاه

فرار نموده بجانب هند در رفت و تجدید حکومت کشمیر نفقه شاه مقرر گشت امر وزارت کشمیر
متعلق شد بعد از چهار ماه ملک موسی بفرموده فتح شاه شمس یک رگرفته رزندگان محبوس
و در اینجا قتل سید بعد از قتل شمس حکام وزارت بتاریخ سبع و شصت یا یک موسی رینه موقوف گشت
او با اتفاق ملک ابراهیم ماکری بکاموست استغالی نمود و بارشاد میسر الدین عانی که مرئوس دوم
یکشیر آمده بود بجهانها و رسوم کفر که در زمان سلطان زمین العابدین احیا یافته بودند
ساعت سه سال از وزارت او گذشت نه فرزندان ملک ابراهیم ماکری با فتح شاه اتفاق نمود
قصد ملک موسی کردند چون از یاران و دوستانه خلاف عهد و میثاق ملاحظه نمود قرار بر آن
داده از راه ده باده هند نمود از قضای الهی در شاهی راه از اسبافت ده بملک
ملک ابراهیم وزیر شده بعد از چهل روز جماعت انکاران بر ماکریان استیلا یافته ابراهیم ماکری
مغلوب مغنم شده منصب وزارت بملک عثمان دانگری فرار بخت معامله جایگزین طلبی
دانگریان میان امر امنای قشربهم رسیده ملک کاجی بکلیه فرزند شاه شمس یک و جهانگیر برادر
ملک با فتح شاه فرار داده در دیوان خانه دق ملک غازی خان را بقتل رسانیده ملک عثمان
که در خلوت پیش فتح شاه بود کشیده محبوس ساختند و ملک جهانگیر بر حکومت را از پیش خود
گرفت بعد از یکماه ملک ابراهیم ماکری بکمیعت تمام متوجه کشمیر شد بعضی از سرداران بدو ملحق شدند
ملک جهانگیر بر فتح شاه نهیمت نموده بهیر و پور فرستاد ابراهیم ماکری کس فرستاده فتح شاه را
باز آورده ملک جهانگیر بر رجوع بچکان بجانب هند رفت فتح شاه بر تخت نشست ملک عثمان
از بنده خلاص شده بکامریان پوست امر وزارت نوبت دوم بملک ابراهیم موقوف گشت بعد
یکسال ملک عثمان و ملک شکر رینه و ملک نصرت رینه یا هم اتفاق نموده بصلح فتح شاه ملک
ابراهیم و رینه و رینه ان ملک ابراهیم را بند کردند ملک ابراهیم توقف در کشمیر صلح نموده خود را
بولایت بنوخ کشیده ملک عثمان نوبت دوم نورارت سید بعد از پنجاه ملک ابراهیم ماکری
از بنوخ با جماعت بچکان و برادران که در بند بودند اتفاق نموده فتح شاه را بپادشاهی برگزید

از راه باره موافقت گشته شد و در قصبه سوی پور نشسته ملک عثمان فتح شاه را همراه گرفته
درکن را برابر ایشان نزد نمود چون ایستاد بود جنگی در میان واقع می شد ملک عثمان
فتح شاه و ملک شکر رینه و جماعتی را در مقابل کشیدند که شکر رینه و رنجاعت مر داکلی از راه کوه
بر سر ایشان رفت شب فتح شاه بکر و جله ملک علی پسر ملا حسین تنهی که از لشکر مخالف آمده
از روی نفیحت و دلخواهی پیغام چند آورده بود بعضی اسباب خود را گذاشته از راه حویل
بجانب شکر رینه رفت روز دیگر ملک عثمان نیز که نخستین فتح شاه شینده از راه لار توجه کرده ملک
ابراهیم ماکری که بدین حال بود در موضع بنویر و پیسیده و شکر کرده بر زنان فرستاده در اینجا قتل
رسایند و سر سلطنت نیز بود محمد شاه آراسته کشت منصب وزارت نوبت سوم ملک ابراهیم
ماکری تعلق گرفت نه ماه از سلطنت وزارت ایشان گذشت فتح شاه بجانب کتیر توجه نمود ملک
جهانگیر برید و ملحق شده ملک کاجی چک تیر بدیشان پیوست محمد شاه و ملک ابراهیم ماکری که کتیر
هند رفته و تجدید سلطنت کشید فتح شاه فرا گرفت و ملک جهانگیر بر منصب وزارت نوبت
دوم امتیاز یافت و کتیر سوای مالک با دشتای سیه حصه متعلق شد حصه متعلق ملک جهانگیر بر
کر دیده حصه ملک شکر رینه و حصه ملک کاجی چک تعلق گرفت و بعد از یکسال ملک ابراهیم ماکری
یا اتفاق محمد شاه متوجه کتیر شده در پکن یا نخل میان ایشان جنگ شده ملک ابراهیم با دو پیش رفت
رسید و محمد شاه بجانب نون بدر رفت و بعد از دو سال پیش سلطان سکنه بودی با شاه
رفته نطقیم و کتیرم بسیار یافت لشکر بسیار همراه کرده بجانب کتیر روان ساخت چون خبر توجیه
شاه کشید رسید ملک کاجی چک و ملک جهانگیر بر و ملک شکر رینه قاصدان فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند و ملک کاجی چک شکر رینه و نهرت رینه از فتح شاه جدا شده در قلعه ترویش
مختص شدند ملک جهانگیر بر با فتح شاه متفق شده لشکر بر سر آنها کشیده منتهی شده بود
که کتیر چون خبر توجیه محمد شاه رسید لشکر رینه را هفت اده متوجه کتیر شد ملک کاجی چک را
وزارت داده صاحب اختیار کل ساخت ملک شکر رینه را همسوس نمود فتح شاه در کوه پستان

بسیری بردن بنا بر پنج و شصتین و تسعایه در میان وفات یافت نخستین را بکثیر آورد و بقیه
آبا و اجداد دفن کردند شکر رفته هجرتین سال وفات یافت بنا بر پنج و شصتین و تسعایه
ملک ابدال ماری و ملک عبدی رینه با اسکندر رخسان بن فتح شاه اتفاق نموده در قلعه ماکا کجیه
منازعت ملک کاجی چکن نشسته ملک جهانگیر برید و ای ملک از کورس و در ماده و بخا سسته
که با اسکندر رخسان طعن شود ملک کاجی چکن واقف شده مسعود چکن بر خود را بر راه ایشان فر
تزدیک نماید این پور میان مسعود چکن ایشان جنگ شده مسعود چکن قتل رسیده و ملک چکن
از راه لاری شهر آمده خواست که از آب کشیده با اسکندر رخسان طعن کرد از هر جا که اراده
کرد نشستن کرد و ملک ولت چکن و ملک باری چکن غیبه مانع شده ننگد اششید بعد از چندگاه
اسکندر رخسان طالب صلح شده بجا بست هند رفت ملک جهانگیر نیز بطرف هند حرکت و
بنا بر پنج و شصتین و تسعایه ملک علی و ملک ابدال و ملک لوه ماری و ملک کنی چکن با یکدیگر اتفاق
نموده در قلعه حیره او در علم مخالفت ملک کاجی چکن برافراخته محمد شاه و نوروز چکن
نیز بموافقت ماکریان از شهر برون آمده بجا بست لاری رفته ملک کاجی چکن چون دید که اکثر مردم
با او بطریق مخالفت پیش گرفته اند بحیث اسباب خود منوجه منده شده در نوشته نامه است نمود
در آن اثنا امپش بایر بادشاه فراچسپک و شیخ علی بسکای جمعی از مغان بجزم تیر کشیده متوجه تار
شدند ملک کاجی چکن خبردار شده سر راه بدیشان گرفته لشکر مغل شکست یافت بعد از چند ماه
اسکندر رخسان را که باعث آوردن لشکر مغل بود در بند کرد و محمد شاه ازین جهت با کاجی چکن
دل صاف کرده خطبای عهد و پیمان فرستاده بجا بست کثیر طلب نمود کاجی چکن اسکندر رخسان را
سر راه گرفته منوجه کشید و اسکندر رخسان را محمد شاه سپرده بفرموده محمد شاه محول گشت مینا
ماکران و ملک کاجی چکن محاربه شد ملک علی گرفتار شده ماکریان انهرام یافته و بعد از چندگاه
ملک علی از حبس خلاص شده بجا بست هند رفت ملک کاجی چکن از محمد شاه منوجه شده با چند
سر در امید ساخته در موضع لکه که کوهستان بخنی است محبوس نموده ابراهیم پسر اورا به پست

بپادشاه لوی استقلال برافراشت ملکی علی و ملکی علی چک و جماعت کاربان که در نوشهر
 جمعیت نموده بودند ملک بدال ماکری را پیش بایر پادشاه فرستاد استمداد نمودند و بپاد
 شیخ علی پیک محمد خان را نمود و گویند آنها بجایب کشیده و ان نمود و بیایم خنجر و تلپین و شمشیر
 جماعت کاربان با اتفاق لشکر بایر پادشاه از راه حویل کشیده در آمدند و کاجی چک با جماعت
 خود در موضع تا کنگل از پیرکنه با کنگل و بروی لشکر مغل شده ملک ماکری چک که بهر اول بود در صدد
 اول مقتول کاجی چک و دولت چک سار چکان اکثر نهایت دی و مردانگی بود و مقدم
 رسانیده بالاخره نهم شده اکثر چکان مقتول و چند گردیده کاجی چک بجایب کشیده
 لکرو بر گرفت ماکریان مظلوم و مصون شهر در آمد و محمد شاه را از حبس خلاص کرده بر سر سلطنت
 نشاندند و منصب وزارت ملک بدال مقوض گشت و مغل از ایجاب مند وستان رخصت گردید
 و کشیده را در میان یکدیگر شمشیر کرده تا دو سال بعدیش فراغت گردیدند بعد از دو سال سرانجام
 ثمان و تلپین و شمشیر بجایب میرزا کامران کشیده و خود در نوشهر توقف کرده محرم یک
 و شیخ علی پیک را با سه هزار کس کشیده فرستاد ایشان بی مافی کشیده در آمد و ممکن شدند و فغانه
 بمیرزا کامران فرستادند که نصف کشیده بفرستد و در آمد اما کشیده در فغانه و در جمع شده ملک
 کاجی چک هم از کوهستان لکرو با فرزندان و مردم خود برآمده کشیده بایان تلخ شد بمیرزا کامران
 از خنجر بجایب لاهور روان شد و اما کشیده جمعیت نموده بموضع آمده و اجده نه محرم یک
 با جمعی که همراه داشت از راه کشته میانه ایشان جنگی صعب است و مغلان از بیون شده که
 در آمدند و میانه ایشان صلح شده مغلان از ایجاب خود و هدا یا از راه بازه مولد پیش میرزا کامران
 فرستادند و قاصد محمد شاه را بجا کرده تمام کشیده را پنج حصه کرده تمام وزارت پیدا قدار ملک
 ابدال سپردند و بعد از مدت یکسال بیایم خنجر و تلپین و شمشیر ابو سعید خان پادشاه کاف
 بهر بیت لاهور خود اسکند سلطانی بایمیرزا حیدر بجایب فرستاد ایشان کشیده آمده اقبال و
 عارت دقیقه مصلحت نگذاشته و چهارم ماه شعبان سال مذکور در صحرای بابل میان کشیده

و مغلان جنگ عظیم واقع شده نسیم فتح و فیروزی بر بابات مغل و زبده کشمیر بان اکثر تنقید
و محروم شده انهم ام یا فشد روز چهارم از ماه شعبان تاریخ فتح است با وجود شکست کاجی
چک و سایر ارام کشمیر که از ان و در طبعان سلاست بیرون برده بودند از دینال مغل باز
نه استادند و هر جا که وضعت می یافتند خود را بدیشان میزدند تا آنکه میانه میرزا حیدر و دایم
علی یک مخالفت بهم سیده مصلحت کونه با کشمیر بان کرده دختر برادر محمد شاه را در عقد اسکن خانه
در آورده با تخت و پادشاه لار که آمده بودند مراجعت نمودند بعد از رفتن مغل کشمیر
با یکدیگر اتفاق نموده مخالفت مسازعت را بر طرف کردند و هر کس حاجی را متصرف شده بایم
اتحاد و محبت می و زبده محمد شاه بخواه و یکسال بومی که مذکور شد سلطنت کرد به تاریخ
و اربعین و تسعایه و فات یافت **شمس شاه** بن محمد شاه قاجم مقام شده در سته
حس و اربعین و تسعایه و فات یافت **اسمعیل شاه** بن محمد شاه بجای برادر شسته دار
ملک بر برای و ندیر ملک کاجی چک که دخترش در جبال اسمعیل شاه بود منوط و مر بوط بود و
پیش از اسم سلطنت و سکه و خطبه یا اسمعیل شاه چتری و دیگر نمودن تاریخ بیست و اربعین و تسعایه
ملک بدال ماکری و ملک رنگی چک فرزندان خود را بلا هویش بماند با دوشاه فرستاده بوسل خواج
حاجی میرزا حیدر را بدو و گوشت خود آورده از راه ده مار و یکشیر در آمدند و ملک کاجی چکان
راه هیر و پور با سپاه و اسباب خود بجایست هندوستان بدر رفت **میرزا حیدر** در پست
یکم شهر رجب سال مذکور بر تخت کشمیر جلوس نموده وزارت بملک بدال ماکری داده حصه جت
ملک رنگی چک جدا کرده از محن و صلح کشمیر بان بجا و زینکر در دهر ملک بدال و فات یافت
منصب بجایش بملک حسین پیشش تعلقی گرفت ملک کاجی چک پیش شیر شاه سفته توان
بسیار با فتنه ملقب خان خانی سزا فرآورده با عطا و خطوط کشمیر بان گوشت اندک با حسین
و علا دل خان از شیر شاه گرفته از راه هیر و پور کشمیر در آمد میرزا حیدر با اتفاق ملک رنگی چکان
در آمده در مابین کوتروا هیر و پور میان هر دو لشکر جنگ واقع شده از لشکر کاجی چکان

نوروز چک بقتل رسیده شکست بر لشکر کاجی چک فدا ده کاجی چک با جمعی از ارام و سپاهیان
 از راه ده مار و دیو پنج رفته در او اوج سده سده احدی و تحسین و تسعایه در هند وفات یافت
 و عازری خان جماعت افغان کوکبی را همراه گرفته از راه بهر پور رسید و سنان رفت ملاقات
 یوسف خطیب تاج این فتح را فتح مکر یافته بعد از فوت کاجی چک نفقه و پریشانی تمام
 طایفه چکان را به یافته میرزا حیدر نقشبط ظاهر کرده بموالیان علی اعظم اعداوت کرده فغان
 تیرس الدین عاقی را جوابت ویران ساخت در سده تحسین و تسعایه بشی را که گویا
 اعتقاد و ولایت بدو داشتند بقتل رسانید و در سده تحسین و تسعایه تیرس رفیق
 و امثال را گرفته تا مدت یکسال در قید و حبس داشت و در بیت چهارم صفر سبع و تحسین و تسعایه
 بقتولی قاضی حبیب قاضی ابراهیم و قاضی عبد الغفور بقتل رسانید مردم کشمیر ازین اعمال
 میرزا حیدر متغیر شده در مقام نفی و شکنجی در آمدند تا آنکه رفته رفته کار بجای رسید که باجا
 مردم مغل را از پریشان و سر کرده بعضی را کشته و بعضی را دست بریده اوج شکوه و ملکه
 رسیده از راه بهر پور عازم کشمیر شده عازری خان را با خود لحنی ساخته رسولان پیش ملک دلت
 چک برادر زاده کاجی چک که در نوشهر بود فرستاد و بعد از چند روز رسیده جمعی کثیر از مردم کشمیر
 بر سر او جمع شدند باقی و ندیده تمام متوجه شهر شدند میرزا حیدر جماعتی از مغلزاران را که بقت
 محافظت سپاسی و عورات گذاشته بکمرار پس از مغل و جمعی از کشمیریان همراه گرفته متوجه
 غنیمت درین آستانه ملا فاسم و ملا بانی که از ارامی میرزا حیدر بودند و فیض ولایت بخت بهمه
 اهتمام ایشان بود مردم بخت اتفاق نموده ملا فاسم را بقتل رسانیدند و ملا بانی که بخت پیش
 میرزا حیدر را بدو ملا عبداللہ ستم فندی که از ارامی معتقد میرزا حیدر بود و فیض ولایت بجای رفته
 بود شکست خورده بجای کشمیر معاودت نموده نزدیک باره موله بدست کشمیریان بقتل
 از استماع اخبار موش خون و اندوه بر میرزا حیدر استیلا یافته اشته اشته متوجه چک
 کشمیریان شده در قریه و اهر پوز نزل نمود کشمیریان قریب قصد خان پور در قلع باره نمودند

میرزا حیدر بقصد شش چون مقصد بقصد سوار همراه گرفته بر سر کشتی بان تاخت چون بیابان قلعه رسید
مغلان ایستادند و همراه میرزا حیدر سی کس یا لارامند و انجاعت هم در آشی راه مانند فیض
حیدر با هفتشت کس بمجرکه قتل درآمده بقضای الی در سبب ششم شهر ذی قعدة سبع و حسانین
و شعیب بر خیم نیره کمال دونه بقتل رسید مدت حکومتش ده سال بود در ایام حکومت سکه خطبه
بنام نازک شاه بود و در رفع این توانست کرد **نازک شاه** بن فرخ شاه ملک عیدی رسیده
بعد از گذشته شدن میرزا حیدر لوازم حکومت از پیش خود گرفته اسم سلطنت بنازک شاه نهاد
بنارنج خان و حسانین و شعیب به ملک ولت غازیخان فرخ ملک لویه ملک و یوسف چاک با خود
متفق ساخته بر سر ملک عیدی رسیده رفتند ملک عیدی رسیده منهر شده بچنگل شده تا که رفته در انجا
اسب لکری بر سینه اش ده بعد از چند روز فوت شد ملک ولت چاک استقلال تمام
بر برسانده حکومت را از پیش خود گرفت خانقاها فیض الدین محمد عرفی را که میرزا حیدر را از
روی تعصب بران کرده بود و عمارت نموده ابادان ساخت و چند ده وقف لکچاک کرده و چیت
فرزند ان او مدد معاش تعیین نمود و نازک شاه را از سلطنت معزول ساخته بکایت کوسا
هندوستان فرستاده اسمعیل شاه را بپادشاهی برداشت **اسمعیل شاه** بن محمد شاه پسر
ثالث و سستین و شعیب به بار دیگر اسم سلطنت برواطلاق نمودند در تاریخ نظام الدین احمد مذکور
که بعد از نازک شاه ابراهیم شاه را بپادشاهی برداشته بعد از اسمعیل شاه فایم مقام شد
بر بر نقد بر چهار سال از حکومت ملک دولت چاک گذشته میانه غازیخان و او بفساد و
غازی خان قصد ملک دولت چاک کرد ملک دولت در شکار بقصد غازی خان اطلاع یافته
بکوه مال پناه برد غازی خان لشکر خود را حجت و جوی ملک دولت فرستاده اگر کوه گرفته
آوردند و بغیر نموده غازیخان چشمه اش را کنند مدار و اختیار حکومت غازیخان بعلق
گرفت شاه ابوالفضل که از پیش حلال الدین محمد اکبر پادشاه فرار نموده بود جمعی از اهل کشته
با خود متفق ساخته بنارنج حسانین و شعیب به از راه باره موله متوجه کشته غازی خان شدند

فرزندان و اقوام متوجه جنگ شده در قریه یانز و بره اتفاق جنگ افتد و شاه ابوالمعالی مغلوب
 و منتهزم گردیده جمعی کثیر از کشمیر بان و مغلان بقتل رسیدند اسماعیل شاه قریب به وسال حکومت
 کرده وفات یافت **حبیب شاه** بن اسماعیل شاه بعد از وفات اسماعیل شاه غازی خان حبیب را
 که خواهرزاده او بود اسم سلطنت نهاد و علم اقتدار و اختیار را فراخت بعد از چندگاه حبیب را
 از سلطنت مغرول ساخته خود بر سر حکومت سلطنت نشست بعد از دویست و بیست سال
 سلطنت از اولاد سلطان شمس الدین بجایان که از اولاد لنگرچک بود مشغول شد **غازی خان**
 بن چنگ بن سبغین و شهبای حبیب شاه را در گوشه نشاند بر سر سلطنت جلوس نمود
 چهارم اسم رسانیده روشنائی چشمش خلل پذیرفت بخت و امر حکومت برادر را درباری خود
 حسین خان نقویض نموده در گوشه نشست بعضی از مرقبان و امر او را از انکار بشپامه
 ساخته خواست که باز خود مقدمی امر سلطنت شود حسین خان بعضی امر را با خود متفق ساخته
 بنارنج ابدی و سبغین و شهبای بعد از استماع کو کردن احمد خان پیشکش کرد و فرمود
 غازی خان بنارنج اربع و سبغین و شهبای بعد از استماع کو کردن احمد خان پیشکش کرد و فرمود
 حسین خان کول شد وفات یافت **حسین خان** بعد از عزل برادر بر سر سلطنت جلوس
 شد مکن کشنده بکلاف غازی خان عدل و احسان شعاع خود ساخته بعد از غازی خان در دم
 نوشه روان عادل پنداشته شد و عدل بنارنج جلوس و ست بعد از چندگاه وزارت را
 از لولو ملک که بعد از میانر خان پسر خوانده حسین خان را علیه شده بود گرفته بعلی کو که نقویض
 بنارنج ست و سبغین و شهبایه میرزا میقیم از جانب کبریا دشت به رسالت آمده پیشکش بسیار از
 مصحوب یعقوب میرزا رفت میرزا میقیم بخدمت کبریا دشت ارسال داشت بعد از چندگاه
 افیج بر مزاج حسین خان استیلا یافت علی کو که وریا کو که با اسم قرار دادند که مکر و حیله علی شاه
 برادر حسین خان را گرفته هر دو برادر را فتنه نموده یکی از فرزندان حسین خان بر سر حکومت
 نشاند مملکت کشمیر را با هر دو متصرف شویم علی شاه ازین مقدمه واقف شده خود را بموی پور

رسایند و ایام شاه روز دیگر از شکار گریخته بدو ملحق شد و بعد از چند روز ایام خان که در کربلا
بنوح لبردی بر پیش علی شاه آمد و لولو ملک هم با فرزندانش از شهر گریخته در سلک و نواغان علی
مشتمل گردید چون لشکر بسیار پیش علی شاه جمع شد از موسی پور متوجه شده در قلعه رینه بیک
نشست مردم علی کو که بر ایشان ویران شده گردیدند **علی شاه** بارخ نمایان و سبعین و سیاق
حسین خان برادر خود را از سلطنت مغول ساخته بقلعه رینه پور فرستاد و خود بر تخت سلطنت
نشسته قواعد عدالت کسری و مرام رعیت پیروی مرغی داشت پس ایام خان بعد از سه ماه وفات یافت
علی شاه در سنه ثانی و شصت و یک سالگی در کربلا درگذشت و در حاکم الکبیر را خواستگاری نمود و صلح
کرده معاودت نمود درین ایام که پادشاه ملا عشق قاضی صدر الدین را بر سر رسالت فرستاد
علی شاه فرستاده خود را برادرش را که بخت شاهزاده عالمیان سلطان سلیم خواستگاری نمود و خطبه
و سکینه نام آنحضرت در کتب خوانده یافت و هدایا و بخشش بسیار مرعوبت نمودند در سنه بیست
ثانی و شصت و یک سالگی علی شاه بالای مسجد جامع برآمده با علما و محققان صحبت داشته از جمیع مناسبت
نمود و غسل کرده بنامز و ملاوت قرآن مشغول گشت بعد از فراغ از نماز متوجه میدان عبادت
شده بچوکان بازی پرداخت اشای بازی قاش زمین بر شکش خورده هلاک شد **یوسف**
شاه بن علی شاه بعد از فوت پدرش سید مبارک و با باغبان پیش ابدال خان عموی خود که از
ترس یوسف شاه بگنازه برادر حاضر نشده بود در سنه ده و سیام داد که امده برادر خود را در
کینه و اگر سلطنت مقبول دایه خوب و الا شما حاکم باشید و نایع او و آمدن اندک
نمود سید مبارک که با ابدال خان بدو یوسف شاه را تحریک نمود که اول دفع ابدال خان
باید کرد و بعد از آن بدین پدر مشغول شد همان طایفه یوسف شاه سوار شده بر سر ابدال خان
رفت و نیزه بکشتن آمد که شسته شد و حسین خان پسر سید مبارک تیر در آن جنگ قتل رسید
روز دیگر علی شاه را دفن کرده یوسف خان بجای پدرش یوسف شاه ملقب شد و بعد از آنکه
روزی سید مبارک را غارت گرفت کرده میان یوسف شاه و سید مبارک مراعات

پیر خود را با تحفه و ایا بخد مت
اکبر پادشاه فرستاد حیدر خان

واقع شد و لوهر چک با اتفاق چکان و امراء دیگر بایسید مبارک مخالفت کرده تمام کشمیریان و
دادند که لوهر چک را سلطنت بر دارند یوسف شاه بعد از اطلع بدین مقدمه با تمام مردم خود
از راه چپ پیش سید یوسف خان بلا هو رفت با اتفاق او و راجه مانسنگ پور بکلا دست گیر
پادشاه و فرستاد فتح خوسرا و از کرید پور خود یعقوب را بکشمیر فرستاد و امر سلطنت لوهر چک
قرار گرفت و در سنه سبع و ثمانین و تسعایه یوسف شاه حسب حکم اکبر پادشاه با اتفاق سید
و راجه مانسنگ از فتح پور بکشمیر کشید روان شد چون بسیار کثرت سید مفید بگو ملک ایشان
بر اجوری رفت اجمارا متصرف شده بمنزل بهت سید لوهر چک جمع گشت بکشمیر یوسف شاه
فرستاد خود نیز متعاقب برآمده شکست یافت یوسف شاه بشهر داخل شده و ولایت را
میل در چشم لوهر چک کشید و در سنه سبع و ثمانین و تسعایه اکبر پادشاه از کابل مراجعت می
نمودند از جلال آباد میرزا ظاهر خورشید میرزا یوسف خان و محمد عاقل را برهم رسالت پیش یوسف
فرستادند و یوسف شاه تا باره موله با استقبال شتافته فرمان گرفته تسلیات بجهت
تقدیم رسانیده با اتفاق ابلجیان متوجه شهر شد و حیدر خان کسالت در ملازمت بوده رحمت
گرفته بکشمیر رفت در سنه ثانی و تسعین و تسعایه مرتبه دیگر یعقوب بکشمیر آستان بوسی لر و از
کشت و به بر نوشت که بشدگان پادشاه اراده بکشمیر دارند یوسف شاه غم استقبال
معموم کرده بدین آشنای رسید که حکیم علی و بها الدین کینو برهم رسالت متوجه انور یوسف شاه
باستقبال رفتم خلعت پادشاهی پوشیده تسلیات بجهت تقدیم رسانید و بهزم خرم
میخواست که متوجه ملازمت کرد و با فاعیل با مهدی مانع شده نکه اش شده و گفتند که اگر
ملازمت پادشاه خواهی کرد در اقبال آورده یعقوب بکشمیر با پادشاهی خواهم برد
از ترس فتح بکشمیر نموده ابلجیان را رحمت داد اکبر پادشاه میرزا شاهرخ و شاه علی خان
محمود و راجه بکوانداس را بکشمیر بخش و تسعین و تسعایه بر کشمیر تعیین فرمود یوسف شاه
نیز از کشمیر برآمده در باره موله لشکرگاه ساخت چون لشکر منصوبه پور رسید یوسف شاه

لشکر بیرون آمده بقصد روضه ای که پادشاه با اتفاق میرزا قاسم ولد خواجہ حاجی و مہدی کوکر پاشا
 لطیف بخار در موضع نکر منزل گرفت مآد و ہوسنگ برادر راجہ ماسنگ با استقبال رفتہ ہمراہ
 گرفتہ پیش راجہ بکواند اسل آورد و بعد از ملاقات راجہ بکواند اسل بیوسف شاہ اپنے
 سراپا دارہ کوچ کردہ متوجہ کشمیر شد کشمیریان بصلح پیش آمدہ قبول یاج و خراج نمودند راجہ بکواند
 بید از قرار صلح در آنک بشرف خاکبوی اکبر پادشاہ فرزند بیوسف شاہ نیز ہمراہ او قیقل اسنا
 و شش نشان اتھار و امتیاز یافت اکبر پادشاہ بدین صلح راضی نشدہ در اوایل شعبان سنہ
 مذکور محمد قاسم خان میر کچر و خیران فوجدار و کوچ خان و دیگر امرار بیک کشمیرین نمود یعقوب
 بن بیوسف شاہ کہ خود را حاکم کشمیر می پنداشت با جمعیت تمام در مقابل لشکر فریونی از آمد
 لشکر کوہ را حاکم کردہ نشست جمعی کہ از یعقوب دیکبر بودند جدا شدہ پیش محمد قاسم خان آمدند و جمعی
 شہر علم خاقت یعقوب فرزند یعقوب دفع دشمنی را اہم دانستہ بجانب شہر
 دوت نمود و افواج قاہرہ پی مافی شہر آمدہ یعقوب تاب مقاومت نیاوردہ بکویت
 فرار نمود و لشکر پادشاہی شہر را متصرف شدہ عمال بر کجایات تعین نمودند چون کاہرہ بکویت
 از راہ عجز و انکسار آمدہ محمد قاسم را دید و در سلک و تھوانا منتظم گردید و ان سلسلہ بدو عرض
 کشت و کشمیر طرف اولیای دولت قاہرہ اکبر بھوشاسی در آمد **طریق حکام ہند** در زمان خلا
 ولید بن عبدالملک مروان حجاج بن بیوسف عماد الدین محمد قاسم بن عقیل نقی را کہ ابن عروا
 او بود در سن ہفتہ سالگی با شش ہزار مرد و روسای شام و شیریند از راہ غیر از کشت
 بعد از طی مراحل حصار دہلی را کہ در تصرف رای راہر بود محاصرہ نمود بعد از بیست و پنج روز
 بسیار بدست لشکران افتاد و از انجا متوجہ بنجر سبوسپان شدہ حاکم انجا کہ ابن عروا رای راہر بود
 بعد از محاصرہ ہفت روز از قلعہ بیرون آمدہ راہ فرار پیش گرفت محمد قاسم از انجا متوجہ
 رای راہر کہ سردار اہل قلعہ و فساد بود شدہ بنا بر تخریب و تخریب بندہ دہم رمضان المبارک گشت
 تعین رای راہر بعد از کوشش بسیار بقتل رسید و راجپوت پی نہایت طعنه نشینہ بران شدہ

محاصرہ ہفت روز از قلعہ
 بیرون آمدہ راہ فرار
 گرفت

غنیمت بیرون از حد و حدیث لشکر اسلام درآمد و تمام ولایت سند بفرز ولایت
 عمار الدین محمد فاسم درآمد بهر قبیله و شهر محال تعیین شد و در هیچ تاریخ احوال سند محال و مفصل
 چیزی مذکور نیست مگر کشف تاریخ قطعات بهادرشاهی بعضی از حکام اینجا را بر سپیل محال نام برده که
 بهر فترت سال حکومت کرده اند و نظام الدین احمد صاحب تاریخ هند از اینجا نقل نموده مسودا را
 از روی آن داخل این محال کرده در اینجا مذکور است که در اوایل زمان حکومت ولایتیم احمدی زمین
 داران آن نواحی سورکان بزمید قوت و کثرت اشیاء انقاص داشتند و بر و زمان اسلامیه
 مقصدی شغل حکومت گشته با بعد سال حکومت میخوانده آنها بود و بعد از این بعد سال حکومت نیز
 سورکان بطبقه سمکان اشغال یافته باز در فترت مقصدی شغل حکومت گشته طبقه مذکور خود را
 منسوب میدانند **جام** اول کسی که از طبقه سمکان مقصدی ام حکومت گشت جام اتر بود
 سال و شش ماه حکومت کرده وفات یافت **جام** حریان برادر جام اتر بعد از فوت برادر
 مقام شد چهارده سال حکومت کرده وفات یافت **جام** بانی همت بن جام اتر بعد از فوت
 ملک موروثی را متصرف گشت سلطان فیروز شاه چند مرتبه لشکر ولایت سند کشیده ما این
 جنگ افتاد شد و مرتبه سیوم ولایت سند بفرز فیروز شاه درآمد جام بانی همت را هم از
 بر و چون خدمات پسندیده از و بظهور او مشمول عواطف گردانیده چیز اندکی داشتند به
 حکومت سند فرستاد حکومت او در دو مرتبه مدت پانزده سال بود **جام** سماجی برادر جام بانی
 همت بعد از فوت برادر بر سند حکومت نشست هجده سال و چند ماه حکومت کرده در گذشت
جام صلاح الدین بعد از فوت سماجی حکومت سیده پانزده سال و چند ماه حکومت کرد
 وفات یافت **جام** نظام الدین بن صلاح الدین بعد از فوت پدر قائم مقام شد دو سال و چند
 حکومت کرده وفات یافت **جام** علی شاهر بن جام سماجی بعد از فوت نظام الدین حکومت
 شش سال و چند ماه حکومت کرده در گذشت **جام** کران بن جام سماجی بعد از فوت برادر
 او نشست بعد از یک و نیم روز بقتل رسید **جام** قحطیات بن اسکندر رحمان با تسلوب و ساوا

و اشراف و اعیان مملکت بر پند حکومت بنیست بهشت پانزده سال و چند ماه حکومت کرد
وفات یافت **جام خلق** بن اسکندر خان بعد از فوت برادرش بهشت سال حکومت
کرده درگذشت **جام مبارک** که از خوشیان و پرده دار **جام خلق** بجای او بنیست بعد از بنده
رسید جام سکندر بن **جام فتح** خان بعد از **جام مبارک** حکومت سیده یکم سال حکومت
کرده درگذشت **جام سحر** بعد از **جام سکندر** بهشت سال و چند ماه حکومت کرده وفات
یافت **جام نظام الدین** که یکجا بنده استوار دارد بعد از **جام فتح** منصفی امر حکومت شد
و او معاصر سلطان حسین لنگاه و الی ملتان بود در زمان او تاریخ تعیین و ثمانیاتی
ارغون از قندهار آمده قلعه سویر که در تصرف بهادر خان کاشانه او بود بخر نموده
سلطان محمد برادر خود سپرده مراجعت نمود **جام نظام الدین** مبارک خان نام دراز
بر سر سلطان محمد و ستاد سلطان محمد تغلق رسید و سوی باز تصرف **جام** را در شاه
سپک از استماع این خبر میرزا عیسی ترخان را کجیت اشتقام برادر بولایت سند فرستاد و
عیسی با **جام** جنگ کرده غالب شد و متعاقباً هسپک از قندهار رسیده قلعه بکر که در تصرف
قاضی اودن کاشانه **جام** بود بصلح گرفته فاضل سبک کوکلتاش را بجا گذاشته قلعه سپهوانرا
حوال خود اجیر باقی سپک نموده بقندهار مراجعت کرد درین ایام **جام** بنده که مدت شصت
سال حکومت کرده بود درگذشت **جام فیروز** بن **جام** بنده جانشین برادرش تغلق
وزارت بدیریا خان که از اقربای او بود مفوض داشت **جام صلاح الدین** که از خوشیان **جام**
بود و **جام** سلطان منطقه کراتی بر سلطان منطقه لشکر مراده او کرده حضرت تهته داد
چون در بخان وزیر با **جام** صلاح الدین ساخته بود مملکت بی منازعی بتصرف **جام** رسید
در **جام** **فیروز** خود را بکوشه کشیده اشتهار لطیفه غیبی کشید بعد از مدتی دریا خان که
عنان اختیار مملکت سند نداشت و بود **جام** **فیروز** را طلبیده لیس داری برداشت و **جام**
صلاح الدین باز بجای استفت سلطان منطقه استعدا **جام** صلاح الدین نمود و **جام**

کران روانه سند نمود و سارنج مست عشقین و شجاعیه جام فیروز را از سند برآورده بر پند
 حکومت نشست جام فیروز الباقی شاه پیک برد شاه پیک بنیل خان غلام خود را همراه جام
 فیروز کرده بسند فرستاد و او در نواحی سیاهوان با جام صلاح الدین جنگ کرده جام صلاح
 الدین و پیشربیت خان بقتل رسیدند و مجدداً سند تصرف جام فیروز را مدو شاه پیک در پند
 سبع و عشقین و شجاعیه تهته را تصرف شده دریاخان وزیر بقتل رسید و پانی سند را بخند جام
 فیروز بکرات کرخیه الباقی بسطان مظفر برد و در همان ایام سلطان مظفر وفات یافت جام فیروز
 بسند آمد چون دید که کاری نمی توان ساخت فرورتا باز بکرات رفته دختر خود را در عقد از بدلیج
 سلطان بهادر در آورده در سلک امای او انضمام یافت و دولت سمکان بدو منقبت
شاه پیک بن امیر ذوالنون پیک بخون که امیر الامرای سلطان حسین میرزا باغرا و اتابن
 بیرج الزمان میرزا پسرش محمد و از قبل سلطان حسین میرزا حکومت قندهار بدو تعلیق داشت
 چون میر ذوالنون در جنگ شاه پیک و بیک بقتل رسید حکومت قندهار به پسرش شاه پیک تعلیق
 گشت اکثر ولایت سند را پسر ساخت از نقابیل علی بهره تمام داشت چنانچه شرح بر عقاید نسبی و
 کافیه و عاصیه بر مطالع منطق نوشته سه سال حکومت کرده بکرات نخلین و شجاعیه وفات یافت
شاه حسین بن شاه پیک بعد از پدر قائم مقام شده لشکر بر سر سلطان محمود حاکم مولان
 کشیده ملتان را از تصرف او در آورده تمام سند را یک مله تصرف شدی و دو سال حکومت کرده در
 اثنی و حسین و شجاعیه در گذشت **میرزا علی** بعد از شاه حسین حکومت سه رسیده مبارزه
 و سلطان محمود حاکم بکرات کاه بیک کاه بصلح میگذشت مدت میرزده سال حکومت کرده وفات یافت
محمد باقی بن میرزا علی قائم مقام پدر شده با سلطان محمود حاکم بکرات بر سر کاه حاکم بکرات
 بهره دو سال حکومت کرده بکرات نخل و شجاعیه وفات یافت **میرزا جانی** بن محمد باقی
 حکومت بسنده بوسیله خان خانان که جلال الدین محمد بکریادشاه فیروز ولایت سند و شاد بوده
 تاریخ امدی و لاف در سلک بسند کان الباقی منظم گشت ان ولایت تصرف ویلی دولت

نابره در آمد و تنه در وجه جاکیر او فرشته همیشه در درگاه می بود و بنا بر
یافت و میرزا غازی ولد او در مسلک ادای کبرش می منتظم گشته تنه جاکیر او فرشته و بنا بر
والف جهانگیر بادشاه بن کبر بادشاه حکومت قندهار نیز بدو عنایت نموده بکمال فخر و
وسواس از آن پور روانه قندهار خود **طیبه حکام ملتان** تفصیل احوال و ولایت ملتان از این
اسلام کسبی عماد الدین محمد قاسم بن عم و داماد حاج بن یوسف منتظر شده در تواریخ نوشته شده
سلطان محمود غزنوی از تصرف ملاصده بیرون آورده مدتها در تصرف اولاد او ماند و چون سلطنت
غزنوی ضعیف شد باز تصرف قرامطه در آمد و از تاریکی که تصرف سلطان مغالدین محمد رام در آمد
تا سبوع و اربعین و ثمان ماه در تصرف سلاطین دهللی بود و از سنه مذکور که در ملک طوالت
حکام ملتان دم از استقلال زده اطاعت یکدیگر نکردند **شیخ یوسف** چون در سبوع و اربعین
و ثمان ماه در زمان سلطنت سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن
خواجهان کار سلطنت تحمل گشته در ممالک هند ملک طوالت بهم رسید و بواسطه اسبقت و
ملتان از حکام خانی مانع جمیع ایامی و اشراف و سکنه ملتان شیخ یوسف فریشتی متولی عافیت و خیر
ذکر بار سلطنت بادشاهی بر داشته در ملتان و او چه و حوالی خطیلا خوانند رای همه که در رجعت
لنگاه بود و نصیبه سیوی و آن خود و تعلیق با و در شش و نیم شیخ یوسف فرستاد که با من جد را بمنت
اراد من اعطاء و تسلیم ایشان درست شده اگر متوجه احوال لنگاهان شوند و ما را از جمله لشکر
خود دانند در جانب پاری و در و لخواهی خود را معاف نخواهم داشت و کجاست یا ولی اخلاص و جان
سپاری دختر خود را شیخ حمید شیخ از اسحاق ابن یحیی مسرور خاطر گشته دختر رای همه را بعقد خود در آو
ادگاه که به بدین دختر بملتان آمده و تنهای لایق بخدمت شیخ نمیکند را بنده شیخ بکشتن خط
بجویند که اگر او در شهر منزل بگیرد او نیز در بهرون شهر فرود آمده تنها بدین دختر برفت تا آنکه
بیکر به جمیع لنگه با و از همراه خود بملتان آورد که عرض لشکر خود شیخ نموده فراخوان بخدمت نامور
شود و بعد از عرض لشکر یک خدمتکار بدین دختر رفته خود را به چاری انداخت و بنحیث افراط

اضطراب بسیار کرده خویشان خود را بهانه وصیت بیرون طلب نمود و کلامی شیخ چون حال
رای همه را بنوعی دیگر ملاحظه نمودند در آمدن خویشان او اصلا مضائقه نکردند چون اکثر مردم او
بیرون قلعه درآمدند سر از لبته چاری برداشته مردم معترضه در باب نگاه بسیاری دروازه را تعین
نمود که مردم شیخ یوسف را نماند از آنکه با نذران ارک بیایند و چون حکومت ساری شیخ گرفته و او را
نمود مدت حکومت شیخ یوسف قریب بدو سال بود **طیب الدین گنجی** بعد از گرفتن شیخ
یوسف خطبه و سکه بنام خود کرده ملقب سلطان قطب الدین گشت شیخ یوسف را از قلعه آورد
بجایت هلی فرستاد شیخ یوسف چون بد هلی رسید سلطان بهلول لودی اعزاز و احترام بجای
دخت خود را در سلک از و باج شیخ عبد الله شیخ در آورده بود و با مستظهر و امید و امید داشت
سلطان قطب الدین شازده سال حکومت کرده بارج وفات یافت **سلطان**
حسین بن سلطان قطب الدین گنجی بعد از فوت پدر قایم مقام شد و قلعه شود که در قلع
غار گجان بن سید دعان بود بعد از جنگ انهم غار گجان تصرف خود را آورده و قصبه شوش
از قبل سید دعان حکومت ملک ماچی که او مقرر بود بحیطه ضبط در آورد و کت کرد و را نهاد
قلعه و شکوت تصرف شد سلطان بهلول لودی بالاس شیخ یوسف باریکشا بدید خود را با
تا اسفان لودی دیتی که سلطان حسین نیز قلعه و شکوت شغول بود بجایت ملتان دعا
ساخت در آن اثنا سلطان شهاب الدین برادری شیخ سلطان حسین که از جانب برادر ملان
کرد و بود یعنی وزیر و علم حاجت گرفت بر فراخت سلطان حسین دفع او را از قلع و شکوت
اهم داشتند خود را بکوت کرد و رسانید و شهاب الدین را بدست آورده و معبد کرده متوجه ملان
باریکشا و تا زخان قریب بمصلای مولان فرود آمده بودند سلطان حسین شش از دریا
سند گشته خود را بقلعه رسانید و وجه از قلعه بیرون آمده سواران را بهاده ساخته حکم کرد که
با تفاق پیاده هر کدام سینه بشکر مخالف بنید از نه همین تدبیر لشکر مخالف شکست یافتند و
بکری نه نهادند و جمیع بسیار بدست گنجی افتاده صاحبان مان شدند و در همان ایام ملک

سهراب دودانی بلوچ با قوم و قبیل خود از نواحی کچ و مکران آمده نخست سلطان حسین
سپهست سلطان حسین قدم ملک مله رب را بر خود مبارک داشته از قلعه کوت کرونیان
و منگوت تمام ولایت را یکجا کرده و مقر نمود و بشنیدن این خبر بلوچ بسیار بخندست سلطان
حسین آمدند و روزی در جمعیست او زیاده می شد و تهمه و لای که در کس را ب سینه محو بود
یکجا که اینها نخواه نمود و از سبب پورتا دهنگوت بر بلوچان متعلق گشت درین ایام جام
بایزید و جام ابراهیم که از بزرگان قبیلته بودند از جام بنده حاکم سنده رنجیده و خجسته
سلطان حسین آمدند چون همیشه جام بایزید و والده سلطان بود اعزاز و احترام اولاد
است و ولایت شور یکجا که جام بایزید و ولایت او بر یکجا که جام ابراهیم مقر نموده
رحمت حاکم که در منگولست که صلاح و تقید جام بایزید بر تبه بود که وقتی در شور غارت میکرد
کجی پیدا شده تصرف نموده با تمام بخدمت سلطان حسین و دستا چون توبت سلطان بهی
سلطان سگند برین سلطان بهلول لودی سپه سلطان حسین کس فرستاد و طرح صلح افتاد
و معاملت قرار یافته از جانبین عهد و شرط نمودند که بولایت یکدیگر دست درازی نکنند
و اگر بعد از احتیاج با هم امداد یکدیگر میکردند باشند چون سلطان حسین را کسین دریافت و در
پسر بزرگ خود را بجای خود بخت سلطنت نشاند سلطان فیروز شاه خطاب او و ملاک
لوک که وزیر بود بر سر بنو شغل وزارت باز داشت و خود بجای دست شغل شد چون فیروز
بلی خجسته بود و قوت بعضی او بر دیگر غلبه داشت و از وجود و محالی بهره بود بسبب اولاد الملک
که تفصیل و محالی آراسته بود حیدر برده بقتل رسانید و عا و الملک با انتقام پسر بر کوز و فیروز
داده ملاک کرد سلطان حسین فرو تاجه خط مملکت و انتقام کشیدن باز خطبه و سکنا نام
خود خوانده محمود خان پسر فیروز شاه را علی عهد کرد آید و بدستور قیام عا و الملک و شغل وزارت
اصلا اظهار بخشش و از روی نکرد تا آنکه جام بایزید که خالوی او بود در میان نهاده و از کشتن
عا و الملک و دو جام بایزید قبول این معنی کرده مدتی کرد که فردا جمیع مردم او با سلاح و

حاضر شوند که سلطان سان لشکر میگردان جمع مردم مسلح و مکمل بر بار حاضر شدند سلطان با ملک
 گفت که قریب سه سال مردم جام بایزید که عاقل و ملک محسوب میگویند بر سر مردم جام بایزید مقید
 گردید و شغل وزارت با امانت بگنجی نمود و جان بجام بایزید غرض گشت بعد از چند روز سلطان حسین مرض
 شده بایزید و یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر همان وقت بایزید بقول اربع و بیست و یک در گذشت در بیست و یک
 بقول بی و چهار و بقول سی سال بود **سلطان محمود** بن فیروز شاه بعد از فوت جده بخت
 بر تخت سلطنت نشست جمیع جوانان و پسران بود از ازل بر سر تخت شده اختلاف اجاش را
 زمرت که جام بایزید که وزیر مدعا علیه بود از وضع او آزرده شده از خانه خود که در کنار باب
 چناب که یک و سکنی ملتان بود و شهر غنی آمد و همایون این فیصل میباید و غرض کویان
 حاضر نشان سلطان محمود نمودند که جام بایزید خود بدیوان حاکم می شود عالم جان بخود را می فرو
 صلح دولت زمین است که امانتی بجام جان بایزید رسانیدند در شان و حال او فتوری بر سلطان
 محمود بموجب کشاکش او بایش بدین معنی راضی شده روز دیگر عالم جان مجلس حاضر شد که فیصل
 بنیاد گفت و گو کرده کار بجای رسیده که دستار از سر عالم جان افتاده شد و لک بیا را خواهر عالم
 خجرا از غلاف بر آورده دست بالا کرد و گوشت خور پیشانی سلطان محمود خورده و با دکان خود را بر
 زمین انداخت و خون بسیار از جرح است و روان شد مردم متوجه سلطان محمود شدند عالم جان
 بعد از این محنت بایزید خود را بخدمت پسر رسانید و تقریر بجا که جام بایزید در مظان و انجذاب
 شور و فرستاد که لشکر را بفرستاده بدست هر چه تمام فرستاده که تا لشکر سلطان محمود جمع شود خود
 و بسیاری را لشور توان رسانید چون لشکر از شور رسید جام بایزید بطبل و تملک کوفته روانه شد
 لشکر سلطان محمود قریب هفتاد هزار نفر ببارگشته جام بایزید چون بشور رسید بطل و سکینه
 سلطان سکندر لودی کرده عرضه داشت و فرستاد سلطان سکندر فرمان اسماک خلعت
 حرم جام بایزید ارسال داشته بدو و تاجان لودی زبان نوشت که هرگاه جام بایزید بدو
 در آمد او خود را معاف نماید بعد از چند روز سلطان محمود لشکر بر سر جام بایزید کشید جام بایزید

با اتفاق عالم خان ده کرده استقبال نموده اب را روی رایش روی خود داده لشکر کاخست
 و خطی بدولت خان لودی فرستاده از حقیقت حال اعلام نمود و دولت خان با عساکر پنجاب بکومک
 رسیده مردم بجزیرت سلطان محمود فرستاده معامله صلح فرار گرفت و سلطان محمود بکشتن
 و جام باینریدیه شور معاودت نمودند چون سال ششمین و شصت و یکم باینریدیه و لاسرینجا
 متصرف شده متوجه دهلی شده مشوری بیزشاه حسین از خون حاکم مهند فرستاد که ملتان
 و ان حد و دیار محنت شد متصرف خود را و رد میرزاشاه حسین در نواحی قلعه بکرا زوریا
 عبور نموده متوجه ملتان گشت در آن اثنا بنا بر تخت نشست و شصت و یکم و شصت و دو
 بوفاه وفات یافت بزعم بعضی لکن خان غلام ان سلسله هر داده هلاک کرد ابابلم پلشن
 بیست و هفت سال بود **سلطان حسین** بن سلطان محمود چون سلطان محمود در کشت
 قوام خان لکنجه و لکن خان راه کریمش گرفته بخدمت میرزاشاه حسین رفته و بیست
 و دو ماه یافته قصبات ملتان بجز میرزاشاه حسین ساخت بقیه امرای لکنجه پس سلطان
 که در صغر سن بود سلطان حسین خطاب داده خطبه بنام او خواندند شیخ الملک بجاری کرد اما
 سلطان محمود بود اسم وزارت بر خود نهاده مدرسلطنت را از پیش گرفته از عدم تجربه با اذق
 یکماه فرار بحدار را بجا خود داده و مال خون جمعی را بگردن گرفت میرزاشاه حسین بعد از آن
 سلطان محمود جلوس بر بند و بر ملتان آمده قبل کرد و داخل و محاراج قلعه را بنوعی ضبط کرد که احدی
 از بیرون باهل درون مدتی توانست رسانند و از درون متنفسی بیرون نمی توانست
 تا کار بجای می رسید که گوشت کریم و سگ اگر بدست کسی می افتاد در رنگ گوشت برده و خوا
 بجاری برود و بعد از یکسال و چند ماه قلعه خور شده از قتل و غارت دقیقه فرو گذاشته
 و از هفت سال تا هفتاد ساله آنچه از کشته شدن خلاصی فتنه بودند با سیری افتادند و میر
 شاه حسین بعد از تفریق ملتان سلطان حسین را بموکل سپرده شیخ شجاع الملک بمجملات
 حواله نمود و در بسیار گرفت اما نت بسیار رسانیده در قید و حبس در گذشت و خواجس الدین

شجاع

نام شخصی را بجاست ملتان گذاشته گفتند که فرماندار علیه ساخت می خود بصوب همدان شد گفتند
 از هر چهار دم را دلا سا کرده ملتان را با دادن ساختن خواستند پس الدین را خواجده و از ملتان
 بدر کرده از روی استقلال ملتان را متصرف شد و چون بایر باد شاه پنجاب را بمصر فرستاد
 بیزا کا که آن پسر خود را که کرده میزد را کسان خود را خواستند و گفتند که از اطلب نمودن کسان بملتان
 رفته در سلک امر امنظم گشت و هر کس را بیل یک کله او مقرر شد و محله کنکرفان در لاهور با هم او شهر
 یافته و از آن تاریخ ولایت ملتان و نواح تبلیف و لیای دولت قاهره در آمد **فصل**
 در سلطانین آل عثمان که نسب ایشان باغور میر سید سلیمان شاه بن قیالپ بن قزل چاق
 در قسرت مغل از حوالی مرو و مامان با خیل و شخم خود متوجه روم شده بجا که گفتار شغل می نمود بعد از
 چند گاه از امامیه رجعت کرده در حوالی حلب میخواست که خیل خود را از اب فرات که در آنجا
 بوطن اصلی رود در آب غرق شده و در ظاهر قلعه چقره مد فون گشت سید پسر داشت متغیر و کونتر و غنی
 و از طغرل ارطغرل از برادران مختلف نموده در روم توقف نمود و برادران با اولاد و اقبا
 بجمع رفتند از طغرل را سید پسر رسید بهم رسید کوندوز سارویند عثمان سارویند را که کوچی ایشان
 داشت پیش سلطان علاء الدین که کینه و سلجوقی فرستاده تمول عیایت کردید سلطان فرا
 حصار و کجی و طومالاج داعی را بدیشان تشلاق و سیلاق داده و چینی که برفع کار نامان را گرفتند
 بود سفارش آن حد و دیوار و لادار طغرل کرد و ایشان در آن سرحد زرد و خوردمر دانه نمودند
 در آن اثنا از طغرل بنارنج سبع و ثمانین و ستایه وفات یافت عمرش سی و دو سال رسیده بود
 در جهان مسطور است که از طغرل شی در می در خانه نزول نموده بود صاحب خانه گفت مصحف
 در پس پشت تو نهاده است فی القور چیست بر و بدان بجای نشست و تمام آن شب بعبادت
 گذرانید و رمان خوابی سپاری آوازی شنید که چون این ادب از نو ظهور رسید سلطنت
 با اولاد تو از آن شد **عثمان** بن از طغرل که این طبقه بدو منسوب است در سنه ثمان و ثمانین
 و ستایه بر فراض مستولی شد و ابته ای این دولت از آن سال گرفته اند به عثمانی نه سال

تاریخ است و در جمیع ارجاعات سنه تسع و ثمانین و ستمایه در سون نام نقی خطبه با غم
خوانده اطلاق سلطنت بدو کردند فتوحات بسیار او را دست آورده بر بعضی ولایات استلا
یافت بی و هشت سال حکومت کرده بکار سبع و عشرين و بجایه وفات یافت و وصیت
در کوش قیصر ساهدفون شد بیک تاریخ و هشتین و ستمایه متولد شده بود و **ورغان بن**
عثمان بعد از پدر قائم مقام شده بکار تاریخ اهدی و ثلثین و سیمایه نه از نیک را که از معظلات
بلاد روم است معروف در آورد و بکار تاریخ اهدی و هشتین و سیمایه یعنی و اهتمام سلمان پاشا
پسر شهنشاه گلی بولی را پس خواست سلمان مذکور بکار تاریخ تسع و هشتین و سیمایه و عین
فتح بلاد و جنگ کما بقتل رسید و **ورغان** بکار تاریخ اهدی و هشتین و سیمایه وفات یافت
و در بورد ساهدفون شد منقولست که در سفر از او طبعی او یکصد اند که گاه گاه وقت بحر حرکت
دست آواری از آن بر می آید الله اعلم بکار تاریخ ثمان و سیمین و ستمایه متولد شده بود در
زمان او امپراتور اسکندر را و ایل نیایست تاریخ حسن بزرگ کلم روم بود و آخر دلم استقلال
زده بر سلیمان خان که امیر شیخ حسن کوچه بیع او و ستمایه بود غالب بدین تاریخ ثلث و هشتین
و سیمایه وفات یافت **سلطان مراد بن** اورخان شهسور بغازی خواندگار بعد از پدر قائم مقام
شد یعنی نیکو شایهین و ارنوس بیک در بکار تاریخ اهدی و هشتین و سیمایه تمیز در او
بصوابه بدو فخر اخیل چند رولوغلامانی که آکسب بدست افتاده بودند ملازم ساخته بیکوی نام
نهاد و در حصار بلوگر که تکریم نقد و غنی شهسور است چند کلاه طلا دوزی بدست افتاد
انها را بر سر غلامان نهاده از آن وقت اسکوف در میان ایشان شایع شده و در سنه
ثلث و ثمان و سیمایه کوتا بهیه و بلاد کرمیان و ولایت حمید و نکلی شهر و اقلان شهر و الکا آنکه ایل
مفتوح ساخته بکار تاریخ اهدی و هشتین و سیمایه یکبار فرنگ رفته غالب مدو بر سر شایه
استاده نظاره میکرد و ناگاه یکی از کفا بحر و وضعیف افغان و غیره از متوجه الطرف شده
و جان می نمود که واجب العرض دارد یا خواهر خود را میان کشان پنهان سازد نزدیکی

خوابش تا او را منع کنند سلطان ایشان را مانع شدند تا آنکه خود را سلطان رسانیده بکعبه
 بقلش رسانید در بود سه ماه و فون شهر سال پنج و هفتاد و سی و پنج بنویسند شده بود **سلطان بایزید**
 بن سلطان مرادش بهور به ایلدرم بایزید قایم مقام بدر شده یعقوب جلای برادر خود را ملوک
 کرد و دفتر دیوان که تا آن زمان در میان ایشان بود با رشاد قراخلیل و قراستم سپرد
 مراد به حساب نهاد و بتاریخ آتشی و سبعین و سی و پنج ماه استنول قیام نمود در آن آنجا
 توپخانه کشتن شنیده باده هزار کس که همراه داشت استنول قراخلیل و رشاد قراخلیل و رشاد
 خود آورده که نزد دران وقت بدو ملحق شدند و از اولاد ادا طفل صاحب ماسلق یا شمشیر
 سوار سپهر پیوسته او از جمعیت که چهارصد هزار و بیست و اقل و بیست هزار بود خود
 در کین نشسته و چینی که کفار قلیب او را شکسته میدوایند نیکبار تجویز برایشان کرده تا
 و قتل بسیار کرده اسیر بی نهایت بدست آورد و لفظ ایلدرم بایزید دران وقت بدو اطلاع
 رفت و فتوحات کوناگون نصیب شده غرور تمام هم رسانیده بتاریخ خمس و ثمانیا بایزید
 بتورکوران جنگ کرده گرفتار شد این بتور بخواست که یا ز ملک روم بایزید و دهر بتاریخ
 پنجشنبه چهاردهم شعبان سال مذکور در آن شهر برض خاق و ضیق النفس ملوک شدند و در بود
 در فون شد و فوت ایلدرم بایزید بتاریخ است بتاریخ ثمان و اربعین و سی و پنج بنویسند شده بود
سلیمان بن ایلدرم بایزید امرا و پسرش علی پاشا و سوباشی و حسن آقا و غیره او را بر دم
 ایلدی برده بملطنت نشانند نقد موسی جلای برادر خود که قایم مقام بدر بود داشت و او را
 شرب تمام کاری نموانست ساخت تا آنکه موسی جلای لشکر را در نرسرا کشید دران
 وقت سلیمان در حاکم بود از حاکم بیرون آمده بکرجیت و بکری رسیده اهل آن دیه در سنه
 ثلث عشر و ثمانیا بقل رسانیدند **موسی جلای** بن ایلدرم بایزید در حین گرفتاری بدر همراه بود
 بعد از فوت بدر بکرج قایم مقام شده نقش بدر بر مانسار دره بسلطنت نشست و بعد
 سلیمان برادرش اقتدار تمام یافته مردم آن دیه را که نقد برادرش کرده بود در تمام بخوت

فوت

و در مقام نریت غلامان شده قصد امر ایدر داشت تمامی امر از و برگشته بسطانی محمد پسر ارسلان
 که در اسیه بود پیوسته بر دفع موسی علی محرک گشته و در آنچه میانه برادران جنگ شده بود
 سبک یافتگی از ملازمتش در حین کنزایش بر پای کرده گرفتار گردید و در میان شتابان
 اربع عشر و ثمانیة یکصد هلاک گشت و در بر ساد فون شد **سلطان محمد** بن ایلدرم بایزید چون
 برادر خود موسی علی را بزه کمان که بنیان کنش است هلاک گردید بکشتی اشتهار یافت بعد از
 قتل بایزید بموجب ولی عهدی و اتهام عوض پاشا و بایزید پاشا و ابراهیم پاشا سلطنت رسید
 شخصی در زمان او خود را مصطفی پسر ایلدرم بایزید نام نهاد مدتی ماده فتنه و فساد بوده و در
 سلطان محمد متزلزل بود و در میان نام او را از نه مصطفی نهادند و بدین تاریخ حسن و غیره
 و ثمانیة اینست شده بقتل رسید سلطان محمد در آن سنه مذکور وفات یافت بتاریخ سبع و
 سبعین و سبعمایه متولد شده بود **سلطان مراد** ثانی بن سلطان محمد فایم مقام شده برادر
 با و در مقام نزاع بودند آنچه منتهی می شود بتاریخ ثمان و اربعین و ثمانیة و شش از سلطنت
 گرفته و لست اختیار نموده سلطنت را به پسر خود سلطان محمد واکذاشت و بعد از چندگاه
 پشیمان شده باز سواهی سلطنت کرد و پسر اسلامضا بقعه کرده بادشاهی را بپسر گدشته
 در مغیاساکن شد سلطان مراد بتاریخ اول محرم اربع و شصین و ثمانیة وفات یافت
 بتاریخ شصت و ثمانیة متولد شده بود **سلطان محمد** بن سلطان مراد بتاریخ شصت و محرم
 اربع و خمین و ثمانیة بر تخت پادشاهی نشست بغایت فاضل و فضیلتی و ست او بود
 مولانا جامی قصاید در مدح او گفته ملا علی قوشی از ما و الله بر و م بچیدست و رفته رسالت جناب
 بایم نوشت و محمدیه نام نهاد و در دفع حسن بیگ ترکان رسالت بایم را بایم او نوشته
 بر فحیه موسوم گردانید و مراعات کلی یافت بتاریخ روز سه شنبه بیستم ربیع الاول سنه
 سبع و ثمانین و ثمانیة استنبول که دست تسلط بهیچ گس بران نرسیده بود و بدین تاریخ
 مخزن ساخت و میان او و حسن بیگ ترکان که در دست بهم رسیده اغور و محمد بچین بیگ خود

ترکان ۱۳

بنقلای لشکر آورده خاص مراد امیرالامرای او را بقتل رسانید در ثانی الحال بنا بر سر و سینه
نوزدم سیرج الاول ثمان و سبعین و ثمانا به در حد و دار بجان جنگ شده شکست
افتاده نیک بیک پیش بقتل رسیده و نیز که الله نهر الله عز و تا بخ ان فتح است سلطان
محمد بن کج غفر الله له سیوم سیرج الاول ست ثمانین و ثمانا به وفات یافت و در اسپنبول
شد بیک سیرج خمس و ثمانین و ثمانا به متولد شده بود بقول صاحب جهان ارا در ست ثمانین و ثمانین
و ثمانا به **سلطان بایزید بن** سلطان محمد بعد از فوت پدر بنا بر سر و سینه نوزدم سیرج
بر تخت سلطنت نشست برادرش جم سلطان از قوامان که الکا، او بود لشکر بر سر گرفته
در یکی شهر اتفاق جنگ افتاده جم سلطان شکست خورده پناه بکالم مصر بدو از اچا کوا
فرنگ فته در اچا وفات یافت بقول است که سلطان بایزید جمای را فرغیت بد اچا فرستاد
تا با ستره نهر الودسش را تراشیده بدان در گذشت و بعد از ان قانون شد که هر کس پیش
شود برادران خود را بقتل رساند سلطان بایزید اقامه سپید کرده بنا بر سر و سینه
و تسعایه الکا، و حصار اندیک که از معظم لایست و شکست مفتوح ساخت سلطان سلیم پیش
که بقایت بخل و مدبر بود و ولایت طابزون تعلق بدو داشت مادرش دختر عالم کفر و
بود خضر عقیق پریشیده در وفاتی که پدر از ادرنه متوجه اسپنبول بود باستخفج هزار کس خود
بجوالی اردوی پدر رسانید بچون مطلع شد کس در ستاده از آمدن بی طلب استفسار نمود
او در جواب از کمی علوفه و التماس زیاده ای عرضه داشت نمود مدعیاتش تمامی بمنده ول شده
کوچ نمود و با بایغض خاطر نشاء او نمودند که پیر از تور بخیده و از عیب سلطان احمد که زکریا
اولاد او بود در ستاده سلطان سلیم ازین خبر مضطرب شده در مدخله حوری که میانه ادرنه و اسپنبول
واقع است سواره بر پیر گرفته اعانم فلک کرد و بنا بر سر و سینه شهر دی الا جمیع عشره و تسعایه بخل
شده منتهم بالکا، پیش سلطان سلیمان که صاحب کفر بود رفت و دینی که پدر بخیر است سلطان
احمد بر تخت بنشاند لشکر بولایت قونیه که تعلق با ولاد جهانشا برادرش داشت کشیده

خوبی و از بسیار رعایای آنجا رسیده. اما او قحطیده هر چند از سلطان بایزید و باطلی که
او القیاس نمودند معقول نه افتاد و آنکه امر اکس طلب او فرستاده به نعل تمام باستانبول و رفت
و مصطفی پاشا وزیر اعظم و کوسه مصطفی بیکری اقامی و همدم پاشا بر سلطنت سلطان سلیمان
نموده خواهی بخوانی از سلطان بایزید بر حضرت جلوس و حاصل نمودند و سلطان بایزید همراه بود
پاشا و قاسم پاشا دفتر دار و اخای چلبی طبیب تبریزی متوجه قلعه دیکه بوقه شده در آشنای راه
در حلیه ساز لورده سالار خضر عثمان عشر و شهابیه مرض دق و فانی یافت و بقول بزرگوار
و در استنبول مدفون شد بتاریخ سنه تحسین و ثمانیه بنویسده بود و بقول صاحب جهان
آرا در سنه تحسین و ثمانیه مولانا جامی دفتر عدل سلسله الذهب را بنام او نوشته **سلطان**
سلیم بن سلطان بایزید بعد از پدر در شهر دهم صف عثمان عشر و شهابیه بر تخت سلطنت
متوجه بر ساسد و هشت نفر از برادرزادای خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید
برادرش قورخ را که در خیال مغیبا متواری بود پس اگر ده بکشت و سلطان احمد را که در آن
خود را از زبان امر او و مقریان کتابت مزور نوشته بر مخالفت خود تحریرین نمود سلطان
کول خورده لشکر بر بندر کشید بعد از جنگ مغلوب شده بقتل رسید و بتاریخ عثمان و شهابیه
لشکر بولایت آنجا کشیده در موضع چالدران از بیابان پاشاه اسمعیل صفوی جنگ کرده
امد و تا بر زلفه بر گشت و در سنه احدی و عثمان و شهابیه قلعه کج را که در طرف شاه
اسمعیل بود متصرف شد و همدرین سال لشکر بر سر ذوالقدر کشیده علاءالدوله را که خود در
اشتی و عثمان و شهابیه محمد پاشا مشهور به مغلوب چاوش را که در اصل ترکمان بود بدیدار بکر فرستاد
آنجا را متصرف در آورد قراخان برادر خان محمد استاجلو که از قبل شاه اسمعیل حاکم آنجا گشته
و در سنه ثلث و عثمان و شهابیه همدرین سال و حلب را فتح کرده در طرف شامی نمود و در میان
الشریفین غلبه و خوانده شد سلطان سلیم بتاریخ سنه جمعه ششم شوال است و عثمان و شهابیه
وفات یافت و در استنبول مدفون شد و ولدش در سنه ثانی و سبعین و ثمانیه بود

بقول صاحب جهان آرا در سبع و سبعین و ثمان ماه **سلطان سلیمان** بن سلطان سلیم در واقعه
 پیر در اماسیه بود با ستیبول در میان رخ نزدیکی شدند پانزدهم شوال است و عشرين و ستیبول بر تخت
 نشست و ولایت بسیار بکلی مورفی افزوده چهار نوبت لشکر باغواهی الاله نکل و الحاکم
 و غیره بار در یکجا کشیده باشاه طماسب در مقام نزاع و جدال بودند آنکه میان رخ تسع و ستین
 و تسعایه در میان ایشان امر مصالحه استحکام یافته تا فوت شاه طماسب غلی در آن واقع شد
 الصلح خیر تاج کمال صلح است هجده سال یا دشاهی کرده میان رخ اربع و سبعین و تسعایه و قضا
 یافت و در استیبول مد فون شد در سنه تسعایه متولد شده بود **سلطان سلیم** ثانی بن سلطان
 سلیمان بعد از فوت پدر قائم مقام شده عجمان امر مصالحه در میان او و شاه طماسب هجده
 هشت سال و دهمی پادشاهی کرده میان رخ ثلث و ثمانین و تسعایه و قضا یافت و در استیبول
 مد فون شد میان رخ سبع و اربعین و تسعایه متولد شده بود **سلطان مراد** بن سلطان سلیم
 بعد از پدر بر تخت سلطنت نشسته بعد از فوت شاه طماسب شاه اسمعیل صالط را بر نیزه
 میان رخ سبع و ثمانین و تسعایه مضطرب باشا مشهور بقله پاشا را بالشکر بیهوشه روان و ستیبول
 پاشا بعد از نیزه عثمان پاشا در تاختی که داشته معاودت نمود و میان رخ اثنی و تسعین و تسعایه
 سعور از قوف قلیاش که محمدی خان تاجی است جلوسا که ایچا بود پیر و ن او و ده متصرف شد
 و میان رخ خمس و تسعین و تسعایه عثمان پاشا که از سر فزان به قاپور فته وزیر اعظم شده بود لشکر
 نیزه کشیده تبریز گرفت قتل عام کرده دولتخانه را قلع و ساحت و بعد از هجده و در فوت شد
 جمال اعلی لشکر را سر کرده بروم رفت و جعفر پاشا اختر را در قلعه تبریز گذاشت و میان رخ ثمان
 و تسعین و تسعایه قزاقان و کبچراگان را با بر سر متصرف در آورد و میان رخ تسع و پنتین
 و تسعایه میان پانچاپان مراد و شاه عیسی مسیحی مصالحه شده سلطان حیدر میرزا امیر سلطان
 حمزه میرزا شاه عباس بروم پیش خواند کار فرستاده امر مصالحه استحکام پذیرفت و سلطان
 حیدر میان رخ اصدی و الف و در آنجا وفات یافت سلطان مراد میان رخ ثلث و لطف و وفات

یافت بنارنج اربع و ستیان و ششما به متولد شده بود **سلطان محمد بن سلطان** بن سلطان مراد بقدر
فوت پدر فایم مقام شد و صلی که میان شاه عباس و پدرش قرار یافته بود عمده بوثیت
سلطنت کرده بنا بر آن بی عشر و الف بمحض طاعت و وفات یافت و والده اش صاحب اختیار بود
سلطان محمد بن سلطان محمد بعد از پدر در سن چهار سالگی بر تخت سلطنت نشست
عباس صفوی در زمان پدرش صلح را بر سر نهاده بنا بر آن بی عشر و الف از اصفهان ایلیا نمود
در صوفیان تبریز با علی پاشا حاکم ایلیا جنگ کرده علی پاشا کشته شد و تبریز و ایران دولای
که از تصرف قزلباش بیرون رفته تصرف رومیان درآمده بود با التمام تصرف قزلباش
دامه اگر که همیشه تابع رومیان بودند از درویدیه برگشته پادشاه عباس متوسل شدند و از بیست
خلع کلی در ولایت و مدینه رسید **فصل** در ذکر احوال امیر تیمور صاحب فران کورگان و اولاد
چون سلطنت بعد از قتل امیر حسین با و فرار گرفت فردا بجای از احوال امیر حسین و آبی او
که کورجی باید کرد تا شبیه در میان نماز **امیر قسطنطنیه** که او با قش تو مت است از احوال امیر
چغتمای بود از ظلم و سیاست عزان سلطان که فرمان فرمای توران بود و متوحش شده با اتفاق
امرای که از سلطان متوسل بودند با غنی شده در سنه چهل و اربعین و سیما به با عزان سلطان
جنگ کرده بتری جیشم امیر قسطنطنیه رسیده یک جیشم با پناکت و مرسته دیگر در سنه سی و اربعین
و سیما به مصاف کرده غازان سلطان بغیر رسیده امیر قسطنطنیه را شمشیر چرخ اعلان را بجای انقضا
بعد از چندگاه بغیر ساینده و پان قلی را پادشاه می برداشته رائق و فائق سلطنت خویش
بود و از ده سال حکومت کرده بنا بر تسبیح و خمین و سیما به در شکارگاه بهرست قلیغ تیموری
از اقوام خود که دانا و شش بود بغیر رسیده **امیر عبداللہ بن امیر قسطنطنیه** بعد از پدر فایم مقام
شده پان قلی را بغیر ساینده تیمور شاه را بجای مصوب ساخت از این جهت از و دلگیر
شده بنا بر پنج ستمین و سیما به بغیرش ساینده نه سال و هشت ماه حکومت کرد **امیر بن**
بن امیر شای بن امیر قسطنطنیه بعد از امیر عبداللہ مرگ و مرج شده هر کس جای را متصرف شده

اطاعت دیگری نکرد و آنکه امیر تیمور کورکان در سن سیست و پنجاه و یک سالگی خواهر او را خواست و بر تو قبال
 امیر تیمور بر دیگر دشمنان غالب شده بعد از برکشتن تغلق مورخان بجایست جنة تمامی ماوراءالنهر
 امیر حسین را در راه در اختیار میانه او و امیر تیمور یکدورت سیده امرایه از خواست بر خلقی او پیکار
 بودند در آن اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود و وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم
 گسسته گشته امیر تیمور با عاق امرالشکر پنج کشته امیر حسین را از حصار مندوان که در آنجا محصور
 شده بود بدست آورد و به سارخ روز چهارشنبه دوازدهم رمضان احدى و سبعین و سبعمایه
 بران بقل رسانید و آن سلسله و منقوش شد **امیر تیمور کورکان** بن طراغ که در سنه احدى و سبعین
 و سبعمایه فوت شد بن امیر بر کل بن النکر بن اکل نویان قراچا نویان که حسب حکم چنگیز خان الایک
 و جمله الکک چغای پیش بود و در سن هشتاد و سه سالگی سارخ اشنی و حسین و سبعمایه و وفات یافت
 بن سوچوچین که سارخ اشنی و حسین و سبعمایه فوت شد بن ایردی بر لاس که او یاق بر لاس
 بد و منسوبست بن قاجولی هماد که برادر بزرگ قبل خان جد سوم چنگیز خان است بن نویان
 که نسب امیر تیمور و چنگیز خان در اینجا بهم میسر و طفا چار نویان برادر قراچا نویان بد و منسوبست
 بود و امیر تیمور خواهر داماد امیر حسین ازین جهت لفظ کورکانی بد و اطلاق شده امیر تیمور
 بست و هفتم شعبان سنه ثلثین و سبعمایه چغان بیل در شهر کش منول شده بعد از قتل امیر حسین
 بن دانشمند به اعلان را بجایانی برداشت و بعد از پنج یورش سبعمایه و سبعین و سبعمایه
 قراالین حاکم چه راست اصل ساخت و در سن سال تقمیش خان بخدمت سیده تربت یافته
 تبغاق رفته و از ارس خان حاکم دشت شکست یافته در ثمان و سبعین و سبعمایه نویان
 تربت یافته با عاق امرای بزرگ امیر تیمور و تبغاق رفته بجای نشست و سارخ احدى و ثمانین
 و سبعمایه در یورش چهارم را به سارخ ساخت و سارخ ثلث و ثمانین و سبعمایه به راه و فوایع
 فتح نموده در اینجا افسلاق کرد و در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه تا سلطانیه رفته و یکبار چغان
 معاودت نموده در سالی سرای افسلاق نمود و در ثمان و ثمانین و سبعمایه چون نشسته که تقمیش

از در بند شروان به تبریز آمده و آنی بسیار کرده بوشش عراق و از دیباگان نموده ولایت
را که جنگ را بناخته اند با بجان را منوچهر ساخت و کریم بن رافع کرده در قتل غنمشان نمود
و بنا بر فتح و کاین و سجایه اصفهان و شیراز را منوچهر ساخت چون جراتش لشکر لغزش فایز آباد
رسیده فارس را با کمال مظهر گذاشته به قندهار و دست نمود و میر سید شریف الدین علی علاءیه
با حاکم کوچ همراه بریدند و در دسته اربعین و سجایه در استرآباد موقوفه شده و بنا بر فتح
و ثنائیه در زمان میرزا شاه بهخ در شیراز وفات یافت و در ایام فون شد و بنا بر احدی و
تسعين و سجایه لغزش خان لشکر لغزش امیر تور کشیده بی جنگ از راه بکشت درین سال
بنا بر خرد و پنجشنبه سلطنت شمس الدین ابی بکر یادی وفات یافت و در بنیاد مد فون
شد یکی از فضلا در تاریخ او گفته: تاریخ وفات قطب لنادیک نقطه بنیاد صادمین
سال بنا بر شنبه و شنبه سیوم ماه ربیع الاول خواجه محمد بن محمد کجاری مشهور بکجاچه با الله
تغیثند وفات یافت و بنا بر پنجشنبه رجب ثلث و تسعین و سجایه در موضع قندهار لغزش
خان جنگ کرده غالب شد و بنا بر ذی قعد به قندهار و دست نمود و بنا بر پنجشنبه سلطنت
تسعين و سجایه بوشش خصاله ایران نموده بنا بر خمس و تسعین و سجایه شاه منصور
مظفر ولی فارس را مقهور ساخته بغداد رفت سلطان احمد جلایریا و شاه و از نموده بغداد
شد درین سال شیخ علی کلاه شیرازی وفات یافت بنا بر شصت و تسعین و سجایه سید نور
محمد کجی که از سادات ربیع الدرجات محمد ثانی سنوده صفات بود وفات یافت و بنا بر ربیع
و تسعین و سجایه از راه در بند شروان بر لغزش خان بکجا بنی شت فته او را مغلوب و تسلیم
ساخت نمای بدلا و شمال را چون اوس و سکاک و کس و فتن و قیافا تاخت نموده باز در کجا
معاودت نموده تمامی از دیباگان و عراق را بمیرزا امیر شاه سپرده اسان را بمیرزا شاه داده
به قندهار بکشت و بنا بر پنجشنبه غنائیه غنیمت بوشش هند و ستان نموده سیاه پوشان کنور را
در غزه محرم احدی و ثنائیه از اب سید محمود نموده لاهور و دهللی را منوچهر ساخت سلطان محمود شاه

اینجا و مدو خانه را شکستند و ده در بهشت یکم شعبان هجری سال سترقه نزول نمود و در سترقه آنی و نمازهای
 عزم پوشش صفت ساله ایران نموده بمیزان ایران شاه غضب فرموده مولانا کلام ادرم و مولانا کلام
 شمس الدین محمد کاجکی آهستانی و استاد قطب الدین نایبی و استاد وجیب عودی و استاد در بختی
 و عبدالمؤمن کوننده و خواجگی نژادند و میز را با نقل رسانید و بناخت و نمازهای بیوسه پس
 و ملاطیه و املاست از آنجا نموده لشکر کشید که سینه همامی آن ولایت را به سحر ساختن فرج خلک اینجا
 بقول رسانید و شهر مشق را که فتنه افشاند دو در هجری سال شیخ کمال نجفی در تبریز وفات یافت
 و در بیان کوه مدفون شده و بناخت روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعدة و نمازهای در حوالی انوریه
 بایلدیرم بایزید و ملی روم مصاف کرده غالب شد و ایلدیرم بایزید را اسیر کرده تمام مرد و زن را
 دریای فیکلیخت کرده قتلان در اینجا نمود و بناخت و نمازهای شهر سلطان و ایلان را با ایلان
 ساخته نهر برلاس را اخرج نمود و بجای میز را میزانشه را به پسر خودش میز را داده نموده سترقه
 دین سال شیخ عیال الدین محمود زکی قلندر کرمانی شاعر که احوال ایدین نور را بنظم در آورده و چون
 چوش نام کرده در اردوی اعلی و وفات یافت و بناخت و نمازهای در کان کل حبت از دیوبند
 اولاد کور و امانت حسن عظیم کرد و منقول است که در آن وقت اردو درده و منک نزول نموده بود
 و بنده دوازده پای عالم را که پسر و نشو لاط بهفتی که اندر و نشو تحمل توان و طناهاش برینیم
 و بنوهایش و بنوهایش زرین بود در آن جشن بر پای کرده بودند و حستان پنا بر بود
 که ده هزار کس در سایه آن می توانست نشستند و آن جشن با امر او اعیان جانفی نموده قرار
 پوش خطای داده شد و از اینجا کوچ کرده در آنرا سرحد ترکستان قتلان کرد در آن آنجا
 شده و بناخت سبب چهار شنبه هفدهم شعبان هجری سال وفات یافت و بنو حبت و وزیر
 قدم سید بر که پیش که بناخت و نمازهای وفات یافته بود در شهر کش مدفون گشت تمام شد
 مکتبه خانوان است سید بلید و دو خواهر داشت برادران عالم شیخ سید و بنوهایش که خواهران
 قتلان ترکان آغا سیرین یکی آغا او را چهار پسر بود احوال هر یک با اولاد و بچه مذکور می شود

اول اولاد میرزاها بیکم و بزرگترین و محبوبترین فرزندان بود در سن سبع و سبعین و سی و سه سالگی
یافت امیر تیمور را ز غایت محبت پسر بزرگش محمد سلطان را ولی عهد ساخت او نیز در زمان پدر
تیمور بنا بر پنج هفتده هم شعبان حسن و ثمانیامه در بوش و موفات یافت **میرزا پیر محمد بن میرزا**
امیر تیمور در عین پیمانی و ولی عهد گردانیده از امارت و بیعت گرفت و او در آن وقت در میان
حاکم بود و اولاد امیر تیمور مقید بوصیت پدر نشده بهر یک سوای سلطنت در سر انداخته میرزا پیر
بهان و دلاست خود که از نایبستان و هند داشت قناعت نموده بشرب مدام مشغول شد و علی
تاز که از امارای بزرگ و بوطیع و سلطنت کرده بنا بر چهارم رمضان تبع و ثمان مایه
بقیش سپاسید **میرزا قیصر بن میرزا پیر محمد** با پدر و امیرزادگان صاحب ملک و پسر شده بوطیع
عسبان و قرد و پهلوی تازماتش رونق نداشت و بعد از قتل او که بعد از آن امار از کشور میرزا پیر
بر دست سرداران خودش واقع شد اقتدار تمام پیدا کرده با میرزا شاه پیر خاها مخالفت نمود و نیز
توقی بر سر او فرستاده مقید نموده به راه او رزند و بطور خودی بود و بیعت فراموده بدست
بالیسفرین میرزا شاه پیر خا گرفتار شده بنا بر یکم اصدی و عشرین و ثمانیامه در قلعه اخیالالدین هراة
محبوس گشته در آنجا وفات یافت ان سلسله بدو منقض گشت **دوم** میرزا شاه پیر خا و اولاد
میرزا شاه پیر خا در واقع پدر حاکم خراسان بود بعد از بغیر فوت پدر در ماه رمضان سبع و ثمانیامه در
هراة بخفت سلطنت افشسته مرتبه مرتبه بهر یک از برادران و برادرزادگان را بطیع و منقاد گردانیده
بعد از ان و اول ایشان ملک آنها را بتصرف خود در آورده از روم تا خطاوا از طبرستان تا هندوستان
خطه و سکینام او شده فتوحات بسیار اودست داده مکرر با اولاد قرا یوسف و شایان
جنگ کرده غالب آمد بنا بر اربع عشر و ثمانیامه قاضی ملتان از پیش خضر خان پادشاه بعضی محال
هند و پستان باختی بهر ایا پیرگاه آمده آنها را طاعت القیا نموده خطبه و سکینام میرزا
شاه پیر خا کرد در زمان او بنا بر ثلث و عشرین و ثمانیامه خواجہ شمس الدین محمد پارسا بخاری بن محمد
طافی در مدینه مبارک وفات یافت در کورستان بقیع مدفون شد بقول بعضی **میرزا**

اولیٰ بعث

اولا بعلت طاعون در فریب مالین هراة وفات یافت و در موضع درویشا با دنز و کیکه
مردون شد و خواجہ عباس الدین پیر احمد خوانی وزیر عاقلی بر سر فراش ساخت و میرین
سال حافظ علما الدین بن حافظ عماد الدین مشهور باین عا دشاعر و خزانده حاجی قوام شیرازی
مشهور صاحب دیوان و ده نامه موسوم بر وصفه الحیسن و خلاصه تنزیل در قرأت که در بر وازن
شده بود در ماه شوال در هراة وفات یافت و بنا بر تاریخ اربعین و ثمانیا خواجہ عصمت کجاری
شاعر وفات یافت و بنا بر تاریخ اربعین و ثمانیا بنو لانا عماد الدین عبدالعزیز مشهور بکلام
ناده ابهری بعد از اجماعت پنج در راه وفات یافت میرزا شامیخ در پورش آخواعان
در قشایه ری روز نوزدهم صبح یکشنبه بیست و پنج ذی حجه سنه خمسین و ثمانیا به دنیا
یافت نقل طبراهة نقل کرده در اینجا مدخون شد میرزا الفی یک بعد از معاودت از خراسان
بما و راهل پستخوان او را بنبر قندهار و در اینجا مدخون شد میرزا شامیخ بیست و هفت سال در زمان
پیر حکومت خراسان با استقلال کرده چهل و سه سال پادشاهی کرد بنا بر تاریخ و پنج و پنجاه
ربیع الاول شمس و سبعین و سیجا به مغول شده بود سید خراسان که وزیر مستقل او بود بنا بر تاریخ
شعبه و ثمانیا به انبیای عاقلی میرزا بابا بنو مغول شده با اراض مختلفه گرفتار گشته بنا بر تاریخ
پنج جمادی الاول عشرین و ثمانیا به در گذشت منصب وزارت خواجہ عباس الدین پیر احمد خوانی
مغول گشت و بنا بر تاریخ بیست و دوم و چهل و ثمانیا به وزارت سید زین العابدین
بن سید نظام الدین محمد بن ابی و خواجہ نظام الدین جعفر بن زری بشکرت مغول گشت
و خواجہ عباس الدین پیر احمد مغول شد و بنا بر تاریخ شانزدهم ربیع الثانی شعبه و عشرین و ثمانیا به سید
زین العابدین حسب المالک اس خودش مغول شده وزارت بدستور سابق خواجہ عباس الدین
پیر احمد خوانی و از گرفتار گشت و ثمانین و ثمانیا به منصب وزارت خواجہ عباس الدین پیر احمد
شیرازی مشهور بکلام شیرازی نقلی گرفت و بنا بر تاریخ هفتم ماه شعبان شعبه و ثمانین و ثمانیا
وفات یافت و بدستور وزارت خواجہ عباس الدین احمد مغول گشت و بنا بر تاریخ هفتم و ثمانین

و ثمانا به منصب وزارت بفرستاد و بخواجه شمس الدین علی بالی عثمانی تعلق گرفت. **خواجه**
 الدین خوانی وزارت سلطان محمد بن میرزا بایسنقر نکرده **میرزا علاء الدوله** بن میرزا بایسنقر
 بن میرزا شاه بهرخ بعد از چند روز به راه برگشت نشسته عیش میرزا الف بیک که حکام ما و الزهر بود اشک بر آستان
 کشیده معامله به صلح فریافته میرزا عبد اللطیف بن میرزا الف بیک که در حبس میرزا علاء الدوله بود و
 بسیار یافته پیش پیر رفت مرثیه دیگر بنا بقصص عهد میرزا علاء الدوله میرزا الف بیک لشکر به راه کشیده در
 آغوش و حسین و ثمانا به در موضع ترناب چهار فرسنگی به راه تلانی فرقیان دست او میرزا علاء
 منهم از آن معرکه بدر گرفته با ستر با و پیش برادرش میرزا بایر رفت و دیگر وی سلطنت ندیده که
 کا می فتنه می آید گفت بعضی اوقات نعل حمایت میرزا بوجان شاه ترکان بهیجی به آید بهیجی
 افتاده در خانه ملک بهیجی در سینه حق سستین و ثمانا به وفات یافت نعش او به راه نعل کرده
 در مدرسه کو بهر شاد بیکم مدفون شد و میرزا و خواهر و جیره الدین اسمعیل بود که سالها وزارت میرزا
 به و متعلق بود به شایخ احمدی و سستین و ثمانا به در حبس کینه از ابراهیم بن میرزا علاء الدوله متوجه جنگ
 محمود بن میرزا بایر بود و جیره الدین اسمعیل انشا محمود در کردان شده بخدمت میرزا ابراهیم رفت
 مقید شده بعد از شایخ بسیار در قضیه فوج بقل سید میرزا علاء الدوله تلخ شایخ شنبه غره
 جادی الاول سنه یونس بن و ثمانا به توله شده بود **میرزا اسطغر** محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاه
 در ایام حبه میرزا شاه بهرخ اراده سلطنت کرده فوج بهیجی نکرده شد و پورش از عراق میرزا شاه
 حبس تنبیه او بود چون فوج میرزا اسمعیل سلطان محمد شد از دور شهر از بر خانه بکوه کیلوت
 و از آنجا بلرستان رفته میرزا فوجی از امارا با و ردون او فرستاده در آن اثنا وفات یافت
 سلطان محمد بعد از فوت میرزا شاه بهرخ عراق و فارس را متصرف در او رد و میان او و جهان شاه
 نزاع بود سید به و سبیل کو بهر شاد بیکم هم میرزا شاه بهرخ که در حق جهان شاه بکوی کرده بود و صلح به
 شد سلطان محمد طبع در ده سال کرده میان او و برادرش میرزا بایر بر سر مرز جنگ شده در مرز بهیج
 در موضع جنازه این سپهر شده در وی چهره سستین و حسین و ثمانا به مقول شده که

مدفون گشت در سنه احدى و عشرين و ثمانمائه بنهول شده بود **میرزا بابا میر بن میرزا** باستر در
 واقعه چدر اردو بود و باز را عارت کرد و باستر با رفت و بعد از معاودت میرزا
 انیسکانه اسان سال رخ ذی حجه اش و تحسین و ثمانمائه به راه رفته برکت سلطنت معلوس
 نموده استقلال تمام یافت و در سنه ست و تحسین و ثمانمائه از راه بزویشتر از رفته اکثر ولایت
 عراق چون اصفهان و قم و کاشان و ساوه و چادقان را دار و غوثین کرده بواسطه حج
 و فتنه میرزا علاء الدوله اچا با میرزا ساجین میرزا سیدی احمد بن میرزا عمر شیخ پسر ده بچها
 معاودت نمود و کجیت خلاف و اتفاق اوام بتا کج تحسین و ثمانمائه لشکر بهانها
 ترکمان متوجه ولایت عراق و فارس شده فارس و عراق از دستش بیرون رفت لشکر
 میرزا میرزا سلطان ابو سعید که بعد از میرزا عبد الله پادشاه ماورالنهر شده بود کشیده چهل
 ستمه فخر اخیامه نموده آه بصله از اچا بر عا پسته ایسا مویه در میان حد شده و بتا کج ذی حجه
 ثمان و تحسین و ثمانمائه باز که گری گشته متوجه چاسان شده در زمان او بتا کج تحسین
 و ثمانمائه شیخ بها و الدین عمر که از مقتدایان زمان بود وفات یافت میرزا بابا میرزا و ارا
 چند قدم بردوش گرفته قریب بمصلای به راه مدفون گشت بقولی در سنه سبع و تحسین
 و ثمانمائه و بعد ازین سال خواجہ غیاث الدین احمد خوانی وزیر میرزا شاهرخ بغیب میرزا بابا کشته
 شده بزرگ و تکلیف و دست تومان از و گرفت امراض مختلفه بر مزاجش استیلا یافته
 وفات یافت بتا کج ثمان و تحسین و ثمانمائه امیر شاهی در پین هفتاد و سالگی در استرا با و وفات
 یافت و در سنه وار مدفون شد و بتا کج اوایل جمادی الاخر سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد
 کاشغری وفات یافت و نزدیک مزار شیخ زین الدین خوانی در صحرای عبید که به راه مدفون شده
 میرزا بابا بتا کج پست ششم پیر الشانی احدى و ستین و ثمانمائه از افراط شراب در شتم
 وفات یافت در کنبندی که میرزا شاهرخ در جو از مرقم شتم ساخته بود مدفون گشت سلطنت
 در استرا با دو چاسان ده سال بود و هفت سال فرمان فرمای تمام چاسان و سیستان

ومانند آن بود بر هفتادم حبیب حسن و ثمانیایه متولد شده بود **میرزا شاه محمود بن میرزا**
 بابر بعد از فوت پدر در سن یازده سالگی بر تخت نشسته **میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله** بر او
 خراج کرده در رباط امیر شامک میان ایشان جنگ شده شاه محمود مغلوب شده باز
 کرخیتان را بجا بیستان افتاده با اتفاق امیر خلیل عالم ابا بکجا بل رفته امیر با حاکم ابا بکجا رفته
میرزا شاه محمود زخمی شده بدان زخم سبک نشت و سنین و ثمانیایه در گذشت امیر خلیل بن
 جان انسان و رطب بهرون برده بیستان رفت **میرزا شاه محمود** بن خشتب سازند محمد
 اثنی و حسنین و ثمانیایه متولد شده بود **میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله** در حین نقاب
میرزا شاه محمود در جنگ استرا با دینقلای لشکر جهان شاه ترکان و او خورده در دست خیریت
 پنج مجرم اثنی و حسنین و ثمانیایه جنگ شده شکست عظیم بشکر **میرزا سید عیان** امر او را
 چغالی گشته شد بعد از آنهم همراه معاودت نموده **میرزا علاء الدوله** پیش کرد
 ترکستان سرگردان میگشت پیش پسر امده چون خبر توجه جهان شاه بکایت همراه شیوه یافت
 با اتفاق بکایت غور شتافتند و میان پیر و پسر نفاری بهم رسیده **میرزا علاء الدوله** پیش
 جهان شاه همراه امده مغرور و محترم گردید دین اسلاطین ابوسعید لشکر خراسان کشیده
 میان او و جهان شاه مصاحبه شده همنان در میان حد شد و جهان شاه بار بکایت رفته
 خراسان برفت ابوسعید در آمد و **میرزا ابراهیم** دیگر استقامت نتوانست گرفت و تلخ ششم
 شوال ثلث مستین ثمانیایه در شهر مقدس وفات یافت در مدینه که هم نشاء بکمر در دهانه
 گشت بکاخ تسع و اربعین و ثمانیایه متولد شده بود و خواهرش الدین محمد بخاری بشکرت
 خواهر بعد الدین محمد و **میرزا ابوالفتح** بن **میرزا شاه** خ نام اصلی او طراغای محمد نام
 پیرا می تو را پست در سنه اثنی عشره و ثمانیایه بکلمه و الد فرمان فرمای ما و الله و ترکستان
 بکاخ ثلث و عشرین و ثمانیایه با اتفاق صلاح الدین موسی شهسور قاضی زاده رومی کشا
 بود و مولای ثمانی بن حمید کاشی صاحب کج خانی و مولای علی قوشچی کمریز اولاد

خوانده بود و بجز حدیث نوشتن بکار سخن آشنی و تمجید و ثنائیه خواندن از انبیا و اعداء الد و لبر
زاده اش از سخن اعم نمود و بعد از آن رفتن بجهت خواسان را گذاشته بپیمیزی رفت و میرزا
عبد اللطیف پیش که حاکم ملج بود باید رعاضی شده در حوالی سمرقند جنگ کرده میرزا الغ بیگ
از انهرام پناه به شیریه رفته از آنجا بکرگشته پیش پیرامد و بفرموده عبد اللطیف عباس علی بقصاص
خون پدر خود بکار سخن رمضان ثلث و تمجید و ثنائیه بقتلش آورد عباس گشت بکار سخن
و حدیث سال مولانا شرف الدین علی نیردی صاحب بکار سخن نظر نامه که بجن اهتمام سلطان
ابراهیم میرزا بن میرزا شاه مرخ در سنده ثمان و عشرین و ثنائیه با تمام رسیده در موضع گفت
نیز دو فغان یافت در عاقبتی که مشکش بود مد فون شد میرزا الغ بیگ بکار سخن و کشته
نوزدم چمدی الاول ست و تسعین و سبعمایه متولد شده بود عبد اللطیف پیش از قتل
بسیه و در عبد الغزیز برادر خود را بقتل رسانیده بود وزارت میرزا الغ بیگ بعد از فتح خواسان
بسیه عا و الدین بن سیزین العابدین خیابادی متعلق بود اول وزیر او ناصر الدین
خواجهر الدین طاهر بود و بکار سخن و پنج الاول خمس و اربعین و ثنائیه در سمرقند وفات
یافت و در مرقه در بک شیخ زاده مد فون شد **میرزا عبد اللطیف** بن میرزا الغ بیگ خالی آ
جنونی نبوده بعد از پدرش شاه سلطنت کرده نهم تیر با حاکمین ملازم میرزا عبد الغزیز در چشمه
میت و پنجم پنج الاول اربع و تمجید و ثنائیه بقتل سید با حاکمین گشت بکار سخن است
میرزا عبد الله بن سلطان ابراهیم بن میرزا شاه مرخ چون سلطان ابراهیم که بکار سخن و شصت
میت و پنجم نوزده و تسعین و سبعمایه متولد شده بود در زمان پدر بکار سخن چهارم شوال ثمان
و ثلثین و ثنائیه در شیراز وفات یافت میرزا شاه مرخ پسر نور و اله حکومت آن ملک اینرا
عبد الله تعویض نمود و او از سلطه سلطان محمد زاده اش بتمنگل مد به راه رفت و در جنگ
بو ناما بنیر عا و الد و له جدا شده بمیرزا الغ بیگ گشت و پیوسته همراه با و انهر رفت بعد از
فوت میرزا عبد اللطیف چون در آن سلسله دیگری نبود و را بسلطنت بر داشتند در آن اثنا

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میران شاه در کجا را خروج نموده بامیرزاده عبدالجبار
 کرده میرزاده الله شکست خورده میان ایل رشون رفت و مرتبه دیگر بنارنج و هم شهرهای ایل
 خمس و جنین و ثمانا بیضا فایز شده میرزاده الله بقتل سید بنارنج پیوست و هم مرتبه
 و ثمانا به در شیراز متولد شده بود **میرزا یار محمد بن سلطان محمد بن میرزا ابوسعید** در حقیقت
 که حسن بیکان قونیلو به میرزا جهان شاه قونیلو غالب شد او در ایل جهان شاه بود بدست
 حسن بیکان فایز شده رعایت بسیار یافت و بعد از تسلط بر سلطان ابوسعید امرای حقیقی را
 ملازم او ساخته لشکری از خود هم همراه او کرده بخراسان فرستاد و در آن حسین سلطان حسن
 میرزا همراه را بنصف خود در آورده بود چون میرزا یار کار نزدیک سید امر از سلطان حسن
 برگشته بدو پیوستند و او پیوسته بکشت سلطنت جلوس نموده بعباش و شرب دام مشغول شد
 سلطان حسین میرزا با ششصد و پنجاه سوار از ولایت بمبند بریز و ایلها کرده در شب بمش
 پیوست و بمش هم ششصد و پنجاه و ثمانا به در میان زامان که مست لایق فایز شده بود بدست
 بقتل رسانید و آن سلسله بدو منقض گشت **سیوم** اولاد میرزا غنچه او در اوایل حکم بر
 حاکم اندجان و سعد ترکستان بود در او اوج حاکم فارس شده در زمان پیر بنارنج روز یکشنبه
 نوزدهم ربیع الاول سنه تسعین و سیمایه در پای خلعه چاقو فاس شد در زمان پیر بنارنج
 یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه تسعین و سیمایه در پای قلعه چاقو فاس نری بقتلش
 خورده در گذشت **میرزا محمد ولد رشید** میرزا غنچه بیکم بعد از فوت پیر والی فارس شده
 بعد از فوت جد چون مادرش ملک عادل جلالش میرزا شاه به رخ بود خطبه و سکینه نام او کرده
 او ایل میان به برادران مصادقت بود در او یکصد و هشتاد و یک سالگی شده برادران میرزا اسکندر
 نموده او را بمش بخراسان پیش میرزا شاه به رخ فرستاد و مجلس خلاص شده باصفهان پیش
 در هم برادر خود رفت و برادران با اتفاق یکدیگر لشکر کشید و کارهای ناساخته کردند
 پیر محمد با اتفاق کجانب باصفهان توجه نموده در کندان بر برادران غالب شده اسکندر در هم

فرماند بجایب فراسان رفتند میرزا بهر محمد اصفهان را بغیرند خویش میرزا عیسی را داده بنشیند
معاودت نمود و در سنه ثانی عشر و ثمانیا را داده نیز کرمان نموده در منزل دوجا بهر برزب
خواجه حسین شریعتی را ملازم خویش بقتل رسید در سنه اصدی و ثمانین و سبعمایه بتولید نموده
میرزا اسکندر بن میرزا عیسی بعد از آنکه از آنجا که بجایب فراسان رفته سرگردانی بسیار کشید با خواهر
خود مشورت نموده علام فارسی گشت و بپای نوح پیست و ششم رمضان ثانی عشر و ثمانیا به نزد بیک شاه
بنگال که شیراز رسیده بجای خواجه حسین طبیب رفت میرزا بهر محمد و اف شده و همان ساعت
پیش خود آورده منظور انظار غنایت کرد اینده در سفر کرمان همراه برادر بود بعد از تفصیل برادر
بشیراز رسانیده ب حکومت نشست و بموقع میرزا رستم که بر حضرت میرزا شاه بهر خ اصفهان آمده
بود لشکر باصفهان کشیده بعد از آنکه میرزا رستم فراموش شد پیش قرا بوسف ترکان رفت و بیک
یاد ابراهیم حیرانی شده اصفهان را بتصرف در آورد و خواهر احمد صاعی را که مادر علی اصفهان
بود بقتل رسانید اصفهانیان قصد او کرده تاب معاومت نیامورده و توجیه فراسان شده و به
نایب ابراهیم و ثمانیا بهر بخت میرزا شاه بهر رسیده بعد از دفع میرزا اسکندر ب حکم میرزا شاه بهر
حکومت اصفهان بد و مفوض گشت میرزا اسکندر بعد از رفتن میرزا رستم ب فراسان اصفهان
و کاشان و قم را بتصرف در آورده در عراق نیز فرمان فرما گشت و در سنه ست عشر و ثمانیا بهر بامیرزاد
بهر خ همدان و زریده میرزا شاه بهر در سنه سبع عشر و ثمانیا بهر لشکر باصفهان کشیده و را بعد از آنکه
بدست آورده بمیرزا رستم برادرش سپرد و بکول شده در سنه ثمان عشر و ثمانیا بهر بمیرزا رستم
مفتول گشت و در سنه ست ثمانین و سبعمایه بتولید شده بود و حکومت شیراز بعد از آنکه قریب میرزا
اسکندر بن میرزا ابراهیم بن میرزا شاه بهر ب حکم بد و مفوض گشت **میرزا بهر بن میرزا احمد بن میرزا**
عیسی در زمان میرزا ابراهیم بن میرزا باقیست بعد از آنکه کشتن از عراق در دوماحانی بود و بعد
از بزمین اولاکشیر و التون شیرازی و دیگر امر اید و دعوی سلطنت کرده طوس و قزوین
و خوزستان را بتصرف در آورد و باقی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم بیک سلطان ابو سعید

رفته در میان مرد و سحرش در او اسطوخودای الاول ثلث و ستین و ثمانیا به قتال دست افروختن
 میرزا سلطان حسین بن منصور بن بابو این میرزا که شیخ و والده اش قبره به یکم و قمر سلطان
 حسین و قمر زاده امیر تیمور است به قمر دانا و سلطان بنیر بود و بحسبیت و بر مرد و اسبیل یا فتح
 روزی که پیشکار رفت امرای میرزا سحر در وازه مرد و را بسته او را بنهر کند اشند میرزا سالها در بابا
 خوارزم و غیره سرگردان میگشت لشکر کیم رسانیده با تفاق امیر محمد خداداد استرا در فرجه صبح
 روز دوشنبه دهم ذی حجه انجی و ستین و ثمانیا به حسین یکم معده لکه که جهان شاه ترکان
 حاکم آنجا بود در سلطان و دین جنگ کرده حسین یکم مقتول شد در استرا با در بخت نشسته بود
 شوکت سلطان ابو سعید کاش پیش برفت بعد از قضیه او به راه رفته و زخمیه دهم رمضان
 ثلث و ستین و ثمانیا به بخت سلطنت جلوس نمود میرزا یا دکار محمد بن سلطان محمد با داریه
 ترکان به راه راز و انشراح نموده بخت نشست بنا بر ختم و سبعین و ثمانیا به به راه ایستاد
 در باغ زراغان میرزا یا دکار محمد را که مست لا ایقل خواسته بود به دست آورده بقتل رسانیده و
 تمام بهم رسانیده و اسان در زمان او شکست کشت و علی شیرین چنگنه به راه که در وقت
 تعریف مستغنی بخت و برادر رضاعی سلطان حسین میرزا بود و بکلی صبح کشته شد و میرزا
 الاچ است و تقسیم و فاسافت امیر خوانده موضع تارخ روضه الصفا را بنام او نوشته در زمان
 بنا بر ختم و سبعین و ثمانیا به قاضی قطب الدین احمد امامی که از او اخایام میرزا شریخ تا
 او ان دولت سلطان حسین میرزا بلو از مامانضا اشتغال داشته به مع اکابر و ملا و علماء
 خراسان بود بنا بر ختم و هجدهم بیع الاچ ستم ثلث و ثمانیا به میر سید اعیان الدین عبد الله
 الحارثی چلبی که در زمان سلطان ابو سعید از شیراز که وطن اعیان او بود به راه آمده و وطن
 کرده بود و هفتصد یک نوبت در مدینه که به شهر و یکم بموعظه خلایق اشتغال می نمود و وفات یافت
 کتاب روح الدر در روضه حضرت خیر البشر و رساله مزارات سراسر از مولفات او است و
 بنا بر ختم و سبعین و ثمانیا به مولانا شمس الدین محمد تاجا که در سلسله خلفای شیخ بنامند

خوانی اشقام داشت فاتی یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة مولانا قطب الدین محمد
 خوانی وفات یافت و بنا بر پنجم و تسعین و ثمانیة مولانا عبد الرحیم جامی که در سنه
 سبع و ثمانیة در حرم در جام متولد شده بود وفات یافت و در سال وفات مولانا عبد الرحیم
 جامی امیر سید سر بر بنده که بعضی اوقات منصب صدارت بدو متعلق بود و در اواخر استعفا
 نموده گوشه غایت اختیار نمود و وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة خواجہ محمد الدین محمد که در زمان
 سلطان ابوسعید میرزا منصب انشای داشت و در زمان سلطان حسین میرزا سمت لنگ
 یافت در راه که وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة میرزا پسر ارشد سلطان حسین
 میرزا وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة میرزا حسین معای وفات یافت و گریزند
 در راه اخلاصیه همراه مدفون شد و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة مولانا جلال الدین مسعود و ثمانیة که
 در علم کلام و منطق و حکمیات اعلیٰ زمان خود بود وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة
 معین واعظ برادر قاضی نظام وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة مولانا حسین واعظ و ثمانیة
 یافت خواجہ القیس و روضه الشهداء و انوار السیلى و اخلاق محسنی از مولانا وفات و ست و در
 شوال هجری سال ابن حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا شیب مدام وفات یافت
 و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة خواجہ اجمار وفات یافت و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة
 خواجہ ناصر الدین عبید الله در سنه وفات یافت سلطان حسین میرزا در اواخر عمر مغلیع شد
 بخیر نزد دیگر و چون شنبه که شکیب خان قصد خراسان دارد لشکر جمیع کرده بمیدان فغانست
 و در منزل با ایالی از منازل با بغیر شیب و شنبه شانزدستم دی مجرای عشر و ثمانیة وفات
 یافت و بنا بر پنج و ثمانیة واربعین و ثمانیة در راه متولد شده بود و در ایام سلطنت خواجہ
 نظام الملک خوانی را بمنصب وزارت منسوب ساخت در سنه ^{سبع و تسعین} و ثمانیة
 و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة خواجہ افضل الدین محمد که از وزیر زادمای کرمان بود و در شکر شاه
 و بنا بر پنج و تسعین و ثمانیة وفات یافت و خواجہ محمد مراد که در سلک شرافت اعیان کرمان

انظام داشت کجندی بامر وزارت اشتغال نموده استغفا نمود و تولیت مزار خواجہ عبداللہ
 انصاری بدرہ غرض گشت و در ہم شہر ربیع الاول سندھ گشت و تسعیاہ وفات یافت
 و ہم شہر ربیع الاول تبارخ است و یکی دیگر از وزرای او خواجہ علا الدین صانی بود و در سلک
 اشراف باختر انظام داشت و بواسطہ نسبت بآل برک بامثال و اقران نفوذ می نمود و بکار
 علی شیر بزرگانی سلوک میکرد و بنا بریکر وزیر این مہت در سلک نظم کشیدہ **ہست** فردا کہ شود مہتر
 نویت شمشیر: معلوم شود قوت بازوی علی شیر: آہی یعنی باعث زیادتی کہ ورت علی شیر شد
 صاحبی کہ خواجہ صافی در وصف وزیر است و دہ بود یکی از بسا و لان تجر یک میر علی شیر و فرزند و سلطان
 حسین میرزا است و شاہ را کہ در نہایت بزرگی بود از شیر بر دستہ دیگر و نشانی علی شیر
 روی سلطان حسین میرزا کردہ این مصرعہ بخواند: چو بار سبک کردی بسککن را گردن ثم
 همان روز موافق شدہ شش سال در حسین ماندہ ببارخ خرم اہدی و تسعین و ثمانیہ بقبل رسیدہ
 خواجہ سیف الدین مظفر شاہ نگارہ فارسی وزیر بزرگ دین روز بقبل رسیدہ خواجہ امین الدین محمود
 برادر خواجہ افضل الدین محمد کہ ببارخ تسع و ثمانین و ثمانیہ وزیر شدہ بود و بحال وزارت کردہ
 مغول گشتہ بود و در سنہ تسع مایہ وفات یافت ببارخ مایہ جاری الآخر تسع و ثمانین و ثمانیہ
 مولانا کمال الدین عبد الزاق ولد مولانا جلال الدین آقہ عمر قندی صاحب ببارخ منقطع سعدین
 وفات یافت ببارخ آقہ و تسعیاہ خواجہ نام الدین عبد الغریب جامی کہ در طریق سلوک و ریاضت و
 تقوی و ارشاد متبع زندہ بپل احمد جام می نمود و وفات یافت ببارخ دوم مایہ ذی قعدہ گشت
 و تسعیاہ امیر خواندہ محمد ولد امیر خواندہ شاه مولف ببارخ روضۃ الصفا دین شصت و شش سالگی
 بعض سواقتہ در ہرہ و وفات یافت و در مزار شیخ نہا بال دین عمر مدفون شد و ببارخ اربع و
 تسعیاہ مولانا شمس الدین محمد روحی مقدسای شیخ خزان در روز شنبہ شانزدم رمضان در سن
 ہفتاد و سالگی وفات یافت و در کازر گاہ ہرہ مدفون شد این مصرعہ تبارخ است: شبکہ
 ز صوم شازدہ بود: و ببارخ عشر و تسعیاہ ملا سلطان علی شہیدی خوش نویس وفات یافت

میرزا بیگ الزمان و میرزا مظفر حسین اولاد میرزا سلطان حسین حسب الصلاح ارکان دولت
بافتاق باسلطنت نشسته برادران و دیگر کار مظفر حسین کلانتر بودند از تابعیت و عمارت شده
شکستگان فوخته یافته لشکر خراسان کشیده و در بیلان مل میانه او و اولاد میرزا سلطان حسین
جنگ شده امیر ذوالنون ارغون که کرکن ملکین میرزایان بود قبل رسیده اخوین بیکار محرم
ثلاث عشر و تسعاینه شده مظفر حسین باستر اباد رفته در همین سال وفات یافت و بی بی
پیش خواجه بیک ولد امیر ذوالنون بقدر بار رفته چون امارت پو فای مشا به کرد از آنجا برگشته
باستر اباد رفت و بجهت امتیلائی شکستگان و قرب جورا و در آنجا استقامت توانست کرد و بجهت
شاه اسماعیل صفوی رفته حسب الحکم او در شنب غارنان تبریز ساکن گشت تا پنج عشرین و نهجا
سلطان سلیم والی روم بعد از مر اجبت تبریز را همراه بروم برده بعد از چهار ماه در آنجا بعض
طاعون در گرفت **میرزا احمد زاده** بن بیگ الزمان همراه پدر بود و حتی که شاه اسماعیل متوجه جنگ
خواندگار روم شد از پدر تحلف نموده باستر اباد رفت و بعد از بای بخانی بر سر اوج شده شاه
اسماعیل غاز خاقت کرد و خواهر مظفر بیگی بافتاق بیرون سلطان تگلو و امرا و اسان بر سر افرشته
بسیار خیز و نشینه سازند و هم رمضان عشرین و تسعایه بر و غالب شده او و منهرم از راه پایان
ایور و بغر جستان رفته همراه امیر اردو شاه حاکم آنجا متوجه بیخ شد در آن وقت دیو سلطان
روملو که از تبعیت شاه اسماعیل حاکم آنجا بود امیر محمد بهار لور را به نیابت خود آنجا گذاشته در اردو
معلی بود میرزا احمد زمان بسیار خیز و در شب نهم یوم بیع الاغ اثنی و عشرین و تسعایه بیخ را به منور و بیانه
میرزا اردو شاه و بیخ را به امیده اردو شاه میرزا را از آنجا نموده باز پشیمان شد و در وقتی که میرزا
بیرون شهر می آورد بیخ را روز چهارشنبه بیع الاول ثلث عشرین و تسعایه بیخ موده میرزا
بقول رسیده فرام بیک برادر اردو شاه میرزا را بیرون راه نداده شهر را ضبط نموده تصرف
با برادر شاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در آورد میرزا سرگردان یکشت تا آنکه
به دست ابراهیم چاقونی و امین بیک ملازم پادشاه که بخنجه بیخ بود گرفتار کرد و دید بجا

پیش از این پادشاه بر دایه پادشاه اورانزیست نموده و دختر خود را با حکومت بلاد باورانی داشت
 و تا ستمه تسع و عشرين و شصت ساله حکم آنجا بود و آن پادشاه در زمان میانان پادشاه بتارخ پنه
 ثلث و اربعین و تسعمایه در معرکه شترخان در اربع غن شد بتارخ شوال ثانی و تسعمایه میزولند
 بود چهارم احوال میزایران شاه و اولاد میزایران شاه که در ستمه تسع و عشرين و شصت ساله
 شده بود بکجه بر والی تخت هلاکو که از بیجان با خبر بود در شایخا را از اسب افتاده و دماغش
 پریشانی پیدا کرده حکومت از بیجان بفرمان امیر تیمور بگزید پیش از آنکه رفت و میزایران
 حسب الامتناس میزایران بکجه پیش از آنکه حکم امیر تیمور حکم بفرمود بود در بغداد همراه او می بود و بعد از
 گرفتاری میزایران بکجه برست میزایران بکجه استخوانان رفته در کالجین امیر سید خواجیه و امیر
 انیش میزایران بکجه برساتانده در عیالت ایشان بمنزول افتاده سلطان فعلی سر برادر و سلطان
 حسین میزایران پادشاه را که بر کاه او ملحق شده بودند سید خواجیه سپرد و بعد از خلاصی میزایران بکجه
 از حبس میزایران در ری بر سر ملحق شده با اتفاق میزایران بکجه را امیر اسکندر ترکمان جنگ کرده به
 تارخ پنه تسع و چهارم دی فقه و عثم و ثمانیه در سر درود بگزید بقیل رسید مولانا سعد الدین که
 فتوحات را بنام او نوشته **میزایران خلیل** بن میزایران شاه در یوشن خطا را شکست
 لکم امیر تیمور قسلاقی کرده بود بعد از فقه جد به فقه دست یافت و این جد را بنصف واره
 انچه خواست کرد و در ماورالنهر بسطنت نشست میزایران سلطان حسین دختر زاده میزایران که فرموده
 میزایران خلیل بکنار بچگون رفت بود خلیل سلطنت کرده امیر تیمور خواجیه و خواجیه یوسف بقیل
 رسانیده اسباب اموال خانی که هم میزایران سلطان را که از سر فتنه پیش میزایران محمد رفت
 غارت کرده منوج جنگ میزایران خلیل شد و تارخ هشتم محمد ثمان و ثمان مایه میان ایشان جنگ شد
 سلطان حسین شهنرم شده پیش امیر سلیمان شاه که در شترخان بود رفت میزایران محمد پیش چون
 بر سر او برده سلطان حسین که خفته پیش میزایران بکجه رفت و بفرموده او بقیل رسید میزایران
 شایخ بکجه با سلطان خلیل مرا را میگردانید بعد از چهار سال امیر خدیو ادا حسین که بکجه الملک او بود

بنابر خبر بدست می رسیدی عده احدى عشر و ثمانیاد میرزا خلیل را گرفته شمع جهان بادشاه مغلسانرا
سلطنت و در انهر دعوت نمود چون این خبر به جمیع میرزاشا میرزا شاد و شاهزاده و شاهزاده
و در اهرامیده پیش میرزاشا میرزا خا و در دند میرزا خلیل نیز بخیر دست علم اده لغمان یک کجایت
عراق روان شد و در شهر بارسی بتاریخ شش چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی عتبه و ثمانیاد
وفات یافت بتاریخ روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنه ثمانین و سی و هجده در بهار فلوله
شده بود و خواهر کن الدین علما والد و لهستانی و مولانا شمس الدین شاه کجی و خواهر مظفر
ارغون و خواهر علی سمائی و خواهر احمد طوسی و خواهر تاج الدین سلمائی و زرائی او بودند و بتاریخ
اشان عتبه و ثمانیاد به حکم میرزاشا میرزا بعد از ملاقات سلطان خلیل تمامی مفید شدند **میرزا محمد حسن**
میرزا امیران شاه بعد از خط و ماخ پر یکجمله عالی از دیباچیان بود و بعد از فقیه و خطبه و سکه
بنام خود کرده میرزا ابابکر برادر کلاش که حاکم بغداد بود و بفرموده و بفرموده حکم او نهادند و بفرموده
برادر بقورق ای حاضر شده مفید شد و در قلع سلطانیه محبوس گشت از اینجا خلاص شده و میرزا
عماد غالب شد میرزا بعد از آنکه از ام پشیمش میرزاشا میرزا کجاسان رفت بتاریخ نهم ربیع
الاول سنه و ثمانیاد بیلا فی سلطان در موضع خواهر قنبر بفرموده سیستعد گشت و ما زنده
در وجه اطفال او و مفید شده بعد از آنکه وفی کوفه ان نعمت نموده در حوالی جام بتاریخ روز نهم
نهم ذی قعدة تسع و ثمانیاد به باغ حاکم کرده منتهی شد و بیروست ملازمان امیر مهرباب و
مرغاب گرفتار شده بخیر دست میرزاشا میرزا رسانیدند چون زخم کاری داشت بتاریخ بیست
چهارم شهر مذکور وفات یافت در بهار و نزدیکه از امام خرد الدین مد فون گشت سلسله
و ثمانین و سی و هجده منقول شده بود و در زمان حکومت از دیباچیان شیخ خسرو شاهی نو
که بعد از فوت امیر تیمور از سمرقند که بخت به تیر زده بود و بفرموده و بفرموده بسیار از و بسیار از
چون میرزا ابابکر به تیر زده و بفرموده و بفرموده تیر زده و بفرموده و بفرموده و بفرموده و بفرموده
رسید **میرزا ابابکر** بن میرزا امیران شاه از حبس برادر خلاص شده عادل و خیر و عیسی

توری را که از جانب میرزا محمد کشتن او مامور شده بودند بغل رسانیدند این اموال سلطانیه
 بارانزل و او باش نعمت نموده بجانب ری انقح نمود که میرزا میران شاه ملحق شود چون میرزا
 میران شاه خبر توجیه پیشیند از سلطان مروان شده پدر و پسر در ری بهم پیوسته با اتفاق متوجه
 میرزا محمد شدند و میرزا ابابکر نیز سلطانیه ایلتغار نموده قلعه را بی سازگی تصرف در آورد و پدر را
 بر تخت سلطنت نشاند بعد از آنکه روزی بصلح ارکان دولت خلع نموده خود در بر سر
 نشست و سرخ دوازدهم رجب ثمان و ثمانیایه بجمعیت هر چه تا متر در دوختا تیر تیر متول نمود
 مرته میانه او و فرایوسف ننگان جنگ شده در هر دو مرتبه شکست یافت آخر یکمان رفته
 سلطان اولیس بسرایه کور لاس حاکم انجا میرزا را داخل نداده میرزا بیستان رفت از انجا
 برگشته در بریفت میانه ایشان جنگ شده در شعبان احدی عشر و ثمانیایه بقتل رسید در سپه
 اربع و ثمانین و سیمایه متوله شده بود سلطان اولیس مذکور که بامیرزاشا بهر مخالفت می دیند
 و مکرش کر بر او تعیین شده در شهر کرمان محصور گشت و سرخ تسع عشر و ثمانیایه به انان میانه
 میرزا مدحسب الکلم بجانب سمرقند روانه شد و کرمان تصرف میرزا شاهرخ در آمد **میرزا سلطان**
ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه که در سنه ثمانین و ثمانیایه متولد شده بود عمر
میرزا الف پیک می بود و رضی که میرزا الف پیک در کن راب حیون در برابر میرزا عبد اللطیف پیش نشسته
بود سلطان ابوسعید از ور و کر دان شده بمیان ایل ارغون رفت و حشری بهم رسانیده پسر
امد میرزا الف پیک دفع او را هم دانسته بجانب سمرقند روان شد از خبر توجیه میرزا الف پیک فراگرفت
 باز بمیان ایل مذکور رفت و در ایام پادشاهی میرزا عبد اللطیف پریشان حال بگشت و خبری
 که میرزا عبد اللطیف و سمرقند بقتل رسید او در بخا خوج نموده بر دست شخته انجا گرفتار گشت
 و بعد از انشا خبر قتل عبد اللطیف خلاص شده با مداد ابو الفحانه از یک بر میرزا عبد الله بن
 سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ غالب آمده در سن سبت و چها لکی بر تخت سلطنت نشست
 و تمامی ماورالنهر و ترکستان را تصرف شده به سرخ احدی و سنین و ثمانیایه در وقتی که میرزا ابراهیم

بن میرزا علاء الدوله بر سر شاه محمود و اوده خود لشکر کشیده بود به راه رفته شهر سیمرغ نمود و باکو
عظمی کو بهر شاه و سپهسالار و بزرگان و شاهزادگان را بقل رسانیده با و را نه معاودت نمود و آخر اسانرا
نیز از قرق اولاد میرزا شاه بهر سپه روان آورده استقلال تمام سپه گرد و بعد از فوت میرزا شاه
از مر و بالشکر فراوان متوجه عراق و از میان گمان شده در قبال غنیر دست چپ یک نرکان
گرفتار شده چون کو بهر شاه و سپهسالار را با حق کشته بود و بفرموده حسن یک بر دست میرزا با و کار محمد
بن سلطان محمد بن میرزا باستقربا رخ نیست دوم رجب ثلث و سبعین و ثمانمیه پنجم
مقبول شد و غفل سلطان ابو سعید رخ است مدت حکومت او در ستم فیهست سال و در خواست
و ما و را نه محصل بود و بقول صاحب تاریخ کبریا ماه مدت فرمان روائ او نهمده سال و در ستم
در اول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بود و بنا رخ ثمان و ستمین و ثمانمیه بهشت و آبرو
بفرموده سلطان ترک کرده در سلک ندما انظام یافت و بنا رخ ماه بیست و اول ختمسین
و ثمانمیه خواجه مظفر مختار سزا و اری خواجه نعمت الله مستانی و مولانا میر تقی محمدی منصب
وزارت رسیدند و بنا رخ ستم و ستمین و ثمانمیه خواجه مظفر معزول شده خواجه قطب الدین
طواس مستانی که سالها وزیر میرزا ابوالقاسم بابر بود و نیز الک خواجه اسمعیل جو جانی وزیر شد
و بنا رخ ثمان و ستمین و ثمانمیه خواجه قطب الدین طواس و خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل
مقبول شد و خواجه قطب الدین طواس بعد از قبضه فرایغ به راه امداد وزیر سلطان حسین
میرزا شد و بنا بر نزاع خواجه محمد الدین خواجهی که در وزارت شریکا شده بود عراق و ادربکجا
رفته در اینجا درین هفتاد و دو سالگی بنا رخ شصت و هفت و فوات در زمان ابوبنا رخ شصت و هفت
و ثمانمیه خواجه ابوبکر پارسا و فوات یافت و بنا رخ شصت و ستمین و ثمانمیه شیخ اذری در ستم
بهشت و سالگی و فوات یافت و بنا رخ سوم و بیست و بیست و ستمین و ثمانمیه مولانا شیخ
جبریزی که فاضل و یکا نه عمر بود و مدتی منصب صدایت تعلق با و داشت در به راه و فوات
یافت و بنا رخ رجب ستم و ستمین و ثمانمیه مولانا شمس الدین عبدالقادر برادر کلان مولانا

پش خسرو شاه امده کلک گشت **میرزا سلطانی** بن میرزا سلطان محمود بعد از فرار میرزا باقی
برادرش در مرقه بر تخت سلطنت نشسته خواجگی بن خواج علی را مقصد ای خود دانسته در
معامله ملکی و مالی از سخن و صواب دید او بجا و زمینگر در آنچه تنگ شده علما جی نداشت چه تاجی
امالی ان دیار میرد و محکوم حکم او بودند شکستان در ان آسا بالشکر بیکران در کان کلک
نموده رفعت و خفته از روی شفقت مهریانی سلطانی فعلی نوشته چنان ظاهر ساخت که چون
از آمدن دفع خواجگی است و پیغمبی بوالده سلطانی که از او باقی او بیک بود فرستاده
بر وجهت خود ترغیب نمود و القعه سپرد و در ملاقات شیک خان مایل شده در وقت که خواج
و امالی بنماز جمعه غول بود نواز سمرقند پیرون رفته پش شیکستان رفته و چون سمرقند پیر
شیکستان شده هر دو سارخ است و شهابیه نقل رسیده **میرزا الف پیک** بن سلطان ابوسعید
بکرم پیرها که مایل بود بعد از تقییه بر سلطنت ایگانشسته بیکار گریه و شهابیه وفات یافت **میر عبد**
الزاق بن میرزا الف پیک قائم مقام پیر شده چون طفل بود ام با یکدیگر در مقام نزاع بودند
محمد قاسم پیر کوچک امیر ذوالنون اعوان از قندهار لشکر بر سر او کشیده عبد الزاق بیکار گشتان و
شهابیه فرزند خود که مایل به قضا عفو شده را **میرزا عمر شیخ** بن سلطان ابوسعید در زمان پیر
والی دفعتا که از نهان یکی از شهرهای ایگانشسته بود بعد از پیر مام سلطنت قیام نموده همواره
بالکادره سقان و برادران ناخست میکرد و بیکار گریه و در دوشنبه چهارم رمضان تسع و پنجاهین
و نه ماهیه از بام که موزها نشسته احسنی افتاده وفات یافت بیکار گریه سستین و نه ماهیه در مرقه قتل
شده بود و سپرداشت بابر بادشاه میرزا احمد بیک میرزا ناصر **طیبه الدین بابا** پادشاه ناوش قتل
کثر عاقبت دختر پش خان بادشاه مغستان است بعد از پیر قائم مقام شده بعضی قلاع
ترکستان را بجز ساخت و سارخ آشتی و شهابیه سمرقند را از میرزا با سغور گرفته با سغور
میرزا با سغور را در او و در اندامان لبرجی برد و چون سمرقند به قفس شیکستان در آمد و مردم از
ظلم و تعدی او و زبکان بجان رسیدند خواج ابوالکحارم فرزند زاده صاحب هدایس

پیش بایر پادشاه فرستاده بشی اورا یاد ولایت و چهل کس بنیرون شهر اورد و سپید خان که
 در آن وقت در آنک کان کل بود فراموده بترستان رفت چون بواسطه چون ایندن غلات
 قحط و غلا در سمرقند بهم رسید معاودت نموده بایر پادشاه تا به معاودت تیاورده بجا بماند
 تا شکند رفت و بجهت مخالفت سلطان احمد بنیل که یکی از امرای او بود آن مملکت بدست او
 افتاد و بایر پادشاه بکهارشادمان و ترندرفته بکاخ غنچه و تسعایه متوجه تفرکاب شده اینجا را از پیش
 محمد معصوم ولد میرزا و النون و از غونیه بیرون آورد و بیست و پنج سوار و تسعایه که شمشیر خان از این
 رفته بود و بجهت تسخیر سمرقند نموده میرزا خان بن سلطان محمود پیشکش که حاکم بخشان بود و بدین
 قتل شاه سپید خان بفرموده بایر پادشاه جهت مدد و کمک پیش شاه اسماعیل فرستاده بود و پیوسته
 با او بیکان در کنار آب و خش جنگ کرده حمزه سلطان و حمزه سلطان و غیره بقتل آمده
 او بیکان منتهی شده حصار و قندریه تیرا پادشاه در آمد و محمد دوازده اسماعیل استمرا او کوک
 نموده شاه پر خغان افشار و احمد سلطان صوفی اعلی استاجلو حبس حکم بمرد رسیده و سمرقند
 و بجا را گرفته در پانزدهم رجب سال مکرور بخت سلطنت سمرقند متمکن گشت و بجهت این پنج
 و لباس قزلباشی داخل شهر سمرقند شده او بیکان بدست رفت و بعد از عود او قزلباش
 سلاطین او بیکمیکه بر گشته در ثمان عشر و تسعایه میانه بایر پادشاه و وزیریکه که عبداللہ حاجی
 ایشان بود و متوجه تفرکاب شده بودند بحدود توجیب بایر پادشاه قرار برقرار داده برای که آمده بود
 معاودت نموده بایر پادشاه تعاقب نموده در کول ملک بدیشان رسیده تا بجا عبید الله
 با سه هزار کس که همراه او بودند بر گشته قتال دست او بایر پادشاه که بجزل هزار کس همراه او
 در ماه صفر ثمان عشر و تسعایه شکست یافت ماورالنهر تصرف و وزیریکه در امر تفرکاب از شاه اسماعیل
 کوک طلبید شاه اسماعیل میر کج ثانی را با شصت هزار کس که کوک فرستاده در چهار سال دیگر
 بخجوان با وزیریکه جنگ کرده میر کج و امرا قزلباش مقتول شده بایر پادشاه شکست خورده
 بکهارشادمان در آمد و بکاخ خجانی الاغ ستم ثمان و عشرین و تسعایه فرستاده از راه خجانی سپید

ارغون گرفته زمین و او را نیز بساخت و بنیرک و لایب بسیار از هند فتح نموده از قندهار
تا ولایت بهار تصرف را وارد و سرک کرور و شند و خجماوی الاوایب و نیش و شعیب
در کره و قات یافت بکابل نقل نموده در اینجا مدفن شد سارک عثمان و عثمانی و عثمانی بدست
بود در سن دوازده سالگی سلطنت رسیده مدت سی و شش سال پادشاهی کرد و بخیال از آن جمله
در هند و گستان و مان فرما بود محمد مایون پادشاه بن بابر پادشاه در وقت فوت پدر
سنبلی بود یعنی نظام الدین علی خلیفه که وکیل السلطنه بود از سنبلی رسیده بهار خجماوی
جمادی الاوایل سنه سبع و نیش و شعیب در کره و در سن بیست و چهار سالگی تخت سلطنت جلوس
فرمود و فی الملوک پنج جلوس است چون سلطان بهار و الی گجرات باز مد خود فراتر نهاده بود
از راه مالوه مدافع او توجه نمودند و در آنک فرصتی تمام گجرات را تصرف در آورد و مدینه
در احمد آباد که است ولایت را با مد اسیرده بدین یا خور معادست نموده از اینجا بمنده و فند
خجماوی رفت مدینه عسکری و فرامودن از احمد آباد و اراده بخیر اگر به سیمع اشرف رسید
اگره شدند و در راه مدینه عسکری بملازم رسید به حقیقت حال معروضه داشتند که در
دل مبارک پادشاه بود دفع شده با اتفاق متوجه کره شدند و گجرات بار دیگر تصرف سلطان
بهار در راه مد و چون در ایام مشغولی پادشاه بنسخه گجرات و مالوه بشیرخان افغان ولایت بهار
و خجماوی و قلع چن در امتداف کشته قدرت و قوت تمام سپید کرده بود بهار خجماوی مدینه عسکری
اشی و ایلعین و شعیب از کره بالشکر را بسند مدافع شیرخان توجه نمودند و بعضی روی خان قلع
چن و مدافع شده بکجانب بنحاله که شیرخان در اینجا بود متوجه شدند و کرمی را از قطب خان ولد
شیرخان و خواص خان که شیرخان بنحاله داشت اینجا نعین نموده بود و اشیران نموده به بنحاله
و شیرخان ناب حفا و متبنا و راه چهار کفیه بکجانب هتاس رفت و در سن شصت و
اربعین و شعیب مدینه را هندال که حکم مایون پادشاه بکجهت دفع محمد سلطان مدینه را و الف مدینه را که
مخص شده بود و افغانی گفت نموده شش قبول را که از مشایخ وقت مایون پادشاه را با او بختی

بقتل رسانیده و خطبه پناهم خود خواند چون این خبر سماع تا یون بادشاہ رسید بنگاه را بجا کنگر
 بیکه سرده و چهره کس آنجانی بگویم و مغرور نمود چون از آمدن او و سفر و هوای بد بنگاه پاسبان
 اکثر تلف شده بود و بی سامانی تمام بچو سار رسیدند و خبر پریشانی لشکر شیرخان افغان رسیده
 از بهت سراسیمه و در بر وی لشکر بادشاہ شربت مقابل رسیده و کشته درین آتش میزاکامان از
 لاهور متوجه کرده شد و میرزا حسن الدل ناچار با و ملاقات نموده و فرود آمدند و متوجه لاهور گشت
 استماع این اجبار باعث بیادنی توفیق و پریشانی لشکر سیالون بادشاہ شده و شیرخان شیخ
 خلیل نام درویشی را که مرشد خود میل داشت بجهت صلح پیش سیالون بادشاہ فرستاد و چون در لاهور رسید
 لشکر بختی لشکر بادشاهی را و صحت زمین سواری شده شکست یافته و اکثر دواب عرق شده
 سیالون بادشاہ بهشتیاری محمد زمان دین از اب پرون آمد و متوجه کرده شد و بجهت بیکه دینار
 میزاکامان آمد و میرزا شرف بابا بوس دریا فتنه الدل میرزا نیز بعد از عفو شدن کنگر
 رسید و میرزا کامران بعد از شش ماه بلامهور معاودت نمود و فرادادان بود که لشکر بان خود را
 بجهت کومک در آید بکنار دغلاف قرار داد و خود اکثر لشکر را همراه خود برد و از مخالفت و اتفاق
 شیرخان دلبر شده بکنار اب کنگر آمد و جمعی را از اب کنگر آید زمین کالجی و انا و فخرستان
 و قاسم حسین سلطان او زبک با اتفاق یا و کارنامه میرزا و اسکندر سلطان با اتفاقان بکنار
 پسر شیرخان را که سرداران لشکر بود با جمعی کثیر تعقیب رسانیده و بادشاہ جهت دفع شیرخان لشکر بکنار
 اب کنگر کشیده مدت یکماه در برابر می نشستند و درین وقت محمد سلطان میرزا و جمعی که کامران
 میرزا بگویم تعاقب نموده بود و کجی اکثر کس متفرق شدند و برسات سید به راههای متواتر
 باریدن گرفت و زیارت که از ان منزل کوچ کرده بمنزل دیگر منزل نمایند و درین آتش شیرخان
 فوجهاست کرده متوجه جنگ شد و فیلی از جوانان مردان بکنار زار آمده بی جنگ و قتال فرار نمود
 و سیالون بادشاہ در میان اب ناسب جدا شده بعد شش الدین محمد غزنوی پسر خان اعظم
 که از آن زمان خطاب یافت از اب پرون آمد و باکره مراجعت نمود چون مخالفان نزد یک رسید

نوقف نموده بجانب لاهور روان شد چون برادران را مخالف یافت و چه که شش پنجاه
از اب سلطان پور که سی و هجده ساله بود را مست بسامع جلال سید میرزا حیدر را بجانب
فرستاده خود منوچکر را در پای سندرت و میرزا حیدر را بتارخ پست دوم شهر رحب منوچکر
اربعین و تسعایه در کتیر حکومت نشست و میرزا کامران با اتفاق میرزا عسکری در نواحی بهر
از میانان بادشا به داشته به کابل رفت و پادشاه با اتفاق میرزا همدان و یادگار ناصر میرزا
بجانب کرده منوچکر نمودند و ایلیش میرزا شاه حسین حاکم نته فرستادند و شش ماه در کابل
خواری بهر ده میرزا همدان با سر رفت چون غلام دیگر که یافت میشد میانان بادشا به نیز به
رفته حمیده بانو سیکر والد اکبر بادشا را خواستگاری نموده بعیش مشغول شدند و میرزا همدان
خویش را به حاکم قندهار بجانب قندهار منوچکر شد چون بواسطه اتفاق یادگار ناصر میرزا
میانان بادشا را دیگر منوچکر کاری از پیش رفت منوچکر ملائمت مال دیو که چو پور باخ شدند و
میرزا کامران قندهار را از میرزا همدان انشراح نموده به میرزا عسکری داد و در کابل و غزنین قندهار
خطبه و مسکه بنام خود کرده پستقل شد و چون آثار خلاف و غدر از مال دیو که اکبر خان با کجی
منوچکر رفته بود ظاهر شد و این معنی از نوشته و پیغام اکبر خان بسامع جلال سید فرما از انجا
امر کوت که نامه صدر کرده است روان شدند و حاکم انجا استقبال نموده پانزده قدرت نشست
برستم شکس نظر اشرف رسانید و با اتفاق از نا حاکم امر کوت که میرزا شاه حسین پادشاه و انقبیل
بود بطرف بکر روان شدند و در آن سفر سیار کج روز یکشنبه پنجم شهر رجب تسع و اربعین نوشه
جلال الدین اکبر بادشا به حمیده بانو سیکر منوچکر شدند و در آن آنرا شیخ علی بیگ که از کجی سر داران
شکر بادشاهی بود در یکی از پیرکانت قندهار مست مردم میرزا شاه حسین گشته شد و منوچکر خان و
جمعی دیگر از امر مخالفان گفت کرده از میانان بادشا به داشته به میانان بادشا به صلاح در نوقف
ان ملک نمانده منوچکر قندهار شد در نوقت بهر امان از جانب کابل آمده ملائمت نمود و
چون بکوالی قندهار رسید نظر ظاهر شد که میرزا عسکری قصد گرفتن بادشا به ملاو اکبر شاه را که درین

بکمالی بود در اردو گذاشته جمیده بانوسکم را با خود گرفته بجانب عراق روان شدند و از امر
پست و دو کس همراه بود از آنجمله پیرانخان و خواهر عظم و با دوست کجی و خواهر غازی اختیاری
و میرزا علی بیک و شیخ یوسف و ابراهیم ابشک فاسی و حسن علی ابشک فاسی رفیقان سفر بودند
بتاریخ شهر ربیع الثانی احدی و تحسین و سیمایه در ابرهه پاشا طلماسب ملاقات نمودند امرای
سرايه خصوصاً محمد صالح و نکولو حاکم همراهه دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشتند و کوفته
طلماسب از لوازم پادشاهی و مهمانداری باشه یکای آورده لشکر همراه نمود که بقصد باز رفتن
ملک موروثی از آنجا همان اشتران عموده بمصرف اولیای دولت در آورند میرزا عسکری که از آنجا
میرزا کامران حاکم قندهار بود بامان پیران آمده بملازمست مشرف شد و منم غفور پیران
که نشسته او کشیده از آنکه شتر پیچ یادینا و رنده و بجانب کابل توجه نموده میرزا کامران را
تعبله ارک پناه برده بود فرار نموده بجانب غزنین رفت این فتح تاج و دهم رمضان
و تحسین و سیمایه و رفیع شد بعضی در اثنای و تحسین گفته اند میرزا کامران که بجانب غزنین
فرار نموده بود در اینجا راه نیافته بجانب بکر پیش میرزا شاه حسین رفت میرزا شاه حسین
دختر خود را بد و داده در مقام امداد و راه و چون میرزا سلیمان حاکم بهشتا نرا طلب فرموده بود
خلاف حکم کرده بملازمست نیاده بود سال دیگر متوجه بهشتا شدند چون باز آنرا خلاف از
یاد کار نامه میرزا طاهر بن حسب الملک محمد قاسم نقیاش رسانید میرزا سلیمان نابینا و رده و کمپشت
رفت میرزا کامران فرصت یافته کابل را متصرف شد چون این خبر پادشاه رسید حکومت
بهشتان را که میرزا بهشتال نامور کرده بود میرزا سلیمان داده متوجه کابل شد و میرزا کامران
بعد از جنگ و جدال و محاربه قلعه فرار نموده پیش پیر محمد خان سلجوق رفت و پیر محمد خان خود را
میرزا کامران به بهشتان امداد غوری و بغلان متصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان سلجوق
معاودت نمود چون فی الحلقه استغلال بهم رسانید سعادون پادشاه متوجه دفع او شد مظفر
و منصور گشت و میرزا کامران بعد از رحلت ملک بملازمست سیده نواز شافیه ولایت

کولاب با قطع او مقرر گشت میرزا سلیمان با میرزا ابراهیم پیش در کشمیر ماندند و پادشاه
منوچهر کابل شد و سال دیگر متوجه پنجشیر شد بواسطه مخالفت و بیامدن میرزا کامران و میرزا
عسکری بشکر طغرلین کار از پیش نرفتند بکابل معاودت نمودند و میرزا کامران که پیش از
میرزا سلیمان و میرزا همدان فراموده بخواست که بمیان هزاره رود و باخواهی قراجه خان مقام
حسین سلطان و دیگر امرای پوجا بکابل آمده میانه او و همایون پادشاه جنگ شد و کما
پادشاه شکست خورد و کابل تصرف میرزا کامران درآمد و همایون پادشاه به بدخشان فرستاد
میرزا سلیمان و میرزا همدان بجای دست آمده با تفاق متوجه کابل شدند میرزا کامران تاب مقاومت
نیامد و به دام کوه لغمان گریخت و میرزا عسکری دستگیر شد و باریک کابل تصرف پادشاه
درآمد و کابل پیش و عشرت مشغولی نموده بر سر میرزا کامران بجای لغمان متوجه شد
میرزا نسبیا و رده بمیان افغانان درآمد و پادشاه ضرورتا متوجه دفع او شد و میرزا کامران
بشی با تفاق افغانان بشیخون بشکر پادشاه زده میرزا همدان بقل سید و کاری نداشت
برگشت و محل و ختم میرزا همدان مالک پادشاه تعلق گرفت و میرزا کامران در میان افغانان
توقف نتوانست کرد و از همه کس مانوس شده پیش سلیم شاه افغان رفت از بدسلوکی
انجا نیز تفرقت برادر پیش سلطان ادم گریخت و میرزا را حاقظت نموده و عصر داشت
ممنوع جان رفته در تواجی بر تالیه لایست و رد و حسب المکمل کول شده رخصت چایافته
در راه وفات یافت همایون پادشاه بیای قلعه ریتماس آمده از ده پنجه کشته نموده درین
جنه آمدن سلیم خان افغان بجای پنجاب سید امیر اکبر فرستاد که بر لایق نبودند سبکبار متوجه کابل
شدند لا علی بجای کابل معاودت واقع شد و بعد از مدتی خبر فوت سلیم خان افغان
همند وستان بمیراث شرف سید فندار را به برانجان بدستور سابق موقوف داشتند
دو در کابل اقطع بهار و خان برادر علیقلی خان شیبانی مقرر فرموده اردو را در کابل گذاشته
بتاریخ ذی حجه ادری و ستین و تسعایه متوجه هندوستان شدند و ملی سنان علی را هم در

بہارِ نبویؐ

پیش دولخان که از عهده امرای سلطان ابراهیم بود رفته در ملازمت او می بودند اما کمترین
وفات یافت بامداد دولخان سلطان ابراهیم حکومت به سپهرام و خاص پور نمانده را
بقیه دولظام برادرش از رانی داشت با اتفاق برادرش توجه جایگزین شده سلیمان تاب مقابله
بیاورده پیش محمد خان سو که حکومت چوند و مکنه اردو بانصد سوار داشت رفت محمد خان
در مقام دفع فرید شده او نیز در فکر کار خود می بود تا آنکه خبر گشته شدن سلطان ابراهیم و فتح
بابر بادشاه شنیده بملازمت بهادر خان قومان که خود را سلطان محمد خطاب داده در میان
لوائی سلطنت برافراخته بود رفته در سلک ملازمان او مشغول گشت روزی در میان شریکان
و حضو و سلطان محمد شنبه گشت خطاب شیه جانی بدو داده تا اینکه جلال خان پیشتر را بدو
نمود بعد از مدتی رحلت یافت بجا که رفته چون از عهده مدتی بگذشت وری سلطان محمد
کلیه شیخان کرد که پیشتر خان در آمدن تعلل می نماید محمد خان حاکم چوند که در مقام تربیت سلیمان
برادر او بود فرصت یافته بعضی رسانید که اگر میل دارد بد که پیشتر خان همیشه در ملازمت پیش
جاکه او را نفیر داده سلیمان برادرش باید داد سلطان محمد به تغیر کل جای که راضی نشده گفت بپیش
که مناسب دانست جای که در میان برادران تقسیم کنند و سکین فتنه و فساد بد محمد خان بخیزد
رفته شادی نامی را با اتفاق سلیمان بخاص پور نمانده فرستاد سکنه نام غلام پیشتر خان کم
خاص پور نمانده که پدر خواص خوان است بچنگ پیش آمده بغیر رسید پیشتر خان چون خبر
شکست لشکر شنیده تاب مقاومت بیاورده بعد از کشتن پیش سلطان چندین سال
که بجانب بابر بادشاه حاکم گره و مانگپور بود رفته پیش کش بسیار کردند اینده فوجی کو مکلفه
بجای که خود رفت محمد خان تاب مقاومت بیاورده بکوه رهتاس در آمد و پرکنه چوند و
پرکنات نواحی به تصرف پیشتر خان در آمد و بعد از استقلال کس پیش محمد خان فرستاد که
انعام از برادران بود شمار بجای عمیدانم و پرکنات سابق و آنچه از خالصه سلطان
در ابراهیم بدست آمده است مرا کافی است شما از شکلی کوه برآمده پرکنات خود را متصرف

شود محمد خان نیز بجای خود آمده و تارکرفت شیرخان بعد از جمعیت خاطر نظام برابر خود راه
 ها که گداشته در خدمت سلطان جنید برلاس رفت و همراه او بکلیا بست بابر بادشاه رفت
 داخل درونچاقان شد و در سفر چندیری در کباب ظفر انستاب بود بعد از مدتی و اعمد بی توپ
 بکاخ طرسانیده از لشکر بادشاه فرار نموده بجای که خود رفت و چون از جانب مغل با توپ
 با تفاق برادرش سلطان محمد رفت نوازش گرفته پستو سابق اما بخی جلال خان نیز
 بد و از رانی داشت در آن آسا سلطان محمد فوت شد و دود و والده جلال خان با تفاق خان
 مهمات می پرداخت در اندک زمانی دود و نیز وفات یافت و حکومت لایت بها حجت
 الاستقلال شیرخان قرار گرفت سلطان بکال از محمد دم عالم حکومت حاجی بود بکلم او
 غفلت بدو داشت همسان او و شیرخان بها بیت حجت بکال بود در کجده قطب خان که از
 امرای کبار او بود و نیز ولایت بهار و استیصال او فرستاد شیرخان هر چند طاعت
 نموده در صلح زنده بختا و فرو نادل بر مرکبها ده با تفاق افغانه و از جنگ داد جنگ عظم
 شده قطب خان کشته شد و قتل و غنائم و خشم بکال به صرف شیرخان و آمده باعث از زبان
 قوت و شوکت او شده نوحایان رشک کرده در مقام دفع او شدند چون از بغش عاجز بود
 جلال خان را بدشته بخد مت الی بکال فرستاد سلطان بکال ابراهیم به قطب خان را بکلم که
 مقرر نموده بر سر شیرخان فرستاد شیرخان در قلعه که از کل برگردن لشکر خود ساخته بود و پنجن
 سده بعد از مدتی که در میان ایشان جنگ قائم بود شیرخان بلشکر بکال طوفان یافته ابراهیم
 بقتل رسید و جلال خان کرختی به بکال رفت و بکال از خشم بکال بدست شیرخان افتاد
 ملک بهار با کلیه تصرف او در آمد ولایت جلال خان را بعد از قتل تاج خان که بکلم سلطان ابراهیم
 حاکم آنجا بود بدست پیش بقتل رسید بوسیله خواستکاری لاد ملک زوجه او تصرف او در آمده
 خرابین و دافین تاج خان را تصرف شد در خلال این احوال سلطان محمود بن سلطان سکند
 لودی که از صده افواج بابر بادشاه براناسا کجا پناه برده بود و بعد از شکست را نادر نواحی

برای برادرش سلطان قاضی که در پیشگاه اجماع محمود بودند به پیشگاه آمده بر سر حکومت جلوس
موجودون شیرخان دید که بغیر از اطاعت عیاره نیست بکلامت و رفته بطبع و متقاعد شد امرای
سلطان محمود ولایت بهار را در میان تمام قسمت نموده پاره شیرخان گذاشته شیرخان بهلنگ
جاکه خود رفته در جینی که سلطان محمود منوچهر بنوچهر بود بهلنگ رفته شیرخان را امر او خود گرفته
منوچهر بنوچهر شد و امرای ممالون بادشاه که در اینجا بودند بآب معاومت میاورده و بنوچهر را گذاشته
رفتند و نالایت لکنو میرفتند آنان در آمد و آن وقت ممالون بادشاه در نواحی کافج
بود چون خبر طغیان افغانان بهیچ ایشان رسید منوچهر دفعه افتاد شد چون نیز در کافج
رسیدند شیرخان که از سر جاری و کلانی من و یازید امر او سلطان محمود از رده حاضر بود در خزینه
کس پیش نهند و پسک به سالار ممالون بادشاه فرستاد که در جنگ بافت بهر ممالونان
چون صفوف طرفین آراسته شد شیرخان بموجب قرار داد از محمود لشکر افغانان شکست
اولیا دولت ممالونی بفتح و قهر دوزی مخصوص کشته سلطان محمود بولایت پیشرفته کوشه از
اختیار محمود و سایر کشتن و اربعین و ستار به در ولایت او دیده وفات یافت ممالون بادشاه
که بعد از فتح منوچهر شده هند و پسک پیش شیرخان فرستاده طلب قلعوچا نمود شیرخان حمله
و غارت کرده هند و پسک مراجعت نمود ممالون بادشاه بنیض نفیس عیبت نموده جمعی از امرای
فرستاد شیرخان عرضه داشت نموده حقوق خدمانی که کرده بود بجا اطراف آورده التماس
داشتن قلعوچا نمود و قلعوچا که قطب خان ولد خود را با فوجی بکشت و فرستاده لوازم نیک
و خدمتکاری بفرستاد چون در آن ایام استیلاهای سلطان بهار که بکراتی بمساح جلالت
بود و قطب خان با عیسی خان که بمنزله وزیر شیرخان بود بکلامت رسید ممالون بادشاه اجعت
نموده بکرات بکرات نوحه فرمود و قطب خان انحرافات فرموده پیش پیر رفت شیرخان
فرست یافت و ولایت بهار را صاف ساخته لشکر بیا برهم رسانید چون ممالون بادشاه
از سفر کرات معاودت نموده با که رسید خبر طغیان و غلبه شیرخان بهیچ شرف سیده دفعه

اسم داشته ریاست جلال بجایست چنانچه در وقت آمدن شیرخان غازی سوره جمعی را بجا میآورد
 گذاشته خود یکوستان بهر کند رفت بعد از نماز پیشش ماهی بی روی مان قلعہ چنانچه و متوج
 شده دوست پیکر ایجا فطرت قلعہ گذاشته متوجہ دفع شیرخان شدند و در مدت محاصره چنانچه شیرخان
 جلال خان بدو خود را با خواص خان تیر بخان فرستاده متعرف در آورده بود چون همایون باو
 بگری که سوره بخان است سید جلال خان که در گری بود ناب معاصمت بخان و در پیش بدر رفت بخان
 لشکر متفرق از گری گذاشته شیرخان شهر کو را خالی کرده بجایست چنانچه رفت از راه در همتا
 نمود که چون مغلمان از عقب پیوستند خانه کوچ مراد قلعہ جای برده و خوف حکایت اجد را
 راضی ساخته بکمر اردوی تربیت داده و هر دو لی یک جوان مردانه با سلاح در آورده به بالای
 قلعہ و دستاورد چند دلی که در پیش بود عورات را در آورده و چون در میان چند دلی را ملاحظه
 نمودند شیرخان کس پیش را بر فرساده دیدن عورات باعث بجزئی دلی غنی می شود را شمع
 ناکم یک هزار دلی بیرون قلعہ را مدافعتان با سلاح متوجہ خانه را بر شدند و جمع خود را
 بر و از راه رسایند شیرخان تیر با افواج خود را بر و از راه رسایند و ایخان قلعہ که در تمام
 باسحقا م آن قلعہ دیگر نیست با سهل و جی برست در آورد و اموال و خانه کوچ خود را به
 قلعہ در آورده و اطرح جمع ساخت همایون با دشاہ مدت سه ماه در شهر کو که در زمان سابق
 به لکنونی شهر بود و بعد از نشاء طکر رسایند به کعبت مخالفت برادران چنانکه قلی بیگ
 در بخان گذاشته متوجہ اگر شده در حوالی حوسا جانج در احوال همایون با دشاہ گذشت
 مصلح روز شنبه است از بعین و متعای شیرخان بالشکر را بسته و فلان بیک پیش آمده افواج
 با دشاہی را دوست تربیت است کردن نشاء سکست یافته همایون با دشاہ در کمال پریشانی
 متوجہ اگر شده شیرخان بجایست بخان گرفته دفع چنانکه قلی بیگ نموده خود را بشیرا خطاب
 داده و خطبه و سکریا نمود کرد و سال دیگر با غلبه و شوکت تمام متوجہ اگر شده همایون با دشاہ با
 بخانہ هنر سوار بجایست فوج خشتا فته از آب گذشت و روز عاشور سه سیر و اربعین و

خانی به ایام خلیل واقع شود هنرمیت یافته اسب را بسازند اخته بخت تمام بداده و متوجه بایو
سد شیرخان لغاب نموده ناخوشاب رفت اسمعیل خان و غازی خان و فتح خان بلوچ که در
طایفه بلوچ بودند نامه شیرخان را دیدند شیرخان قلعه رهاس که نزدیک اب بهت است
طرح انداخته خواص آن و مصیبت خان نیازی را با لشکر بسیار گذاشته بجات که در محبت
نمود و در سال تبع و اربعین و شعا به متوجه شیرخاله که در قلع سلطین خلیج بوده و متوجه
ساخت و حکومت آنجا را انجاء خان داده قلعه را بنور را بصل از کاشمیر سلطان محمود
خلیج گرفته با که معاویت نمود به مصیبت خان حکم فرستاد که ملتان را از بلوچان اشاع نماید
خان با فتح خان بلوچ جنگ کرده ملتان را تصرف شد و بیایج تخمین و شعا به متوجه شیر
قلعه را بسین که در قلع پور مل ولد را به سلمدی بود شده بعد و پیمان پور غل را از قلعه
پرون آورده بقوی سید رفیع الدین صفوی قصد کشن او کرد و راجپوتان دل بر مرکب
زبان و فرزندانش خود را گشته آنچه لازم مردی و مردانگی بود بجای آورده داستان را متوجه
منسوخ ساخته چهار هزار کس با عیال و اطفال بغل رسید و یک کس به پرون رفت شیرخان
بعد از فتح با که مراجعت نموده چند ماه توقف کرده متوجه شیر و لایت مار و در که عبارت
از ناگور وجود پور و پیکان و غیره است شده بر سر مال دیو ها که ناگور وجود پور که در میان را
هندوستان کمترین لشکر و ختم نماز بود رفت و بکر و فریب کاغذ از زبان امرای مالیه
نوشته چنان کرد که بدست لجه افتاد و راه از مردم خود متوجه شده فراموده بقلعه خود پور رفت
کوبنا نام که از امرای کبیر مال دیو بود و یاد بکر سرداران راجپوت هر چند بمالغ نمودند که این عمل
مکوت به شیرخان است را چنانکه نشسته است بهر کس از راه جدا شده بمقابل و مقابل شیرخان
شت فشد بعد از زمانی فریقین جنگ شده راجپوتان از اسب فرود آمده دامان جامه را بر
بسته بکار و در جنگ میگردند و لشکر شیرخان ایشان را در میان گرفته کوبنا و اکثر سرداران را
رسیده نه مغول است که در آن معرکه بازده هزار راجپوت کشته شد از اغانه نیز جمیع کشته

نخست جا کرد و بعد از دو ماه غازی محل را که از مجربان بود فرستاد که عادل خان را مقید سازد
عادل خان ابن خیزرا شنیده پیش خواص خان بمبوات رفت و بعضی از امرار را با خود منفق ساخت
با لشکر کران مشو صکاره شده و در ظاهر پهلده اگره خجک شده نه بر میت بلشکر عادل خان افتاد و چون
خان و عیسی خان بمبوات رفتند عادل خان جریه بجایست نهند رفتند و معسکس را از حال و غیر
نشد سلیم خان در مدت سلطنت امرای خود که با او مخالف بودند زد و خورد بسیار کرده اول
سنة سنین و شصت و نه در معقد دمل برآورده از شدت وجع خون گرفت و در گذشت با مملکتش
نه سال بود در میان سلطان محمود کرانی و نظام الملک بگری حاکم اهرانم وفات یافتند و آل
خروان که پنج است **سلطان محمد عدلی** چون سلیم خان در گذشت و غیره در خان پیش کرد و او از
ساله بود با اتفاق امراد که او الیا جلوس نمود بعد از سه روز بها در خان و از نظام خان سوگند
زاده و بریل و زن سلیم خان بود و در وفات خود هزاره خود را نشسته خطبه و سکینه خود کرد و در
سلطان محمد عادل گشت عوام الناس عدلی و ایدیل میخوانند و در میان او ملوک طوایف شده و هر
پرسیده حاکم علیعه بود و منازعه بسیار میان او و امرا شده و بمبوات سالکین ریواری از اعمال
مبوات را که در میریو بود از توالی حنا و بمقابله لشکر حلال الدین کبیرا و شاه بطرف کره و دلی
روانه نمود و خود بجایست نهاد و رفت اسکن در خان اوزبک و قبا خان گفت که امرای که در کره بودند
که را که نشسته منوجه دهمی شدند و بمبوات اتفاق لشکر افغانه در پانی پست با لشکر فر و مراثر اکبر
چنگ کرد و قتل رسید دین اشا به محمد خان کوریه که حفظ خان نام داشت خطبه و سکینه نام خود
کرده سلطان بها در خود را نامیده بود با شقام خون پدر بر سر عدلی لشکر کشیده عدلی در جنگ قتل
رسید و دولت افغانه منقرض گشت مدت حکومت عدلی سه سال بود **جلال الدین محمد اکبر شاه**
بن مایون پادشاه بعد از فوت مایون پادشاه بنارخ روز جمعه دوم ماه پرچ الاو سنه ثلث
و ستمین و شصت و نه در ظاهر نصیه کلانوزا افعال لاهور با اتفاق پیرام خان خانان و امرا و
اعیان که در ملازمت ایشان حسب الحکم مایون پادشاه منوجه دفع اسکن را افغان شده بودند

گرفتار شد در کاسحات
 آفتاب که در رخ کرد و خنک بود

بر تخت سلطنت جلوس نموده متوجه دارالسلطنه بمبلی گشت بنا بر روز جمعه ماه محرم سنه
 سنین و شصت و سی و یک محمد علی که نزدی یک جان را در دهمی شکست و او را علم افتد افتد از
 بود در حوالی پانی پست علی علی خان و اسکندر خان و عبد الله خان و اوزبک و دیگر که از سر منده
 متوجه دفع او شده بودند چنگ کرده بدست شاه علی خان محرم که در بالای قیل تیری چشمش
 بود آورده بدست پیرام خان بغل سید و نوری یک خان که در دهمی از دو کجته بود و نمود و دیگر
 خان معقول شد و بنا بر پنج پست است و هفت و هشتاد و نه که در اسکندر افغان که بقاعه ملکوت مخصوص
 بود و پس از آنکه خان عبد الرحمن به خود با یک پیش و چند زنجیر است بدرگاه فرستاده فلوک و
 کرده و بکلم متوجه بخانه شد و در همین سال در فضا به قبیله جانند سلیم سلطان بکم و نذر از او
 محمد خواجه زاده همایون بادشاه را در عقد بهر امان که همایون بادشاه باز داده بود و آورده
 توقف بخواجه ریاات جلال متوجه دهمی شد و در سنه چهل و سنین و شصت و یک که در
 سبیل غلام سلیم خان بود بدست حبیب علی سلطان و مقصود علی کور و قیا خان کنگ مفتوح شد و در
 سال مضبوط است باستقواب خان خانان شیخ کدای و که شیخ حال کینود دهمی مقصود
 گشت در سنه ست و سنین و شصت و یک علی خان محاطب بجان زمان جو منور خنجه و شرفیه را که
 نفر افغانان در آمده بود و بجز ساخته منفرد بهشت جمعی الشانی بیع و سنین و شصت
 اگر بادشاه از کار که بنا بر روز یکشنبه مقصد هم محرم سنه ست و سنین و شصت و یک
 در امان و نموده بودند بعزم شکار از اسیب چون گذشته خان خانان را بجهت انتظام مهات در کار
 گذاشته باستقواب ماسم که والده ادهم خان متوجه دهمی شدند ماسم که اتفاقا شهاب الدین
 احمد خان بنشاپوری که دهمی حاکم بود و فراج بادشاه را با برامهان متفرقا ساخته بی اتفاقا بادشاه
 در میان مردم شهرت او نه چون چند نفر مزاج اغش به پیرام خان رسیده کمتر مرد و او را بگذشته
 باستان بوسی سرافراز گردیدند و فراخ حال ماسم که بنوازشات بادشاهانه متنازل گشت پیرام
 خان که همیشه از روی زیارت که در دل داشت از کار متوجه ماکو رشت و اسباب سلطنت خود را

چون علی بنک که در آنج خطاب حاجتمانی سرفراز گشت بدرگاه و دستا دو خود
اراده ز فتن مکر داشت که خبر رسید که پسر محمد خان شروانی که ملازم و تربیت کرده
خان بود بنا بر فریادنی رشد حبس لام پیرام خان از درگاه اخراج شده در جرأت می بود
و انتظار موسم حج می کشید و ان شاء الله فی التعلانی با دشا هسبت بجان جانان باستان بوی
سرفراز گشته خطاب نامه الملکی مقرر شده بود و نیزه اولی تعیین شده که خواستخواهی او را روا
کنند با جمعی از اهل فتنه و قباد پیرام خان را بیای می کری تر غیب نموده متوجه پنجاب شد چون
چیز فتن پیرام خان یکجای پنجاب بمبار مع و و جلال رسید شمس الدین محمد انگر با پیش
یوسف محمد خان و دیگر امارا مقرر فرمودند که سر راه پیرام خان را گرفته بهر نوعی که باخ او را بدید
سانند امارا مذکور در بر گرفته کوما در سر راه پیرام خان را گرفته بعد از جنگ پیرام خان نهم
لطیفه کو باستان سوالگ رفت ولی یک پیر حسین قلی یک با پیش اسمعیل قلی یک دیگر
مردم گرفتار شدند که پادشا به تاریخ دوم ماه ذی قعدة سنده مکران دهللی متوجه پنجاب
و در بر گرفته بود بانه منع خان حاکم کابل که بدرگاه طلب شده بود باستان بوسی مقرر گشته
خان خانانی سرفراز شد پیرام خان در بر گرفته لغو راه از کو باستان سوالگ که در تصرف راجه
کوبند چند بود و مخصص گشته بعد از چند روز حال خان غلام خود را بدرگاه فرستاده عذر تقیر
خواست اما سراسر استان بوسی نمود که پادشا به تاریخ اجماع و گذشتة مخدوم الملک را پیش او نشاند
بدرگاه او را و بعد از دور و در حضرت کمار زانی داشته اردوی نظرقوین روانه دهللی شد پیرام
خان چون به پهن کرات رسید رفوی در شتی نشسته سیرتال میگرد چون از شتی بهرون آمده به
منزل شد مبارک خان نام افغانی که بد پیش را مغان گشته بودند بقصد انتقام کفر هلاکش کرد
و در پهن مدفون شد و بعد از آن سبع حسین قلی خان خان جهان در شمشاد مقدس مدخوش
شبه شد که پیرام تاریخ فوت است میزاعید الرحیم پیش درین چهار سالگی باستان بوی افغان
کرد به منظور انتظار پادشای گشت و بنا بر تاریخ ثمان و ستین و شصت و دوم خان را با فغانی

شروانی و صادق خان و قیام خان کنگ و بعد از مدتی خان او سبک و شاه محمد خان قندهاری و دیگر
 تاجران و لایب مالوه تعیین نمودند اما اندک روزی ان ولایت را که در تصرف بازنهیا و پور شجاع
 خان حاصیل شیرخان بود تصرف خود را در آورده بازنهیا در کجیته بجا بنیاسه و پور شجاع
 و هم درین سال شیرخان پسر علی افغان که بعد از کشته شدن علی در قلعه جادی بوجیت
 بسیار متوجه تاجران پور شده علی خان زمان با اتفاق امرای کونگی با افغانان جنگ کرده متوجه
 امتیاز یافت و به تخریب هشتم جادی الاول شمع و ستین و تسعیر بادشاه پورم زیار شده
 خواجهمعین الدین جشی متوجه اجمیر شد چون لغتیه سانه نزول اجلال و اخراج را به پور
 از راجهای نامی ان نواحی بود با پسر خود بگویند پس از روی اخلاص شیرخانستان بوسی افغان
 کشته و خورش در سکیله در دواج محرمه منظم گردید و از اجمیر میرزا شرف الدین حسین خواجهمعین
 که از نواسهای خواجهمعین عبداللین عسیده الله امر است از پیش عبدالرشید خان بادشاه کاشغر
 بدرگاه آمده و در تبه امیر الامرای ترقی کرده ماکور و اجمیر بجا که او مقرب شده بود تخریب قلعه میرنه کرد
 کروی اجمیر و افغست تعیین و زموده با ملقا متوجه اگر شده میرزا شرف الدین حسین باغشا
 شاه مدافع خان و پسرش عبدالطلب خان و دیگر کونگیان قلعه که در تصرف چیل زمین دار بود
 تصرف را آورد و در سینه مذکور به محمد شروانی که بعد از آمدن او هم خان بدرگاه حکومت مالوه
 با و متعلق بود لشکر مالوه را جمع ساخته غنیمت تاجران و لایب امیر و پور بنو رنوده بجا که از افغان
 معظم ان دیار است بجا اثر آن متوجه تمام سپاهیان اکیا را بقتل رسانیده از اب زبده
 کشته قصبات و مواضع ان حدود را بقتل و غارت بیا دفا داده شهر بر پور را بقلعه
 گرفته بقتل عام حکم فرمود و اکثر سادات و علمای در حضور خود کردن زد و خاک بر پور با اتفاق
 بها که بعد از ان تمام در اکیا با میری بر دو زمین داران اکیا بر سر پور محمد خان لشکر کشیده و محمد
 خان تاب مقاومت بیا ورده بجا بمنت و برگشت در وقتی که از اب زبده عبور میکرد
 اسب جدا شده غرق گشت اما دیگر در مالوه توقف کرده باکره رفته و مورد عتاب خطا

هجدهم چهل و نه ساله بودند یارهای در مجدداً مالوه را منقوت شد در او اوج سال مذکور
 به الله خان اوزبک و معین احمد خان فرخودی بخارا بن و دیگر بنی مالوه نقین شدند
 لشکر پادشاهی نزدیک سید یارهای در ناب معاومت بنا ورده راه بهریت پیش گرفت و
 مدتی سرگردان بکشت تا آخر در سلک بنده کان درگاه مشغول گردید عبد الله خان در شهر ماند
 قرار گرفته امراء دیگر را یکایک با نقین نمود و معین الدین احمد خان بعد از تنظیم مهمات آنجا
 بنوجه درگاه گردید و در همین سال سید سبک الله معصوم یک صفوی از جانب شاه ملهم سب
 بهر سال آمد بعد از دو ماه معفی المرام معاودت نمود و در سنه سبعین و شصت به او دم خان
 بهر ما سم تکه باغهای شهاب الدین احمد خان و منعم خان خانانان و دیگر مردم قصد اغراض
 که وکیل السلطنت بودند در سر و پلوان بقتلش رسانیده از غایت نخوت و غرور و اعتماد
 بر لطف و محبت پادشاهی بر درجه ام اینداده مانند پادشاه از حرم شیشه پست پرورده
 حکم فرمود که در دست پای او را بسته از بام دولتها نیز برانداخته بیست رسانیدند این قضیه
 دو شبانه دوازدهم ماه رمضان واقع شد ما سم اگر از عقیقه قضیه پدیدار شده بعد از اجل رفت
 وفات یافت و درین سال ماه چو یک یکم والده میرزا محمد حکیم از اوصاع آه پندیده غمی خان
 ولد منعم خان که منعم خان حکومت کابل نقین نمود بود بجان آمده از کابل بر او در لایحه
 یکصد هزار دانه منعم خان را بقتل رسانیده مهمات کابل را با نقاف شاه ولی یک انگار پیش خود
 گرفت چون جبهه کوریکسایع جلال سید منعم خان را بکجکومت کابل و انا یعنی میرزا محمد حکیم که در آن
 زمان درین ده سالگی بود نقین فرموده محمد قلی خان برلاس و حسین خان برادرشها بالین
 احمد خان بنیو اوزبک و دیگر امراء را بکجکومت نقین نمودند والده میرزا محمد حکیم از اسبایع این
 خبر جمیع لشکرها بکابل را بکج کرده بهر جنگ منوجه جلال آباد شدند منعم خان بکمال بادرسیده در حلقه
 اول نشست خورده لشکر و خیم را بیاورد و با نیت تمام روی مدی که او را والده نیز آهسته
 مدینه شاه ولی یک را بقتل ورده جبهه در فاسم کوه بر لبو کالت میرزا موسوم ساخت در آن تا



شاه ابو العالی سیدزاده ترنید که همانون بادشاه نوجو حاصل بود داشت در سال اول جلوس
 اکر بادشاه در کابل خیال فاسد بخاطر رسانیده شمع خان حاکم آنجا مقید کرده محبوب پهلوان
 کل کریمیا هور فرستاده بود و از حبس کر خجسته بعد از سرگردانی بسیار بکمر گرفته از آنجا معاودت
 نموده بود بکابل رسیده ماه کوچک یکم محرم الحرام یکم دفتر خود را بدو داده صاحب اختیار ساخت
 بعد از چند روز حیدر قاسم که برادر بقبل رسانیده علم افتد را برافراخت و با غوای اهل فسا
 ماه کوچک یکم رات بقبل در آورد میرزا سلیمان حاکم بخشان بابر التماس بدین امر حکم بکابل آمد
 بعد از یک شاه ابو العالی گرفتار شده بیا رخ هفتدهم شهر رمضان سنه احدی و سبعین و شصت
 بقصاص یکم بقبل رسیده در مین سال میرزا شرف الدین حسین بی سبب جهت ظاهر شد
 شده از کار بکلیت پاکور کر خجست بادشاه حسین علی پیکر لدولی پیکر ذوالقدر را بر سر علی
 ساخته جایگزین شرف الدین حسین را بدو بیست و نه با اتفاق محمد صادق و محمد علی بوفای
 و دیگر ارباب قبا و تعیین فرموده بیزم شکار بکلیت تنوره تو بخوده از آنجا بدلی نهفت
 شرف الدین حسین وقت فراغ و نام غلام بدو خود را در روی طغ قرین گذاشته بیاو
 قرار داده بود که وقت فرصت قصد بادشاه نماید فولاد مکروران او آن که بادشاه در دلی
 نزول ابلال داشتند و در جی که از شکار معاودت نموده از بازار دهمی بمیکه شش نزدیک
 مدرسه ماسم آنکه تیری برکش کرده دیشا نه بادشاه زد زخم کاری نیفتاده پوست مال گذشت
 آن خون گرفته را بزخم تنغ و خور پاره پاره کردند بادشاه بیا رخ نیم شهر جمادی الثانی احدی و
 و شصت و در کسان نشسته متوجه دارالخلافت شدند و بیا رخ پانزدهم ماه مذکور نزد اجداد اکر
 واقع شد درین منصب است بخوابد مطهر علی تربیتی که اندکی بیان پر ارم خان بود و فوض شد
 خطیب ثانی سرافراز شد و بعد برین سال قنوام غلام عدلی که در قلعه خا در تصرف داشت
 عرضه داشت بدرگاه فرستاده قلعه را تسلیم نمود و حکومت آنجا بحسن خان ترکمان متعلق شد
 و بیا رخ شهر ذی القعدة سنه مذکور بیزم شکار بقبل بکلیت مالونه نهفت نموده چون بکوالی

بعد محمد قاسم خان نیشابوری که حاکم اینجا بود با استقبال شایسته بنگشها که اندامند و چون
تواریج میسر رسیدند بعد از آنکه خانان او را یک حاکم میسرند و بجهت بعضی امور خلاف قضای پادشاه
متوهم شده عیال خود را پیش انداخته بجا بست بکرات بر او انداخته جمعی از اهل اتباع او غر
شدند و در سرحد بکرات بد رسیدند تمامی و هماینان او را جده کرده بزرگراه آوردند و او بعد
از آنکه از پیش چنگیز خان غلام سلطان محمود بکراتی که صاحب اختیار بکرات شده بود رفت
در این اوان میران مبارک شاه حاکم قاندریس که عبارت از اسیر ویران بود بدست
و مخفی به پایا بزرگاه فرستاده در سلک و خواهران در آمده پیوسته در سلک از بروج پادشاه ششم
گرفتند و بنوازشات کو تا کون سر از گشت و بیاخت سیوم ماه پیغمبر الاون سنه ثانی سیوم
و شصت و نوزده احوال در کرده واقع شده درین سال دو در سلطنت از یکصد و بیست و نه
بچین و حسین موسوم گشته بعد از یکماه بعالم بقا امیدند و در همین سال خواجہ معظم عادل
پادشاه بنابر بد سلوکی و نامواری مقید شده در قلعه کوالی رنجوس گشت و در اینجا وفات
و دولت یافت و در سنه مذکور به بیای قلعه که که نظر خود ندارد حکم فرمودند و در چهار سال انجام
رسید قریب بس که روزی که عبارت از پانزده لک و پسیان پنج و آن عبارت شده و تا به این
در و از قلعه را بیای در بهشت یافته اند و درین سال علی علی خان زمان با قافلی اسکندر
خان و بهادر خان برادر خود و ابراهیم خان او را یک مخالفت آغاز کرده بجا بست که در قیام
آمده با شام خان جلایر و شاه بدیع خان و امیر خان و محمد امین و دیوانه و دیگر حاکم را
ان تواریج جنگ کرده محمد امین در آشی جنگ را اسیر فاده و ستمگره مخالفان شد و بکرات
و دیگر امیران با مقاومت و پیروزه قلع بکرات آمده و محصور شدند و محقق بزرگاه عرض شد
نمودند و چون خان قافلی بقلعه ماکپور در آمده و محصور گشت بعد از چند اصفهان را که حاکم
که بر بود مطلع ساخت اصفهان جمعی را بکرات که بهر گذارشته خود با جمیع تمام کرده که
جاکه او بود آمده و خاین جو را که که بدست و رده بود و سپاهیان قیمت نموده مبلغی

بجهت مخزون خان و ستاده در مقابل مخالفان نشست و حقیقت حال معروفش داشتند
 این را که کویر به پیش قدس سید نعمت خان حاکمان را با افواج قاهره بیشتر روان فرموده رایات
 جلال در ماه شوال سنه مذکور از آب چون عبور نمودند متوجه دفع مخالفان شدند چون بفرز توپ را با
 جلال استماع مخالفان شده رسیده شده از مقابل مخفیون خان و مستغان برخواستند و چنانچه در فرقه
 و از آنجا کوچ و متعلقان را پیش انداخته از کدو رزمین عبور نمودند بان روی یک کنگ خود
 آمدند رایات جلال و فرقه دو از دم ذی الحجه سنه مذکور در دولخانه اگر چه چون بفرز و اهل
 فرموده اسفند را با جمعی از امرای کبار بر سر گذارند و من و ستاده مقرر فرمودند که در برابر علی قلی خان
 زمان بنشینند و منتظر فرمان باشند که هر چه حکم شود بدان نمایند ^{محل} مصطفی خان بنا بر عادت و نظر
 دیوان که جمعی را برین داشته بود که در باب تو این چه کاره نفرموده گفت و دست یافت با اتفاق
 وزیر خان برادر خود با جمعی که همراه داشت که بخت کبریا که بر سر روان شدند بعد از اجتماع این فرقه
 بر داری ان لشکر تعیین شد چون میان نعمت خان و علی قلی خان رابطه محبت حکم بود ابواب
 مکاتبات و مراسلات مفتوح شده قرار یافت که با یکدیگر ملاقات نموده در حضور مقدمات
 صلح قرار یابند چون توقف نعمت خان در کنار آب که پنج ماه کشید و در کار جنگ تا بفرز آقا شاه
 خواهر جهان در بار خان را تعیین فرمودند که رفته باعث اجمال معلوم نمایند چون جهان را در
 خان بشکر رسیدند همان زمان آمدن ایشانرا غنیمت دانسته معامله صلح را در میان آورده
 از رسل و رسائل در میان کشتی با یکدیگر ملاقات نموده قرار داد و نیکو خان زمان والده خود
 ابراهیم خان را با فیلان نامی بدرگاه فرستاد اما عظام بعد از معاودت از کشتی حقیقت حال
 عرض داشت نموده و محبوب دربار خان بدرگاه ارسال داشتند روز دیگر معجب فرار داد خان
 زمان والده خود را با فیلان و ابراهیم خان و نظام آقا که اعمادی او بود و بار و فرستاد و نعمت خان
 و خواهر جهان ایشانرا همراه گرفته باستان بوی رسیده و حسب المائمه منعم خان کنان مان
 زمان بعبور نمودن شده جایگاه او برادران بحال خود در شهر و طبران که تا رایات جلال روان

والی باشد ایشان از اب نگذرنند بعد از چند روز با دشاه یغمکت تماشای قلعه چاد گرفت
و مناسبت شهوار است از چوینور کناس رفته و از آنجا بقلعه چاد رسیده تجمیع و استحکام آنجا
امر فرموده و لشکر فیل کرده بار و وی نمایون سپهستانه در جینی که ریایات جلال در چاد بود
علی قلی خان زمان بخلاف حکم قرار داد از اب گذشته بعضی پیکانهای پور و چوینور
کسان تعیین نمود و بعد از استماع این خبر بادشاه منجم خان مخاطب ساخته فرمودند که هنوز
ریایات بجایان این حد و نفعت نگرفته خلاف شرط از علی قلی خان بظهور آمد منجم خان در این
پیش انداخته از جواب عاجز شد اشراف میفرستد را چوینور تعیین فرمودند که رفته والد علی قلی خان را
که در آنجا بود گرفته در قلعه چوینور نگاه دارد و چوینور جهان و مظفر خان را مقرر فرمودند که اردو را
شماره بشمار بیاورند و خود را بیاورند و چون بغازی پور رسیدند جعفر خان پسر قزاق خان
گفت که در آن ایام از عواقب پستان بومی بود خود را بدر قلعه رسانیده خواست که دست
بردنی نماید مردم علی قلی خان که در قلعه بودند جز در اشراف خود را از جریاب کنگا ندانسته
پیش علی قلی خان محمد ابا در فتنه علی قلی خان بعد از اطلاع بر حادثه مذکور راه فرار پیش گرفت
و کشتههای او که بر از اسباب و اموال بود بدست دلفروانان درآمد و جمعی را حکم شد که از اب
گذشته تا علی قلی خان را بدست بیاورند از پانزشتیند و موکب نمایون کنار اب سرور گرفته
تمام آن جنگها را میگردند و معلوم شد علی قلی خان لطیف کوه موالک بدر رفته درین آنجا خبر
رسید که بهادر خان چوینور رفته والد خود را خلاص کرده اشراف خان میفرستد را گرفته از اردو
که بر سر اردوی خضر قرین ریخته دست بردی نماید ریایات جلال تعاقب خان زمان را گذشته
بجای چوینور مراجعت نمود و بهادر خان و اسکندر خان از استماع توفیر ریایات جلال
فرار نموده از کدز زمین از اب عبور نمودند چون چوینور تزلزل ابدال واقع شد حکم فرمودند که ما
از علی قلی خان و برادرش اشراف را بدو چوینور پای بخت بوده امر اعظام تعاقب آنها تعیین
شد که هر جا باشند بدست آورند علی قلی خان از استماع این خبر خود را بکنار اب کنگا رسانیده

میرزا میرک رضوی را که محل اعتماد او بود برگاه فرستاده بنیمن خان بفرستاد که پست
 توأم در جهان پناهی نیست. سرانجام این در حال که می نشست. میرزا میرک با اتفاق والی علیقلی
 خان بخیریت خان خانان رسیده خان خانان با اتفاق و میر عبد اللطیف و مخدوم الملک شیخ الاسلام
 هند و عبد الباقی صدراعظم کتبان خان زمان نموده بغض و اغراض مغرور کشتن خود را
 و میر رضی شریفی و مخدوم الملک پیش علیقلی خان گفته فردا غویلی بکش و رسانیده به علیقلی خان
 تو به و سوگند بخونی که حکم شده بود یا در ایات جلال در اوایل سنه ثلث استعین و تقاضای
 بیاخرج روز جمعه بیستم رمضان بدرالخلافت اگر معاودت نمود در همین سال همدی قاسم خان
 باهمدین را پس نفین فرمودند که بگریه رفته آصف خان را بدست و ردش از آنکه همدی قاسم
 خان بدایا برسد آصف خان قلعه جو را که گذاشته خود را بچنگلها کشیده کس پیش خان زمان
 فرستاده اراده رفتن بآن جانب کرده بود و خان زمان نیز عیادت نوشته و در آن
 بود چون همدی قاسم خان بولایت گریه رسیده تمامی آن ولایت را بکلیت ضبط در آورده سر
 دیال آصف خان نهاد آصف خان لا علی حاشه و فرستاد خان خود ده با اتفاق و وزیر خان
 برادر خود بخونور پیش خان زمان رفت و در مجلس اول گریه او را ملاحظه نموده پشیمان شد خان را
 آصف خان را با اتفاق بهادر خان بنیض بعضی ولایت که در تصرف افغانان بود فرستاده وزیر
 پیش خود نگاهداشته بنظر محافظت می نمود وزیر خان کس پیش آصف خان فرستاد که در فلان
 شیب من از اینجا فرار خواهم نمود تو نیز هر نوعی که بخواهی از بهادر خان جدا شو آصف خان بموجب
 قرار دادش اموال و اسباب خود را گذاشته بجانب گریه و بامپور فرار نمود بهادر خان از
 ابلاغ نموده بدو رسید چنگل عیب مستاده آصف خان گرفتار شد بهادر خان او را در بالای
 جوکندی قتل انداخته روان شد درین اثنا وزیر خان رسیده بهادر خان تاب مقاومت
 فرمود که آصف خان را در بالای جوکندی قتل رساندیم شیره را حواله او کرده سه انگشت و جدا شده
 زنجی پنبه اش رسیده وزیر خان برادر را خلاص نموده بهر دو برادر بگریه آمدند وزیر خان متوجه

شده اصفهان در که توقف نمود و در برضان در نواحی لاهور باستان پوسی رسیده کن
 او و اصفهان برادرش بعفو و اغراض معر و ن کشت در میان سال میرزا سلیمان باراده
 نیز کابل متوجه شده میرزا محمد حکیم بعد از کوشش و سرد و کابل را گذاشته از باب نیلاب
 گذشته عرض داشت بدرگاه ارسال داشت بعد از وصول عرض داشت استماع فرست
 کابل فریدون خان میرزا محمد حکیم را که ملازم درگاه بود جهت اصلاح مهمات میرزا محمد حکیم
 تعیین فرمودند و مبلغ کلی با امتد شد و ستان مصوب خوش خبر خان یساول نظر به
 میرزا فرستادند میرزا با استقبال شتافته لوازم بندگی بجای آورد فریدون در مقام اغوا
 میرزا شده تیر لاهور را در نظر او سهل و آسان نمود و میرزا را بران داشت که خوش جان را
 بگیرد و میرزا بنابر مروتانی خوشتر خان را و خفته طلبیده و خدمت او را در شهر باندن
 که در کابل می بود و سلطان قلی نویسنده که اندرگاه گرفته بود محرک فتنه بودند و قصد میرزا را
 اهل فساد و متوجه لاهور شده چون بکالی بهر رسیده دست به تیر تاراج می آورده و میرزا
 خان کلان و قطب الدین محمد خان و شریف محمد خان آمله خیل در لاهور جمع شده بموادم
 قلع داری پرداخته عرض داشت بدرگاه ارسال داشت شد میرزا محمد حکیم لاهور رسیده
 در بای خندی قاسم خان که بر ظاهیر شهر لاهور واقع است نزول نموده چند مرتبه مصهارا
 کرده بدو و حصار امدادی نگذرد و بعد از اقامه نمود و نگذاشته که کاری بسازد با دوشاه
 چون خبر آمدن میرزا بلاهور شنید منع خان را اجرا است اگره گذاشته مظفر خان را بکشته
 فیصل مهمات دیوانی رفیق او ساخته بکار خنوسوم شهر جادی الاول اربع و سبعین شعبان
 انکاره متوجه لاهور شد و چون خبر توجیه ریات جلال بجانب پنجاب مسموع میرزا شد تاب
 توقف نیامده بجانب کابل روان شد و قطب الدین محمد خان و کمال خان که در
 لکهنه با منقطع تعاقب میرزا نموده چون از پرتو بهر که گشته معلوم شد که میرزا خبر معاونت
 میرزا سلیمان را از کابل شنیده با بدین متوجه کابل شده مراجعت نموده بدرگاه امداد در

الف میرزا و شاه میرزا پسران الف میرزا بن محمد سلطان میرزا پسر سلطان و پس میرزا بن با بون
 منقو و بن با بون عمر شیخ بن امیر تیمور که مادر محمد سلطان میرزا و دختر سلطان حسین میرزا بود
 و بعد از فوت سلطان حسین میرزا پیش پا بر شاه آمده رعایا یافته بود و میان او و شاه
 نیز در مقام رعایت بودند و او را دو پسر بود یکی الف میرزا و دیگری شاه میرزا الف میرزا و شاه
 مکرر با میان او و شاه یعنی وزیریده بعضی مقرون شده بودند تا آنکه در تاخت مهره الف میرزا کشته
 شد و از دو و پسر ماند یکی سلطان محمد و دیگری اسکندر میرزا میان او و شاه اسکندر میرزا را
 الف میرزا و سلطان محمد شاه میرزا خطاب می دادند و شاه محمد سلطان را که پسر شده بود از مقام
 معاف می داشتند پسر کشته اعظم پور از سر کار سبیل می گنجی که او مقرر نموده و او را در سن پیری پسر
 متولد شده با بر ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا موسوم شده بودند و یک
 بجای که می لایق ممتاز بودند چون خبری می گری میرزا محمد حکم و قوجا و شاه بجایب لاهور می گنجی
 شد با عاقی ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا عمو بانی خود در مقام نفی و فساد شده چون
 منع خان و دیگر داران نواحی در مقام تنبیه ایشان شدند فرار نموده بجایب مالوه رفته و در
 ابرو و سبیل و تنه و پیر سیاه که علی خان و برادرش انصاف عمده نموده با زیانی شدند
 ریاست جلال تبرک دوازدهم شهر رمضان سنه مذکور از لاهور متوجه گشته و میرزا میرزا که
 وکیل خان زمان بجان باقی خان سپردند و چون در دهمی نزول اجلال واقع شد میرزا میرزا که
 حبس کریم خان باقی خان تعاقب و رفته از ترس سیاست بازگشت و چون در آن
 اگر محل نزول ریاست جهان گشاسته نوزده روز توقف کرده خان خانان را بجز است بجا
 گذاشته بنابر خبر دوازدهم شب سیوم شوال سنه مذکور بجایب حوض چور خان بخت
 معطوف شده چون ظاهر قصد بهو بود و معسر میان او و کشت محمد علی خان بر لاس مظفر خان
 و راجه نور مل و شاه بدیع خان و خواهر عیال الدین علی ولد اقا ملا فزونی که کشتی بود با دیگر
 اهراب میرا اسکندر خان که در او بود و لغاتین فرموده متوجه گشته و با یکپوشه شدند و در بر کشته را

خبر رسید که علیقلی خان و بهادر خان از اب لنگ گشته قصد آن دارند که بجانب کابل
روان شوند و در راه بهرامی خواص جهان بکشته کرده و ستاده خود بخیل تمام بکنا کرده و مالک
سیده سوار فیل شده از اب عبور فرمودند درین وقت زیاده از پانزده کس همراه نبود
و بیکارخ روزه و شنبه غه شهر ذی قعدة سنه یک و در موضع منکر وال از اعمال الهی پاس گذشت
فتح بفتح پور موسوم شد پس بعد قتال شده عول را بوجود انشرف خود آراسته بر افکار راهبند
اهتمام اصفهان و سایر یکها مقرر فرموده و جو انکار را در عهد و محزون خان قاتل و دیگر امار
مقرر داشتند محافل آن که تا غایت شدن پادشاه را با و نکرده و شب بخت گذرانیده بودند
دل بر سر که نهاد و صفوف راست کرده بجان میکوشیدند در انشای تردیدی بر اینست
رسیده چون غایت شد و بکسر خان بر زمین افتاده و دستیک گشت و بچین نیری علیقلی خان
و دشنام بهرون آوردن تیر بود که تیر دیگر پایش رسیده و پس در علیقلی خان بر زمین
افتاده فیلیان قتل بر سنگ تهدا کرده و تیر پای فیل یکجا برابر ساخت بعد از فراغ از
جنگ بهادر خان بتر مقتول شد پادشاه بعد از فتح بجانب جوسی و پیکال که الحال با اب پاس
مشهور است رفته از ابجا به بنارس و از بنارس بچونور لشرف برده سه روز در چونور توقف
فرموده ابغا کرده اند که که بکشتی از اب عبور نموده بهرون قلعه که نزول اجلال فرمود
و کس طلب خان حاکم بکره دست داده خانقلی او را یک و یار علی و وزیر اسب قاتل خوش
مجنون خان و دیگر اهل فساد را به پارس رسانیدند و میرزا میرزا که رضوی که از حبس که بختی علی
خان رفته بود و در جنگ گرفتار شده و رفته فیل انداخته فیلانش چند داده بجهت سیادت
کنه او را بکشیدند و خانان باستان بوسی سزاوار گردید و است حکومت جایگاه علیقلی
خان و بهادر خان به وضوح گشت و ریاست جلالت در عین برسات مراد ذی قعدة سنه یک
برابر خلعت گرفته و نزول اجلال فرمود چون بخت شکست علیقلی خان با سکن در خان رسیده و امار
عظام که بر سر او تعیین شده بودند به بهادر صلح در میان اب ملاقات کرده از کنا را بکونج

کرده بمیان افغانان رفت اما گویو بر مغایب نموده حسب الحکم معاودت نمودند و حال
 جا که او محمد قلی خان بر لاس متعلق گشت در سنه خمس و سبعین و شصت و یازدهم بخرم چنور که
 نفرت را نا اودینکن بود منوچهر شده چون بقلعه کاکرون که سرحد ولایت ملوّه است رسیدند
 شهاب الدین احمد خان و شاه بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو بعلو
 کرده بر سر مرزایان که از سیل فراموده بمندهورفته بودند تعیین فرمودند اما چون کوهالی
 رسیدند مرزایان از توجیه ریایات جلال مطلع شده فراموده پیش جنگ به خان حاکم کرات فرستادند
 و چون ریایات جلال از کاکرون کوچ نمود رانا اودینکن حیل را که میرزا شرف الدین حسین میرزا
 از نفوذ او بیرون آورده بود با هفتشت هزار کس بختیور که از نلای نامی هستند و مشایخ
 گذاشته خود با مستقلان و اقوام بکوههای سخت و پیشهای پر درخت پناه برد و شاه با
 روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الآخر سنه مذکور بدور قلعه نزول اجماع فرموده بعد از محاصره پناه
 و کسری قلعه را بجا آورد و آخر سخته را بجنوبان جوهر کرده و بیستشت هزار کس از راجو با
 و بیست و دو هزار کس از رعایا که در مراپم کجایانی و قدمت گذاری و دفعه مذکور داشتند
 بقتل رسیدند در تاریخ نظام الدین احمد مذکور است که در بیست و ششین شب پنج ماه شعبان سنه
 مذکور افواج ما بهره از اطراف قلعه هجوم نموده در دیواری قلعه شکاف نموده جنگ میکردند
 سردار اهل قلعه بود پیش شکاف آمده مردم را بکجایان بکس میکشید و پادشاه در بالاحانه که حرمه
 ششم خاص ترتیب یافته بود و تفنگ در دست نشسته بودند چون روی حیل از روشنی شامی
 توب و تفنگ محسوس گشت تفنگ حواله نموده به پیشانی او زدند که با کجا بجهنم و اصل شد با جنون
 که سر را خود را گشته دیدند دست از جنگ باز داشتند بجاهای خود رفته اهل و عیال خود را با اموال
 و اسباب در انشال انداخته سوخته و خود را بکجایان پناه بقتل رسانیدند چون در اصطلاح هستند و
 عبارت از نیست و از لشکر پادشاهی در بخرم مذکور و بیست و ششین شب در حین بیست
 برج بر جبهه شهادت رسیدند رسید جمال الدین باره و محمد صالح پسر میر کاهان کولابی و بزرگان

قلی و شاه قلی اینک قاسمی و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشی و وزیر بلوچ
و جان پیک و یار پیک برادران شیر پیک بسیار پاشی از آنجمله بودند سه روز بعد از فتح در پای
قلعه توقف شده حکومت آن ولایت را باصف خان مغوضر استبداد بر سر باریت نمود
معین الدین بخشی بجا بنشیند و چون در کسری در یکشنبه متفق شد بر مضامین با کج
فقرا و سلاکین را با تصدقات ساز ساخته بعد از ده روز از راه میوات متوجه دالان افرا
شدند بعد از چندگاه جز رسید که میرزایان از پیش چنگیز خان فرار نموده بهماوه آمده قلعه
اجین را محاصره نموده اند قلع خان با جمعی از امارا و اشرف خان میرمنشی و صادق خان که بر
تخیر قلعه تنه نور تعین شده بودند بر سر میرزایان و سادند اماند کو چون بجای آمد سر و سر
شهاب الدین احمد خان حاکم آنجا بدیشان پیوسته با اتفاق متوجه دفع میرزایان شدند و در
سارنگ پور شاه بدین خان حاکم آنجا نیز ملحق شدند چون خبر توجبه لشکر قیریزی از میرزایان رسیده
دست انداخته و اجین بار داشتند بجا بستند و روان شدند درین اثنا که کشته شدند چنگیز
خان بدست حجاز خان بخشی بمیرزایان رسید قلعه بکرات را غنیمت دانسته متوجه بکرات
شدند قلعه چنپانیر را متصرف شده قلعه بروج را نیز بدست آورده رستم خان رومی را که حاکم قلعه
بود بکفر قیل رسانیدند قلع خان و صادق خان باستان بوسی رسیده و نوازشات داشتند
سرا فرار گشتند و در او اسطه ششست سبعتین و ششجاهه عیان توجبه بعزم تخیر قلعه تنه نور
معطوف شده لشکر قیریزی از قلعه با مرکز وار در میان گرفته مرچل پیش برده سپاه باط
ساختند برچین والی قلعه پیران خود دوده و بهوج را بدگره و سادده امان خواست نمود
بادشاهی مسمول حال ایشان شده از جمیع رکن گشتند حسین قلی خان که بجا بکریان
مخاطب شده بود بدرون قلعه رفته او را باستان بوسی آورده در سلک بند با مشقم ست
و بنا بر پنج روز چهارشنبه بیوم شوال ششند که در قلعه بقیرف ولای دولت فایده در آمده
حکومت آنکس بر خان مغوضر گشت ریات جلال از آنجا کوچ نموده بنا بر پنج روز چهارشنبه

پست و چهارم دی فقه سنه مذکور بدار الخلافه اگر نزول اجلال فرمود بنابر خبر شریفه سید
وسعین و تسامیه را بر راجحه زمین دار بنه که فقه کاخ خود در قف او بود بنهبت فقه فقه
ورن تنه و رعایه مذکور را با پیکش و خف و بهایا بسیار خوب کلاه خود بهرگاه علی
فرستاده شمول عواطف تنه و انکشت است فقه فقهون مانان فاقشال که عاگیره داران
نواحی بود فقه کشت و بنابر خبر روز چهارشنبه سفته هم ماه پرع الاول سنه مذکور شاهزاده
عالیمان سلطان سلیم در منزل شیخ سلیم چشتی در بلده سیکری که بعد از تولد شاهزاده عالیمان
بنفخ پور موسوم شد متولد گردید خواجہ حسین ندوی قصیده گفته بود که مریع اول تاریخ سال
جلوس اکبر بادشاه و مریع دوم تاریخ ولادت سلطان سلیم بود این مطلع این قصیده
نکه لاله که از بیجا و جلالت شهریار کو هر مجده از محیط عدل بدر کردار و لکن تنه که ده نکه
رو به یار شده با نعام او مرحت فرمودند و سیکری را شهر عظیم ساخته و در شهر رافعه از تنگ
زنجب داده عمارت علی بخت و لقا بنه فرمودند و امر اعظام هر یک فرآورده خود همان
ساخته پای تخت اجمار مقرر فرمودند و بنابر خبر روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سال مذکور از کوه
پارده متوجه اجمیر شده بهر روز شش کرده بهفت کرده طی میفرمودند از کوه دراه بطواف خواجہ
معین الدین چشتی رفته فقا و ساکنین را بنه قصه قات مسرور و خوشحال ساخته بخت و طلی
معاد و شرف و تبارخ رمضان سنه مذکور ظاهر و طلی مجتمعا کردند مازکر و بعد از چند روز
بجانب دار الخلافه که مراجعت نمودند و بنابر خبر روز پنجشنبه سوم محرم سنه ثمان و عین
و تسامیه بنه شاهزاده شاه مراد در منزل شیخ سلیم متولد شد فاسم ارسلان ابن پست تاریخ سید
کرده که از مریع اول تاریخ ولادت شاهزاده عالیمان سلطان سلیم و از مریع دوم تاریخ
ولادت شاهزاده شاه مراد پیرون می آید بیت نور پاک چو سلطان بنه نازل لوی
شاه مراد ابن اکبر عادل بنابر خبر پنجم شهر پرع الاول سنه مذکور از کوه بجانب اجمیر متوجه
نموده بعد از لوازم زیارت سکان ان بلده را از انضال عام مخطوط و بهر مکره و اینده

حکم فرمودند که بر دو رخت اجیرحصاری از سنگ طرح انداختند و کعبه و تختانه قمری عالی
 بنا فرموده بامرای عظام حکم کردند که هر کس بی خود جوی ترتیب نماند و روز جمعه چهارم
 شهر جمادی الآخر سنه مذکور از اجیر کوچ کرده بنا کنج شانزدهم ماه مذکور در ماکور نزد اهل
 فرمودند چند رسیدن بپیرای مالد بویستان بوی رسیده در سلک بندگان منتظم گردید
 و همچنین راجه کلیان مل را بچیکا نیرا پیشش رای سنگ وی اخلاص بدرگاه آورده در
 سلک و تختانان در آمدند و صید راجه کلیان مل در زمره اهل محل منسلک گشت و بعد از روز
 عنایت غنیمت بصوب لاهور منتطف گردانیده چون بدربالپور که جایه جان اعظم میرزا
 عزیز که بود رسیده میرزا مذکور لوازم همانند اری بفرستیم رسانیده پیشکشهای لایق
 از جوهر و قتل اسپان عربی و غیره بیرون از قیاس کشیده تمام ارباب مناصب
 اهل فضل که ملازم رکاب خطه انساب بودند مظلوظ ساخت شیخ محمد غنوی تبار کنج ابن
 میهمانان عزیز نشسته و شهنشاده یافته و از بدربالپور مستوج لاهور شد و منتقل خان جهانزاد که عاقل
 لاهور بود نور قدوم شرف ساخته چند روز پیشکشا اشتغال نموده از راه حصار فیروزه مستوج
 اجیر گردیده از آنجا به پنجون نزد اهل مال فرمودند منع خان از جوهر اسکندر خان زمره آورده
 یاستان بوی سرافراشته که خان اسکندر خان بغوم فرون شده سرکار لکنویکیا کیو
 شد چون بکخط لکنو رسیده بعد از چند روز پارس شده بنا کنج شهر جمادی الاول قیام و بپعبین
 و شعا به وفات یافت و بنا کنج بیستم شهر صفر ثمانین و شعا به بیستم نیز ولایت جرات پالی تو
 در رکاب سعادت هماده از اجیر خان کلان را باده نرسوار بر بیم تغلای پیش و بنیانند
 و بیست و دوم برع الاول را بایات جلال از اجیر کچک آمده در دو منظر ماکور بفرستید که بنیجانب
 دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در ایاز صدف سلطنت بوجو نام چون تولد شاهزاده در مال
 شیخ دایمال شده بود دیدارینال موسوم گشت و در میر تاجره که چون خان کلان بنوا جی سروبی
 رسیده راجه سروبی اظهار اطاعت و بندگی نموده چند راجه بوقت رابطین الحیجی کری پیش خان کلان

فرستاد و بعد از حضرت شدن ایلچیان بان که ستم مند است خان کلان بدست خود به
 ایلچیان میداد یکی از آن جمعی بیست و نه خان کلان زنده از پیشش بر رفت بهار نام جوانی
 از نوکران خان کلان که در پس سرخان کلان ایستاده بود پیش او دیده آن را چو پرت بار
 زمین نزد محمد صادق خان که به بلوی خان کلان نشسته بود زخم بخوان را چو پرت بار
 جو احسان را طلبیده زخم خان را دوش محض اقبال پادشاهی ایلخان زخم در عرض باز نهاده و
 التیام یافت و بنا بر آن شهر رحبت طلبه بر تین نهر و الم مغرب خیام نصرت و جام کشت یافته
 در اینجا توقف نموده است و حکومت آن ولایت را بهید احمد خان باریه که به حکومت
 و کثرت انصار ممتاز بود تفویض نموده متوجه احمد اباد گشته شیر خان فولادی که شش ماه
 اعتماد خان را در احمد اباد محاصره داشت از استیلاء توجه را بایات حلال ترک محاصره کرده بطرف
 بدر رفت و در دومتلی پتن سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان همیشه را
 محسوس طوریکه میداشت بآن رخ روزگش بنده هم شهر رحبتستان بوسی سرافراز گشت
 روز دیگر اعتماد خان حاکم احمد اباد و میر ابو تراب و سید حامد بجاری و اختیار الملک و ملک
 الشرف و وجه الملک الفغان و حجاز خان حبشی و سایر سرداران بکرات بیست و نه زمین
 بوسی استیعا دریافتند و هر کس فراخور حال خود پیشکشها کند را بنده اعتماد خان مغالیه را
 با دراعلا و پیشکش خود نموده مشمول عفو اطف پادشاه نامه گشت و در جمعه چهارم زخم خان
 دریای احمد اباد معسکر اردوی نصرت قرین گشته خطبه بنام نامی الکبر بادشاه خوانده شد و ب
 تنبیه و نادیده باریهم حسین میرزا محمد حسین میرزا که ولایت بروج و برودره و صورت را
 بعد از قتل خان شریف شده را بایت محفلت پرا فراخته بودند را بایات حلال بآن رخ
 روز دوشنبه دوم ماه شعبان سنه مذکور از کناره احمد اباد کوچ کرده بجانب کینایت
 روان شده و بنا بر آن شب چهارشنبه چهارم ماه مذکور اختیار الملک که عمده امر اجرات بود
 که بختی بطرف احمد نکر و ایدر بدر رفت چون اعتماد دیگر اجرات نامه اعتماد خان حواله بنده خواند

کینوشد و بنا بر خبر و زنجینه دوازدهم شهر مذکور از کینایت کوچ کرده بنا بر چهارم
ظاهر بر ورده نزول اعلال واقع شد درین منزل حکومت و ولایت بکرات
عموما و دارالسلطنت جمدا با و خصوصا با اعظم خان نقولین فرموده حضرت لایزال را
داشتند سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بکونداس و مانسنگ پیش را با دیگر
افرا بنیخ فلع صورت که در ظرف میزریان بود و فرستادند این قلعه بآکرده صوفا غلام
سلطان محمود و کجائی مخاطب بخداوند خان است و بنا بر تسبیح و اربعین و تسبیح با تمام
و در کنار دریای عمان واقع است دو طرف بدریا متصل است و دو طرف دیگر از خندق
کنده باب رسانیده بسنگ جوته و خشت چخته یا رقلع پست که از آب برآورده و بنا بر
شهر مذکور یک پهلوی شب گذشته خبر رسید که چون خبر تویر ریایات عالی در قلعه برپا
خسین میرزا رسید و هم خان روی را بقتل آورده از پشت کوهی اردوی نظرقون گذشته
میخواهد که عیان گرفته و فساد برانگیزد همان ساعت خارج جهان و بجایعت خان و قلعیمان و
در خدمت شاهزاده سلیم گذشته بتغسل نفیس متوجه کوشمال ابراهیم حسین میرزا شده و ملک
لشکران بکراتی را که صاحب وقوف آنها بودند همراه گرفته شهباز خان کینو که گشتی بود بطلب
غلام که بنیخ صورت نام زنده بودند و ستاد که بکوبک میایون ملحق سازد و آن شب با بیل
سوار بکنداراب هندی رسیده شخص شد که ابراهیم حسین میرزا در آن طرف آب در رقبه
سرنال فرود آمده بندگان درگاه که در رکاب نظر انتساب حاضر بودند از استماع این خبر
شروع و حیب پوشیدن کردند و مقارن این حال امر اذیعات صورت شرف ملازمت یافتند
و مانسنگ حسب التماس او بهر والی تعیین شد با وجود آنکه زیاده از صد سوار در رکاب نظر
حاضر نبود بی تامل و تخاشی اسیر را با انداخته با نظر فکد شد ابراهیم حسین میرزا که از
سوار همراه داشت بفرم جنگ از سرنال بیرون آمده با هسنگ جنگ مردم خود را توکل نموده
کوشش مردانه بجای آورده نزدیک بود که لشکر بادشاهی را در تمام آورد و که افواج قاهره

جان برکف ایثار داده از هر طرف با خنده ابرایم حسین میرزا مالک و بار بر زنی روزگار خوشتر
 راه فرار پیش گرفت چنان مردانه تعاقب نموده چند کس را بجاک هلاک انداخته چون شب شد
 رسید حسب حکم معاودت نمودند ابرایم حسین میرزا از راه احمد نکر بطرف سروی میر رفت
 درین مقبول خان غلام قلاق و پنج بدخشی نزدات مردانه نمودند موکب همایون شب چهارم
 پیر و هم ماه شعبان بعد از یکپهر در ظاهر قفینه برودره باردوی معلای کشت را بجه کونستان
 که درین معرکه شجاعت مردانگی بظهور رسانیده بود علم و فاعده و حرمت و نمودند و داعیه غیر قلعه
 صورت سمیت متحد بد یافته سناه قلی خان محرم و صادق خانرا پیشتر دست اندک اطراف قلعه را
 فوکرفته نگذارند که کسی بیرون رود چون خبر مذکور بکلخ بیکم دختر میرزا حکام ان منگوه ابرایم حسین
 میرزا رسید مظفر حسین میرزا پسر خود را قبل از وصول امر همراه گرفته بجایست کن روان شد بیا
 جلال بیاض پنج شهر شعبان از برودره کوچ کرده بنا بر پنج هفتادم رمضان در یک کروی صورت
 نزول نمود در همان شب نفس نفیس در کنار حصار رفته مد داخل و مجروح قلعه را ملأ خطه نمود و
 قسمت نمودند و چون دوباره محاصره گذشت همزمان که در سنگ گنج نورچیان همایون بازه انتظام
 داشت و از درگاه جهان پناه سرگردان شده داخل باغبان شد و در داری قلعه مذکور بنود
 مفوض بود و سایر اهل قلعه مولانا نظام لاری را که طالب علم زبان او بود بجهت طلب امان آن
 قلعه بیرون ملا نظام به بساط طبوی مشرف گشته رحمت یافت که قلعه رفته مرده امان بکشو گمان
 قلعه برساند و مقرر شد که قاسم علی خان و خواجہ دولت ناظم همراه نظام رفته همزمان و سایر مردم
 قلعه را دلاسا نموده همراه بدرکاء آورند قاسم علی خان و خواجہ دولت حسب التعموده همزمان لولما
 مردم قلعه در دربار حاضر ساخته همزمان و چند کس دیگر که ماده قفنه و فساد بودند بعد از ادب
 بموکلان سپرده دیگر ساکنان قلعه را خنجر بدنه قلع مذکور بنا بر پنج پست و سوم شهر شوال ماه
 و شصت و نهم واقع شد و همان روز حکومت و است قلعه صورت و ان ناجیه قلع محمد خان مقوض
 و بنا بر پنج شصت مذکور راجه بهار جو راجه دلایت موکلان میرزا شرف الدین حسین را که بدو مال

پیش ازین بنی وزیریده بود و از بیم جان پناه بر زمین داران برده سرگردان مسکنت میگردید
برگاه فرستاد و بعد از نادید بگوش گشت و بنا بر چهارم ذی قعدة سنه مذکور ریاست
منوچهر احمد اباد شده چون بیروح نزول واقع شد والد چنگیزخان زبان نظم کشوده بعض
رسانیده که چارخان چغتای پسر اقل رسانیده بعد از اقرار چارخان را در تپای فیلا^{فیل} افتاد
بجز او سرانسانند چون ابراهیم حسین میرزا از معرکه قتل قرار نموده در نواحی پهن مجید^{حسین}
میرزا و شاه میرزا طلی گشت کشاکش میرزایان بران قرار گرفت که ابراهیم حسین میرزا^{حسین}
بهندوستان رفته قندهار^{انگیزی} نماید و محمد حسین میرزا و شاه میرزا بشیرخان فولادی را با خود مخفی
ساخته به پنج پتن^{نوم} نمایند شاید از استی^{این} اجبارا کبریا داشته دست از محاربه صورت بداد
بموجب قرار داد محمد حسین میرزا بشیرخان فولادی را با خود همراه ساخته پتن را محاربه نمود و سید احمد
خان قلور رامست نموده در مقام صارداری شده حقیقت بدگاه معلوم شده داشت خود
چون خبر مذکور رسید انوشیروان^{سید قطب الدین محمد خان} و شاه محمد خان و نورنگ خان و جمیع جاگیر
داران مالوه را با و یکدم اقامت فرمودند که با هم اباد رفته با اتفاق اعظم خان منوچهر رفع محال^{خان}
شوند اما مذکور با اتفاق اعظم خان منوچهر پتن گردیده چون پیچ گروی پتن رسیدند محمد^{حسین}
میرزا و بشیرخان فولادی از پای قلور بر عاقبت چنگیز پش آمدند و هر اول را بر داشته بر پشت
راست اعظم خان که تعلق بقطب الدین خان داشت زده ان فوج را نیز بر ایشان ساختند و
شاه محمد خان زخم خورده فرار نموده این دو فوج را کینه با احمد اباد رفته و اردوی قطب الدین^{شاه}
بغارت فت و شیخ محمد گنجی کشته شده چون لشکر غم کجیت اولیه و کسب متفرق شد و بخول
معدودی پیش نهاد اعظم خان با اتفاق شاه بدراغ خان بغول ناخته غم را بر داشته و با
ظفر و فروری وزیرین گرفت محال^{خان} هر کدام بطرفی بدر رفت بشیرخان در کمال فلک است و
ناوای پیش ازین^{امین} خان حاکم چون گرفت و محمد حسین میرزا بجایست و کن فرار نمود این نصیب^{نصیب}
فرودم رمضان سنه مذکور واقع شد خان اعظم پتن را بدستور سابق بسید احمد خان سپرده

بنا برنج هشتم شوال در بای فلقه صورت باستان بوسی مغفول گشتن رایات جلال بیاض سیلخ
 شهر ذی قعدة ببلده احمد ابا و نزول جلال فرموده حکومت بخارا بیدستور با عظیم خان محبت
 بنا برنج دهم ماه ذی قعدة نذوگرا ز احمد ابا و متوجه دار السلطنت شده شهر دام نذوگرا ز قعدة
 سیت پور از اجمال بین خان اعظم و دیگر امای کوکی را خلعت اوده بجایست احمد ابا در امان
 و در همین روز مظفر خان را دور و در بجاگاه لنگه چاکیر در مانده عایت نموده حکومت احین
 و سایر کپور و سنان و خود از راه چالو متوجه فخرور شد و چون نزول اجلال در اجمیر واقع شد
 عضة داشت عید خان حاکم ملان مشعل بر کفراری و فوت ابراهیم حسین میرزا را تفصیل این
 مجمل الکامیر ابراهیم حسین میرزا که بعد از از ریجانب پنجاب روان شده بود و قوی از لولان با
 همراه شده پیکنات و قبایست همراه را عارت کرده میرفت چون به پنجاب رسید حاجان
 امیر الامیر پنجاب فلقه مکرکوت را که در قرق راه چوید بود و بعد از قید و پس و پیش بر چوید
 خود را قایم مقام پیر داشته و پیر را مرده الحاشته در مقام سرکشی بود و حسب حکم حاکم شات
 بعد از اسامی عزادان ابراهیم حسین میرزا به پنجاب با به چوید صلح کرده مهدی در پیش در واره
 فلقه نموده در پیش طانی بسجی خطبه یا م نامی اکبر را دشا خوانده بانفاق برادر خود آعل
 قلعان و میرزا یوسف خان و شاه غازی خان ترکمان و جعفر خان ولد فزان خان نخلو و دیگر
 امار الیقا نموده در قعدة ملینه کچیل کروسی ملان است بار دوی بر نراسید در ان وقت
 میرزا در شکار بود و افس شده از شکار بر گشته بی تو زک متوجه یک شد برادرش مسعود حسین
 میرزا بنشته کجیک رسیده بر فوج حاجان ناخته گرفتار شد ابراهیم حسین میرزا نیز فوج غنیم
 رسیده کاری نساخته برگشته فرار نمود چون بنوا حی ملان رسید و بنوا حی است انرا بیا
 و سنج که کجاسته بکنه در مشب شده بود کشتی پیدا نشد در کنا راب فرود آمد و با فغانی
 کیران و عیث لایت ملان بر سر او شپ خون آورده تیری بر صلق میرزا رسیده بر نزال
 دیگر کون دیر تغلباس کرده بطریق فتنه ان زمین جمعی که با او همراه بود و بنوا حی است

رود و مردم آن نواحی ششاخته گرفته پیش سعید خان بودند و در حین سعید خان و دست یافت
 چون رایات جلال تلخ دوم ماه صفر سنه احدی و ثمانین و تسعایه فیخپور نزول از آن بود
 خان جهان پیسو و حسین میرزا از خیمه دوخته و اسیران دیگر راه مهاگادور و کلواند اخته بشکلی
 بنظر اشرف در آورده از روی محبت خیمه پیسو و حسین میرزا را گشوده اکثر اسیران آتشیده و خبری
 که ماه فتنه و فساد بودند بموکلان سپردند و سعید خان نیز در آن چند روز سر ابراهیم حسین نظر
 که بعد از مردن ازین جدا کرده بود و همراه آورده در بشکاه درگاه انداخت و زنجی که رایات
 جلال فیخپور نزول اجلال داشت مقدسات و معاندان که از سطوت پناه نصرت پناه در گوشه
 خفته دم در کشیده بودند سبخی و فساد بر آورده اختیار الملک بکراتی جیشیان و مردم بکرات
 و اسم آورده بکینه احمد نکر و حوالی و حواشی را متصرف شد و محمد حسین میرزا و ولایت کن پارا
 نیز بقلعه صورت منسوب گشت قلع خان قلعه را استحکامی ساخته مستعد قتل و جلال شده حسین
 میرزا را که صورت اده منسوبند بکلیات کردین خان که گریاق شقار اگاز راه دیگر که خیر خود
 با هم اباد رسانید خان اعظم نورنگ خان و سید حامد بجاری را بدین سلطان میرزا فرستاد
 خود منوچهر دفع فتنه اختیار الملک شد چون نورنگ خان و سید حامد بجوالی کلبیات رسیدند
 محمد حسین میرزا از شهر بیرون آمده در مقابل ایشان نشست بعد از روز مابین جنگ واقع شد
 جلال پسر سید بها الدین بجاری کشته شد محمد حسین میرزا باب مقاصد و مستی آورده پیش اختیار
 خان اعظم بنواهی احمد نکر رسید و چند روز مباد و اختیار الملک جنگهای صعبی دفع شده
 در آن آستانه رسید که پسران پسر خان فولادی و پسر جبار خان حبشی و محمد حسین میرزا اختیار
 الملک شده اراده دارند که از راه دیگر خود را با هم اباد رسانند بعد از استماع این خبر خان اعظم که
 کرده منوچهر احمد بابا و شید و کس اطلب قطب الدین محمد خان بهر بروج فرستاد قطب الدین محمد خان
 با لشکر احمد اباد آمده بجان اعظم پوست اختیار الملک و محمد حسین میرزا با پوست هزار رسول
 و بکراتی حبشی و افغان بفرستید احمد اباد منوچهر شد و در اجا بدین نیز ایشان موافقت نمود چون

خان اعظم عثمانی و بنو کران خود نماد داشت در احمد ابا و محسن شده و غرض داشت بر کما و خلافتی بجا
 و عمر و جوانان مردانه از قلعه بیرون رفته جنگ می انداختند در آن جنگها فاضل محمد خان و
 فاضل خان قنصل سجد و بن اجبارند کور بعضی اشرف رسیدند بخانه را مصوب بنجانان را می شناسند
 چند طوطی خاصه را حواله خواجده آقا جان حکیم فرمودند که همراه پیشخانه پیشتر روان شود و حسین
 قلی خان را که در پنجاب خدمات شایسته تقدیم رسانیده بود و خطاب حاجنانی سر اسرا
 فرموده حضرت پنجاب دادند و معینه خان حاکم ملتان را نیز حضرت انوار اف زانی داشته
 یکم روز نیک شنبه است و چهارم ربیع الاخر سنه اصدی و ثانیین و ستایم بر آن قسبک سپهرا شده
 روان گشته و روز شنبه است و ششم با حیره رسیده خط استراحت فرموده و آن روز را می شناسند
 در حین سواری میرزا خان ولد پیرام خان و سیف خان کو که و خواجده عبدالکلیک علی الدین علی
 بختی و نقیب خان پسر زاده علیخان و ستم خان و میرزا یوسف خان مشهوری همزمان برادرش
 و سید عبداللہ خان در زمره پیرام خان حاضر بودند و شکار صیغ شاه قلی خان حرم و محمد قلی قوبای که
 پیشتر را می شناسند بودند بموک مایون ملحق گشته و دوم ماه جمادی الاول بقصبه دیسکه پست
 کروای پیر کرانت سیده عین الدین علی قزوینی را که بعد از فتح پنجاب اصفهانی سزاوارند
 پیش محمد خان حاکم پیرام خان که با لشکری که موجود داشته باشد در قصبه مالیات به شرح
 پیراموک مایون ملحق کرد و نصف شب از دیسکه منتهی مالیات نموده چاشت سلطانی قصیر
 مالیات به پیشکار و دی نظرفرست گشت و مقارن وصول ریایات بلال پیر محمد خان با لشکر خود و
 دشا غفر الدین خان مشهوری و طبیب خان ولد طاهر محمد خان حاکم دهلوی و کنگر برادر زاده
 راجه بکوند اسبستان بوسی مستعد گشته و درین منزل نوزک لشکر فرموده محول را بعد اتمام
 میرزا خان ولد پیرام خان و سید محمود خان باره و بنجانان و صادق محمد خان فرمود اتمام
 میمنه را بسواری پیر محمد خان و اله نمودند و سواری میسر و بعد اتمام وزیران تفویض نیت
 و محمد قلی نقیای و زخان دیوانه با جمعی از انبیا در آن هر اولی میفرستند و خود بنفس نفس با سوار

چیده آنجا بی طرح شده شکستل کشیده که در هر فوجی که غلبی روی نماید بذات اشرف بند ارکان
بردارند آفر روز از قصیده مالتا نه سوار شده شکسته قراول پیش اعظم خان با چهار بادوست دند که
مرزده وصول ریات جلال با ویرساند روز نشسته بیوم ماه جدی الاول بنواحی قصید کری که بیست
کروی کسبیده قراولان خبر آوردند که جمعی از مخالفان بکمان انکه فوجی از پنهن بیاختار و اند
مسلم شده از قصیده کری بیرون آمده در مقام جنگ و جدال ایستاده اند حکم جلالی که فوجی اگر
نفرت فرین برین ان کرده منویس شده از میان بردارند و عقیده بشیر قلعه نشوند لشکر ظفر و یک
لحیر ان کرده را دفع نموده جندی را که اهل رسید به بود در کجینه خود را باندرون قلعه انداخته و با
جلالان حج کرده از قصیده کری کشیده فرود آمد و بجهت اسایش مردم واسپ تاج در ان تسل
مقام فرمودند و مقامان صحاصاتی بخشیان عظام ترتیب فواج نموده در سایه چتر فلک فرسا
با استسکی نامه کرده عیان باز کشیده اند ای حکم جلالی عفا ذی پوست که لشکر مسلک شوند و بهش
که بر اقی میرا نه داشت از پیجیه خانه خاصه موافق وضع هر کس بر اقی مرحت شده اصف خان را
پیش خان اعظم فرستادند که از وصول ریات جلال مطلع ساخته بمکب میانون ملحق سازد چون
نیز دیکل چهار بادوسبند حکم کشید که چون مخالفان از آمدن ریات جلال واقف میشد و بجزند بر سر
پنجان و غافلان زندن شبیه مردان نیست یا و از نفیر و کرای ایشانرا از خواب غفلت بیدار
سازند مخالفان از آواز کوس و کرای سر کسیم و مضطر بجانب سپان دوبره محمد حسین دیرا
بادوسو ابریکیت تحقیق خبر یکین را بامد اتفاقا سجا غلبی ترک نیز ازین طرف یکین را برفتن
بود محمد حسین میرزا فریاد کرد که ای بهادر این چه فوجست سبی غلبی گفت که گوید که بیستای است
انفخ پور بجهت استیصال حوام بکمان رسیده میرزا گفت که امروز چهارده روز است که اسل
من جناب دشاه از نفیر آورده اند و اگر فوج پادشاه باشد فیلان خاصه که هرگز از رکاب جدا
نشد و دیکست سبی غلبی گفت فیلان مست کوه پیکریده روز ان فوج پور چگونه با هم را بدوانند
محمد حسین میرزا بفرمان لشکر رفته فوجها را راسته روی بمیدان نهاده اختار الملک با پنج هزار

بر سر راهان اعظم در دنیا که مانع شده که گذارد که بشکرت طوفان طغی شود الغصه هر اول بارشای
 از آب کشیده اندک را می رفتند فوج غنیمت پیدانند محمد حسین میرزا یا کهنه اروپا نصرت و غل فدای
 بر سر اول تاخته و جشیان و افغانان بر صف نبرهان روی آورده بهادران طرفین درگاه
 چون پادشاه امار و هین و فتور در هر اول معاینه نمود چون شیر خنما که حمله آورده بر صف عدالت
 سیف خان کو که بی طرفه تاخته بغل سید محمد حسین میرزا و شاه مجزاد و مردی و مردانی داده
 چون از بار غالب بود رو بگرفت و آورده پشت او اندک لشکر تصور تعاقب نموده محمد حسین میرزا که
 اسبش زخمی بود از هول جان بی غاشی بیکرخت ز قوم پیش آمد خواست که اسب ازان بونه
 ز قوم بماند اسبش بر سر راه بر زمین افتاد و که اعلی نام نری که سر در پی او دشت خور آریا
 انداخته او را گرفت و فوج جشی و کرائی که پای حیلادت فترده حمله های پی در پی می آوردند
 محمد حسین میرزا نشینده فرار نمودند پادشاه بر بالای پشته که برکن ریخته بود نزول بجلال فرمود
 مراستم شکرت قدیم رسانند درین اثنا که اعلی با یک کس بکرا ز نوکران خان کلان محمد حسین میرزا
 زخمی نظر اشرف در آوردند و هر دو دعوی گرفتند او سکر و ندر اجد پیر یاز و پرسید که ترک کلام
 یکبار نهنگ گرفت محمد حسین میرزا گفت مرا کمک حضرت پادشاه گرفت پادشاه بر فوق و مدارا غلب
 چند فرموده برای سنگ پسر دند و بعد از فوج نموده بود که فوجی را پسته از غنیمت غنای پند و اول
 جزا و رنده که اختیار الملک کجائی است که راه اعظم جاز السببه بود و از نشیندن بخشگست محمد حسین
 میرزا از پورنای شهر بیرون آمده رو به هوا نهاده پادشاه جمعی را بدفع او فرستادند سواران
 جلورینه تاخته خود را غنیمت رسانیده چند کس که پیش پیش می آمد بر حال ندانند اختصار اختیار
 الملک از هول جان رو بگریز نهاده از غایت سربسکی جان مکر کجیت که دلاوران پناه بقدر
 پناه تیر از ترکش که کجیتان بر آورده برایشان میردند سهراب بک نام ترکمانی اختیار الملک نشین
 از غلب و روان شده اختیار الملک بر قوم ناری رسیده خواست که اسب بماند از اسب او
 سهراب بخود را از اسب نه اخته او را گرفت اختیار الملک گفت یو ترکمان می نمایی و ترکمان غلام



فصل در ذکر سلاطین صفویه که در ایران افسر سلطنت در سر نهاد و لوای پادشاهی بر او
اند چون نسبت ایشان به شیخ صفی الدین سخن متصل میکرد و بدان نسبت در افطار و مهملا
عالم مشهور اند ابتدا از آن شیخ بزرگوار نموده می شود **شیخ صفی الدین ابیحی بن سید**
امین الدین جریل که بیست و نهمین پادشاه بود و از راه طریقت مدینه شیخ
زا به جیلانی است و او مدینه سید جمال الدین تبریزی و او مدینه شیخ شهاب الدین اهری و
سلسله و لایق ارشاد ایشان منتهی کفایت امیر المومنین و مسکد و بعد از نماز صبح روز
دوشنبه و از او هم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه وفات یافت و از او رساله ای بجا
مدفون شد **سلطان صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابیحی** بعد از فوت و الدین سید
ارشاد و فرار گرفت و والده اش بی بی فاطمه دختر شیخ زا به جیلانی است خطبه مقدس و جلوه
خانه او دپل از اثم را دست قریب بود و سال زندگانی یافته و در دپل وفات یافت
و پسروی و الدین مدفون شد **سلطان خواجہ علی بن سلطان صدر الدین** قائم مقام پدرش
در سنه ثلثین و ثمانمایه تبریات بیت الله الحرام فایض شد و در عین مراجهت به کج
شهر بر سج الاول انبی و ثلثین و ثمانمایه فرمان یافته در بیت المقدس مدفون گشت **سلطان**
شیخ ابراهیم بن خواجہ علی قائم مقام شده به کج و ثمانمایه در دپل وفات یافت
سلطان بنید بن شیخ ابراهیم قائم مقام پدر شده با اقدام بر شش سلاطین سلوک می نمود
بنابر نزاع شیخ جعفر عم خود و سواد وطن جهان شاه پادشاه افغان بایجان جلای وطن اجتناب نمود
بدر بکر رفت و از او حسن بنابر عداوت جهان شاه خدیجه بگویم خواهر اعیانی خود در اردبیل
از دواج او کشید و سلطان حیدر از او متولد شد و بعد از چندگاه عیان عمیت به یسوی دپل
معطوف داشته بواسطه خصوصیت اقارب در اینجا اقامت نموده باز بدر بکر مراجعت
نمود و از اینجا با فوجی از غازیان و مدیدان بغرای طبریز و از آن رفته بعد از آن بغرای چرس
شروان متوجه شد سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم و الی شروان از او و آن ملک اندیشناک

کشته در موضع فیمن اعمال شروان بدافتنه شافیه در شای جنگ تیری بر مصل شیخ جید
 بعالم بقاچ امید و در موضع قوالم در قون کشت **سلطان خیدر** بن سلطان جید بعد از
 پدر بر سندان شاکمن کشته او زون حسن که در آن ولاهیانشاه را کشته بادشاه در پایچان
 ۶۰ ایتین شده بود بنا بر اراوت بدان سلسله علم شاه حکم صبیخه خود را در عقد از دیواج او در آورد
 و سه پسر از آن خیده بوجود امد اول سلطان علی پسر زاده م سیده ابراهیم بم و م شاه اسمعیل سلطان
 جید سراج کشت و متعین و ثمانا پی تو جوی شروان شده فرخ بسیار پسر سلطان خلیل و الی
 شروان که در فترتش در خانه یعقوب پیک پسرین پیک بود کس نستانده از یعقوب پیک پسرین
 گویم و در نمودن یعقوب پیک با وجود آنکه خواهرش در خانه سلطان جید بود و جمعی را بیکر کردی بلیان
 پسرین بعد فرخ بسیار دوستاد و فریقین را دو لایت پسران اتفاق جنگ افتاد از قضای تیری
 مقل سلطان جید رسیده به دار البعاز صلت نمود سلطان علی بن سلطان جید که بعد از کشته
 شدن سلطان جید یعقوب پیک اولاد او را از اردیل به تبریز برده بقلعه اعظم فارس فرستاد و چهار
 سال و نیم در آنجا محبوس بودند بعد از فوت یعقوب پیک چون سلطنت برستم پیک پسر حبیب
 الالهاس عمه اش در کشته ثمان و متعین و ثمانا به ایشان از فرید غلامی کشته دهی که برستم
 با بایسنقر بن یعقوب پیک مسازعه داشت بار دو رسیده و با مراد و نیروی شجاعت عازمان
 نصرت فرجام که در کاب شانزده تا بودند بایسنقر مغلوب شد برستم پیک پیش از ایشان
 در حساب شده اندیش قصبی داشت شانزده تا از اندیشه برستم پیک واقف شده بود
 او دپل شدند برستم پیک را اندیشه پشتر شده ابید سلطان و حسین پیک را بر ایشان
 در یکفر سنگی او دپل جنگ واقع شده سلطان علی با کوشاه در ارمین سال قبل رسیده
شاه اسمعیل بن سلطان جید که بتاریخ صلیح روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه
 و متعین و ثمانا پی متولد شده بود و لفظ بی و دولت قزلباش تاریخ است بعد از قضیه
 سلطان علی بهادر پیش کار کیا میرزا علی حاکم کیلان رفت و مکرر برستم پیک کس طلب

و سنادر کار کیم از اعلی در هر مرتبه غدر گرفته و قیقه از دقایق خدمتکاری نامحرمی نمیکند
ناله بعد از آنکه یک سرج و مرج در ایران راه یافته سکان آن ملک پایمال حوادث شنید
و قریب شش سال از توقف شاه اسمعیل در لاجان گذشت بود بنابر آنچه از مردم محرم
سده محسن و شجاعیه که سن شریفش شروع در سیزده سالگی کرده بود از موضع اردوی سامان
ممالک دیلمان کار کیم از اعلی را و دایع نموده نوای جهان کشای برافراخت و در آن
زمستان قشاق در اکای ارجوان اسناد ممالک طالش فرموده بتهیه چاکبانی
برداشت بهار بار دپل رفته بزیارت ابا و اجداد استعدا یافت از اینجا متوجه فرامان
شده با سلطان حسین نامی که دعوی فرزند زادی جهان شاه مسکرمطافات واقع شد و چون
آثار غدار سلطان حسین ظاهر گشت کوچ کرده متوجه جزیره شده فرامان اباس رولو
با فوجی از ارباب ارادت بلامت مسافر از گشت چون از انامالی فاعه منتش در وقت این
صوفیان بی اندامی واقع شده بود که شمال یافته بعضی بقتل رسیده اند از آنجا از راه قادیان
متوجه بلاق منک کول که مقام اویماقی است جلو پوشده حمزه پیکش اعلی استاصورا
پیشتر برسانیدن فرموده قدم مهابون بمیان ایشان رنند و او در منزل اغور لو است
پدر با سلیمان چاوشلو فرو داده تمامی ریش سفیدان و سرداران اویماقی مذکور بفرست
او با استقبال موکب مهابون شناختند و چند ماه در میان اویماقی مذکور توقف واقع شد
باتفاق ایشان باز بچکان رفتند و در اینجا قشون قشون از اصحاب اخلاص از دیار روم
و شام و دوله قدر و دیار بگردید و ولایت که فرامین بطلب ایشان رفته بود روی اعلان
هرگاه مهابون پناه نهند بعد از اجتماع لشکر نصرت قرین در سهند و شجاعیه از کدو بوی
اولوی از آب گذشته در موضع جباتی با هفت هزار کس از غازیان نصرت و قیام کرد
در کاب سعادت حاضر بودند با فوج بسیار و آلی شروان که بیست هزار سوار و شش هزار
پاده داشت جنگ کرده فوج بسیار را اکثر اعیان لشکر بقتل رسید شجاعیه پیشتر که در جنگ

در پای خنزور مقام جمیع لشکر شد خلفا یک را با فوجی بر سر او تعیین فرمودند مخالفان نیز در آنجا
نوبه لشکر فرستادند و متفرق شدند و سرخشا که پیشی نشسته متوجه کیملان شد و قسلاق در محمود آباد
شروان واقع شد در آنجا نیز که با فرزند زاده شیخ محمد کجی که سالها وزیر سلطانین نیز گماشته بود
بشرف ملازمت مستبعد گردید آمدن او موافق طبع اشرف اتفاق ده کلیه اذربایجانش خواهر
و دین سال منسوب امامیه انتشار یافت و کلمه در مسک الحی تاریخ است اینده اسلطنت این
سلسله را از آن تاریخ گرفته اند و در سینه بیع و ستعاب به ازایب گذشته در موضع شروان و الوند یک
ترکان والی اذربایجان جنگ کرده الوند یک شکست یافته بدیار بکر که کجیت وشت نیز از توابع
لشکر گماشته تقبل در آمدن رایات جلای متوجه تبریز شده در استان در آنجا قسلاق فرمودند
امیر الامر اسی کجین یک در شاملو و منصب صدارت بقاضی خمس الدین کیملانی معتمد
و امر وزارت بامیر زکریا مقوض گشت بپار قصد کوشمال علاء الدوله و القدر بجا بابت
هفت نموده از آنجا از راه الداغ تبریز نزل فرمودند الوند یک در غیبت عساکر
ماثریه تبریز آمده به او جان رفت چون خبر مذکور بشاه اسمعیل رسید ایضا نموده متوجه
گشت الوند یک واقف شده از او جان بهمان و از آنجا بجند او که کجیت و بکر و بی سلطان
نزدید بهارخان و ستعاب شاه اسمعیل از قسلاق تبریز بعزم تبریز عراق متوجه جنگ سلطان مراد این
بعقب پیگ والی عراق و فارس که در دلیجان قسلاق نموده بود و هفتاد هزار سوار
داشت گردیده در موضع الهه قلاغ نمیدان جنگ صعبیست داده میل یک روز دوشنبه
چهارم ذی حجه مذکور شکست بشکر سلطان مراد افتاد کوزل احمد یار امیر الامر اسی
باده هزار کس تقبل رسیده سلطان مراد که خجیه بجا بابت شروان بدو رفت و در همین سال
الحاکم کرمان را بجان محمد استاجلو عایت نموده مشارالیه با ششصد سوار بدو آنجا رفت
محمود یک ترکان حاکم کرمان که ده هزار سوار داشت بعد از جنگ الملیل چشم متوجه خراسان
شد و آن ولایت به قزوین و لای دولت قاهره در آمد و بنا بر تاریخ تسع و ستعاب رایات جلای

بجانب فارس لغت نموده بنار خروزش بنده دویم شهر ربیع الثانی شیراز غنیمت عسکر لغت
 و خاتم گشت سلطان مراد فرموده بجانب بغداد رفت شاه اسماعیل خطبای کارزون
 بقتل آورده حکومت فارس را بایاس پیکر مشهور به کل پیکر ذوالقدر مرحمت نموده در غزه
 جمادی الثانی از شیراز بیرون آمده تسلاقی در قم واقع شد و بتاریخ دوازدهم رمضان که
 هجری دوم بود در ایات جلال از راه دبر و کلج کجیت قنیه امیر حسین کبای جلاوی حاکم
 خوار و عثمان و دماوند و فیروز کوه که عصیان و زبیده ایاس پیکر ابغوث اعلی است
 حاکم ری را بقتل آورد و در صحرای کلج خندان که در تصرف جلاویان بودند و بعد از
 دوازدهم جوهر آنها قلع و مفتح شده حکم بقتل عام شد در آن ایام قاضی محمد کاشی در امر صلوات
 با قاضی شمس الدین شریک گردید و بتاریخ یازدهم شوال قلع و فیروز کوه محاصره شده بعد از
 پانزده روز مفتح گشت از اینجا از راه سبلر و دیبای قلع است که حسین کبای و امیر پیکر
 جهان شاه لود را بجا محصور شده بودند و رفتن بعد از یکماه قلع را پس خواست حسین کبای را
 در محض کرده بعد از تعذیب بسیار خود را بملک گرد و دیبای قلع بند کور محمد حسین میرزا و لود
 سلطان حسین میرزا با شاه فراسان از پیرنجیده البقا بدرگاه جهان پناه آورد و کباب
 سلطان حسن برادر کارکیامیر اعلی حاکم کیلان در آن او ان بلا زمت رسیده مفضل
 بالکی خود مراجعت نمود و در دست بند کور مولانا جلال الدین محمد دوانی بن مولانا سعد الدین
 اسعد و وفات یافت دوان قریه البست از شهرستان توابع شیراز شرح سیاه کل و اثبات
 واجب و اخلاف جلالی از جمله مولغات است عمرش زیاده از هفتاد سال بود و در
 تاریخ عمرش نوشته اند بزرگوار بجا که حسین پیکر لود مرحمت فرمودند سلطان احمد و وزیر پیکر
 باینده حاکم بزد که بعد از فرار با کوچ و متعلقان بهرات رفتن سلطان احمد را در زندان
 بود استقبال چو پیکر داروغه نموده بعد از چند روز در جام گشت جمعی را با خود
 ساخته بزرگ ضبط نمود و ریس محمد که در ایام قدرت در ابرقوه استقلال یافته بود بجا فر

حاشیه ۴

بعد از چندگاه به ابراهیم مستولی شده سلطان احمد را بام دشمن قتل آورده دم از استقلال
 زد و بعد از اقامت این خبر ریاست جلال از اصفهان بیارنج بیست و ششم شهر چاوی و اثنای
 شده مذکور متوجه بخرنزد شد و بعد از بیست روز فتح قلعه شده رئیس محمد کره در قفس مقید گردید
 قاضی میر حسین بمبیدی مصنف شرح دیوان حضرت امیر المومنین علی ۱۴ در آن قصید نقل کرده
 در آن ایام میر جمال الدین حسین صدر از جانب سلطان حسین میرا بر سالانه هفتاد
 اشرف عنبراری بهم رسانیده بایضا از توجیه طلس کیلکی شد و در چهارشنبه دوم شعبان سنه
 مذکور در وقت شست نیز از کس را نقل رسانیده بنزد مراجعت نمود و اباس پیک ذوالقدر حاکم
 شیراز بنا بر تقصیری بیارن رسید و بنزد پسر توبی که حسین پیک را مقرر گشت و بیارنج نیز در چهار
 شنبه بیست و ششم شهر مذکور نزول اجلال در اصفهان واقع شد محمد کره در راه خود را بکشت
 و هم در آن ایام غازبان ذوالقدر ابرقوه را که در وقت سبغی غمی غم زاده محمد کره بود و مقرب
 در آورده غمی را گرفته در شیراز بقتل رسانیده در آن ایام در اصفهان ابراهیم سلطان بیارن
 روم بعبثه بوسی سرافراز گشت و در سنه اصدی عشر و تسعایه حکومت شیراز بعد از سلیمان پیک
 ذوالقدر که عضوین شده بیارن رسید بامت پیک ساروش خلود ذوالقدر در حجت شده سلطان
 خلیل نقیب گشت و در سنه اثنی عشر و تسعایه ریاست جلال بی بیلاف سلطانیته و قید از فرمود
 شکار گران متوجه آذربایجان شده و قساق در خوی واقع شده عساکر منصور بدفع حاکم
 که قطع طریق اشتغال داشت مامور شد اگر از خود را بجایال بلند کشیده در آن معرکه بمیری
 پیک شاملو و سار و علی مهر دار بقتل رسیدند و در سنه ثلث و تسعایه امیر خان مویلو و خان
 که بعد از واقعه الوند پیک ولایت دیار بکر استیلا یافته بود با ایل و اوس خود بنزدگاه جهان پنا
 آمده شول عواطف خسروان کشته در سگ لاری ذوی الاحرام منتظم گردید و از مجرای کشتن
 دوه کونی بود و ولایت دیار بکر کاکای خان محمد و لیدر با یک استاجلو متفرشد و او در آن وقت
 ترددات مردان نموده آن ملک را بقرب شیراز خاندان مصفی ساخت و مکرر با علاء الدوله

ذوالقدر و پسران او جنگ کرده در یکی از معارک فاسم یک پسر علاء الدوله نکال بهادری
بسیار و قتلان اشتهار داشت بقتل رسید و در جنگ دیگر کورشا بهرچ و احمد یک ولاد
با جمع کثیر از لشکر ذوالقدر بقتل آمدند و در سنه اربع عشر و تسعمایه غایت شجراتی و عرب خود
بیلان میدان معسکرتاجون کردید در اینجا منصب کالت یا میر خنم نذر کرد از شرف کیمانی بهر
پس بود و غرض کشت و از اینجا خلیل نام بسیار ولی را با خلعتی خاص بخشید بیک بیک بر ناک
حاکم بغداد و دستارند باریک یک طاعت حکم شای کرده خود و لشکرش پنج پوشیده بودند
شیرینی را بر یافت خلیل بسیار دلیر گاه و الا فرستاده شرح اطاعت و اخلاص خود را
معروض کرد اینده شاه اسماعیل فرمودند که اطاعت باریک یک کاسی بدرجه قبول می افتد
که خود در گاه باید چون شرح به نام معلوم باریک یک شد اندیشه ناک گشته تاج انداخته
جبال حصار داری بجا طکر دایند و سید یک گونه را که از اکابر سادات اینجا بود گرفته
در زندان محبوس ساخت چون خبر مذکور بسماع جلال رسید حسین یک لاله را بقتل
ساخته لوی کشورستانی بر انصوب معطوف داشت باریک یک میدانست که اگر
مردم بغداد شیعه اند و در مخالفت شاه اسماعیل با او موافقت نخواهند کرد و تا فرار
نمود بغدادیان سید محمد گونه را از زندان بفرورده خطبه و سکینه نامی شاه اسماعیل کرد
رایات جلال در پستم شهر حادای الشافعی سینه مذکور بغداد داده در چهار باغ میرزا پیر بود
ولد جهان شاه نزول جلال فرمود و دارای اینجا را اینجا دم یک طالش امیر دیوان عباس
نموده بخطاب خلیفه لایق می سرفراز ساخت و سید یک گونه را بطل و علم محنت نمود
بتولیت عبات عالیات امتیاز بخشیده و از اینجا متوجه خوزستان گشته طایفه شیخ را
مستصل کرده ان ولایت را بجزه تصرف در آورده از راه کوه کیلویی بیشتر از در راه
و قتلان در اینجا واقع شده و حسب الصلاح میر خنم نذر کرد امیر باریک احمد خوزانی که منصب وزارت
و ملائمت اصغفانی بخدمت استیغای ممالک سرفراز گشته در بهار حسن عشرت

نیز از متوجه اوق شده قاضی محمد کاشی که مدارست با امارت جمع کرده بود بنا بر سلوک ناموا
 وعدا و دت میرنم زکر در شهر هفت نقل رسبد و مقبب مدارست من حیث الاستقلال
 بمیرسید بشریف بن میر تلح الدین علی استر ابادی الاصل که در شیراز نشو و نما یافته بود و از حیث
 پدرازا احتلال دای صغیر محمد بن زید و الی ما زدن را و از جانب مادر بنا بر امیر سید شریف
 جو جانی مفتوح گشت و در ایل رجب سال مذکور میرنم زکر عرض داشت للینب در قضیه
 از اعمال تیریز و فات یافت و مقبب و بمیر یار احمد خورانی تفویض یافته بطلب برنج ثانی
 شد و در آشی زمستان بورش شروان واقع شده شیخ شاه ولی ابا پناه تعلیم
 برده و حاجی ولایت شروان بکلیض و اولیای دولت فایده در آمد حکومت درین
 بمضویک و سایر ولایت مفتوح بجا کیر حسین بک لایمقر شد نقش سلطان حیدر لایمقر
 سران حسب الفمان قضاچیان بار و دیل نقل نموده در خطبه مقدسه مد فون ساخته درین
 ست عشر و شصت و یه یوزم جنگ شیکستان و الی غسان و ماورالنهر که از لشکر اوزبک ولایت
 کرمان بی اندامی واقع شده بود و از سلطان محمد خان متوجه شد و یکمیر قاضی نوزاد اندیشی
 برادر زاده قاضی علی صدر را و در تیر دیگر شیخ محمد الدین احمد مشهور شیخ زاده لاجی را
 بر سالت پیش او و رساندند و از آن حکمت منع نمودند شیکستان در در تیر دوم امیر کمال الدین
 حسین امپوردی را بر سالت فرستاده در نامه خود اظهار کرده بود و این معنی
 بر خاطر شاه اسمعیل کران یوزم بورش جو اسان فوج نموده چون بدامغان نزول اجمال
 واقع شد احمد سلطان داماد شیکستان از ابا و خواهر احمد متواتر از استر اباد زاکر
 اکثر حکام و داروغگان اوزبک که در ولایت غسان ممکن بودند ولایت باغانی گذار
 پیش شیکستان رفتند چون اردوی سمالیون پیش نزول نمود شیکستان در آن رجب
 از هرات پروان آمد متوجه قلعه مرو شد لشکر تیریزی از حصار مرو را محاصره نموده
 در محاصره فایده ندیدند بیا برنج و زهره شنبه بیست و هشتم شعبان از پای حصار کوچ نموده

از نهر محمودی که سه فرسنگی شهر است عبور نموده نزول نمودند و روز جمعه کنجی مشتمل بر
توبخ و سرنش بشیک خان نوشته کوچ کرده بجایب تنیان روان شدند و امیر خان
موسیلورا در دهنش بل گذاشته مقر فرمودند که هرگاه سیاهی مخالفان نمایان شود
جنگ بگریز کرده خود را بجایب اردو بکش بشیک خان از کوچ اردو کول خورده بپانزده
هزار از بکن از قلعه بیرون آمده بغرم نقاب رای شده و فرار امیر خان موسیلورا قتل گردید
لشکر نموده از نهر محمودی بگذشت رایات جلال مراجعت نموده از صباح تا وقت زوال
جنگ صبحی دست داده بشیک خان از روی اضطراب پانصد سوار خوراب بیرون حصار چاه
انداخت چون راه پیرو نشد نماند و بیرون سلطان تکلوعا زیان نفرین تمام
اتفاق هجوم نمودند و هاروان اوزبک از غایت سراسیمگی بریز افتاده در آن مشاکله
پایمال لشکر خودش کشته هلاک شد سرش را بریده پیش شاه اسمعیل آوردند و اکثر دران را بکشتن
مثالان و قایم را و قتی بی گرفتار شده بقتل رسیدند و خواج محمود شاعر کی و زرشیک خان
که در اصل شیعه بود و کلید شهر مرو را بدو داده فرستاده بعنایت بادشاهی سرفراز
گشته در سلک زراعت کلم گردید ناخفته که کوفته شاه دین پناه یافته اند بعد از فتح رستا
جلال متوجه بلرت شده دهم رمضان نزول اجلال در بهراه واقع شده و قتلای فرا
شده حکومت به راه بر لکه پیکر است موبده ده پیکر مغضوب کشت و شیخ سیف الدین
احمد بن یحیی بن سعد الدین لغات زانی بواسطه مخالفت پیاسا رسیده و جان پیر را بسلطان
ابوسعید کورکان بخدمت داده نوازش تمام یافته با ککاه خود حصارشادمان بگرفت
در دست پنج عشر و تسعای رایات جلال بغرم تنجها و الزهر متوجه شد چون نیمه و فارباب
مغرب جنام لغت فرجام کشت خوایین اوزبک از در شفاعت در آمده بوسیله
خواج محمود ارکان دولت را بشیخ خود ساخته معامله بصلح فرار گرفت و ایالت و چاه
بلخ و اندو و شرغان و چکنکو و نیمه و فارباب و مرغاب و مرغستان بر پیرام یک

قرامانلو مغوش گردیده اردوی سالیون بجانب عراقی هفت نمود چون در آن ایام باز
 هزار تکه در روم فروج نموده مکرر با امرای روم جنگ کرده در حدود اذربایجان قافله و
 سوداگران را غارت نموده قریب پانصد کس قتل رسانیده بودند در شهر یاری و
 قضاچیان بیست سردار آن طایفه نافذ گشت و قتل و غارت واقع شد امیر عبد الکریم
 و آقا محمد روز افزون حکام مانند در آن پیرگاه معلی امد معمری انجا را بمبلغ سی هزار توما
 مقطع کرده بعضی را نقد بخزان و اصل ساخته بعضی را موعده نمودند و هر سید شریف
 از صدارت اسقف نمودند زیارت عینات عالیات رفت و در اوایل ذی قعده
 آن منصب بمیر عبد الباقی مغوش گردید بواسطه تنبلیت فخر و الجی قانضا و بادشاه معمر
 شام و الجی ایلدرم یازید و الی روم پیرگاه امدند و سلطان مراد برادرزاده سلطان سلیم بن
 ایلدرم یازید از تسلط سلطان سلیم روی القیام درگاه معلی آورد و بنا بر پنجصد ذی قعده
 مذکور امیر خجستانی از قتل و غارت و بیادشاه معمر و مادرش و در تنگ چوکه که پیر
 آهنی مشهور است میان او و پیربادشاه در شهر جیب سته ثمان عشر و ستمایه ملاقات
 واقع شده با قنای معوجه دفع اوزبکان شدند چون قوشی رسیدند ششم هزاره اکمل انجا رسید
 ممانعت در امد و بعد از سه روز جزا قهر احصار را پیشتر ساخته بر قزوین بزرگ انجا که در قریب
 پانزده هزار کس قتل آمدند مولانا بنیسی ولد اسپند محمد بنر معمار که به نسبت معاری پیش
 تخلص می نمود در آن قضیه قتل رسید بنامی در واسطه سلطنت سلطان حسین
 میرزا انجلی شیر بخنده با وزیر اکیان رفت و از یعقوب بادشاه رعایت یافته همراه عزت
 نمود و مرتد بکار میر بخنده بمیر قنبر رفت و در قوشی ساکن شد تلمس سید و ایتر رسید
 بخجند بعد از فتح قوشی در دوشنبه انجا را تزلزل نمود و از انجا به امپیک قرامانلو را جنگ نمود
 بن شمس خان و ابو سعید بن کوچوکی که با مادر اجاتی پیک و عبد جان بیارامی امدند و
 اوزبکان چون تاب مقاومت نداشتند خود را بجایان غنچه خان انداختند و چون خبر

نکودر شنبه با تمامی عساکر مجاهد ایجا رفت و چند روز در پای قلعه نشست هر چند باری بارش
و خواب نمود که از خصوصیات ایجا و انف بودند بمیرم گفتند که بودن ایجا حاصل صنت است قبول
نکردن آنکه صبح روز شنبه در رمضان سنه نیکو رجائی بیک و عید خان از ایجا را صوفی است
کرده متوجه شدند و امرای اندونی نیز به ایشان پیوسته معرکه قتال گرم شد و اول کسی که در آن معرکه
بقتل رسید پیرام بیک قولنامه بود و سایر امر که بیعت می کردند عار و نکمید الله و از خود
بار بار دوشه نیز بجایست حصار شد و مان روان شد و میر نجم و میر بن العابدین صفوی و بسیاری
از غازیان اسیر و قتل گشته جانی بیک در اوایل ذی قعدة سنه نیکو رجاء بمیرم تخریر هراة از لنگ
که در استان نزول نمود و متعاقب عید خان نیز رسیده در ساق سلمان فرو داد و قریب
به دو ماه مخامره امتداد یافته از بیکان کاری ساخته روز سیوم محرم تسعة عشر و تسعة و اربعه
قلعه هرات نیز حاصره جانی بیک از حجون عبور نموده بالکای خود رفت عید خان با اتفاق
محمد تیمور پیشک خان بصوب مشهد مقدس روان گردید و از مر و ناسفرا این تفرقه و از بیکان
در آمد و چون در ایام مخامره هراة از وفه کم شده بود حسین بیک الله و احمد سلطان صوفی اغلی
جلو صلاح در اقامت ایجا ندانسته از راه طبرستان بفران آمدند و خواجہ ابو الفخار و غیره مردم هراة
این خبر را به تیمور سلطان فرستادند تیمور سلطان هراة شتافته در میان جهان ارا نزول
نمود چون اجبار کند که در سامع جاد و جلالت رسید مویک مایون یحزم پورش از اسان بون
بری نزول نمود در موضع سار و نقش منصب و کالت و امیر الامرای محمد عبدالباقی صدوق
یافت و میر سید شریف که از صدر استاسفها نموده بقیاسات عالیات رفته بود بشیر ازنا
خلع قاضی بکیت او ارسال داشته امصدارت بدو حواله شده و بکیت رفق عذر کا که بیات او میر
عبدالباقی بود و خبر میر عبدالباقی که الی رسید شریف در آمد سارخ ذی قعدة سنه معشرین و
بیر سید شریف نماند و متولد شد چون ملاق کالپوش معسکر مایون گشته سلطان خلیل عالم
خاس برسم منتقای روان گردید و مجاوره ربابت جلالت عید خان شد و مشهد را بخونده بخار

و همچنین بنور سلطان از هرات کوچ نموده بکجایت سمرقند روان شد چون اردوی کهسان پویانک
را دکان نزول نموده ده یک که مروانده اخته کر بخیزه بود بواسطه عورت دیگر امر الباس زبان
پوشا سینه بر رخ سوار کرده گردنام اردو گردایندند و ابالت هرات بنزله جان شاملو و حکومت
بلخ و نواح بر بوسطان ره ملو وچ است موباحمد سلطان افشار مدحت شد رایت جلالت کجایت
سلطان بابا جانی توبه نموده شایخ افشار را بنجرفند تا رو کسیر دست او و ابانج و یک ارغون
حاکم انجاص نموده پیشکش بسیار برگاه او رد و از انجا کهستان هراته نزول نموده توبه عارفی نشسته
و قتلانی در هرات واقع شده در سنه مذکور که فتح عثمان و شهابه بن شاه و قاسم ولد سید محمد خوش
وفات یافت و در سنه عشرين و شهابه جبر سید که سلطان سلیم ولی روم مجدود از بجان آمده
اراده انچه از بجان دارد رایت جلالت از اصغمان با عسکر نصرت فرین متوجه ادر بکجایت
شده و در حوالی چالدران بنا بر پنج روز چهارشنبه دویم شهر رجب مکنانی فریقین دست
شکست بمشکر و لباس رسیده میر عبدالباقی و میر سید شرف صدر رسیده محمد کونیه و شهابه
و سار و پره قورچی باشی استاجلو برادر بزرگانش سلطان حسین یک لاله و سلطان علی
میرزا افشار و پسر یک شیره جی چاوشلو برادر بزرگ با باسلان بقتل سید نرنگه اسمعیل
در وقت جنگ بشمار باشند مشغول بود از کمال غیرت و محبت متوجه ارباب مخالفان شده در آن
آنها با توجع اغلی که از شجاعت و لایسته و م بود بر بزمه شمشیر چنان بر فرق او زد که با وجود
زده تا سینه اش بشکافت و زخم شمشیر زخم را بر زاید و نیم کرده جمیع کینه از لشکر بکوی که در
حوالی ارباب بودند بقتل رسیده بعضی از دلخواه آن عثمان شاه اسمعیل را گرفته خواهی خواهی
از آن معرکه بیرون بردند و تا در جبین در پیچ جا توقف نکردند سلطان سلیم بادشاه دوم
بر تبریز آمده چند روز توقف نموده بکجایت دوم مراجعت نمود بعد از مراجعت و رایت
جلالت بر تبریز آمده قتلای در انجا واقع شده و امیر الامر ای کجایان سلطان و وزارت نیز
شاه حسین اصفهانی و وزارت سید محمد امده ولد سید احمد لاله غرض گشت و بعد از آنکه

در این درون کجاست نشانی
 رشاد و حکمت و علم و تدبیر
 در این درون کجاست نشانی
 رشاد و حکمت و علم و تدبیر
 در این درون کجاست نشانی
 رشاد و حکمت و علم و تدبیر
 در این درون کجاست نشانی
 رشاد و حکمت و علم و تدبیر

منصب صدارت از روی استحقاق و استقلال بپیر جمال الدین محمد شیرازی استرآبادی متعلق کرده
 و در سنه احدی و عشرین و شصت به سلطنت تمام جوانان آنک را بامویر تاجان بهنام اب
 میرزا که بزرگ شاه اسمعیل بود مغضوب گشت و امیر سلطان بلقیائی سرافراشته علیه ملک طهارت
 میرزا شرف امین از یافت و در سنه ثلث و عشرین و شصت به شیخ فیض الدین محمد بن شیخ زین الدین
 خوانی در سن نو دساکلی وفات یافت و در جنب هزار و الدخود نمودن شد و در سنه اربع
 و عشرین و شصت به چون حکام مازندران دای مال مغزی تهاون می نمودند و در مش حالت
 وزیران خان شاملو بواسطه تنبیه ایشان تعیین شدند امرای مذکور در یازدهم ذی حجه سنه مذکور
 قلعه کلکس را مفتوح ساختند آقا محمد قلعه اولاد را خود تسلیم نمود و مازندران و رستم دار و پیران
 پسر اولیای دولت قاهره گشت و در سنه خمس و عشرین و شصت به کار کیا سلطان احمد حاکم
 لاجان بهرگاه آمده با اتفاق و در مش خان وزیران و سرداران رستم دار بر سر امیر
 و باج که عصبان و زنده بود تعیین شدند امیر و باج از استیلا این بخر مضطرب شده
 از کابل بخر و انکسار بکار کیا سلطان احمد نوسل جسته کتان او بعضو و اعراض مقرون گشت
 و حسب الصلاح کار کیا و انکسار محمدان بعبه بوسی سرافراشته بعبه بایات با دشا می مغفور کرده
 و بخر مصا بهت شاه اسمعیل متا از گشت و در سنه مذکور مولانا میر علی خوش نویس وفات یافت
 و در سن و عشرین و شصت به سلطان غیل حاکم شیراز حسب الحاکم افضل بسید و حیف از سلطان غیل
 تارکجست و ابالت شیراز بعلی سلطان چو حکوم رحمت شد و در ان اشا بنز فونت سلطان سلیم
 خواند کار بادشا و روم بسید زوال خواند کار یارنج است و در سنه مذکور مولانا کی که از نجاب
 بدر پیر مولانا جمال الدین محمد قاضی است و از نجاب شیراز بنز فونت خوانی میر سپید بهر
 رفت چون کسی بکمالش بیزاحت شهر اشولی گفته جمیع امر او سادات و اعیان را بدست
 نمود امیر خان موصول دست مازان او را قطع نمود و در زبانش قصور می واقع نشد و در
 سبع و عشرین و شصت به در سبلای او جان و نهند تبریز به شیخ شاه و شاه تروان و شرف

رمضان در منزل بناب بعثت نوی رسیده بعد از چند کا و بعضی المرام بولایت خود مراجعت
 نمود و سام میرزا در عوض طهماسب میرزا بهرات رفته ملک او بدو پیش خان متعلق گشت و در
 سنه مذکور مولانا عبد الله تافعی خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی در ماه محرم وفات یافت و
 در سنه ثمان و عشرين و تسعایه در سیلان هند امیر خان در رکاب طهماسب میرزا در شهر چکاو
 انسانی بعثت نوی سرافراز گشته در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان سنه مذکور وفات یافت
 و بنا بر پنج و عشرين و تسعایه در آفر روز دوشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی در شهر اهلی
 عوکیه لورکا بهار پاشی که بامارت سیده بود میرزا شاه حسین اصفهانی وکیل السلطنت را
 بنا بر عدولتی که با او داشت بخجرت و توپ چکان که در کشک حاضر بودند به تصور آنکه حسب الکمل عقل
 اقدام نمی نماید پاره پاره اش کردند میرزا شاه حسین اصفهانی تاراج است و بعد از آنکه رفتی
 هشتاد و هفتی بیست افتاده پیاسا رسید و منصب وزارت بنایب میرزا ساسا حسین جلالت
 محمد تیریزی متعلق گشت و بنا بر پنج و عشرين و تسعایه صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب در سراسر
 حوالی تبریز شاه اسمعیل بعالم باخا اسمعیل صاحب مغجه تاراج است و در اردبیل مدفون شد درین
 سال مولانا عصام الدین ابراهیم بن مولانا عویشاه رسوای و بفرقه وفات یافت **شاه**
طهماسب بن شاه اسمعیل که بنا بر پنج صبح روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه سید بنوع
 عشر و تسعایه در شهر باد اصفهان متولد شده بود بنا بر پنج و عشرين و تسعایه نوزدهم شهر رجب در تبریز
 و تسعایه بعد از فوت الدین گنجت سلطنت جلوس نمود و لفظ ظل تا بگنجت بعد از جلوس
 اردوی حاکم بون متوجه سیلان هند شده در اینجا خواجیه جلال الدین محمد وزیر مولانا ادریشی
 پیاسا رسیده دیو سلطان رومو و مصطفی سلطان استاجا پیش هر یک سلطانه بنک
 در امر و کالت و فعل نموده وزارت باغچه جهان چندی سیفی قزوینی متعلق گشت و میرزا فخر الدین
 حسین نقیب اصفهانی در آمد و درت بامیر جمال الدین محمد شریک گشت و قشلاق در تبریز واقع
 و در آخ ذی حجه احدی و ثلثین و تسعایه فاضلی جهان وزیر را مقید کرده در قلعه نوری بخون

ساخته و منصب وزارت بمیرجعفر ساجی موفض گشت و یکک سلطان بنابر صلاح وقت
متوجه الکا خوشه از اباکجا بغزای کرستانه رفت و چو به سلطان نخلکو جای او مهر و کتا
در فرامین زده وکیل مطلق العنان شد و در آج سسته نه کور میر جمال الدین محمد صدر و امیرین
رضوی قلی بدربار بعلت نمودند و دخلو باسلام امین بنارنج است و در سسته نه کور مولانا
بلالی شاعر در شهر بهرات بدست عید جان کشته شد بنارنج روز شنبه چهاردهم شهر شعبان
اشنی و ثلثین و شصت و یک امرای نخلکو و یکک سلطان که بعد از غیبت او از درگاه معالی کبر
نفر کرده بودند و با اتفاق امرای استاجلو مثل قلی خان و ولد خان محمد و منشا یک سحر و نذر
یک که در یک متوجه درگاه بود در موضع سلوک چو بی عظیم واقع شده بیرون سلطان و در
سلطان نخلکو کشته شده امرای استاجلو نیز کشته شدند و فرورآینا به کاکم رشت بر زمین
جهان کر که در آن وقت از حبس خلاصی یافته در قزوین می بود و در مخالفت امرای نخلکو
استاجلو موافق بود بر رشت رفت قشلاق در قزوین واقع شد میر عبد الوهاب که از اعظم
سادات اذربایجان بود و بنارنج اهدی و عشرین و شصت و یک از جانب شاه اسماعیل برست
روم رفته بود در اینجا وفات یافت و بنارنج روز جمعه بیست و چهارم ربیع سسته
و ثلثین و شصت و یک رایات جلال یزم پوشش از اسان از قزوین متوجه ساووخ بلخ شدند
امراء استاجلو که در رشت بودند از راه خلیل یار دپیل رفته نادگان سلطان و ملوک را
کشته متوجه چارسعه که آردوی دیو سلطان در اینجا بودند و دیو سلطان و چو به سلطان بعد
از استماع این خبر از چرخ تور ساووخ بلخ بایغا متوجه اذربایجان شده در آریه جای فراغ
نچو آن تلافی و تعین دست داده فتنگی بر یکک سلطان رسیده کشته شده و در پیش یک
ایشک افسی ترکان و محرمی یک که پیرام یک فراموگر قتل شده و قبل رسیده نر رایات
جلال از ساووخ بلخ بسلطانیه رفته بعد از آمدن دیو سلطان و چو به سلطان متوجه سلاق کور
ده شده و بنارنج روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال دیو سلطان که حمیه بایه این فتنه پوینا رسیده

آورده و ایام بعد از آن

الغیر

دست یافته سرش را بریده روز پنجم بیستم شوال چنانچه سر را علی بن محمد بن غوث کشت
و ساج خرم سینه است و شمشیر و شمشیر امیر قوام الدین حسین صدر در حوالی فارس حسین
تقدوس و قات یافت میرغیاث الدین منصور شیرازی در امم صدارت بامر نعمت الله شریک
شد و ریاست جلال محبت قنده از بکان متوجه اسان کشته از بکان که در جمعیت
بنوده بودند متفرق شده با و التهر فتنه و حکومت هرات بهرام میرزا برادر اعیانی
شاه طهماسب بن غوث کشت و غاری خان خلویه لکلی او سرافراز کرد و در دوی ساج بون
باصفهان مراجعت نموده قشاق در آنجا واقع شد و در سینه سبع و شمشیر و شمشیر
از دوی ساج بون به سیاقی کندمان رفته حسین خان برادر دوشش خان شاملو که بمرا
سام میرزا آمده براه سیستان و کوچ و مکران بشیرا زاده بود بغیر ساط بوسی رسیده
چون که به سلطان را با خود در مقام غدر و قصد دیدن فرورده شب و ششم بیستم شوال
بقعه بر سر او پیشون آورده چون به سلطان خود را بدو تلخ انداخت و حسین خان
تغایب و بنموده در قتلخانه جنگ در گرفت چون قوچیان عظام که در شک بودند بنیاب
نامماری سلوک چون به سلطان و استیلا می او با حسین خان متفق بودند بمقام
قوچی ذوالقدر نیزه کاری بکوه به سلطان رسانیده هلاکش کرد اما زانش مرگ او را
پنهان داشته فوج فوج از ارامی و قشون قشون از ملازمان چون به سلطان از این بوی
خود حرکت کرده بدرد تلخانه حاضر شدند حسین خان تاب مقاومت نیاورده بفرار
رو بفرار نهاد و امر او بخلو شاه قباد برید که چون به سلطان از این بوی بدو نشانده امر او را
دو ذوالقدر و افشار و غیره که از طایفه خلکو از او را شنیده آغاز مخالفت کرده بعد از چند
روز در حوالی امام زاده سهل علی مبارک خلکو و ایشان جنگ شد چون ظاهر اشرف از طایفه
خلکو بجنبه بود شکست فاحش بر خلکو افتاده جمعی کثیر از سرداران و معتز ان ایشان
خصوصاً ده پیک قوچی باشی و یک غلبه مهر دار تغزل اندند و بقعه السیف که خیرین غدا

رفتند آفت نکل و تا رخ است بعد از فیض مذکور شاه طهماسب خلعت بخت خان نیکو
 بر کاوه آورد و منصب امیر الامرا داد و عبد الله خان که هر دو خواهرزاده شاه اسماعیل
 بودند مغرور گشت و در شش تمان و بیستین و شصت و سی و پنج سوارچی وزیر بیعت اهل غرض
 بیا حق مقول شد و منصب وزارت باحمد پیک نورکالی که وزیر پورش خان بود تعلق گرفت
 میرزا آله بن منصور از صدارت مغرور شد و میرزا محمد تقی صفهائی بعد از صدارت منصب
 کشت و در شش تمان و بیستین و شصت و سی و پنج سوارچی و شاه طهماسب ترسب یافته
 صاحب طبل و علم و خیل و شش کشت شاه قلی خلیفه قوچ و قزو و القدر که ایشک افاسی باشی بود و
 محمود پیک و القدر که در شاهی بنیق اندازی از اسب افتاده هلاک شده منصب مهر داری
 سرافراز گشت و منصب و بقا اولی عمریکه بعلت خلق گردید و در شش تمان و سی و پنج سوارچی
 بوزیر پورش خان اسان توچه نموده قتلان در هراة واقع شده ایاالت شیراز از حرمه سلطان
 تغییر یافته بغازی خان برادر سلطان خلیل محبت شد و هر است هراة بلالک اعوان و با
 شاه طهماسب میرزا محتر شد و درین سال شاه طهماسب از جمیع مناسی توبه بفرج فرموده
 در باب بیعت شراب و قلعن تمام نمودند در شش تمان و بیستین و شصت و سی و پنج سوارچی
 نکل و با سپاه روم به تبریز بمساجد جلال رسید القاس میرزا و میرزا محمد حسین خان شاملو
 و غازی خان نکل و امیر سلطان و سلیمان سلطان و ملو را بر سر منقلائی روانه تبریز کردند
 اردوی مایلون لغز وین امده از انجا به انهنزول اجلال فرمود و در انجا از امرای منقلائی خبر
 رسید که خونند کار خود متوجه است در ان اشامه محمد خان ذوالقدر اعلی باهنر اسوار و سلطان
 ذوالقدر و حبیب سلطان و له برون سلطان نکل و روگردان شده بمجا اعلان بپوشند
 خوانند که سلطان بنزول نموده در اوایل عفر برف و سرمای عجیب دارد وی خوانند کار
 شده جمع کثیر از رومید در ان قضیه هلاک شدند و خونند کار فرورنگی کرد و منور بغیر ادر
 محمد خان نکل و حسب الحکم بغداد را خالی کرده بدر کاوه آمد خوانند کار بغداد را متصرف شده قتلان

در اینجا که حسین خان شاملو مبارز نفاق با ساسر سید و غازیخان نکو کرگشته بروم رفت
ریات جلالت بر تبریز رفته بعد از توقف بیست و پنج ماهه الا متوجه وان گردید چون
چند نوبه خونده کار بجایان تبریز رسید و شد از پای قلعه بر عاصیه بجایان تبریز روان شد
و در اینجا ملک بیک خوی که از جوکاری میترسید امارت رسیده بود بکثرت نفاق و قبل سید
و احمد بیک نورکالی وزیر برابران مقید شده در قلعه الحقی مجوس گشته و منصب وزیر
بیمه عاصیه الله خوزانی و خواهر معین یزدی و لد قاضی میر حسین مبدی مفوض گشت
و ریات جلالت متوجه عراق گردید در سلطانه قاضی جهان سبغی که در تار کیلان
رشت مقید بود بسیار بر ریافت ممبر رسیده در ماه صفر احدی و اربعین و شعبیه
بوزارت کل اختصاص یافت و خوانده کار سلطانه آمد و از اینجا بدرچین رسید و چون
کرده چند روز در تبریز بوده بجایان بروم رفته شاه طهماسب قاضی نموده الکاحی را
و وان را فتح کرده ایات اینجا را با کونالی قلعه با حمد خان استاجلو صوفی اعلی مرتبت نموده
از عقب خوانده کارنا اخلاط و عادل جواز رفته بمیان کردستان در آمد و چون اکراد
کو شمال بنزداده از راه کواش و سلطان متوجه وان گردید در کواش الوند خان نشان
که آثار نفاق از ناصیه اش ظاهر میشد با ساسر سید و ریات جلالت بر تبریز معاودت
نموده قتلای در اینجا واقع شد و در سنه ثانی و اربعین و شعبیه امیره و بای حاکم رشت
بنا بر عصیان در صاحب آباد تبریز به قیای بار و طغیان شده بانس قهر و سیاست مغویه
گردید و در سنه ثلث و اربعین و شعبیه در آید و بخش چای میر معز الدین محمد از صد
مغول شده ام صدارت بنیرمس الدین اسد الله معینی که از سادات شوشه است
مغول گردید و ریات جلالت بزم پوشان فراسان لغزین رسیده و غار خیز و رسته
و هم شهر بیع انانی در ری زعل ابلال واقع شد و اینجا خواج میر کنشی بن شرف الدین
کرمانی که سالها معینی دیوان بود وفات یافته آن خدمت بخیری پسک برادر و ده نیز کرمانی

مغفول گشت و بنا بر آن روز شنبه سبت و هفتم شهر صفر سنه مذکور عبدالرحمان اوزر که با
 صوفیان خلیفه حاکم هرات جنگ کرده او را در قلعه عبدالآباد بنیسا بپر محاصره کرده سبت
 آورده بقتل رسانیده بود بوسیله محمد طاهر پسر سلطان ابراهیم امینی حوالی دروازه خوش
 سواران کج کرده بیرون قلعه هرات درآمده شهر را تصرف شد ریات جلال از ری سنویه
 دامغان شده از آنجا به نسا و ایامور رفت چون او از ه موبک میان بون به عبدالرحمان
 هرات را گذاشته بجانب هرات رفت شاه طهماسب بعد از تیر تیر نسا هرات رفت بعد
 چند روز بجانب قندهار رفت نموده آنجا در میان داور و توابع را به جز ساختن حکومت آنجا
 تا را به پیرایه خان قاجار تفویض نموده حکومت هرات را به پسر بزرگ خود سلطان محمد خیز
 داده بلبلکی او محمد خان شرف الدین اعلیٰ تکه را سراسر از ساختن بجانب اقی در اجتمع نموده
 و در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و تسعایه در طهران ری نزول واقع شده حکم
 بکفر قنن میر قوام الدین نور بخش صادر شد و در پانزدهم شعبان سنه مذکور دار السلطنه
 تبریز مقرر خیرام نکل اختتام گردید و در سنه مذکور امیر عیاش الدین منصور بن امیر الدین
 محمد شیرازی که از صدر است مژول شده بود وفات یافت بقولی در سنه تسع و اربعین
 و تسعایه فیض مطلق الرفان و تفسیر سوره اهل الی و رساله درج وف مخطوطه قرآنی و رساله در اثبات
 معارج حیوانی و لوازم النور و شرح هیکل حکمت اشراق و شرح اثبات واجب و حاشیه
 تجزیه و حاشیه مطلق و جام جهان نما از مصنفات اوست امیر صدر الدین محمد بن عیاش
 منصور و الد او که شیش نهمید بن امام زین العابدین میر پیر در سنه تسعایه وفات یافته رساله
 تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه تفسیر و حاشیه تجزیه از موفات
 اوست و در سنه خمس و اربعین و تسعایه القاسم میرزا را با امرای عظام تیر تیر و ان تیر
 او رفته شاهزین سلطان فرخ حاکم اراکان در قلعه پفره محاصره نمود و ریات جلال روز
 یخستینه نور دوم شهر ربیع الثانی از مرند ایضا بموده عصر روز شنبه سبت و هفتم شهر

مذکور در پای قلعه مذکور نزول نموده روز یکشنبه بیستم قلعه مفتوح شده روز
 جمعه بیستم جمادی الاول ستمه مذکور قلعه کستان و دیگر قلعه فتح شد ریات جلالت
 بنز شده در دونه خانه بنامون نزول اجلال واقع شد درین سال محمد صلیا فرزند زاده خود
 مظفر بنی که صاحب طبل و علم شده لقب سلطانی یافته بود عصیان و زریه صدر الدین غا
 استاجلو حاکم استرآباد را خراج نموده آغاز فتنه و فساد کرده بود صدر الدین خان از سلطان
 بر سر او ابلاغ نموده شاه وردی بیک کنگر لوارا گرفته بزرگه تهران سیاست او را
 از مناد و تفریه تبریز برانداخت و در ستمت و اربعین و تسعای حسن سلطان پادشاهی
 که او در ارشد شاه علی از پیشوا می دمی بر تبارت رسیده بود در عصیان و زریه
 بدست امرای فارس گرفتار گشته در تبریز بیا سربیده و در ستمت و اربعین و تسعای
 غازیخان کنگر که از زرگه جهان پناه روگردان شده برومیان متوسل شده بود و
 اخلاص بستان خلافت آورده الک، سالیان و محمود با و شو ان یکا کیش مفر شده
 و درین سال فتح تعلیس شده ریات بلال در تبریز قتلای نموده در ستمت و اربعین
 و تسعای بلایجان خوانین او بیک جان چوره از جانب کستن قرآن جانی بیک سلطان
 حاکم بلخ و خدا بر دی از جانب عبدالغفر بنجان ولد عینده خان والی بکارا بزرگه و الله
 تحف و هدایا بکندرانیده مخفی المرام بر فاقه حاجی اقامه اندامه اجعت نموده و در آغ
 ستمت و تسعای چون مکر از غار بجان تحک و حقوق و کوران واقع شده بود القاس
 میرزا حب الکم جهان طاع او را بابرادرش مصطفی بیک در محمودا با و قتل رسانیده و در ستمت
 احدی و تسعین و تسعای بهما یون بادشاه والی هندوستان سابلر فاعنه و فاقه برادران
 البتایبشاه طهماسب ورده در چین اهر ملاقات واقع شد و از جمله سلاکات یک قطعه الک
 بود و بنهار شغال و چهار دانگ و در ستمت و تسعین و تسعای بزرگه القاس میرزا تسع
 اشرف رسیده و تسع سلطان استاجلو درین سال وفات یافت و در ستمت و تسعین

و تسعایه در تبریز خان یکی خانم و والده القاس میرزا و سلطان احمد میرز کیش بطلب غفو
 بخشش درگاه ابد شاه طهماسب از تقصیرات او گذشته سید یک کمونه و برهان و شام
 قلی خلیفه مهر دار و سونندک یک قورچی باشی و معصوم یک صفوی متولی اردبیل و غیره را
 با والده میرزا بشروان فرستاده درجواد با او ملاقات واقع شده مرزا را سوگند دادند که
 دیگر قدم از جهاده اطاعت بیرون نهند و در سنه اربع و هجرت و تسعایه میموی اشراف شد
 که القاس میرزا اراده رفتن فوق و قیاق دار شاه قلی خلیفه و شاه و روزی سلطان
 زیاد اعلی قاجار و محمدی یک موصول در وزیر سکین به از اعمال قنایه بشروان میرزا و ایضا
 نموده اکثر ملایمان او را بقتل آوردند و او با معدودی فرار نموده پیش قزقم شغال رفتند
 در دریا نشسته بگفته و از اینجا با استنبول پیش خوانند کار رفت رایات جلال در آن بایستاد
 در سباق جیبانی بالای شمانی سیلا منشی کرده قلعه کلان که در تصرف مردم القاس میرزا بود
 متعلق گشت و دولتا ر غلام میرزا و خواجگی بسیر خواج میر بجان معالجه با جمعی از مغالان با
 رسید و حکم خیریب ان قلعه نافذ گردید و ایالت و استالکا و شروان به اسمعیل میرزا بشروان
 کشته لکه کی او که که سلطان قاجار متعلق شد و رایات جلال بیا بیا رخ روز سه شنبه بیست و سوم
 شعبان در تبریز نزول فرموده قسلاقی در اینجا واقع شد و در شنبه مذکور رئیس الدین علی بشروان
 بن امیر جلال الدین قاسم که از انکا بر و اعظم سادات خواسان بود و وقت یافت و در
 سه شنبه و جمعه و تسعایه اردوی حمالون به سبلاق اشکبتر رفته در اینجا خبر رسید که خوانند که
 بامداد القاس میرزا با پنج روز پیش بیست و شش هزار دانی به تبریز آمده بعد از چهار روز
 سه شنبه بیست و پنجم مراجعت نموده به سوی ان روان شد و رایات جلال تا از اینجا
 تعاقب نموده اوایل شوال در حوالی ابوج کلیسیا پنج روز بعد نزول اجلال شد القاس میرزا
 انخواستند که راجه شده از راه بغداد و همزمان آمده اردوی بهرام میرزا و چون سلطان را
 کرده متوجه کاشان و همدان که تمامی اوقاف اردو در اینجا بود و شد چون این خبر بعض

افند سن سید حکومت و حاکم است شروان و ابی عبد الله خان استاجلو مقصود داشته
اراه اردبیل و طفل متوجه قزوین گردید چون خبر توجه ریایا جلال باقاس میرزا سید از
اصفهان کیج کرده عازم فارس گشت قلعه اندوخت است را که در راه بود چراغ افروخته
قتل عام نمود و بجانب شوشتر رفته در ماه ذی قحچ ابکارا محاصره نمود و کاری نداشتند به بغداد
معاودت نمود و از آمدن او در میوه یا بوس شده در حوالی شهر زورا قامت نمود و شاه
طهاسب یکدوم مرتبه بعضی از سادات و مردم اعیان را با تواریشات و تفکعات پیش او
فرستاد و او را در آمدن و نیامدن متردد بود که یکبار لشکر دوی پیش چون بر پیر او آورده
سلک جمعیتش را از بیم پاشیدند و او فرو تپا به بکوه و لایب سحاب اردلان برده
آنجا بنو سطر لقی ممالک اسلام شاه نعمه الله تبارخ روز سه شنبه نهم شهر رمضان سنه
و تحسین و تسعایه با پست و یکمتر از ملازمان و اتباع بدرگاه فلک شنبه آمده بینه
دوروز معویا بر ابراهیم خان ذوالقدر و حسین پیک بوزباشی استاجلو بقلعه تنه رفت
و ان فتنه عظیم فرو نشاند و پنج شب جمعه نوزدهم ماه مذکور بهرام دیزاکه در سنه
و تحسین و تسعایه بتول شده بود و فایافت و در شهادت مقدس و ضویر مدفون شد
و در همین سال بر مان بادشاه ناد و شروان که در فترات القاس میرزا شروان استیلا
یافته بود و عبید الله خان روبروی او شده در مقام دفع او بود با جل طبیعی و فایافت
و شروان از وجود معاندان پاک گردید در سنه سبع و تحسین و تسعایه در ماه ربیع الاول
القاس میرزا که بنایخ روز جمعه دهم شهر صفر سنه اثنی و تحسین و تسعایه بتول شده بود در فتنه
وفات یافت و در سنه ثمان و تحسین و تسعایه ریایا جلال کجبت تنیه در ویش
محمد خان حاکم شکی که از پرتو تربیت دولت روز افزون افتد اتمام بهم رسانیده و در مقام
عصیان و خلاف در آمده بود متوجه تیز و لایب او شد و روز شنبه نهم جمادی الاول فتنه
کیش فخر و غلبه مفتوح گشته در ویش محمد خان در حسین و ابریدست کوسه علی چه ید ملازم

یکشنبه چنانچه نواب سلطان شالمو بقل رسید و در سینه سبزه و شمعایه قلعه اجیش که میانه تنگوری
 و کردان محافظان قلعه مذکور نزاع بهم رسید و کچان غازیان عظام را بالای قلعه کشیدند
 مفتوح گشت و کچان خلاص شده گردان با تمام بقل آمدند و بدین زمان پیر علی بسک صلیو
 که پیر حال و قوری باشی الفاس میرزا بود در آن قلعه بقل رسید و هم درین سال اسمعیل میرزا
 با بعضی از اهل بر سر اسکن در پاشا با رض روم رفته و نطفه منصور گشته که عیسی صاحب
 ذوالقدر که از معتزان روم بود که قتل شده در اردو پاشا رسید و درین سفر ملوکا کی
 که یکم توالی محمد یک ذکر اعلی مقرب بود با میان مفتوح شد و کردستان را عارت نموده و
 اجلال در کچان شد فاضی جهان که در نهاد وزارت کرده است عفا نموده و درین وقت
 شده بود بکثرت عرض حاجات برگاه آمده در عین معاودت در کچان حوالی سلطان
 بتاریخ روز جمعه مقدم شهر ذی حجه سینه مذکور وفات یافت فاضی جهان بتاریخ است
 بتاریخ روز پنجشنبه دوازدهم محرم سینه ثمان و ثمان مایه منوله شده بود و سینه
 اثنی و سبزه و شمعایه در تیر بطوی و عوسی اسمعیل میرزا شده فلاق در قزوین واقع
 شد و ابراهیم خان ذوالقدر که تیر از مضروب شده ایالت فارس علی سلطان تانی
 اعلی ذوالقدر مضروب گشت و در سینه گشت و سبزه و شمعایه در ایست بهرات اسمعیل
 میرزا رحمت شده بتاریخ روز شنبه ششم شهر ربیع الثانی اتفاق علی سلطان تکلوردا
 شد و بتاریخ روز شنبه ششم و ششم جمادی الاول در راه نزول نموده سلطان محمد میرزا
 با تمام علی سلطان مذکور متوجه درگاه شد و در او احوال بعینه بوسی رسید علی سلطان
 مضروب گشته در شکل ده سبزه و بلایه بلکه تورچیان هلاک شد و درین سال سلطان ابراهیم
 میرزا پیرام میرزا با یالت شهید مقدس مفتوح گردید و ششم الدین اسد الله صدر که بتاریخ
 ثمان و ثمان مایه منوله شده بود درین سال وفات یافته در شهید مقدس مذکور
 کردید و امر صدارت بخلف صدقش میرزا بن الدین سبزه علی متعلق گشت و در سینه

اربع و ستین و تسعایه حکومت هرات پرستو سابق سلطان محمد مرزا قویلیز افند
هوند و یک تورچی باشی افشار مرزا میرزا رفیع اسمعیل میرزا را بر کاه آورده معصوم یک
صفوی که بعد از قاضی جهان وکیل شده بود از ساوه اسمعیل مرزا را بقلعه فتحه برد و آیا
جلال به تبریز بخت نموده قاضی محمد ولد قاضی مسافر عالم تبریز و حیدر یک توچی باشی قزوین
شده در قلعه الموت محبوس شدند روز سه شنبه ششم شوال سنه مذکور محمد خان نکاح عالم
هراده وفات یافت و قشلاق در قزوین واقع شد و امر صدارت بمیر تقی الدین محمد
یوسف الدین محمد صدر سابق مقوض گشت بنابر پنج روز سه شنبه پانزدهم شهر رمضان
سنه حشر مستقیم و تسعایه ریات جلال به بلاق خاقان رفت و در همان استاجلو و
شاه قلی خلیفه مهر دار و القدر و یادگار محمد یک موصی و دین یک فتح اعلی استاجلو
پناه قلی یک چاوشلو و رسم خان افشار و دیگر امرای اتفاق ابرار ایسم خان ذوالقدر که بکند
معقوب شدن حکومت استرا با و سرافراز شده بود بر سر زنگان او و خلکو که در استرا با
مرحوم رعایا بودند تعیین شدند ترکمان با اتفاق ابا و الی خود کچول انزک در آمده بودند
امر از عیبت ایشان ایضا بربرده در آنای راه شاه قلی خلیفه را قویلیج دست داده و تیار
شب سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکور در گذشت در آن اثنا علی سلطان اوزبک
بگذرندگان رسیده امر از رعایت مغرور از آب چو جان گذشته روز یکشنبه بیست و
یکم شوال میانه قزلباشم اوزبک جنگ شده امرای قزلباش شکست یافته اکثر آنها قتل
رسیده و بعضی دستگیر شده و بعد از چند کاه ابا بدست خواجیه مظفری و ملازانش بقبول رسیده
و بنابر پنج روز چهارشنبه بیست و یکم محرم سنه بیست و تسعایه سلطان با زیرین
سلطان سلیمان والی روم که با سلطان سلیم برادر خود نزاع داشت از روم فرار
نموده در قزوین بملازمت شاه طهماسب رسیده و بقیه از دیوبندی و رسم استقبال و لوازم
ضیافت و مهمانداری فرود گذار داشت نشد تا آنکه دغدغه غزری در خاطر او گذشت و ملازمتش که

صوفی و معتقد این سلسله بودند مثل قراغورلو و محمود و چاکس و مصطفی نشانی و بوب محمد شاه
 طهاسب را و اوقف ساخته سلطان یازید این معنی را دریافتند آنها را بقتل رسانید و این
 عمل خاطر اشف متغیر شده روز جمعه بیست و دوم شهر رجب سنه مذکور بعضی امرائین را به
 رفته اورا با فرزندان بدولتخانه آوردند و عصر همان روز مقید ساخته از مرگش لایق پاشا
 و فرخ بیک مسنان امیر آخور و عیسی چاشنی کیر و خواجیه غیر هم را بقتل رسانیده اطلاع داد
 او را خان پسر نرنگ را کجین بیک و سلطان محمود را معصوم بیک و سلطان محمد را بقورچی بیک
 و سلطان عبدالعزیز بیک شریف پسر ده خودش را در دولتخانه محافظت نمودند و
 روز شنبه پنجم جمادی الاول سال مذکور عیسی خان پسر لوند کرچی حاکم کرستان کاه
 آمده بشرف اسلام شرف گشت و منظور نگهیا اثر شده هر سال پنجاهار تومان در وجه علف و
 او مقر شده عیسی لوند شده مسلمان از صدق تاریخ است بتاریخ روز دوشنبه پنجم شهر ذی
 سنه مذکور حسین بیک چاوشلو و پورچی نیر و کجان که از مقر بان و عقیدان در کاه بود و فاتیما
 و میرزا خرد و زکریا شنبه بیست و نهم شهر رجب سنه ثمان و سنین و شعایه علی پاشا حاکم عمرش و
 حسن اقا قاجوچی باشی که از خرمان و عقیدان خواندگار بود در قزوین بر سال آمده کهنه بدایا
 از مرصع آلات اسبهای بدو و نفایس و رنگ کنده اندند و مخص شده با اتفاق جعفر بیک کلو
 استاجلو که در سلک امرای عظام منظم بود بدیوچی کری تعین شده بود و روانه روم شدند و در
 سال مذکور بتاریخ شش شنبه و دوم ربیع الثانی حسن بیک یوزباشی استاجلو که از اعظم
 امرا و مقر بان در کاه بود و بتاریخ روز جمعه سیوم ذی حجه سید محمد جلیل عالمی پیش نماز و بنا
 هفدهم شهر مذکور خواجیه فاسم نظری مستوفی المالک فات یافتند و بتاریخ نصف شب
 چهار شنبه چهارم جمادی الاول سنه قیوم و سنین و شعایه مهین یا نوش بهر سلطان
 خواهر اعیان شاه طهاسب در قزوین وفات یافت و در مصومه تم مد فون شده در سنه
 خمس و عشرين و شعایه متولد شده بود و بتاریخ روز چهار شنبه عه شهر جمادی الاول سنه

مذکور بود که پیک قورچی باشی افشار که از فیان کیلان و عمرش از نو دسال پنج و نود بود
 وفات یافت و بنا بر پنج روز و پنج شب بمیت و ششم دی قعه سنه مذکور میرا کانی منشی
 اردو بادی وفات یافت و بنا بر پنج روز و پنج شب بمیت و ششم دی قعه سنه مذکور خضر و پاشا حکم و ان
 و سنان پیک چاشنی کیر و علی آقا جانش باشی از پیش سلطان سلیمان خوانده کار
 روم بر سالت آمده تحف و هدایا و کتانی که بخط خوانده کار مشتمل بر عهد و پیمان آورده
 بودند در باغ سعادت اباد گذرانیدند و سلطان باینه در ابا اولادش حبیب لالتجا
 پذیرش تسلیم الحجامان کردند و ایشان او را با اولاد بموجب حکم خوانده کار بنا بر پنج روز و پنج
 شب بمیت و یکم شهر ذی قعه سنه مذکور کعبه هلاک کرده بنا بر پنج شهر مذکور اجساد ایشان از در
 گذار شده روانه روم شدند و بنا بر پنج شهر بمیت و ششم رابع الثانی داود پیک پسر لوانسان حکم
 بر رکاه آمده و بشرق اسلام مشرف گشت و بخطاب حانی سرافراز گشته و قلبش کا کاش
 محبت شد و بنا بر پنج روز و یک شب بمیت شهر حبیب سنه سبعین و شصت و یک کنگر لوانسان
 روم رفته بود و همراه الیاس پیک حاکم قرامان که خوانده کار همراه کرده بود در رکاه آمده و
 کلاه کرده بودند و نظر اشرف گذرانیدند از جمله شکش حبل سبت با زمین مرصع و جلای
 نر بخت و پانصد هزار اشرفی که سی هزار تومان با نر و بسیاری از نعمات و نیک و روم
 بود و بنا بر پنج روز چهار شب بمیت و ششم رابع الثانی سنه مذکور عیسی خان کرجی که مرده شد
 بود و مفید شده روز سه شنبه شانزدهم جمادی الاول در قلعه الموت مجوس شد و درین سال امیر
 قلی الدین محمد از مدارت معاف شده بعد از استعاف و فانیس و جوزستان میر محمد بود
 که از فاضل سادات استر اباد بود و بعد از استعاف و فانیس و جوزستان میر محمد بود
 سید علی بن سید محمد الدین اسد الله معشقی تفر شدند و بنا بر پنج روز و جمعه ششم شعبان سنه مذکور
 حکیم نور الدین محمد بن مولانا کمال الدین حسین طبیب وفات یافت و بنا بر پنج روز و پنج شب
 چهارم شهر ذی قعه سنه مذکور سید ابوالکلام نامی از پیش سلطان محمود حاکم کرا تاف

قعه دوم ص

حق و ردی یک مدتی یک بر یکی و یکی بر یکی گری پیش آورفته بود باختر و مشکش لایق
بزرگ ۱۵ مد معاودت نمود و شکست نهمین شهر شعبان سنه اثنی و سبعین و تسعایعش
خانم همیشه شاه طهاسب که شب بخندیدیم و هم شوال سنه اثنی و عشر و تسعایع متولد شده بود و قاضی
یافت در سال مذکور معصوم یک صفوی و امراء اقل و کرمان بیورش و اسان متولد شده
خوشن از که از بکان متصرف شده بودند متصرف در او در جنوب عصیان و از آنکه تولد
محمد جان حاکم بهراة طغیان نمود حکم جهان طاع با هم شاهزاده عظام سلطان ابراهیم میرزا و طبع
الزمان میرزا اولاد بهرام میرزا صادر شد که با طاع معصوم یک امراء کوکی بدفع او قیام نماید
شاهزاده و امراء عظام بهراة رفته با رخ و در جمیع شانزدهم شهر جمادی الثانی متولد شد
او را از قلعه اختیارالزمین باین آورده مقبره ساختند چون بعضی استغنا مبتلا بود در آن
جنور و زوفا یافت و بکلی شب بخندیدیم و در او در شعبان سنه مذکور شاه طهاسب
صاحب الامراء در خواب دیده تعدادات ممالک محروسه را که هر سال سی هزار تومان میشد بخندیدیم
نواب اکبر ابرویم ائمه معصومین بدین بود و در سنه شمس و سبعین و تسعایع امراء و قریبان عظام
از قریبین بخندیدیم که از حسنه دهان احمد حاکم ایما گرفتار شده در قلعه اطراف فارس محبوس
گشت و یو یو قلی یک ذوالقدر ایشک قاسی با شمشیرم در آن جنگ بقتل رسید و بنا بر سخت
و سبعین و تسعایع شاه قلی سلطان استاجلو را با یکی گری پیش سلطان سلیم والی روم حسنه
و در سنه سبع و سبعین و تسعایع معصوم یک صفوی وکیل نجح گرفته نیز دیک که بخندیدیم که اندکار
بقتل رسید و در سنه ثمانین و تسعایع حکومت کیلان با مام قلی در امفوض گشته بر هر جوان
استاجلو ملاکی که او را از گشت در دو نیم شهر حبس اثنی و ثمانین و تسعایع بر فراز افراشته
یافته بعد از مدتی بخت مبدل شد و در سنه ثلث و ثمانین و تسعایع محمدی خان ولد شاه قلی
سلطان استاجلو مشهور به کخانی با یکی گری پیش سلطان مراد والی روم رفت و بکلی بخندیدیم
پانزدهم شهر صفر سنه اربع و ثمانین و تسعایع بعد از دو نیم شهر شاه طهاسب بعالی قاضی امید پانزدهم

شهر صفر تاریخ است **شاه اسمعیل بن شاه طهماسب** بعد از فوت شاه طهماسب بطریق
 قزلباش که از بابا رحمان بودند بدو فرستادند امر او استاجلو و تاجاوند و غیره مثل حسین
 بیگ یوزباشی و صدر الدین خان و ولد معصوم بیگ صفوی و الله قلی سلطان ابجیک اغلی
 استاجلو و زال بیگ کرچی و برادران و علیخان بیگ کرچی خانوی سلطان حیدر میرزا و علیخان
 بیگ و ولد پسر محمد خان استاجلو مایل بیادشاهی سلطان حیدر میرزا بودند و امرای روملو
 افشار و ذوالقدر و غیره مثل حسین قلی خان و روملو و قلی سلطان قورچی باشی افشار و حیدر
 سلطان ترخان ترکمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر و شحال سلطان چاکس خانوی پرخان
 خانم و محمود سلطان افشار و قنقلی باشی بیادشاهی سلطان حیدر میرزا را می شناسد میل
 بیادشاهی اسمعیل نیز که در آن وقت حبس الحکم شاه طهماسب در قلعه قفق مجوس بودند
 میان فریقین معامله بکنیک نزل ایجابیده و قزاق اول مسلح شده بدو و تلخانه که سلطان
 حیدر میرزا شب رحلت شاه طهماسب در آنجا بود و بعد از فوت شاه طهماسب بر کجا
 خانم دختر شاه طهماسب که با سلطان حیدر میرزا سو و مهری داشت مانع پیر و نون
 او از دو تلخانه که در دوازده راسه بکنیک پیش آمدند درین اثنا زال بیگ که پیشتر از تهماسب
 دو تلخانه رفته بود و زخم قنقل مجروح شد و پرخان خانم از راه میدان اسب کس
 بطلب شحال سلطان خانوی خود و دستاورد بدرون دو تلخانه آورده سلطان حیدر
 میرزا را که در میان عورات پنهان شده بودند و نمود شحال با اتفاق دلیل خان یوزباشی
 روملو او را که بیست و چهار سال و هفت ماه از عمرش گذشته بود بقتل رسانید چون خبر
 قتل سلطان حیدر میرزا و زخم داری زال بیگ با بخت رسیده متفرق شده گری
 بطریق بدر رفتند و بعد از چند روز تمامی که قتل شده بعضی بقتل رسیدند و بعضی مجوس
 کشته جمیع طوایف قزلباشی بعد از کشته شدن سلطان حیدر میرزا بکجا بقتل
 قتل بستانقبال شاه اسمعیل که بیست سال در آنجا مجوس بودند و کشته شدند و بعبته

رفته و قورچانی که شب چو
 ایشان بودند و حوای اسمعیل

یومی سرفراز شده در کباب سعادت انتساب منوچهر قزوین شدند و بنا بر هاشم شهر چرب
 همین سال سلطان مصطفی میرزا و سلیمان میرزا اولاد شاه طهماسب بودند شاه اسماعیل
 بقل رسیدند و بنا بر پنج ذی قعدة همین سال حکم بقل عام صوفیان که از اربابی اندازی بسیار
 واقع شده بودند فرمودند و در همین روز سلطان ابراهیم میرزا بن بهرام میرزا و امام قلی دیزل
 و سلطان محمود میرزا و احمد میرزا اولاد شاه طهماسب و محمد حسین میرزا بن سلطان حسین
 میرزا بن بهرام میرزا بودند شاه اسماعیل بقل رسیدند و سلطان علی میرزا بن شاه طهماسب
 کول شدند که هر سلطان یکم و دختر شاه طهماسب که در حاله سلطان ابراهیم میرزا بود بعد از
 قتل شوهر چینی آلات و کتبه و قطع و آنچه سلطان ابراهیم میرزا با آنها تعلق داشت شکسته
 و سوخته بعد از ده روز و چهار شده وفات یافت درین اثنا خبر رسید که سلطان
 حسین میرزا بن بهرام میرزا حاکم قندهار با بعل طبعی در گذشت بای پیکنه افشار حسب حکم
 پستان رفته بدیع الزمان میرزا بن بهرام میرزا را با پیشش بهرام میرزا بقل رسانید
 و بنا بر پنج او اسطه شهر حبیب خسن و ثمانین و تسعایه سلطان حسن میرزا بن سلطان محمود میرزا
 بن ساه طهماسب کشته طهماسب یکموت بازندان فرستاده بودند یکم شاه اسماعیل در طهران
 ری مجوس بودند و نوزده سال و پنج ماه عمر داشت بقل رسید در سال هر که و علیقلی خان شاکو
 بیایات همراه فرستاده حکم فرمود که عباس میرزا بن سلطان محمود میرزا که در همراه حسب حکم
 شاه طهماسب به لاکه شاه علی سلطان استاجلو حاکم بود بقل آورد و در مکر بعد از رفتن
 او و از امین سگد تمام صادر شد که در قتل او هیچ وجه اجمال جایز ندارد و در شب جمعه دریا
 بنکاید تمام بهرات رسید و علیقلی خان قرار داد که چون شب جمعه است بموقوفه باز
 و روز شنبه بموجب حکم عمل نماید نصف شب شنبه خبر فوت شاه اسماعیل بهرام میرزا
 و عباس میرزا خلاص شد و بنا بر پنج و نیم شهر رمضان سنه خمس و ثمانین و تسعایه
 اسماعیل وفات یافت از ابتدا اسطه او تا روز فوت او و نهمده ماه و کسری بود و از

عمرش چهل سال و سه ماهه که یکی گذشته بود و اوایل وزارت و تعلق بمیرزا شکرالله قزوینی
 داشت بعد از آنکه مدتی مغزول شده وزارت بمیرزا سلمان جابری اصفهانی معوض
 گشت **شاه سلطان محمد** بن شاه طهماسب بعد از فوت شاه اسمعیل جمیع امرا و ارکان دولت
 قزلباش با ستم و اب پریشان خانم پادشاهی شاه سلطان محمد متفق شده کس لطایف
 بسیر از فرستادند بعد از دو ماه بفرزین رسیده بر تخت سلطنت جلوس نمود چون فرزند
 انسا یکم دختر میر عبدالله والی مازندران که هم شاه سلطان محمد بود دختر غیر سلطنت نشین
 و شاه را وجودی نمی نهاد از سرس انکه بماد لطایف قزلباش از تسلط او تنگ آمده به
 اغوای پریشان خانم قصد پریشان خانم کرده بخیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که آنکه پریشان
 خانم بود حکم کرده که پریشان خانم را بقتل رساند و پسرش سلطان خالوی پریشان خانم را نیز
 بقتل آورد و خان احمد حاکم کیلان را که شاه طهماسب در قلعه اصطخر محبوس کرده بود پسر و
 آورده مریم خانم دختر شاه طهماسب را بقتل آورد و او را بگور کیلان فرستاد و
 عیسی خان ولد لولونگرچی را که در زمان شاه طهماسب مسلمان شده بود و حکم شاه در قلعه
 الموت محبوس بوده پسر و آورده دختر سام میرزا را بر وجهیت بدو داده بگور الموت کشید
 فرستاد و پسر میمون خان پسر لوسان کرچی را که بگور شاه طهماسب در قلعه الموت محبوس
 بود خلاص کرده سلطان محمود موسوم ساخته بگور الموت کرچستان فرستاد و در سنه
 ست و نمانین و تسعایه مصطفی پاشا مشهور بلبله پاشا بگور سلطان لولوی روم از راه
 کرچستان بتروان آمده تمام شروان را متصرف شد و اسیر خان روم و پسران کی نشو و
 تاب مقاومت نیارده بکایت حوادر که در کنار آب کروی واقع است رفت لولو پاشا
 بعد از از اسیران شامخی را که پای تخت شروان است بپیمان پادشاه شکر بک
 با و رفیق نمود و کس شش محمد کرای خان پادشاه تاتار که بایع خوند کار است فرستاد که
 عادل کرای خان برادر خود را بگور عثمان پاشا بفرستد خود بعد از فرار و مدارات

قتل آنکه

شروان بجایب روم معاودت نمود بعد از معاودت او امام قلی خان فاجار حاکم گنج
 و قزلباغ از اب کرگشته با قیاس لاشا که لایشا او را در اش گذاشته بود جنگ
 کرده بکشتش آورد و شهر اش را سوخته بقراباغ معاودت نمود و اسر خان بالشکو
 امرای ناپین خان کوچ را از اب کرگشته بفرستاد و دو بده بر سر عثمان پاشا
 رفته سه شب از جنگ کرده نزدیک بان شد که عثمان پاشا شکست خورد و برین اشا عادل
 کرای خان بالشکو تا نایک کومک عثمان پاشا رسید لشکر قزلباش که هرگز مثل ان لشکر ندیده
 بودند و خود را در میان دو لشکر دیده تاب نیاورده شکست خورده فرار نمودند اکثر اعدا
 و لشکری کشته و دستگیر شدند اش را ازنده پیش عثمان پاشا برده بفرموده او مقولم
 شده و لشکر تا نایک بر سر خانه کوچ قزلباش که در قزل اغاج بود ابلغار کرده زن و فرزند
 بالتمام غارت کرده با سیری بردند و تمام الکای شروان از لطف قزلباش بیرون رفته
 بقصر در میان در امد چون این خبر قزوین بشاه سلطان محمد رسید خود در قزوین
 توقف نموده سلطان حمزه میرزا پسر بزرگ خود را با یکم والده اش و جمیع اهل طوایف
 قزلباش بجایب قزلباغ و شروان روان نمود سلطان حمزه میرزا با یکم در آغاج
 قزلباغ توقف نموده جمیع اهل اتفاق میرزا سلمان وزیر از اب کرگشته در قزوین ملاچین
 که دوازده و شصت تنه می است با بر و میان و تا نایک کرده عادل کرای خان دستگیر
 عثمان پاشا شکست عظیم یافته با معدودی فرار نموده خود را بقلعه در بند رسانیده بجهنم
 و بیازکی ولایت شروان بقصر قزلباش درآمده خلیفه انصار را بگلوست شروان
 تعیین نموده هر دوی قزلباش متوجه قزوین شده و در قزوین عادل کرای خان را
 از بند خلاص کرده فاطمه سلطان خانم دختر شاه طهماسب را نامزد او کردند و او کسان
 و محمد کرای خان برادر خود فرستاد که اسباب یراق طوی و عروسی را بدر بر داشته
 متوجه قزوین شود و محمد خان قزوین حاکم استر اباد را بگلوست شروان تعیین نموده

با امرای نایب بشروان فرستادند و بعد ازین سال یکم پیر محمد خان استاجلو و پیر
 خان نهر داز و قنبر و حسین قلی سلطان ایسکافاسی باشی شاملو و دیگر امرای
 بنابر عداوت کبر سر میرزا خان ولد میراد و الی ما نزد ان فرستاد امرای مذکور
 بتاریخ شصت و پنج و نمانین و شصت و یک میرزا خان و تمش الدین دیوکیل را و را بقول از
 قلعه بیرون آورده بقزوین آوردند بقزوین سکیم میرزا خان بقتل رسیدند پس الی
 دیو را سوخته و بعد ازین سال جلال خان او ترک باد و دوازده هزار سوار بخراسان
 آمده بعضی محال جام را تاخت کرد و بعضی قلی خان پرتاک مشهد با امرای خراسان
 جمعیت نموده در حوالی عشق آباد جام جنگ کرده جلال خان کشته شد و بعد ازین سال
 امرای قزلباش از تسلط و زیادتیکم متنبه شده بر سر دو قلعه رنجته عادل
 کرای خان که سکیم در مقام تربیت او بود بقتل رسانیدند و عادل کرای خان
 مار کجیت و بیرون هم شاه گرفته سکیم را از پیش شاه سلطان محمد کشیده خنبه
 کردند و بعد ازین محمد خان ذوقدر حاکم که استقلال تمام بهم رسانیده بود و لشکر جمع
 نموده بر سر عثمان پاشا که در قلعه رنجته محصور شده بود رفت چون پنج شش تنگی
 در بند رسید بکشته شدن سکیم بدو رسید امرای نایب متفرق شده یکا کرای
 خود رفتند محمد نیز اعطاج شده بشماخی معاودت نمود و درین اثنا غازی کرای خان که
 چهره فخر برادر شنبه بود با لشکر تاتار با اتفاق عثمان باشا بر سر محمد خان رنجته او را
 بقتل رسانید و بنا بر ذی شروان بنصرف رومیان در آمد بعد از استیلا و خبر مذکور شاه
 سلطان محمد منوچهر نیز شد و بعد ازین سال قلندری در فراه خراج نموده خود را شاه
 نام نهاد و جمع کثیر بدو گردید و علیخان سلطان افشار حاکم ایما را بقتل رسانید و چهل پنج
 ماه فراه را متصرف بود تا آنکه حسین سلطان حاکم سابق ایما لشکر جمع نموده او را بدست
 آورد و بامر دمی که با او مشفق شده بود در قلعه رسانید چون استقلال تمام باحوال قزلباش

شروان

راه یافت و اکثر ولایات از پایگان و شروران از تصرف بدررفت امرا و افسران
 مثل علی قلی خان شاملو حاکم هرات که لایعیناس میرزا بود و مرشد قلی خان استاجلو و غیره
 با هم اتفاق نموده عباس میرزا پادشاهی برداشته پادشاه سلطان محمد مخالفان
 کردند و چون قسا و امرای افسان را از امرای شاملو که در هرگاه حاضر بودند میباشند
 حسین قلی سلطان شاملو این شک افاسی باشی را با حسین پیک وزیر سلطان حمزه میرزا
 که جالوی علی قلی خان بود و خواهر او را که آنکه سلطان حمزه میرزا بود و بنا بر پنج سنه ثمان و
 ثمانین و شصت و نعل آورده قزوین را که که سلطان حسین خان پدر علی قلی خان بود
 بجا که اسماعیل قلی خان ولد ولی خلیفه شاملو دادند سلطان حسین خان از قزوین فرار
 نموده خود را باستانه در پیل رسانید بعد از مدتی از اینجا برآورده گشتند و وزارت سلطان
 حمزه میرزا هم میرزا اسلمان که وزیر شاه بود و فرار گرفت بعد ازین از پادشاهی بگریز نامی و سکه
 و خطبه پادشاه سلطان محمد نماد و جمع مهابت بکلم و فرموده سلطان حمزه میرزا فصلی با
 صدرین سال امرا و اعیان کیدان از جمشید خان حاکم کیدان که خدیجه سلطان بکم دختر
 شاه طهماسب در عا ند او بود بنا بر ظلم و بی ناموسی که نسبت بزرگواران مردم کیدان
 از او بوقوع می آمد آورده شده در شهر محرم بقل رسانیدند و بکش کلی بدرگاه فرستاد
 ارکان دولت را از خود راضی ساختند و صدرین سال قلندری در کوه کیلو به فارس فرستاد
 نموده خود را شاه اسماعیل نام نهاد و دستم بیک پسر خلیل خان افشار را که از جانب پدر حاکم
 اینجا بود گذشته جمع کثیر از رستگان و گردستان با او متفق شده استقبال تمام بهم رسانید
 صدرین سال اردوی مهابون از تبریز کوچ کرده متوجه فرا بلخ شده و در اوایل سال سنه
 فتح و ثمانین و شصت و یک سلطان قاجار را از بیکلر سکی شروان کرده با امر اتابین
 بشروان فرستادند و شارالیه بشروان رفته با عازنی کرای خان و عثمان پاشا جنگ
 کرده عازنی کرای خان کفر شده عثمان پاشا بدین رفته متحصن شد صدرین سال

افشا را حکم کوه کیلویه که از تبریز متوجه دفع قلعه رننده بود یاد و پسر در جنگ قلعه رننده
رسیده و درین سال میرزا سلمان و وزیر بکر حبیبان رفته پسر و دختر الکندر خان و پسر
خان حکام کریم خان را بزرگراه آورد دختران در سلک زواج سلطان حمزه میرزا ششم
اردوی مایون متوجه قزوین شده و میرزا سلمان دختر خود را بعقد سلطان حمزه میرزا آورد
چون با عینکی و طغیان امرای خراسان بجای رسید که اکثر لشکر اقی میل بدان طرف گرو
گرفته می رفته و با وجود استیلای رویان لا علاج شده در او اسط سال سبعین و سی و
اردوی مایون متوجه خراسان شد چون بجوالی سبز و از نزول اجلال واقع شد عباس
میرزا و امرای خراسان که در سبز و از نزول اجلال واقع شود فراموشه بجانب هرات
رفته در مشقه قلی خان هرات رفته قلعه تربت را که جایگاه بود محکم کرده متحصن شده بعد از
استماع این خبر سلطان حمزه میرزا از راه ترشیز ایلعار نموده چون تربت رسید معلوم
شد که مشقه قلی خان قلعه را فایم کرده اراده دینند و در فراتجا به مشغول شدند
ایام محاصره بیش از یک ماه کشید و چون امرای بیرون نمی خواستند که مشقه قلی خان بدست
صلح گویند که پسر مشقه قلی خان را گرفته متوجه هرات شدند و بنا بر سخنان سید احمد و توسیع و
در غوربان که دوازده فرسخی هرات است با عباس میرزا که ده دوازده هزار کس
داشت جنگ کرده عباس میرزا و علی قلی خان که بخت خود را بقلعه هرات رسانیدند و جمع کثیر
از امرای و طوایف قزلباش بقتل رسید روز دیگر که اردو بجوالی هرات رسید معلوم شد
که قلعه را محکم کرده در مقام جنگ و جدال اند شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا و پسر
سلطان حسین میرزا نزول نموده امر او لشکری بجایه مشغول شدند و چون امرای
قزلباش از تسلط و زیادتی میرزا سلمان تنگ شده بودند بعد از هفت روز که محاصره
هرات نموده بودند در خانه قلی سلطان نورچی باشی افشار جمعیت نموده پیغام بنشاه
محمد و سلطان حمزه میرزا نوشتند که اگر میرزا سلمان را بدست مایه بید

بکیشیم خوب والا ملک الفانی نموده بدرون قلعه میرسیم و عباس میرزا را با شاه می بینیم
 شاه که علاج شده میرزا سلمان را با امیر سپه و چهار روز در خانه فورچی باشی محبوس بود و
 چهارم طما سب قلی بیک پوز باشی ترکمان بفرموده امر بقتلش آورد و میرزا بهر است
 که در زمان شاه طما سب زیر کیلان بود و زیر شد و میرزا محمد منشی مستوفی و میرزا لطف
 وزیر شاه بخان وزیر سلطان حمزه میرزا شد درین اثنا امتحان ذوالقدر حاکم شیراز که
 بدفع قلعه رکوه کیلویه مامور بود دفع او کرده و سرش را همراه دستاد و بعد از چهار ماه
 که از محله هر اه کدشت ابر باعث شده پیر علی علی خان شامور با بکر دکن فرستاده
 از دور قلعه کوچ کرده متوجه مشهد مقدس شدند و حکومت مشهد را بسلطان خان
 پسر زاده عبداللہ خان داده مرتضی قلی خان پرتاک را بکومت امغان و موو
 متوجه قزوین شدند درین سال فرما و پاشا فخر سعد را از حمزی خان تخاف استاجولت
 و حمزی خان بشیر ورام و درین سال ابابکر میرزا پسر برهان بادشاه زاده شروان از عثمان پاشا
 رنجیده بدرگاه جهان پناه آمد و در ستمانی و تسعین و تسعیه اردوی نظرقزین از قزوین
 کوچ کرده متوجه تبریز شد و چون امیر خان ترکمان فی الحمله عدم اطاعت در بعضی امور مشایه
 می شد و سلطان حمزه میرزا از سلوک نا ملائم او رنجیده مقید ساخت و بقلعه متقه رشت
 در اینجا معقول شد و در ستم ثلث و تسعین و تسعیه رایات جلال از تبریز کوچ کرده متوجه
 قزوین و کمرستان شد غازی کرای خان که در خانه فورچی باشی مقید بود که بکینه پسر عثمان
 پاشا که سال پیش از شروان به قاپور فته وزیر اعظم شده بود و متوجه شیراز بستان
 بود در فته خان نشان نمود که شهر تبریز از لشکر قزلباش خالیست و قاپو به ازین می باخ
 عثمان پاشا رفتن کمرستان را موقوف داشته متوجه تبریز شد چون ابن خورشید به رسید
 از سامعی بلای براه الفقی جولا ه متوجه تبریز شد عثمان پاشا دور و بر پشته به تبریز رسیده
 از فضل و عارت دقیقه فرو گذاشت نکرد و دولتی نه تبریز را قلعه ساخته جعفر پاشا اخته را

بخواست اینجا گذشت. و روز جمعه وفات یافته جمال اغلی لشکر رومی را سر کرده بجا بست
روم روان شد در بین مدت لشکر قزلباش که در شش هفت فرسنگی تبریز بود و در
باردوی رومی و بر بخت جنگ میکرد و در همه جنگها فتح از جانب قزلباش بود چون جمال اغلی
داخل مسجد روم شد شاه و سلطان حمزه میرزا که تعاقب او کرده بودند بر پشته بجا آمد
قلعه تبریز مشغول شدند و بعد از پنج شش روز از محاصره رومیان بر سینه شاهی
دستگیر کرده خلیل سلطان برادرزاده او و طیب خلیفه علم دار ذوالقدر و پیری یک
الشک اعماسی با نسی شامورا بقتل رسانیدند و چون سه ماه از ایام محاصره بگذشت محمد خان
رنگان ولی خان نخلو حاکم مهران و سب خان نخلو و برادران امیر خان و امت خان
ذوالقدر حاکم فارس و دیگر امارا هفت هشت هزار کس کجالی تبریز آمده کس پیش
سلطان حمزه میرزا فرستادند که اگر ما را میخواهی علی قلی خان فتح اغلی را که باعث قتل امیر
خان بود از پیش خود دور کرده بپدر خود فرست تا بپایان دست آمده قلعه تبریز را محاصره سازیم
و الا بر پشته بجا گیریم خود میر و بی سلطان حمزه میرزا در جواب گفت که شما را با علی قلی
خان بر رجوع است بمجا نکتة شاکرید او هم نوکر است بدرگاه آمده ملو از نوکری قیام
نمایند در بین آنها جمعی از قزلباش بیرون دو قلعه آمده فریاد کردند که حکم شاه سلطان
محمد است که علی قلی خان را بقتل رسانند لشکر قزلباش که از سلوک علی قلی خان متشنجی بودند
بجوش آمده بیرون خان سلطان حمزه میرزا که علی قلی خان در اینجا بود رفته خواستند
که بیرون رفته علی قلی خان را بکشند سلطان حمزه میرزا بیرون خانه بیرون آمده آهیل
قلی الکس اغلی ذوالقدر پیش رفته عرض نمود که بگذار تا این جو ام نک علی قلی خان را بقتل
سلطان حمزه میرزا اعراضی شده همیشه حواله او نمود و خواست که از پیش بدر رود که سلطان
حمزه میرزا همیشه بدوش او رسانیده دستش را از بدن جدا کرد و دیگر لشکر
مشاهده نمودند و دیگر نیز مشاهده چند کس کرده ان فساد بودند که قتل رسانیده

چون علی قلی خان ابن مقدمات را از قلی سلطان قورچی باقی میسد انست بنموده سلطان
 حمزه میرزا طهاسب قلی سلطان پسر امیر اصلان سلطان انشمارا بر سر خانه او رستاد که او را
 بقتل رساند جبار قلی یک برادر زاده قورچی باشی واقف شده عم خود را همراه گرفته بدرون
 قلعه تبریز پیش حنفی پاشا رفت و چون امر از کمان و تکلوا از سلطان حمزه میرزا پویش شد
 و خفگی بر پیش کچنه و غلام ده ده طهاسب میرزا برادر خود سلطان حمزه میرزا فرستاده پاد
 فرار دادند که امشب جمعی از ترکمانان پیاپی بریح قلعه می آیند طهاسب میرزا از بیمان در کمر
 بسته پیاپی میزند و خود نیز پیاپی آمده بار و دو سپاه که ترا بر تبه امارت سرافراز خواهم داشت
 بکجه و بموجب فرار او طهاسب میرزا از بریح پیاپی فرستاده امام قلی پاکیزه ترکمان
 او را در تبریز اسب گذاشته بار و دو سپاه و ترکمانان صلیح سمن شب کوچ کرده متوجه
 قزوین شدند و خطبه و سکریه با طهاسب میرزا کرده علم مخالفت سلطان حمزه میرزا بر او شدند
 و اکثر طوایف قزلباش که خانه کوچ ایشان در قزوین بود از سلطان حمزه میرزا گردان
 شده پیش طهاسب میرزا فرستادند سلطان حمزه میرزا اعلیای شده محمدی خان تخان استا
 جلوه امام قلی خان فاجار را در تبریز پیش شاه سلطان محمد که انسته خود با علی قلی خان
 و معدودی از لشکر قزلباش از راه خمال و طارم متوجه قزوین شدند و چون رایات طهاسب
 سلطانی رسید قریب بدوازده هزار کس از طوایف قزلباش جمع شده در اوایل به
 اربع و ستعین و شصا به در صان قلعه حوالی امیر میانه سلطان حمزه میرزا و طهاسب میرزا
 جنگ واقع شد طهاسب میرزا و امرا مخالف بعضی کشته و بعضی گرفتار شدند بعد از فتح
 سلطان حمزه میرزا بقزوین رفته همتایان و فارس را سرکجام نموده طهاسب میرزا
 بقلعه الموت فرستاده بالشک را راسته متوجه تبریز شد و بعد از یکماه محاصره جز رسید که
 سنانق پاشا یک لشکر سوار از روم از قوه به تبریز میاورد و چون لشکر قزلباش در خود تاب
 مقاومت نداشت بدیناظه ورة از تبریز کوچ کرده متوجه کچنه و قزلباش شده و چون فصل زمستان

نزدیک رسیده ربات جلال از کج کج کرده بجای قزوین روان شد و چون در فتح
بورک جای کرد و منظر کجی است نزول واقع شد در شب و شب بیست و هشتم شهر ذی
سنة مذکور خداوردی دلاک بزخم خنجر در حالت مستی سلطان حمزه میرزا را که از عمرش هفت
سال و نه ماه گذشته بود قتل آورد خداوردی مذکور را به دست آورده سوخت بعد از قتل
سلطان حمزه میرزا امرا و ارکان دولت اتفاق نموده ابو طالب میرزا را بجای سلطان
حمزه میرزا نصب نمودند و میرزا محمد مستوفی را وزیر کل کردند و مهمات را از پیش خود گرفته
انچه بخواهند میکردند درین سال قشلاق در قزوین واقع شد و در سنه حسن و شعیب
و شهابه اردو بجای کاشان که ولجیان سلطان پسر محمد خان ترکمان قلعه را کس
پیش عباس میرزا بجز انسان و ستاده لاف یکجائی زده بود در آن شد چون قلعه را غر
نخواستند که با صفهان رفته پیش هر کس اندک نریگان میکردند بیکر فتنه درین آسا خیز
که عباس میرزا با اتفاق مرشد قلی خان منوچهر قزوین است یا نفورده اردو از اصفهان
کج کرده منوچهر قزوین شد در راه اکثر امرا و اطوایف قزوینش که کشته پیش عباس
رفتند و چون بجای قزوین رسیدند علی قلی خان و اسمعیل قلی خان شاملو و میرزا محمد و
و میرزا الطیف الله که ارکان دولت شاه و ابو طالب میرزا بودند از اردو جدا شده شمشیر
در کردن انداخته در دولتخانه قزوین رفتند چون مرشد قلی خان از آمدن آنها واقف شد
کس فرستاده مفید ساخت روز دیگر که سیوم شهر ذی قعدة مذکور باشد شاه سلطان
محمد و ابو طالب میرزا با فخر متحاران خود به دولتخانه آمدند عباس میرزا چند می باستقبال پرفتنه
بشرف دست بوس مشرف بنشاند سلطان محمد تاج خود را از سر برداشته بر سر عباس
میرزا نهاده باو شای خود را بشاه عباس از رانی داشت **شاه عباس** بن شاه سلطان
محمد سیاحتی ششم ماه ذی قعدة حسن و شعیب و شهابه در ایوان چهل ستون جشن عظیم
کرده بر سر سلطنت نشست و علی قلی خان نجف اغلی و اسمعیل قلی خان شاملو و محمدی بسک

سار و سولایغ و شاه دردی خلیفه بایا لئوسا ملو و احمد سلطان اسایش اعلی استاجلو
 و رضا قلی ولد پری پیک الیشک فایبی باشی شامور اقبل رسایند بایرخ خروزشینه سبوشم
 صفیست و ستعین و ستعایه بعضی از امرای قزلباش بایکدیگر اتفاق نموده مهدی قلی خان
 حاکم فارس را پیش مرشد قلی خان که وکالت شاه عباس و جمیع مهمات با از پیش خود گرفته
 شاه عباس را هم دخل نمیداد و فرستادند که چنانچه در زمان شاه سلطان محمد در بلاد
 یک پیش سفید بود و مهمات با اتفاق یکدیگر فیصل می یافت بهمان دستور عمل باید کرد
 بعد از تبلیغ رسالت مرشد قلی خان دست یعقوب خان ولد ابراهیم خان ذوالقدر را
 گرفته پاپوس شاه عباس فرموده گفت که ایاالت فارس بتو تعلق دارد بر خیز و میر
 قلی خان را از بدین جدا کن یعقوب خان حسب الفرموده مهدی قلی خان را بگویند بزرگ
 کردن نزد چون خبر مذکور بامرای مخالف که در خانه قورچس سلطان شامو جمعیت نمود
 بودند رسیده و از نمودن و جمعی از امرای حسب لکم شاه عباس به تعاقب ایشان رفتند
 خان استاجلو و یوسف سلطان ولد قلی سلطان قورچی باشی افشار و علی قلی سلطان
 مهر دار ذوالقدر و قورچس قلعها و روملو گرفته سوای یوسف سلطان که در قلعه محبوس شد
 تمامی را اقبل رسایند و در اوایل همین سال خبر رسید که عبدالله خان اوزبک بهرات
 جرافه گرفته علی قلی خان را اقبل رسایند با حضار لشکر حاکم فرموده رایات جلال از قزوین
 بجانب خراسان منوچر شد و چون تنول با جلال در شاه رود از اعمال بطام واقع شد
 شاه عباس جمعی را با خود متفق ساخته مرشد قلی خان را که از تسلط او بننگ آمده بود دیباچ
 شیبخت بنده نام شهر رمضان سنه مذکور قبیل رسانید و میرزا محمد که در زمان ابوطالب مرزا
 وزیر بود و در کشن مرشد قلی خان هم کشش بود و در بزرگ و بعد از آنکه روزی لعل سپه
 درین آستانه رسید که عبدالله خان اوزبک بعد از تسخیر هرات حوالی مشهد مقدس را تاخت
 کرده منوچر و لایب خود شد شاه عباس همیشه مقدس رفته ایالت اچا را بامت حاکم

کوشک اعظمی است جلوه فیض نموده بقزوین معاودت نمود و با جمعی از جانب روم مرده
سلطان حیدر مرزا و له سلطان حمزه مرزا را که سلطان حمزه مرزا در ایام حیدر خود قرار داده
بود که بجهت صلح بخدمت خود نثار و روم نیز ستم طلب نمود موجب فرار از سلطان
حیدر مرزا که شش ساله بود بر روم فرستاده معامل صلح فرار داد و بعد از معاودت
شاه عباس عبدالمودب و بعد از مدتی که در مشهد الحاحه نموده بهم آنرا اسیر ساخت و با
حاکم انجمن را جمع کثیر بقتل رسانیده و در سینه سپهر و شصت و شصت نفر از و القدر
حاکم فارس که بعد از مراجعت شاه عباس از مشهد بخدمت شاه متوجه فارس شده
بود و لشکر بر سر کنش خان افشار حاکم نیر و کرمان که اطاعت شاه عباس بشکر و در آن
وقت فریز بود و کشیده و بقتل و در و نو نیم کجای رسانیده در فکر با جمعی که می شد چون خیر علم
اطاعت یعقوب خان پناه رسیده کور حسن استاجلو و شاه و وردی خان بیک و القدر را
بطلب او فرستاد و یعقوب خان جواب نام معقول گفته قلعه اسطخر را محکم ساخته از و بگریز
جمع کرد و با پنج ختم شعبان سنه ثمان و شصت و شصت نفر با جمعی که با او متفق بودند نعل غنچه
متحصن شد شاه عباس نیز از آمد جمعی را بمحاصره قلعه در سنه و چون چهار ماه از توقف شاه
در سنه و بگذشت شاه عباس بجای قلعه فرستاده بسو کند و افسانه حاکم یعقوب خان را
جمع ساخته و با پنج ختم خیزی چهره نذر که یعقوب خان با جمعی از قلعه پیران آمده بشهر
پادشاه شرف گشت و سه روز در کمال عزت و توقیر بود و روز چهارم مفید شده روز
جمع بقتل رسید شاه عباس بنیان خان و القدر را محکم بشهر از کرده بقزوین معاودت نمود
و در قزوین چشم الوطال میرزا و طالع سب میرزا برادران خود و اسمعیل میرزا سلطان خنجر
میرزا که در قلعه الموت محبوس ساخت این کتاب در یونیکشت عالم

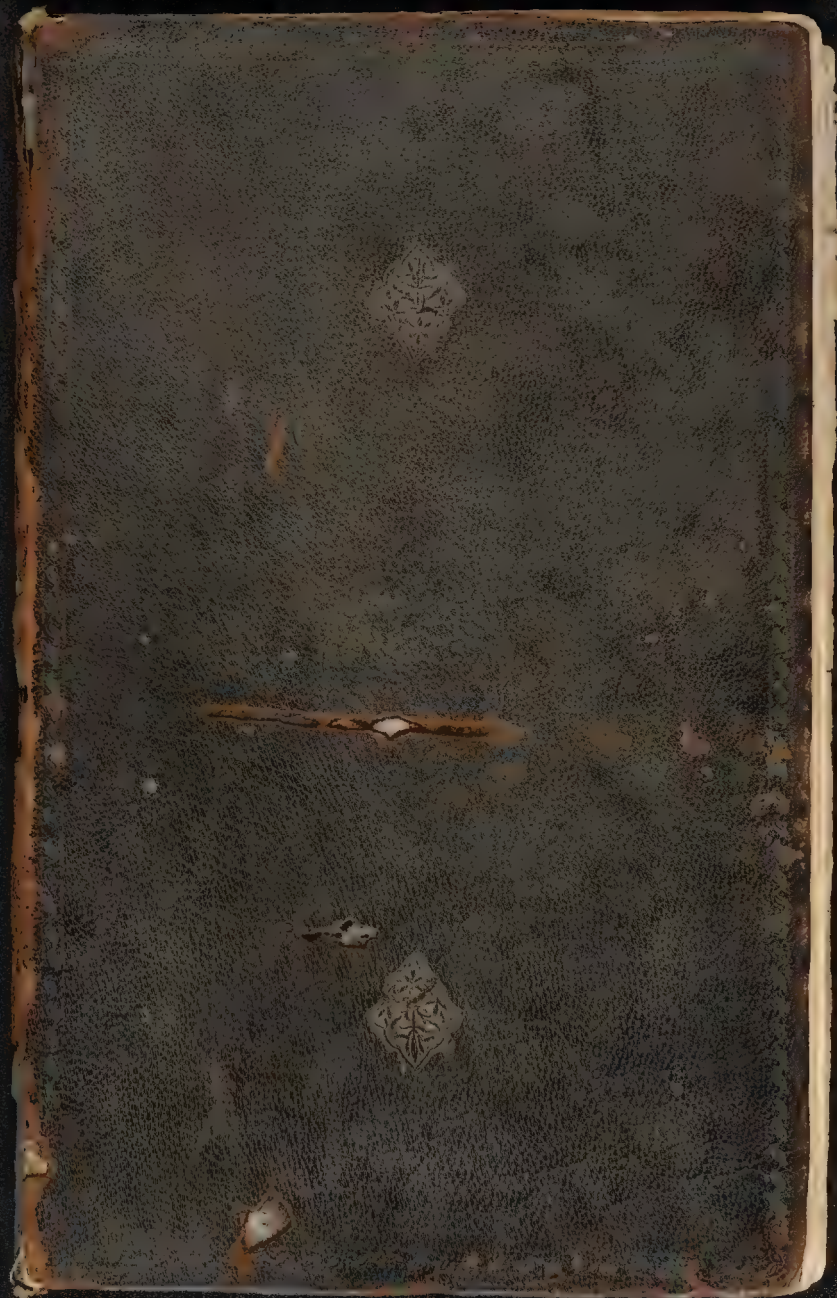
السلام على

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, showing dense cursive writing.

ابن بخت تاج حمه
خ ذ ذ ن ر ت س
ط ظ













ابراهيم بن محمد
 خواجه ذرارت
 طظ
 ابنت حاج محمد
 خواجه ذرارت
 طظ
 ابراهيم بن محمد
 خواجه ذرارت
 طظ
 ابراهيم بن محمد
 خواجه ذرارت
 طظ

